

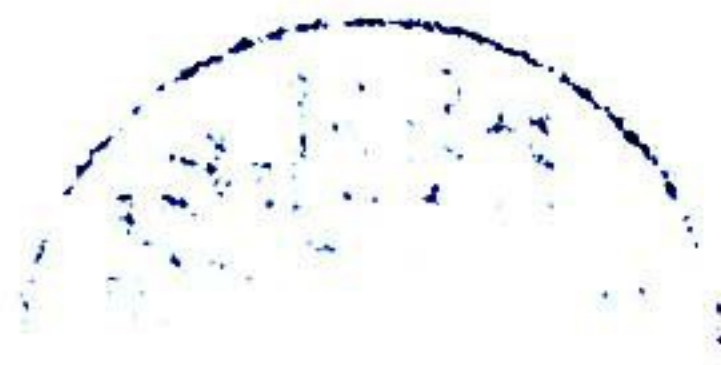


بکوش
ایرج افشار

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





تاریخ جدید سرد



تألیف

احمد بن حسین بن علی کاتب

(پس از سال ۸۶۲ هجری)

بکوشش

ایرج افشار

132991

چاپ اول این کتاب به سرمایه* انتشارات ابن سینا انجام شد

هزارنسخه از این کتاب در خرداد ۱۳۴۵
در چاپخانه دانشگاه به طبع رسید

تاریخ جدید یزد

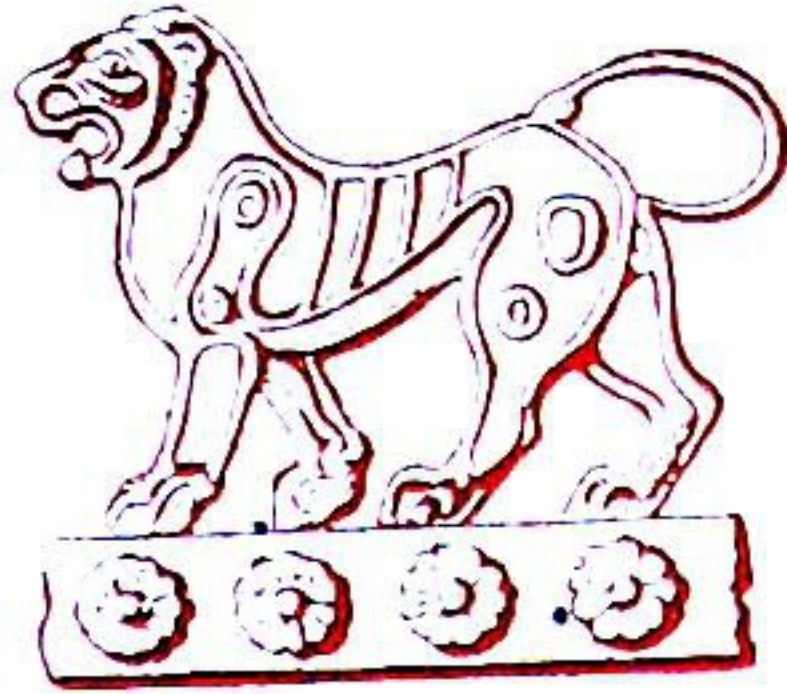
انتشارات فرهنگ ایران زمین

سلسله متون و تحقیقات

شماره ۱۰

زیر نظر

ایرج افشار



تهران - ۱۳۴۵

فهرست مطالب

اول	یادداشت مصحح
۳	خطبه کتاب
۷	آغاز رساله
۱۶	فهرست مقالات
۱۹	مقاله اول : در تاریخ اسکندر و قتل دارا
۲۸	مقاله دوم : در ذکر ملوک فرس
۵۵	مقاله سوم : در ذکر عمارت بنی امیه و بنی عباس
۶۰	مقاله چهارم : آمدن علاءالدوله تا زمان اتابکان
۶۶	مقاله پنجم : در ذکر اتابکان یزد
۸۰	مقاله ششم : در اخبار بنی مظفر
۸۹	مقاله هفتم : در ذکر عمارات امیر تیمور و شاهرخ
۱۱۴	مقاله هشتم : در ذکر مساجد و مزارات و مدارس
۱۹۷	مقاله نهم : در ذکر باغستان و محلات
۲۱۴	مقاله دهم : در ذکر آبها
۲۲۸	مقاله یازدهم : در ذکر صادرات و واردات زمان شاهرخ
۲۶۸	مقاله دوازدهم : در ذکر صادرات و واردات زمان خاقان
۲۸۹	فهارس

فهرست اسماء انسانی، فهرست جغرافیائی، فهرست لغات و مدنیات ،
فهرست کتب

یادداشت مصحح

در تاریخ شهر باستانی یزد چند کتاب و رساله مفید نوشته اند که همه را می شناسیم ، و خوشبختانه توفیق طبع اکثر آنها نصیب نگارنده این سطور شده است . اکنون یکی دیگر از آنها درین صحایف در دسترس محققان و علاقه مندان قرار می گیرد .

ماخذ منفرد مربوط به تاریخ یزد و رجال آنجا تا حدی که من بنده می داند عبارت است از :

(۱) جامع الخیرات یا وقفنامه سید رکن الدین یزدی تسجیل شده در سالهای ۷۳۳ تا ۷۴۸ هجری . این وقفنامه از حیث اشتمال بر اسماء جغرافیائی شهر یزد و توابع و اطراف آنجا متضمن فواید تاریخی بسیار است . متن آن که خود کتابی است در ۲۳۱ صفحه به اهتمام محمد تقی دانش پژوه و نگارنده این سطور طبع شده است (تهران ، ۱۳۴۱) .

(۲) تاریخ یزد تألیف جعفر بن محمد جعفری در اواسط قرن نهم هجری که توسط اینجانب در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب دوبار به طبع رسیده و در تعایقات چاپ دوم (تهران ، ۱۳۴۴) به تفصیل معرفی شده است . آخرین تاریخ مندرج درین کتاب سال ۸۴۴ است .

(۳) تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب . یعنی کتابی که خوانندگان درین اوراق بدان می نگرند . به نحوی که در تعایقات « تاریخ یزد » مبسوطاً نشان داده ام اصول این کتاب مأخوذ از تألیف جعفری است . مگر آنکه اخبار و اطلاعات مفیدی خصوصاً مربوط به دوره خود

بر آن مزید کرده است و از حیث شمول بر دقائق مربوط به قحطی و تنگی سال ۸۵۸ و سیل سال ۸۶۰ دقائق و فوایدی را در بر دارد که طبعاً در تاریخ یزد جعفری نیست. درین کتاب وقایع تا سال ۸۶۲ ضبط شده است. یکی از فوائد خاص این کتاب وجود لغات و اصطلاحات مربوط به عمارات و ساختمانهاست نظیر طنبی، پیشان، درگاه، شادروان، پیشگاه، دار آفرین، فخر و مدینی، ساباط و جز اینها که در مآخذ و کتب دیگر ندره استعمال شده است، و اینجا این کلمات در شرح مربوط به هر یک از مدارس و خوانق و مساجد و بقاع مکرر دیده می شود و فهرستی از آنها در انتهای کتاب برای سهولت کار مراجعه کنندگان تنظیم شده است. دیگر از فوائد این کتاب اطلاعاتی است که در باب نحوه دیوانی کردن و پرداخت مواجب و اخذ سرشمار و خانه شمار و تحصیل و تمغا و نعل بها و تناقص مخصوصاً در فصول اخیر آن مضبوط و مندرج است و از لحاظ تحقیق در تاریخ اجتماعی و مالی اهمیت خاصی در بر دارد. دیگر از فوائد این کتاب مطالبی است در باب کیفیت ویران شدن محلات یزد در وقایع سیل سال ۸۶۰ و نیز در بندانهای مکرر شهر در قضیه پسر ابوسعید طبسی و بعد و جنگهای عهد آل مظفر و تیمور. دیگر از فوائد این کتاب اطلاعات بسیار مبسوط در باب مدارس یزد در ایام حکومت آل مظفر و دوران تیموری است، و از آن برمی آید که یزد از حیث داشتن حوزه های علمی درس و مجالس علما از مراکز با نام و نشان عصر بوده است. مطابق فهرستی که در فهرست جغرافیائی استخراج کرده ام از چهل مدرسه درین کتاب نام رفته است. از ترجمه حال مؤلف این کتاب چیزی نمی دانیم و از کتاب حاضر هم اطلاعی به دست نمی آید. محتملاً محمد حسین بن احمد الکاتب یزدی که «یوسف وزلیخا» را بصورت منظومه ای در آورده بوده و نسخه ای از

آن مورخ ۱۰۹۱. بشماره ۲۱۶۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است فرزند این شخص بوده است.

(۴) جامع مفیدی تألیف نجم‌الدین محمد مستوفی بافقی در سه مجلد که جلد سوم آن مفصل‌تر و ابداعی‌تر است. تألیف این کتاب از جمندمیان سالهای ۱۰۸۲ تا ۱۰۹۰ به انجام رسیده و دو مجلد اول و سوم آن توسط اینجانب طبع شده است. (تهران ۱۳۳۷ - ۱۳۴۱)

از جلد دوم کتاب که مخصوص وقایع مربوط به سلطنت سلسله صفویه تا زمان تألیف کتاب (عهد شاه سلیمان) باشد نسخه کاملی در دست نیست و به همین علت است که نگارنده بر طبع آن توفیق نیافت.

آن قسمت از جلد دوم که در کتابخانه سالار جنگ (حیدرآباد دکن) موجود است نیمه اول آن و خود کتابی است در چهار صد صفحه و محتوی است بر وقایع اوائل سلطنت صفویان. اما جز نقل اخبار عالم آرا (حتی به عین عبارت) و مآخذ عادی دیگر. مطالبی که تازگی داشته باشد ندارد و لذا لزومی بر طبع آن مشاهده نشد.

(۵) جامع جعفری تألیف محمد جعفر منشی متخلص به طرب نائینی (اصفهان) در سال ۱۲۴۵ که یگانه نسخه آن متعلق به آقای محمد صادق رحیمی (یزدی) است. مؤلف کتاب را در تهذیب «جامع مفیدی» تألیف و وقایع و اخبار را از سال ۱۰۹۱ تا سال تألیف کتاب خود ضبط کرده است.

(۶) کتابچه شرح موقوفات یزد تألیف میرزا عبدالوهاب طبر از شاعر مشهور یزدی که در سال ۱۲۵۷ از تألیف آن فارغ آمده. متن آن توسط اینجانب در فرهنگ ایران زمین به طبع رسیده است. (تهران ۱۳۴۱)

(۷) میکده (تذکره) تألیف میرزا محمدعلی و امق که شرح حال و

نمونه آثار شاعران ولایت یزد را تا سال ۱۲۶۲ هجری در بر دارد.

(۸) تذکره جلالی تألیف شیخ عبدالغفور طاهری که قسمتی از ابتدای آن در اخبار یزد و جغرافیای آن ولایت است و نسخه‌ای از آن را آقای تقی مشیری یزدی در اختیار دارند.

(۹) تاریخ شهدای یزد تألیف حاجی محمد طاهر مالگیری در ۱۳۳۰ هجری و مطبوع در قاهره به سال ۱۳۴۷ (در صفحه عنوان ۱۳۴۲) توسط فرج‌الله ذکی الکردی. این کتاب منحصرأ در شرح قتل بابیه یزدست. چون مؤلف نام مجلات و کویچه‌ها را می‌برد از لحاظ جغرافیای شهری عصر تألیف به کار می‌آید.

(۱۰) آتشکده یزدان یا تاریخ یزد تألیف عبدالحسین آیتی که در سال ۱۳۱۷ شمسی در یزد طبع شده است.

(۱۱) تاریخ یزد تألیف احمد طاهری که نیز در سال ۱۳۱۷ در یزد به چاپ رسیده است.

(۱۲) تذکره سخنوران یزد تألیف اردشیر خاضع در دو جلد که مجموعاً در یک مجلد در سال ۱۹۶۳ در بمبئی به زیور طبع آراسته شده است.

(۱۳) آینه دانشوران تألیف سیدرضا ریحان‌الله یزدی که چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۸ ق. در تهران نشر شده است. کتابی است حاوی شرح احوال علما و شعرای آن ولایت. نیز حاوی اطلاعاتی تاریخی از حوادث و وقایع و اخبار آنجاست و مخصوصاً از لحاظ اشتمال بر سرگذشت فقها و علمای روحانی یزد اطلاعات منحصری در بردارد.

(۱۴) فرمانهای سنگی در مسجد جامع یزد که اینحائب متن چهار

تا را در فرهنگ ایران زمین (جلد یازدهم، ۱۳۴۲) طبع کرده‌ام و آقای محمد تقی دانش پژوه متن ده فرمان را در دفتر چهارم «نسخه‌های خطی» (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، چاپ ۱۳۴۴) از صفحات ۳۶۰ تا ۳۷۳ به چاپ رسانیده است.^۱

تاریخ جدید یزد به نحوی که در جای خود اشاره شد و در تعلیقات تاریخ یزد جعفری به تفصیل روشن کرده‌ام (ص ۱۹۳ تا ۲۰۵ از چاپ دوم) بر اساس تاریخ جعفری تألیف شد و در بعضی جاها حتی از حیث لفظ و عبارت منقول از آن است.

ازین کتاب طبع مغلوطی در دست بود^۲ و چون مورد مراجعه و استفاده محققان است مناسب دیده شده که چاپ جدیدی با استفاده از نسخ صحیح و مضبوط فراهم آید.

اینک چاپ دوم با تطبیق نسخ مذکور در زیر در دسترس خواستاران قرار می‌گیرد.

۱- نسخه^۳ م که متعلق است به مجلس شورای ملی و به علت افتادگی اوراق و اواخر، تاریخ کتابت آن معلوم نیست. ولی از حیث کاغذ و خط میتوان گفت که به ظن قریب به یقین در اوائل قرن دوازدهم هجری کتابت گردیده. من عکس آن را که در کتابخانه^۴ مرکزی دانشگاه تهران موجود است در دست داشته‌ام.

۱- در کتاب افضل التواریخ تألیف افضل الملک (نسخه خطی مجلس) اشاره به تاریخی در باره خاندان محمد تقی خان بافتی (خانینها) هست و نسخه آن را متعلق به سلطان الحکمای نائینی دانسته است (از اطلاعات آقای حسین محبوبی اردکانی).

۲- چاپ یزد، ۱۳۱۷ ش. (به مناسبت افتتاح مدرسه ایران‌شهر).

بنای استنساخ و اساس تصحیح بر این نسخه است، زیرا مضبوط تر و کم غلط تر از دو نسخه دیگر به نظر آمد.

۲- نسخه ف که دو ستم دکتر عباس زریاب خوئی وسیله استفاده آن را از هفده سال پیش فراهم کرد و در اختیار من قرار گرفت. چند ورق او اخر این نسخه تازه نویس و مورخ سال ۱۲۲۸ است. قسمت اصلی نسخه قطعاً در قرن یازدهم هجری تحریر شده.

۳- نسخه مل متعلق به کتابخانه ملی ملک در تهران به خط عبدالحی بی محمد معزز مورخ چهاردهم رجب ۱۰۹۹ که عکس آن به لطف و پامردی فاضل محترم آقای احمد سهیلی خوانساری چند سال پیش برای دانشگاه تهران فراهم شد.

متأسفانه نسخه چاپی به علت اغلاط بیشمار و افتادگی مطالب نتوانست مورد استفاده واقع شود و فقط در مواردی معدود به نقل نسخه بدل از آن مبادرت شد. عکس یک صفحه از آن را که با نسخه مجلس مقابله کرده ام به چاپ می رسانم تا وجه افتراق میان این دو چاپ بهتر معلوم باشد و محققان احتمالاً ارجاع و اسناد به این چاپ را با اطمینان خاطر بیشتری حواله دهند.

در انتهای متن، فهرستی از اعلام اشخاص و اماکن و لغات درج شد. در ضبط بعضی از اعلام این فهرست با اعلام مندرج در تاریخ یزد جعفری و جامع مفیدی اختلاف دیده می شود و علت این امر طبعاً ناشی از آن است که خود را ملزم به رعایت ضبط هر یک نسخه دانسته ام و چون برنگارنده وجه صحیح آنها روشن نبود ناگزیر به همان شکل که نسخه حاکی بود چاپ شد و استعمال هیچ از یک از سه کتاب مرجع دانسته نشد.

عبداللہؑ د و ہزار دینار اجرت ^{این} کتابت گرفتہ و یک بعین امیر د در
کتابت موقوف داشته کہ ہنر مند ان از تحریر آن ^{عینی} عاجز آمدہ اند

(اول)

و بانی این مدرسہ مرتضیٰ اعظم سعید امیر علی ابن امیر غیاث الدین
الحسینی بود و او وزیر امیر شیخ ابو اسحاق بود و میان محمد بن
مظفر و امیر شیخ محاربه و مجادله بود و چون امیر شیخ لشکر از
شیراز ^{بہ} یزد آورد و بہ محاربه محمد مظفر قیام نمود و یزد در ا
توانست کہ بستاند و ^{بسیار} خرابی ^{در} واقع شد و در اندرون
شہر قحط افتاد و ^{بہ} رسید کہ سگ و گریہ ^{بہ} کار داشتند و امیر
شیخ را چند نفر قیل ہمراہ بود و در بیرون شہر ^{فیلان} انہیب
مردانند تا خرطوم می ^{بچیدند} و ^{بسیار} از شیخ می ^{کنند} و ^{بگیدند} و ^{بگیدند} و ^{بگیدند} و ^{بگیدند}
و عمارتہا ^{بزدند} و خراب می ^{کردند} و عاقبت ^{بخواستند} کہ ^{بستانند}
^{بگذاشتند} و ^{بگذاشتند} و ^{بگذاشتند} و ^{بگذاشتند} و ^{بگذاشتند} و ^{بگذاشتند}
غیاث الدین ہمراہ امیر شیخ بود و در آن مدرسہ و دو منارہ
دیدہ بود چون امیر شیخ باز کردید ^{بگذاشتند} مظفر حکیم کرد تا مدرسہ
غیاث ^{بکنند} شرفہ ^{در} گاہ و ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} کا ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند}
درخواست کردند کہ ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند}
چہ گناہ کہ با بی آن خطائی ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند}

آن در گذشت و این مدرسہ در سال ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند}
امیر علی غیاث ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند}
بزدند امیر شیخ ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند}
وزیر ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند} ^{بگذاشتند}
یکی است و عشق او دارد و در کین کردند امیر علی غیاث و

نمونہ چاپ اول

این یادداشت را به سپاسگزاری از دوست دانشمندی چون آقای حسین محبوبی اردکانی ختم می‌کنم که بی دریغ، به مناسبت لطف عمیم و محبت خاص، مرا در رفع مشکلات متن یاری سزاوار فرمود.

ایرج افشار

تهران، پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۰

تاریخ جدید یزد

تالیف

احمد بن حسین بن علی کاتب

(در اواخر قرن نهم هجری)

بسمه سبحانه

بسم الله الرحمن الرحيم

هست در چار سوی کون و فساد نام یزدان کلید گنج مراد
خنک آن کو ز طاعت یزدان کرد دارالعباده را آباد

حمد بی غایت و ثنای بی نهایت ازلاً و ابداً پادشاهی را که در
دارالملک ابداع و اختراع سموات سبع را دارالعباده ملائکه^۱ مقربین ساخت
و در بنیه^۲ بدایع منظر انسانی دروازه های چشم و گوش ساخته کنگرهای
منیع بر افراخت، اشخاص نوع انسان را مظاهر اسماء و صفات خود گردانید
و جنس انس را ازین رهگذر^۳ بر همه کرامت و فضل بخشید. «ولقد کرمانا
بنی آدم و حملناهم فم البر والبحر^۴»، اسماء حسنی او متجاوز از عدد و احصاء
و موقوف بر توقیف^۵ رسل و انبیاء. «الله لا اله الا هو. له الاسماء الحسنی^۶»

شعر

خواند عرب الله و عجم یزدانش یکک ذات و هزار نام نیکو دانش
هر چند که نام او فزون است از عدد آن نام که شرع داد اجازت خوانش

[۲] آن محرک آسمان دوار و آن سکینه^۱ بخش دل های^۲ ابرار، «هو الذی انزل
السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم^۳». آن غفور رحیم
که توبه و استغفار موجب ادرار مدار رحمت و اسبغ انواع نعمت فرمود
و از لسان مخبران صادق بخلق نمود «ویاقوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه
یرسل السماء علیکم مدراراً و یزدکم قوه الی قوتکم^۴»، و تحف صلوات و
طرف تحیات نثار فرق فرق قدسای صاحب فرقان و منزل وحی و قرآن که از صنع
یزدان مصنوعی مثل او ظاهر نشد و کمالات بی پایان^۵ او هرگز آخر نگشت.

۱ - ف : این کلمه را ندارد ۲ - قرآن مجید ، ۷ . الاسراء ۳ - م : نوبی
۴ - قرآن ، ۸ طه ۵ - این خطبه تا اینجا در نسخه چاپی با تفاوت های فاحش و بصورتی ملخص
و در سه سطر است . ۶ - قرآن مجید ، ۴ الفتح ۷ - قرآن مجید ، ۲ هود ۸ - م : اول

شعر^۱

صل علی محمد احمد سید الوری آدم والذی عداتحت لو ائه غدا (۲)

آن سیدی که هر دو جهان خاک پای اوست

خورشید ذره ایست که اندر هوای اوست

آنکه دارالعباده^۱ دنیا از آثار ذکر جمیل او عمران یافت و از پرتو
شمع هدایت او شعله بر موسی عمران تافت تا از درخت^۲ ندای «انی انالله» شنید
و گل مرادش از شاخ دولت بشکفید، صلی الله علیه وآله، الذین ابدوا الدین و
اقاموا الشرع المبین وسلم تسلیماً کثیراً.

زیزدان هزاران صلوة و سلام	بر آن کس کزو شد نبوت تمام
بنا کرد دارعبادت ^۳ ز دین	اساسش ز اوتاد صدق و یقین
بر آل گرامی او صد سلام	که دادند کار شریعت نظام
دگر رحمت حق تعالی تمام	بر اهل حقیقت همه والسلام
بر اصحاب او باد رضوان حق	که کردند کار طریقت نسق

[۳]

اما بعد، چنین گوید مؤلف این رساله اصغر عبادالله الواهب احمد
ابن حسین بن علی الکاتب اصلح الله شأنه فی الدارین و غفر له وللو الدین که هر
چند در علم پایه و از هنر سرمایه نداشت اما از اوان صبی تا زمان شیب
همواره کمر خدمت سادات و علما و مشایخ و فضلا و صلحا و فصحا و بلغای
عرب و عجم بر میان جان بسته، بمصر اع: «جان کمر و ار بر میان بسته»، در
مجالس و محافل اکابر دین و دولت همچون خلال بید یا زلال نبات در میان
بوده و آن را موجب حمد ربّانی و مزید نعمت یزدانی دانسته و بسجادات
شکر قیام نموده، آری

شعر

اگر هر موی من گردد زبانی شود هر یک ترا تسبیح خوانی

۱- م: ندارد ۲- م: جنت ۳- ف: دارالعباده

هنوز از بی زبانی خفته باشم ز صد شکر ت یکی نا گفته باشم
 «واما بنعمة ربك فحدث» 'یوماً فیوما بعد از ادای طاعت باری جل و
 علا متابعت سنت سید انبیا مهتر و بهتر هر دو سرا، یعنی خواهی خواهی ما محمد
 مصطفی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بکسب کتابت اشتغال
 نموده و آن را بعد از تحصیل علوم فاضلترین و شریفترین اکتساب دانسته^۱
 و مصنفات علما و فصحا و شعرا و متکلمان را باهتمام تمام در قید کتابت احیا
 نموده و از روح مقدس بزرگان مستفیض گشته.

شعر

خاطر پاک ساکنان قبور روح الله روحهم بالنور
 و شیخ المحققین و قدوة السالکین مصلح الدین سعدی فرموده:

شعر

غرض نقشیست کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی
 مگر صاحب دلی روزی بر حمت کند در کار درویشان^۲ دعائی

و در علم تواریخ و قصص انبیا علیهم السلام و اخبار اولیا و سیر
 ملوک و سلاطین عرب و عجم سعی نموده و در نظر آورده مثل تاریخ
 طبری و تاریخ [ابن] جوزی و تاریخ یافعی و تاریخ گزیده و سیر ملوک نظام
 الملک و کتاب البلدان و عجایب الاقالیم و شاهنامه^۳ فردوسی و نزهتنامه^۴ علائی
 و جامع الحکایات^۵ و تاریخ بنی امیه و بنی عباس و خلفای عبیدیون و تاریخ
 طاهریان و صفاریان و سامانیان و دیالمه و آل بویه و ملاحده و تاریخ یسینی و
 سلجوقشاهی و خوارزمشاهی و تاریخ جهانگشای مشهور بتاریخ چنگیز خانی
 و ایلخانی و تاریخ مظفری و تاریخ سلاطین کرمان و تاریخ خاقان اعظم سعید

۱- قرآن ۱۱، الضحی ۲- از اینجاست جانی که اشاره خواهد شد در «م» افتاده است.

۳- ف: بر حال مسکینان ۴- باید مقصود جوامع الحکایات عوفی باشد.

امیر تیمور گورکان مشهور بتاریخ جهانگیری و تاریخ معینی شاهرخی انارالله برهانه و فرزندان او تا غایت وقت شروع نموده و جمع آورده و بتحقیقات آن سعی نموده نطق متکلمان به تاریخ را بتواریخ یزد موشح نیافت، مگر از متأخران سید جلال الدین 'جعفری المعرف' [و] ف چند فصل تحقیق نا کرده نوشته بود، خاطر باعث آمد که از جمیع تواریخ آنچه بصحت پیوسته باشد و بعضی راویان ثقا و پیران کهن سال صادق القول [گفته اند] استفسار^۲ نموده در قید کتابت آورده. لاجرم برخی از عمر گرانمایه برین صرف شد تا اتمام یافت «و تمام آنکه شود بحقیقت که پسند آید»^۳ در نظر بزرگان خرده بین و دولتمندان صدر نشین که ضیاء ملک و ملت اند و معین دین و دولت و اسم مبارک هر یک و اجداد بزرگوار ایشان و از آن سایر اکابر یزد هر یک در محل خود گفته خواهد شد.

شعر

پرورده ام همیشه زخوان نوالشان

یا رب مباد تا به قیامت زوالشان

۳ - این عبارت از گلستان

۲ - ف : استغفار

۱ - ف : جمال الدین

سعدی مأخوذ است .

آغاز رساله

بدان ای عزیز من که این رساله ایست موسوم به تاریخ جدید^۱ منسوب بتاریخ دارالعباده^۲ یزد^۳ صانها الله عن الافات که شریفترین بلده ایست از اقالیم سیوم، هوایش در غایت اعتدال و صحت و سلامت است، زلال تفتش رشک چشمه^۴ حیوانست و بساتین^۵ خرمنش غیرت بستان جانست^۶، بیوتات مروحش چون اطباق آسمان مرفوع است، کوچه و بازارش چون بیت المعمورست، فواکه الوانش چون میوه بهشت^۷ «لامقطوعه ولا ممنوعه»^۸. اناریاقوت فامش مفرح جانفز است و سیب سیمینش چون زرخدان خوبان دلربا، عناب رنگینش چون خوشه پروین پر از صفا. به آبدارش چون کواعب حورالعین مزکاست، مساجدش رفیع و مدارش منیع، مزارات متبرکش به پاکی چون بقیع، اهالیش بکسب و طاعت مشغول شریف و وضع^۹.

نظم

خطه^۱ یزد بخوبی چو بهشتی است برین
ملک خلدیست مشکل شده بر روی زمین
جنت و خلد چه خوانیش که در نزهت و زیب
خود قیاسی نکند کس نه بر آن و نه برین
خاک او عنبر و آبش بمثل آب حیات
باد^۲ او چون نفس روح امین مشک آگین
گر بفر دوس بگویم که بهشتت بهشت
کند اقرار و بگوید که چنینست چنین

۱ - چاپی: تاریخ جدید یزد ۲ - ف: «منسوب به تاریخ دارالعباده یزد»
را ندارد ۳ - ف: بساطین ۴ - تا اینجا از نسخه «م» اسماً افتاده است.
۵ - قرآن، ۳۳ الواقعة ۶ - ف: وضع و شریف ۷ - م: داد

کوی و بازار پراز ماهرخان زیبا
 راست مانده جنات در او حورالعین
 پای تاسر بمثل کوچه اهرستانش
 هست پریاسمن و لاله و سرو و نسرین
 آب تفتش که سبق برده ز تسنیم بهشت
 خاک را میدهد او خاصیت ماء معین

وراستی در زمان سلطنت هیچ پادشاه خطه یزد چنین معمور نبوده
 که در زمان سلطنت حضرت سلطان اعظم سعید خاقان اعلیٰ عدل حمید
 سلطان السلاطین | فی عهده و زمانه الفایز باسالیب رحمة الله و غفرانه معین الحق و
 الدنيا و الدین شاهرخ بهادر سلطان انار الله برهانه و اسکنه^۱ فی فرادیس الجنان
 مع حورالعین.

[۴]

شعر

روح پاکش منبع انوار باد نقد و قتش مأخذ دیدار باد

که اندر وهزار خانه و دوکان و مدارس و خوانق و حمامات و خانات
 و بساتین^۲ مجدداً تعمیر یافته بود و مسافران اطراف و اکناف عالم چون بدین خطه
 رسیدندی و نزهت بساتین^۲ و معموری و رونق این ولایت دیدندی گفتندی

قطعه

گر بهشت عدن بیند یزد را قایل آید کو بهشت دیگرست
 چشمه حیوان چو بیند آب او گوید این خوشتر ز آب کوثرست
 تا ابد معمور بادا این بلد زانکه خاکش عطر بو چون^۳ عنبراست

و همچنین سال بسال معموری شهر و ولایت یوماً فیوما زیادت می
 گشت تا سال تسع و اربعین و ثمانمائه در آمد. بواسطه عصیان کیومرث

۱- م: اسکن ۲- ف: بساطین ۳- ف: عطر بوی

هزارگری پادشاه سعید مذکور نبیره خود را شاهزاده سعید شهید امیرزاده سلطان محمد بهادر بن بایسنغر نامزد ولایت قم کرد و شاهزاده با امیرزادگان نامدار و لشکری کرار بسرحد عراق درآمد و در ولایت قم او را چند فتح مثل همدان و گاورود^۱ و غیره میسر گشت و چون عمر و دولت پادشاه سعید رو بزوال آورده بود | شاهزاده مذکور طمع بعراق و فارس کرد و [۵] ایلچیان روانه گردانید و خبر این واقعه به پایه سریر اعلی رسانیدند. پادشاه سعید با عساکر منصوره و امرا و شاهزادگان متوجه عراق شد و شاهزاده مشارالیه از خجالت^۲ منہزم گشته متوجه لرستان گشت و پادشاه سعید بعد از رمضان متوجه جولگه^۳ ری گشت و سال خمسین و ثمانمائه در آمده روز اول فروردین ماه جلالی روز یکشنبه چاشتگاه بعزم زیارت سوار گشت و در اثنای راه از داعی حق ندای « یا ایها النفس المطمئنة، ارجعی الی ربک راضیة مرضیة »^۴ اصغا فرمود و فجأة جان بجان آفرین تسلیم کرد. « انالله وانا الیه راجعون »^۵.

شعر

دمی چند بشمرد و ناچیز شد بخنده فلک گفت کونیز شد
و چون این واقعه^۶ هایلہ روی نمود هر چند خواستند که پنهان دارند
میسر نشد. غریب از لشکر گاہ برخاست^۷. امرا و شاهزادگان بہم بر آمدند و
هریک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی
شدند. بعضی عراق و فارس و بعضی کرمان و سیستان و بعضی خراسان و
ماوراءالنہر و بعضی مازندران و ساری و آمل در تصرف آوردند و ملوک
طوایف گشتند و با ہم دیگر تمر دو عصیان نمودند و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و
قتل و سبی عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و مزارعان کردند و عرض و
[۶] مال مسلمانان برباد بدنامی دادند. چنانکہ مولانا جمال الدین^۸ سلمان فرماید:

۱ - م، ف: ندارد ۲ - ف: خجالت زده ۳ - قرآن مجید، ۲۷ الفجر
۴ - قرآن مجید، ۱۵۶ البقرہ ۵ - م، ف: خواست ۶ - ف: لمال الدین

شعر

خواجه شد بی اعتبار و مال شد مار سیه
 ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار
 و خرابی در ولایت راه یافت و مردم پراکنده گشتند و از بی بارانی
 هوا خشک گشت و آب چشمه ها کم شد و بر نم سرشک دیده مظلومان
 افزود و اطفال نبات از بد مهری دایه ابر بهاری در مهد زمین از غایت تشنگی
 جان بزاری بسپرد و هوای بساتین که چون نسیم گل و ریاحین معطر و معبر
 بود چون سموم دوزخ گرم و ناخوش شد و درختان سرو و چنار و غیره هیزم
 آتش گشت و بدین واسطه در تمام بلاد ایران قحط و وبا واقع شد و بمرتب ای
 رسید که بعضی بی باکان از غایت جوع لحم انسان بکار داشتند و اکثر خلائق
 در اقصای عالم از خان و مان آواره شدند و بیشتر بواسطه قحط بمردند.

قطعه

برفت رسم تمیز و نماند عرض و وقار
 نه عزت فقرا و نه حرمت مهمان
 غریب و شهری و آزاد و بنده در زحمت
 نه وجه دخل بصحرا نه خانه آبادان
 برفت مال و زر و سیم از انقلاب سپهر
 نه باغ ماند و نه زرع و نه گله و نه شبان
 خصوصاً کشور دارالعباده کز نزهت
 چنان بدی که بدی رشک روضه رضوان
 اساس او همه بر باغ و راغ و گلشن و کاخ
 زمین او همه پر یاسمین و پر ریحان
 ز جور و ظلم و تعدی و غارت و تنگی
 هزار بار بتر شد ز حفره نیران

[v]

و هر روز خرابی مجدد روی می نمود و نعوذ بالله بلائی صعبتتر از غیب
چهره میگشود و رفق و شفقت مطلق از میان برخاست^۱. زن و فرزند مسلمانان
بواسطه قحط و تشدد عرض گرامی را به باد زشت نامی بردادند. گلستانها
خارستان شد و مساجد و مدارس بیمارستان گردید. بر سر کوچه ها و بازارها
عورتان و یتیمان و عجزان و اطفال خرد^۲ روی بر خاک مذلت نهاده صد
صد می مردند و کس بکس نمیپرداخت. اللهم ادفع عنا البلاء والقحط والوباء
وجور السلطان و کید الشيطان، بحق محمد وآله.

و چون دولت از خاندان جغتای روی برگردانیده بود لاجرم
شاهزادگان نابکار شمشیر آبدار غدار کشیده هم خود را و هم خلق را میکشند
و ولایت خراب میکردند تا به مدت پنج شش سال یکدیگر را بقتل
آوردند و مملکت ورعیت بباد بردادند، « فقطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین »^۳

بیت

برفتند و هر کس درود آنچه کشت

نماند بجز نام نیکو و زشت

درخت خار و زهر گل که کاری

کز ودان بر که کشتی چشم داری

[۱۸]

و چون ظلمت شب فتنه به آخر کشید لاجرم صبح سعادت از افق
عدالت بدمید و مژده امن و امان در رسید و از برج دار السطنه تبریز آفتاب
دولت حضرت معدلت پناه، پادشاه جهان، ظل ظلیل یزدان، باسط الامن و
الامان، ناشر العدل و الاحسان، ملجأ و استظهار کاسره و قیصره دوران.
شهر یار تخت نشین فتنه نشان، مظهر رایات قدرت ملک منان، قانع الکفره
و المتمردين، کشف الملوک و السلاطين، قهرمان الماء و الطین، فریدون دولت
جمشید تمکین، نصره الحق و الدنيا و الدین، مطیع الخالق و مطاع الخلائق
اجمعین، معز الحق و الدینا و الدین ابو المظفر جهان شاه بهادر خان خلد الله ملکه
و سلطانه و افاض علی العالمین عدله و احسانه.

۱- م، ف: خواست ۲- م: خورد ۳- قرآن مجید، ه: الانعام ۴- ف: آبات

شعر

شاه جهان جهانشه اعظم که تیغ او
 نصرت نمای دولت و دین پیمبر است
 سلطان تاج بخش و جهاندار تخت گیر
 دارای جم سریر و خداوند افسر است
 شاهان دهر دجله^۱ و او بحر اعظم است
 لشکر کشان کواکب و او مهر خاور است
 امروز در بسیط جهان غرب تا بشرق
 القاب پادشاه جهان سکه^۲ زر است
 شاها زمان فتنه و ایام ظلم رفت
 هر جا که ملک تست ز جنات خوشتر است
 دارالعباده خاصه که والی خطه اش |
 اعظم امیر دولت و دین حاج^۳ قنبر است

[۹]

از افق شهر یاری درخشیدن گرفت پادشاهزاده^۴ اعظم جهان پناه ، سایه^۵
 حضرت اله ، خسرو تاج بخش تخت نشین ، اسکندر شوکت سلیمان نگین ،
 نهال باغ سلطنت و کامکاری ، گلدسته بوستان معدلت و شهر یاری ، نور حدیقه^۶
 جهانبانی ، نور حدقه^۷ شجاعت و کشور گشائی ، الموفق بتأیید الملک الخلاق
 عضدالدوله والدنیا و الدین ابوالنصر سلطان پیر بوداق بهادر خان خلدالله
 ملکه و سلطانه^۸ و افاض علی العالمین عدله و احسانه^۹ .

مثنوی

گلی بی آفت از باد خزانی بهاری تازہ از شاخ جوانی
 بر ادهم زین نهد رستم نهادست بمی خوردن نشیند کیقباد است
 شبی کو گنج بخشی را دهد داد کلاه گنج قارون را برد باد

۱ - چاپی: لجه ۲ - حاجی ۳ - ۴۰۳ - م : ملکه و سلطانهما . . . عدلهما و احسانهما

چو در جنبد رکاب قطب وارش
نسب گوئی بنامیزد ز جمشید
چو زربخشد شتر خواهد ز فرسنگ
سخن گوید دراز مرجان بر آید
چو سوی جام کیخسر و کشد دست
جهان بر موکبش ره تنگ دارد
قدمگاهش زمین را خسته کرده
فلک با او بمیدان کند شمشیر
جمالش را که بزم افروز عیدست
باقبالش دل استقبال دارد

با عساکر منصوره از دارالسلطنه آذربایجان و بغداد متوجه عراق
عجم شدند و قلع و قمع متمرّدان عاصی نموده عراق را در حوزه تصرف
گرفتند و از شرّ عدوان درمهد امن و امان آوردند. اما نه چندان خرابی در
مملکت واقع شده بود که تدارک آن بزودی میسر شدی، الایمرو روزگار.

شعر

خدایا تا جهان را آب و رنگست
جهان را خاص آن صاحب قران کن
بدوسر سبز باد این سبز گلشن
مبادا تاج را بی فرقشان نور
سایه عنایت پادشاهی الی یوم النشور^۲ باقی و پاینده باد.

شعر

چه میگفتم و در چه پرداختم
کجا بودم ادهم کجا تاختم

بدان ای عزیز من که مبنی این رساله دوازده مقاله است. ده مقاله

۱ - ف : تیز ۲ - ف : ستایش ۳ - ف : الدین

از احوال و اوضاع قدیم و دو مقاله مشتمل بر تاریخ جدید از زمان خاقانی معینی شاهرخی و آنچه صادرات و واردات در بلاد واقع شد مجملا و آنچه در یزد ظهور یافت مفصلا از محاربات امیرزاده محمد سلطان غفرالله لهو محاربات او با برادرش امیرزاده بابر بدفعات و مقتل سلطان محمد و آمدن امیرزاده بابر به یزد و رفتن بجانب... ' و از صیت شجاعت و جهانگشائی پادشاهزاده عالمیان خلدالله ملکه مانند پشه از باد صرصر انهمزام یافته یزد مراجعت نمودند و شیراز را به امیرزاده سنجر گذاشتند و یزد را به امیرزاده خلیل نامزد کردند و بعضی توابع یزد را غارتیده بطرف خراسان روان شدند و خواجه گیری کردن امیرزاده خلیل در یزد و لشکر جمع کردن و یزد را به امیرک احمد نبیره^۱ امیرچقماق شامی گذاشتن و اکابر یزد را همراه کردن و متوجه فارس شدن و امیرزاده سنجر هزیمت نموده بولایت کرمان روانه شدن و امیر علی فارسی و شجاعان فارس باستقبال آمدن و یک هفته عید رمضان در فارس بودن و عنقریب رایات نصرت شعارشاهزاده^۲ عالمیان رسیدن و امیرزاده خلیل با امراء خود انهمزام یافته متوجه کرمان شدن و از سید شروانی و اهالی کرمان نومید گشته متوجه یزد شدن و یزد را حصار دادن مدت چهل و پنج روز و آمدن شاهزاده^۳ عالمیان بایلغار به در یزد و گریختن امیرزاده خلیل به طرف خراسان و بعد از فتح یزد بازگشتن شاهزاده به مستقر سلطنت و آمدن خواجه امیرک نبیره^۴ خواجه امیر غنا شیرین بایلغار به در یزد و یک هفته یزد را حصار کردن و بعد از نومیدی بعضی از اکابر دین و دولت در قید اسار آورده متوجه بافق و کرمان شدن و قحط و وبا واقع شدن .

مقاله^۵ دوازدهم در صادرات و واردات زمان این دولت ابد پیوند از آمدن مهدا علی سلطنت پناه الشریفة العلیا خاتون جان بیگم خلدت ایام سلطنتها با شاهزاده^۶ عالمیان پناه امیرزاده یوسف سلطان و آمدن شاهزاده^۷

۱ - در هر دو نسخه جای یک کلمه سفید است، اما ظاهرا این است که جملاتی ساقط شده .

کشور گیر خدیو تاج و سریر امیرزادہ پیر بوداق بہادر خان خلد اللہ ملکہ بیزد و بعد از ملاقات ہر یک بہ مستقر سلطنت باز گشتن و یزد را بہ امیر اعظم شاہولی بیگ گذاشتن و آمدن سیل و بعضی محلات و بیوتات و بساتین^۱ و خانات و حمامات و دکانین خارج شہر دکان کا کردن و مخالفت نمودن امیر مقصود سازغان بہ امیر شاہولی و یزد را از شاہولی بتغلب^۲ باز گرفتن و او را بند [۱۳] کردن و بہ اردوی ہمایون پادشاہ اسلام فرستادن و آمدن نوٹین بزرگ اعظم اعدل نظام الدولہ والدین امیر حاجی قنبر جہان شاہی بہ یزد خلد ایام معدلتہ و تاریخ وفات بعضی از اکابر دین و دولت ہمایون پادشاہ عالم پناہ خلد اللہ ملکہ و سلطانہ و بزرگان خطہ^۳ دارالعبادہ^۴ یزد، وانہ علی ذلک قدیر و بالاجابہ جدیر.

۱ - ف : باطین ۲ - ف : تغلب ۳ - ف : ندارد

فهرست مقالات

مقاله اول: در بیان سلطنت اسکندر فیلقوس و قصه مخالفت او با دارا و آمدن اسکندر بایران و کشته شدن دارا و آمدن اسکندر به اصفهان و زن کردن روشنگر دختر دارا و متوجه آذربایجان و ارمن و بردع گشتن و از آنجا بهری لشکر کشیدن و به فارس آمدن و از آنجا متوجه خراسان گشتن و به زمین یزد رسیدن و طرح حصار انداختن و زندان ساختن و آن را کتبه نام نهادن و متوجه خراسان شدن و از خراسان به هندوستان رفتن و از آنجا متوجه چین شدن، الی آخر مجملاً.

مقاله دوم: در ذکر ملوک فارس از ابتدای قصه اردشیر بابکان تا یزدگرد بن شاپور که او را یزدگرد بزه کار گفتندی و رفتن یزدگرد از اصطخر بطوس و رسیدن به کتبه که اول عمارت یزداست و به زندان ذوالقرنین مشهور و طرح شهر انداختن و تمام ناکردن و در طوس وفات یافتن و نبیره او یزدگرد بن بهرام گور شهر را تمام کردن و ساختن سرهنگان او مثل بیده و عقدا و ساختن شاه مؤبد پسر شاه قباد میبدرا و ساختن شاه فیروز فیروز آباد و ساختن مهرنگار دختر انوشیروان مهریجر و مهجر و خویدرک و فهرچ و ساختن شاه هرمز خورمیز و ساختن آذرمی دخت ابرند آباد و ساختن توران دخت توران پشت را.

مقاله سوم: در ذکر عمارت که در زمان اسلام در یزد کرده شد در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس و ابو مسلم و در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان و ساختن بارو و خندق شهر یزد و مسجد جامع قدیم.

مقاله چهارم: در ذکر سلطنت سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی و آمدن سلطان ملک شاه باصفهان و اصفهان را از علاءالدوله کالنجار انتزاع

کردن باستصواب رأی خواجه نظام الملک یزد را نامزد علاءالدوله نمودن و دارالعباده نام نهادن و آمدن علاءالدوله به یزد و مقر سلطنت ساختن و عمارت مدارس و شهر کردن و ساختن سرهنگان او نرسوباد و یعقوبی و عمارت کردن قلعه میبد.

مقاله پنجم: | در ذکر اتابکان یزد که بعد از علاءالدوله کالنجاریزد [۱۵] را داشتند در زمان سلطنت سلطان معزالدین سنجر از اتابک سام بن وردانزور و برادر او عزالدین لنگر و فرزندان وردانزور و کیکاوس و محی الدین سام و سلطان قطب الدین اسفہسالار و فرزندان او محمود شاه و سلغر شاه.

مقاله ششم: در ذکر تواریخ بنی مظفر و قصه محمد بن مظفر و عمارات ایشان در یزد و بزرگ کردن محمد مظفر یزد را و حفر خندق و ساختن فصیل شهر و عمارات مدارس و مساجد و مزار و بساتین و حوانیت.

مقاله هفتم: در ذکر عمارات که در زمان خاقان سعید اعظم امیر تیمور گورگان ساخته شد در یزد، از قلعه مبارکه و دارالفتح و آنچه در زمان پادشاه اعظم سعید خاقان اعلیٰ عدل حمید معین الحق و الدنیا و الدین شاهرخ بهادر سلطان اعلیٰ الله در جته فی علین در یزد ساخته شده از مساجد و مدارس و حوانیت و غیره و آنچه در زمان نبیره او شاهزاده شهید سلطان محمدالی یومنا ساخته شده.

مقاله هشتم: در ذکر مساجد جمعه یزد و مدارس داخل یزد و خارج و ذکر مزارات اولیا و صلحا و مشایخ و مقابر قدیم و جدید و ذکر بانیاں هر یک و تاریخ آن و بعضی تذکره ایشان و تاریخ وفات اولیا و مشایخ. [۱۶]

مقاله نهم: در ذکر باغستان و محلات که در باغستان دارد و باغهای مشهور در اهرستان و نعیماباد و کثویه و مریاباد و یعقوبی و سلغر آباد و آسیاهای قدیم و جدید در اهرستان و غیر آن.

مقاله دهم: در ذکر آبهایی که بر روی زمین جاری است و کاریزها و جاری کنندگان هریک و ذکر تمام چاههای آب سرد قدیم و جدید و بانیان هریک و تاریخ ساختن نعیماباد و اهرستان و حومه شهر.

مقاله یازدهم: در ذکر وفات خاقانی معینی شاهرخی طیب الله‌تراه و بعضی از اوضاع سلطنت نبیره او سلطان محمد و صادرات و واردات که در زمان دولت تراکمه در یزد واقع شده بدفعات.

مقاله دوازدهم: در ذکر سلطنت سلطان سلطان نشان، خسروگردنکشان، تاج بخش کشورستان، آفتاب جهانتاب آخر زمان، ابوالمظفر سلطان جهانشاه بهادر خان خلد الله‌ملکه و سلطانه و شاهزادگان عالم گیر کشور پناه او و آنچه در این زمان واقع شده از قحط و خرابی و سیل خراب کردن خارج شهر و انقلاب حکام و آنچه از هر نوع روی نموده از قصه در بندان و غیره تاسنه اثنی و ستین و ثمانمائه.

مقاله اول

در تاریخ اسکندر فیلقوس برسپیل اجمال و آمدن
اسکندر به عراق و فارس و قتل دارا و ساختن کتله که
اول عمارت یزد است و بزدان ذوالقرنین مشهور

[۱۷]

اصحاب تواریخ معتبره روح الله روحهم بالنور چنین آورده اند
که چون بعد از وفات فیلقوس اسکندر در دارالملک روم بسطنت نشست
وتاج شاهی بر سر نهاد و ارسطاطالیس حکیم [را] که مقتدای خردمندان و
پیشوای حکیمان بود بوزارت بنشانند و بصوابدید رأی عالم آرای او آئین
تظلم و تعدی و تغلب و تسلط [را] از مملکت بر انداخت مجاوران و مسافران
آوازه عدل و بذل او باطراف عالم رسانیدند و هیچ آفریده به نیم دانگ
سیم سیاه بر دیگری ستم نیارست نمود و باندک روزی تمام ممالک
روم و یونان و دیار مغرب و افریجه و مصر و اندلس [را] در حوزه تصرف
گرفت و مردم اطراف بتخصیص حکما و خردمندان رو بپایه سریر اعلی
نهادند و اسکندر همه را نوازش میفرمود و بقدر پایه هنرمی افزود و روز
بروز دولت او در تزیاید میبود و زبان زمانه میگفت

بیت

که امروز با عدل این شه دلیر گند بچه، خرگوش بر پشت شیر
چنانست دادش که روباه پیر برد بچه را تا دهد شیر شیر

بلنکر که سالار زنگبار بود لشکر گران جمع کرده با امرای دولت

از زنگبار و حبشه و معدشه و د که وزنگه (؟) به عدد ریگ بیابان و برگ درختان
عزیمت تسخیر دیار مصر و روم نمود. و چون اسکندر را خبر این واقعه

[۲۰]

معلوم شد با وزیر مشورت کرد . ارسطاطالیس اورا بر جنگ تحریض نمود . اسکندر سپاہ روم و یونان و انطاکیہ و قسطنطنیہ [را] جمع کرد و متوجہ حرب شد و چون لشکر بدو فرسنگی لشکر زنگک آورد فرود آمد . طوطیانوش نامی کہ سردار و سرآمد روزگار خود بود بر سالت و تہدید پیش شاہ زنگبار فرستاد و بعد از ادای رسالت شاہ زنگبار بفرمود تا اورا بقتل آوردند و خون اورا بیاشامیدند و این خبر [چون] بہ سکندر و لشکر روم رسید متوہم شدند . ارسطاطالیس بہ اسکندر گفت کہ صلاح در آنست کہ بہادران جمعی زنگبار را اسیر کردہ بیاورند و تو از سر تہور و غضب بفرمائی کہ بعضی را در حضور سرازتن جدا کنند و بمطبخی دہی کہ این جہت شیلان پختہ بیاورد و مطبخی سرگوسفند سیاہ چند عدد پختہ کردہ در شیلان بیاورد و تو آن سرگوسفندان بر غبت از ہم پارہ کنی و چند لقمہ تناول کنی . چون زنگبار اسیر این معنی مشاہدہ کنند ایشان را راہ گریز دہند . تا این خبر بہ شاہ زنگک و لشکر اورسد ایشان از ما بہر اسند کہ آہن بہ آہن نرم شود . سکندر این تدبیر را کار بند شد و ہمچنان کرد و آن زنگبار خبر بلشکر [۱۹] شاہ زنگک رسانیدند .

نظم

کہ این دیو کردار مردم خیال
چنان میخورد زنگی خام را
نہنگیست کاوردہ بر مازوال
کہ زنگی خورد مغز بادام را

لشکر زنگک از این خبر ترسیدند و بہر اسیدند و چون چند روز حرب قایم شد عاقبت سکندر ظفر یافت و شاہ زنگک را بقتل آورد و لشکر او را منہزم گردانید و اکثر زنگبار را کہ از قتل باز مانده بودند اسیر کردہ موقوف داشتند و حبشیان را فرمود کہ داغ کشیدند و حبشیان داغدار اسکندرند و ایشان را ببخشید و از غنیمت فتح زنگک برب دریای مغرب شہری بنا کرد و آنرا اسکندریہ نام نهاد و بفتح و فیروزی بدار الملک روم آمد و فتح نامہ

و هدیه باطراف ولایت فرستاد.

و چون آوازه منتشر شد دارای بن داراب آخر ملوک کیانی بود و عجم و عرب و ترک و هند و روم خراج گزار او بودند و از نسل بهمن بن اسفندیار بود. به نسب و لشکر و خزاین و شوکت مغرور گشته بود و دست ظلم و تعدی بر رعایای ممالک گشاده و ظالمان را بر مظلومان مسلط کرده و مردم از جور او بجان رسیده بودند و او شب و روز بشراب و خمار و قمار مشغول بود، لاجرم باندک روزی دولتش سپری شد و دود آه مظلومان آتش در دودمان او زد.

بیت

بسا اهل دولت که شادان نشست که دولت بیازی برفتش زد دست
و چون خبر فتح اسکندر به دارا رسید آتش حسد در دل او شعله زد و
رسول به روم فرستاد و طلب خراج روم کرد و اسکندر خراج نفرستاد و به
تهدید [جواب] گفت. و دارا از این معنی تند شد و لشکر جمع آورد و عرض
داد. نهصد هزار سوار مسلح مکمل برداشته عزم حرب روم کرد و چون
این خبر به اسکندر رسید از تمام ممالک لشکر طلب کرد و سیصد هزار سوار
عرض داده با استقبال آمد و در زمین موصل که آنرا جزیره خوانند لشکر
بلشکر رسید و بمحاربه انجامید و چند حرب عظیم واقع شد و آخر شکست
بر لشکر دارا آمد و دارا منهزم به آذربایجان آمد و سکندر لشکر از عقب
بیاورد. و چون لشکر و رعایا از جور دارا به تنگ آمده بودند او را زیاده
امدادی نمی نمودند و دست سکندر قوی شد و دارا از آذربایجان بفارس
آمد و سکندر از عقب در رسید^۲ و دارا لشکر عراق و فارس را جمع نموده به
محاربه قیام نمود.

دارا را دو وزیر بود: یکی [را] نام ماهیار و دیگری رانام جانو سیار
و از دارا کینه در دل داشتند. شب بحضورت اسکندر آمدند و بقتل

۱ - ف: بیازی ۲ - درآمد

[۲۱] دارا با اویعت کردند | و روز دیگر در حربگاہ در پای علم چون لشکر بمحاربه مشغول شدند وزیران خنجری بر پهلوی دارا زدند و اورا بقتل آوردند. دارا سرنگون از روی زین بر پشت زمین افتاد و در خون خود میطپید و در خاکک میغلطید. قاتلان بحضرت اسکندر آمدند و صورت واقعه باز نمودند. اسکندر متوجه قلب دارا شد و چون دارا را بدان حال بدید بفرمود تا قاتلان را بگرفتند و خود از مرکب پیاده شد و بر بالین دارا آمد و بنشست و سر اورا از خاکک برداشت و بر ران خود نهاد.

شعر

سرخسته را بر سر ران نهاد شب تیره بر روز رخشان نهاد

و با دارا تلافی نمود و گفت پزشکان را حاضر کنم تا بمعالجه تو مشغول گردند و تمامی مملکت ایران به تو مسلم دارم و خود به روم بازگردم. دارا این سخن را سپاس بجای آورد و گفت روز من بشب رسید و آبم از سر گذشته و زمانه طومار عمر و دولت من در غوشته.

نظم

تو سر سبز باشی به شاهنشهی که من کردم از سبزه بالین تھی

توقع آنکه وصایای مرا بجای آوری و عهد مرا وفا نمائی. اول آنکه مرا دختری است صاحب جمال که او را روشنک نام است، باید که اورا در حباله خود آوری و عزیز داری که تا چون فرزندی آید پادشاهی بدورسد و دولت از این خاندان | بیرون نرفته باشد. دوم خویشان و متعلقان مرا از پایه نیندازی. سئوم آنکه آئین مرا در سلطنت نگاه داری. چهارم قاتلان مرا بقتل آوری. پنجم آنکه بر دنیا و عمر و سلطنت اعتماد نمائی و از من عبرت گیری. این بگفت و درگذشت.

اسکندر بردار اگریه کرد و مهد او را به آئین پادشاهان برداشت و

132991

خود پیاده بعضی راه پیش مهد دارا روان شد و او را بدخمه اجداد او در اصطخر فارس بنهاد و خود به دارالملک اصطخر آمد و بعد از ماتم دارا بر تخت سلطنت بنشست و در این انقلاب «تاریخ اسکندری» نوشتند بقول اهل عجم، و بقول رومیان نوبت دوم که اسکندر جهت ارسال نبوت عزیمت سیر اقصای عالم نمود تاریخ نوشتند.

بیت

از آن روز که شد به پیغمبری نوشتند «تاریخ اسکندری»

چون اسکندر بر تخت سلطنت دارا نشست اکابر عجم را استمالت داد و قاعده ظلم و تعدی بر انداخت و مردم مرفه الحال گشتند. سکندر بفرمود که قاتلان دارا را بقتل آوردند و منادی امن و امان در دادند و ارسطاطالیس را با صنفهان فرستاد بخواستگاری دختر دارا و عقد او به ملک عجم بیست و در حباله آورد و فارس و عراق را به نایبان سپرد و روشنگ را با خزاین و کتب خانه بروم فرستاد و خود متوجه عراق عرب [۲۳] شد و تفلیس بساخت و از آنجا بکعبه رفت و ملک عرب مسخر کرد و باز گشت و به حلب آمد و خواست که به یونان رود و در ری ماکزاده ای خروج کرد از تخم کاوس کی، از هر طرف لشکر رو بدو نهاد و اکابر ایران سر از اطاعت سکندر بتافتند و فتنه بالا گرفت. ملک فارس که نایب سکندر بود چون از این واقعه خبر یافت عرضه داشت پایه سریر اعلی نمود و پیک روانه گردانید. چون کتابت به اسکندر رسید بهم برآمد و عنان عزیمت از صوب روم بتافت و به ایلغار متوجه ری گشت. چون خبر سکندر بماکزاده ری رسید مجال مقاومت نداشت. روی هزیمت بجانب خراسان نهاد. اسکندر به ری آمد و از اکابر عجم هر کرا یافت در قید اسار آورد و خواست که بقتل رساند. ارسطاطالیس نگذاشت و گفتم خون بزرگان ریختن مبارک نباشد و خونریز را عاقبت و خیم بود. اسکندر ایشان را بند

کرده متوجه خراسان شد و ازری به اصطخر آمد و ولایت را ضبط و نسق فرمود و از راه ابرقوه متوجه بیابان یزد شد. چون بدین مقام رسید که حالا خطه^۱ یزد است فرود آمد. هوایی در غایت اعتدال یافت و چون تحقیق نمود سی فرسنگ درسی فرسنگ معموری^۲ نداشت. با وزیر گفت که این زمین بغایت هوای معتدل دارد، اما آبادانی ازو دورست. ارسطاطالیس گفت این زمینست ریگ بوم و هوای او خشک و معتدل باشد و در این زمین رفاقت و موافقت نباشد. مصلحت در آنست که اینجا حصاری بسازند و بندخانه^۳ این اسیران کنند که چون در این خاک اقتضای موافقت نیست و ریگ بوم^۱ است و ریگ با همدیگر نیامیزد فتنه زاینده نگردد و سکندر بمقتضای سخن حکیم و صوابدید رأی او عمارتی طرح انداخت و حکیمی از یونان بعمارت نصب کرد و اکابر عجم را که در بند بودند بفرمود که جهت محبس^۲ ایشان چاهی فرو بردند و در تک چاه گندی عالی ساختند و ایشان را در آن چاه محبوس کردند و اثر آن چاه هنوز باقیست و گویند در داخل شهر بموضع شهرستان قریب دولتخانه^۳ مرتضی اعظم امیر غیاث الملة والدين على الحسينى المهرى جردی واقع است.

شعر

این سخن گر بر تو روشن نیست عهده بر راویست بر من نیست
اما این چاه واقع است، و این عبارت را کته نام نهاد و بعبارت یونانی معنی کته زندان خواسته اند و کثر از زندان ذوالقرنین گفته اند، چنانچه مولانای اعظم شمس الملة والدين محمد الحافظ الشیرازی فرموده:

نظم

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

۱ ف : ریگ بام ۲ - ف : مجلس

[۲۵]

تازیان را چو غم حال گرانباران نیست^۱

پارسیان مددی تاخوش و آسان بروم

مقصود آنکه اول بنای یزد اسکندر ساخت و بجهت زندان پیرداخت.
نکته - بدان که بنا برین سخن حکیم ارسطاطالیس در این خاک موافقت
 امکان نیست، بلکه نفاق غالب است و چون اول بنا بجهت طایفه ای کردند که
 ایشان سرفتنه^۲ زمان خود بودند و نسبت ترین^۲ روزگار بودند و اهالی و اکابر
 این ولایت شریفترین خلایق باشند، اما بعضی عوان طبیعت و بیرحم آیند و
 چون بنای این بلده سبب بازداشتن اکابر بود غریب و بومی را این خاک
 دامن گیر آید، چنانچه هر که خواهد هفته ای نباشد ماهی استقامت یابد و
 ماهی سالی، و اگر مریض بدین خاک آید صحت یابد. لیکن چون مقصود
 ازین بنا زندان بود وضع و شریف هر کس را بقدر حال غم و پریشانی
 باشد، اما به سلامت گذرد.

و چون عمارت تمام شد جمعی مستحفظان را بر بندیان گماشت و
 جمعی [را] به زراعت و عمارت بداشت و قناتی را بجهت زراعت اهالی
 جاری ساخت مشهور به قنات دهاباد و خود به راه بیابان طبرس متوجه
 خراسان شد و ملکزاده^۳ ری را بگرفت و درین زمین که امروز هرات
 [۲۶] است به قتل آورد و در آنجا [شهر] هرات بساخت و خراسان [را] مسخر
 کرد و به ولایت سیستان نهضت فرمود و از آنجا متوجه دیار هند شد و کید
 هندی با او صلاح کرد. و اسکندر از هند به سند رفت و فورسندی [را] بقتل آورد
 و از سند لشکر به سرحد چین کشید و به ولایت تبت درآمد.

و چون خاقان از آمدن سکندر خبر یافت مجال مقاومت نداشت.
 بر سر رسولان بخدمت آمد و مال و خراج قبول کرد و اسکندر از مال و

۱ - تازیان را غم احوال گرانباران نیست (دیوان حافظ تصحیح قزوینی).

۲ - شاید: نسیب، ف: نجیب ترین.

خراج شهری عظیم بساخت و آن را ماچین نام کرد .
 و از آنجا بازگشت و به ترکستان درآمد و شهرکش و نخشب بساخت
 و بکنار آب آمویه لشکر کشید و سمرقند بساخت و بقولی ترمذی از بنای
 اوست، و گویند بخارا همو بساخت و از آنجا خبر عصیان ملک روس شنید،
 لشکر به دشت قبیچاق کشید و چند طلسم در آن صحرای بساخت .
 و از آنجا لشکر به روس برد و با پادشاه روس که او را قنطال گفتندی
 محاربت کرد و او را بگرفت و تسخیر آن ولایت کرد .
 و از آنجا صفت دامن پشته تاریک و ظلمات بشنید و به آب حیوان
 رغبت کرد و متوجه قطب شمالی شد و به دامن کوه عظیم حرم رسید که
 آن را «بن غار» گفتندی . بعضی از لشکریان [را] در آنجا بنشانند از پیران
 و کودکان و رنجوران، و بعضی دیگر را بر محافظت ایشان گماشت و [۲۷]
 خود متوجه ظلمات شد . خضر علیه السلام با او رفیق بود و باهم به ظلمات
 رفتند و خضر علیه السلام به آب حیوان رسید و بیاشامید .

شعر

پیمبر سوی آب حیوان رسید سرزند گانی به کیوان کشید

و سکندر چهل روز در ظلمات بماند و آخر محروم باز گردید .

بیت

اسکندر و تنعم ملک و دو روز عمر

خضر و شعار مفلسی و عمر جاودان

و چون از ظلمات باز گردید و بدین دامن کوه رسید که آن را «بن غار»
 گفتندی و بعضی از لشکریان در آنجا ساکن بودند آنرا عمارت کرد و
 شهری بساخت و آنرا بلغار نام کرد و از آنجا روانه شد و به آق سرا درآمد و

۱ - نسخه چاپی بیت زیر را اضافه دارد :

سکندر را نمی بخشند آبی به زور و زر میسر نیست این کار

لشکر به خزران کشید و در بند را اعمارت کرد و متوجه ولایت روم شد و در
راه خسته شد و وفات یافت، چنانچه شیخ مصلح الدین سعدی فرموده باشد:

شعر

سکندر که بر عالمی حکم داشت	در آن دم که میرفت عالم گذاشت
میسر نبودش کز او عالمی	ستانند و مهلت دهندش دمی
برفتند و هر کس درود آنچه کشت	نماند بجز نام نیکو و زشت



مقاله دوم

در ذکر ملوک فرس از اردشیر بابکان تا یزدگرد
شهریار که آخر ملوک عجم است و ساختن یزدگرد
ابن شاپور کته را به شهر و یزد نام نهادن و هر کس
بر او چیزی افزودن از ولایت و قصبه و غیره مفصلاً

[۲۸]

تا زمان دولت اسلام الی یومنا

چنین آورده اند مورخان که چون اسکندروفات یافت و او را در
اسکندریه دفن کردند امرای دولت سلطنت بر پسر اسکندر عرض کردند.
اسکندر رومی که از دختر دارا بود قبول نکرد و گفت پدر از مملکت چه
طرف بر بست که من نیز همان طلبم. ترک سلطنت کرد و در غاری رفت و
به عبادت مشغول شد تا در گذشت. و در اقالیم ملوک طوایف پیدا شدند و هر
کس ولایتی که داشت آن را نگذاشت و سر به دیگری فرو نمی آورد و
مدت چهار صد سال ملوک طوایف بود و مولود عیسی علیه السلام در زمان
ایشان بود.

تا آخر آفتاب دولت اردشیر بابکان از افق شهر یاری بر آمد و بر تخت
سلطنت نشست و نام شهنشاهی بر خود نهاد و ملوک طوایف را قلع و قمع
کرد و دختر اردوان را در تحت نکاح در آورد. و از او پسری آمد نامش
شاپور، و شاپور بعد از اردشیر در سلطنت نشست و مدت سی و شش سال
سلطنت کرد.

و بعد از او فرزند او قایم مقام شد. نام او اورمزد، و سه سال
پادشاهی کرد و از او پسری ماند بهرام نام و او هم چهار سال پادشاهی کرد و
بعد از او ملک به پسر او ماند بهرام و او را بهرام بهرامیان گفتندی.

[۲۹]

دو سال پادشاهی کرد و درگذشت. پسری داشت نام او نرسی به پادشاهی نشست و چون پنج سال برآمد وفات یافت. و او را برادری بود شاپور نام و ایالت کرمان با او بود و علم و خرد داشت و او را کرمانشاهان خواندندی. چون نرسی که برادرش بود در اصطخر وفات یافت و او را فرزند نبود کرمانشاهان را طلب کردند و او را بر تخت اصطخر بنشانند و بزرگان ایران با او بیعت کردند و او مدت پنج سال عدل و داد ورزید و بعد از آن حال بر او بگشت و ظلم در طبیعت او پیدا شد و خون و عرض و مال مردم را مباح داشت و به غور هیچ آفریده نمی رسید و سخن امرای نمی شنید. بلکه ایشان را تعذیب می فرمود و یکی را دیده از سر میکند و دیگری [را] زبان از قفا می کشید و هر که برابر او رفتی طمع از خان و مان خود برداشتی و هیچ تدبیر نبود.

و او را فرزند آمد. او را بهرام نام کرد. مشهور به بهرام گور. امراضی را چنان دیدند که او را به دایه دهند و از ولایت عجم بیرون برند تا چون بزرگ شود خوی پدر نگیرد و ظالم و سفاک نگردد. و انگیز کردند نعمان بن منذر را از یمن بطلبیدند و شاهزاده را بدو سپردند تا به زمین عرب و مملکت یمن بر دو پرورش داد تا بیست ساله شد و او را به ولایت عجم نسی گذاشتند. تا مدت چهل سال از این بگذشت و مردم از جور و ظلم متفرق گشتند. ناگاه روزی ستاره شناسان را بطلبیدند و ایشان را گفت در زیج نگاه کنید و مدت عمر و سبب مرگ مرا با خبر کنید و ایشان را در خانه جمع کرد و منجمان سه روز در این باب سعی نمودند. روز چهارم به جان امان خواستند و گفتند ترا یک سال از عمر مانده است و موت تو در خراسان به ولایت طوس برکنار چشمه سبز خواهد بود. او بر فور سوگند خورد مغلظه که من هرگز متوجه طوس و چشمه سبز نشوم!

چون به شش ماه بر سید دماغش بگشود و خون روان گشت و هیچ نوع بسته نمی شد و اطباء عاجز شدند. عاقبت اتفاق کردند و گفتند تو از

حکم سرنتوانی پیچید، علاج تو آنست که به خدا بازگردی و توبه کنی و متوجه ولایت طوس شوی و آن آب را بر سر نهی. این خون باز ایستد. چون تدبیر نبود در محفه نشست و با امرا و لشکریان [متوجه خراسان] شد. چون بدین ولایت رسید که او را کثه می خواندند فرود آمد. هوای این ولایت بر او اثر کرد و خون از دماغ او بقدر باز ایستاد و اندک توانائی در جسد او پدید آمد. چون بقدر تنومندی یافت گفت این زمین مبارک است، من اینجا شهری سازم. به خدا بازگردید و توبه کرد و بنایان رابطیید و مصالح داد و بفرمود و گفت اینجا بنام یزدان شهری خواهم ساخت. بنایان در کار آمدند و اختر شناسان زیج برداشتند و به طالع سنبله طرح عمارتی بینداختند و به کار مشغول شدند و چون بنام یزدان میساخت آنرا «یزدان گرد» نام نهاد و اسم او که شاپور بود به یزد گرد مشهور شد و این خطه به یزد مشهور گشت.

چند قنات در او جاری کردند و بساتین ساختند و یزد گرد متوجه خراسان شد و به طوس آمد و به کنار چشمه سبز آمد و روی بر خاک نهاد و از گذشته ندامت برد و آب چشمه بر سر نهاد. خون از دماغش بکلی باز ایستاد و به حال صحت باز آمد و بر کنار چشمه لشکر گاه بساخت و دو ماه بر لب آب بود و بعد از دو ماه روزی در خیمه نشسته بود. نگاه کرد اسبی را دید بغایت مرغوب، چنانکه مثل او ندیده بود بی زین و لگام. بفرمود که این اسب را بگیرند. اخته چیان هر چند سعی کردند نتوانستند. یزد گرد خود برخاست^۲ و متوجه شد و او را به آواز نرم بخواند. اسب رام شد. زین طلب کرد و بر پشت او نهاد و تنگ او بر کشید و چون خواست که دنب او را از پاردم بیرون آورد اسب لگدی برسینه او زد. یزد گرد فی الحال بیفتاد و بمرد و آن اسب خود را بیفشاند و زین را از خود جدا کرد و خود را در آب چشمه انداخت و ناپیدا شد. غریو از لشکر بر آمد و

۱- ف: توانائی ۲- اصل: خواست

آشوب برخاست^۱ و خبر به اطراف و اکناف رسید. معماران که به عمارت یزد مشغول بودند دست از عمارت برداشتند و عمارت نیمه کار بماند. نکته - آورده اند که چون بانی این خطه اول یزد گرد بود و او را از غایت ظلم یزد گرد بزه کار گفتندی همیشه مردم این ولایت را از ظلم بهره باشد، اما هر که در این خطه ظلم روا دارد از عمر و دولتش ثبات نباشد و برخوردار نبیند، و اگر از ظلم برنگردد اندک روزی جان و مالش بر گردد و ما این معنی را به چشم سر به کرات مشاهده کرده ایم.

خبر یافتن بهرام گور از عرب و لشکر کشیدن و گرفتن ملک عجم

چون این خبر به بهرام رسید که پسر یزد گرد بود با نعمان مندر از عرب لشکرگران برداشت و متوجه ملک عجم شد و اکابر عجم از غایت ظلم یزد گرد باهم اتفاق کردند و سوگند خوردند که ما فرزندان او را به سلطنت نگذاریم و با او بیعت نکنیم. و کسری نام را از نسل ملوک عجم به شاهی بنشانند و با او بیعت کردند و میان ایشان و بهرام گور رسولان متردد گشتند و لشکر پیش همدیگر آوردند و آخر بر آن قرار یافت که تاج پادشاهی در [۳۳] میان دو شیر بنهند. هر که بر دارد او پادشاه باشد. قرعه زدند بر نام هر دو پادشاه. قرعه بر نام بهرام افتاد. بامداد دو شیر گرسنه بیاوردند و تخت در میان بنهادند و تاج در سر تخت نهادند و شیران را در بالای تخت به زنجیر بستند. بهرام گور بیامد. شیران بر او حمله کردند. او هر دو را به قتل آورد و بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد و سپاه عرب و عجم با او بیعت کردند و بهرام به عدل و داد کوشید و مردم در زمان او مرفه - الحال بودند و او پادشاه عیش دوست بود و بخشنده و شکار دوست و قوی دولت و دلاور و بهادر و صاحب زور بود. مدت سلطنت او شصت و سه سال بود.

۱ - اصل : خواست

و او را پسری بود یزدگرد نام کردند همانم پدر و یزد به اقطاع او داد و در وجه دایه و دبیرستان او نهاد. تا برین مدت بیست سال برآمد و شاهزاده یزدگرد چون سروروان ببالید و گل رخسارش در باغ دولت بشکفت. شاه بهرام گور همسر شایسته در کنار او کرد و بعد از مدتی شاهزاده از طیسفون باحرم و خاصگیان متوجه فازس شد و از آنجا به یزد آمد. و چون عمارت یزد نیم کار مانده بود بفرمود که بنایان دیگر بار به عمارت مشغول شدند و از همه مملکت خانه کوچ بیاوردند و در یزد مقیم کردند. [۳۴]

و دو سرهنگ همراه داشت: یکی را نام بیدار و دیگری را نام عقدار. و گویند سه سرهنگ بودند، سوم را نام میبدار. و ایشان هر یکی دهی ساختند. بیدار «بیده» ساخت و عقدار «عقدا» ساخت که به «ده گبران» مشهورست و میبدار «میبد» ساخت. و این هر سه ده بر کنار دریای ساوه بود، و از ساوه تا همدان و تا ده فرسنگی یزد این دریا بود و چند کوه در میان این دریا بود و بندر او «بارجین» بود که امروز او را «بارگین» می خوانند. و از معجزات مولود حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم یکی آن بود که در آن شب آب این دریا خشک شد و آتش تمام آتشکدها بمرد و طاق ایوان کسری بشکست، چنانکه گفته اند:

شعر

آن شب که ز مادر او جدا شد عالم همه از بلا رها شد
هم آتش تیز فارس مرده هم آب سیاه ساوه برده

اما بنای مدینه میبد اصح آنست که در زمان قباد شهریار بوده و تحقیق آن و بنای قلعه رفیع آن در قصه شاه قباد در محل خود خواهد آمد.

اما یزدگرد اصغر در یزد بناهای عالی ساخت و قصری رفیع بر افراخت و مقنیان بیاورد و چند کاریز جاری کرد: یکی یزد آباد و دیگر دها باد و ثالث بادین و بفرمود | در یک فرسنگی شهر دخمه در سنگ بیریدند مشهور به کوه دودلویه که در اندرون آن روی بقریب نیم فرسنگ در سنگ نقب [۳۵]

ببریده‌اند و گویند آب در آنجا جاری است و آواز آب می‌آید.
 و شاه بهرام شب و روز به عیش و شکار مشغول بوده و شاهزاده یزدگرد
 در یزد به عمارت مشغول بود.

آمدن خاقان به ایران و محاربه شاه بهرام با خاقان

چون امرا و لشکریان دیدند که شاه بهرام از مملکت و رعایا فراغت
 دارد بعضی مفسدان به خاقان نامه نوشتند و از بهرام گله کردند و خاقان را
 به ایران و تسخیر ملک عجم نوید دادند. خاقان خرم شد و لشکر بیشمار
 به عدد سیصد هزار عرض داد و از جیحون عبور کرد و به خراسان درآمد و
 تمام خراسان در تصرف گرفت و در مرو بندگاه ساخت.

و چون این خبر به بهرام رسید بغایت مشوش شد. امرا و لشکریان را
 طلب کرد. ایشان را نه بر جاده متابعت یافت. از خاصگیان سیصد مرد گزین
 کرد و دو اسبه مکمل. و از طیسفون به رسم شکار سر در شکار کشید و از مملکت
 بیرون رفت و صید کنان کوه به کوه میراند و گردآبادانی نمی‌گشت و جاسوسان
 را بهر جانب روان کرده بود و خبرگیری می‌کرد و مدت دو ماه در کوه
 و دره بسر میبرد و امرا و لشکریان به یکبار از او دل برکنند و گفتند [۳۶]
 بهرام هزیمت یافت و ملک عجم به خاقان گذاشت و گریخت. چون این
 خبر به خاقان رسید خاقان خرم شد و لشکریان را به اطراف فرستاد و خود
 به شراب خوردن مشغول شد.

جاسوسان این خبر به بهرام رسانیدند. بهرام با آن سیصد سوار کوه
 به کوه میراند تا به در مرو رسید و نیم شب شبیخون بر لشکر خاقان زد
 [و] تا روز محاربه کرد و لشکر خاقان سراسیمه گشتند. و چون شب بود تیغ
 در یکدیگر نهادند و میکشیدند. و چون روز شد سیاه خون بر در مرو روان شد.

شعر

سر بی تنان و تن بی سران سواران چو شیران کنک افکنان

۱ - کذا در اصل ، شاید «چنگ» یا «رنک»

بکشتند چندان بر آن رزمگاه که شد تنگ بر مور و بر پشه راه

خاقان گرفتار شد و لشکرگاه او را بهرام تاراج کرد و غنیمت خاقان به دست بهرام افتاد و به اطراف فتح نامه نوشت و شاهزاده یزدگرد از این واقعه بی خبر و خائف بود از لشکر خاقان، و در کنار صحرای یزد بر سر ریگ فرود آمده بود بر عزم آنکه فرار نماید، و حرم او حمل داشت و بر سر آن ریگ او را درد زادن بگرفت از سر شب تا دم صبح. چون صبح بدمید پیک از راه خراسان مرده^۱ فتح نامه^۲ شاه بهرام به شاهزاده رسانید و در حال از حرم خبر آوردند که فرزند نرینه متولد شد. شاهزاده یزدگرد بغایت خرم شد و فرزند را فیروز شاه نام کرد و آن ریگ را ریگ فیروزی خواند و اکنون به «ریگ فیروزی» مشهور است. و بهرام به ترکستان رفت و غارت کرد و بازگشت و مناره‌های میان ایران و توران بساخت که از هر دو جانب لشکر از آن میل در نگذرنند و هر یک به ولایت خود بسازند و عهد نامه برین بنوشت و باز به مقرر سلطنت رجوع کرد و بعد از آن به رسم رسالت به هندوستان رفت و خود پیش شنگل که پادشاه هند بود مردانگیها کرد و دختر او را سمنبوی^۱ زن کرد و باز به ایران آمد و بعد از چند سال زمانش سپری شد. و گویند که در شکارگاه از دنبال گوری برفت و گور در غار رفت و بهرام از عقب گور در غار رفت و ناپدید شد.

شعر

اگر بهرام گوری زد در ایام بیا تابنگری صد گور بهرام
جهان از نام آنکس ننگ دارد که از بهر جهان دل تنگ دارد

[رباعی]

آن قصر که بهرام در و جام گرفت روبه بچه کرد، آهو آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

۱ - ف : سنبوی

[۳۸]

نشستن شاه یزدگرد به پادشاهی و دادن ملک یزد رابه
شاهزاده فیروز شاه و شاه بلاس و عمارتی که در زمان
ایشان ساخته شد مثل «دژ دو برادران» و «بلاس گرد»
مشهورست به «ابوالعسکر» و فیروز آباد مجومر دو
فیروز آباد میبد

چون بهرام گور در گذشت یزدگرد بر تخت سلطنت نشست و به عدل
و داد کوشید و دست به عطا و سخا برگشاد و مردم در زمان او مرفه الحال
بودند. و او را دو پسر بود: یکی فیروز شاه که ذکر او گذشت و دیگری
شاه بلاس.

بعد از مدتی که شاهزادگان در رسیدند شاه فیروز و شاه بلاس.
یزدگرد یزد را به اقطاع ایشان داد و در وجه مصالح ایشان نهاد. فیروز
شاه و بلاس به یزد آمدند و مال شهر و ولایت قسمت کردند و بر طرف جنوب
به یک فرسنگی جهت حفظ اموال و ائقال حصنی بساختند و کوتوالی
بنشانند و مال و جهات را در آنجا جمع می کردند و نایبان در وجه مصالح
شاهزادگان به کار می داشتند و آثار آن حصن هنوز باقیست و مشهورست
به «دژ دو برادران» و مردم گاه گاه به عزم طواف بدانجا روند و بعضی که
خاک آنجا کاوند می باشد که در میان خاک چیزی می یابند.

و هم بر آن طرف شهر شاه بلاس باغستان بساخت و آب جاری کرد
و قصری عالی رفیع گردانید و آتش خانه بساخت و آن را «بلاس گرد» نام کرد و
اکنون مشهورست به ابوالعسکر و مردم بدان جانب اکنون می روند و سماع [۳۹]
و طبخ میکنند و مقام حیدریان است و سرزمینی خوش است.

و شاه فیروز دوده در ولایت یزد بساخت: یکی فیروز آباد مجومر
و دیگری فیروز آباد میبد. و چون هجده سال از سلطنت یزدگرد بگذشت
شاه فیروز را ولی عهد کرد و در گذشت. شاه بلاس بعد از پدر پنج سال

سلطنت کرد و او هم درگذشت^۱.

پادشاهی فیروز بن یزدگرد

چون شاه فیروز بر تخت سلطنت نشست بنیاد ظلم و تعدی نهاد و آب در چشمه‌ها خشک شد و باران بازا ایستاد و قحط در میان خلایق واقع شد، نعوذ بالله. و خلقی بسیار بمردند و مدت چهار سال این قحط واقع شده بود. [پس] شاه فیروز از ظلم توبه کرد و به عدل و داد درآمد و خراج از مملکت برداشت و دست ظالم از مظلوم کوتاه گردانید. لاجرم باران باریدن گرفت و آب چشمه‌ها سرزد و در صحرا سبزه و ریاحین دمیدن گرفت.

شعر

فراخی که آمد ز تنگی پدید جهان آفرین داشت آن را کلید

چون فیروز شاه از بلای قحط خلاص یافت لشکرگران جمع کرد و روی به ولایت ماوراءالنهر آورد. و او را دو پسر بود: یکی قباد و دیگری هرمز. هرمز شاه را قائم مقام خود گردانید و شاه قباد را همراه به لشکر برد و پیشرو کرده نامه به ملک ماوراءالنهر نوشت و طلب باج کرد. خوشنواز که ملک ماوراءالنهر بود گفت که عهد شاه بهرام گور دارم که شما را [۴۰] به ماوراءالنهر و ما را به ولایت شما کار نباشد. شاه فیروز چون بشنید غضب کرد و لشکر براند و چون به پای آن میل رسید که بهرام گور ساخته بود که لشکر از آن میل نگذرد بفرمود تا میل را برکنند و بر پشت پیلان بار کرد و در پیش لشکر روان گردانید. خوشنواز چون این خبر بشنید متوهم شد. بفرمود که بر سر راه لشکر زمین را حفر کردند و خندقها بکنند و سر خندقها به خاشاک بپوشیدند و خود لشکر برداشت و روبه حرب فیروز شاه نهاد.

و چون لشکر برابر یکدیگر رسیدند فیروز شاه از حفر خندق بی خبر بود. لشکر را به حرب راند و شاه فیروز در کنده افتاد و شاه فیروز به

۱ - از ستاره در سطر آخر صفحه قبل تا اینجا در « ف » نیست.

قتل آمد و شاه قباد در بند افتاد و اموال و خزاین به دست خوشنواز افتاد. شاه قباد را بند کرده به قلعه بخارا فرستادند. و در طیسفون چون این خبر رسید مردم بهم برآمدند و در ولایت فتنه ظاهر گشت. هرگز شاه مردم را استمالت داد و او را سپاه سالاری بود نام او سوفرا و فارسی بود، اما ولایت سیستان اقطاع او بود.

چون سوفرا از این [خبر] واقف شد ماتم فیروز شاه بداشت و لشکر گران جمع کرد و روی به حرب خوشنواز نهاد و با او حرب کرد و شکست بر خوشنواز افتاد. عاقبت صلح کردند، بنا بر آنکه اموال و خزاین [۴۱] و جهات شاه فیروز باز دهد و شاه قباد را از بند بیرون کند و بدو سپارد. برین قرار یافت. و خوشنواز اموال و شاه قباد [را] باز فرستاد و سوفرای و شاه قباد خزاین را برداشت و به طیسفون آمد و هرگز شاه را از سلطنت عزل کرد و شاه قباد را به پادشاهی بنشانند.

پادشاهی شاه قباد بن فیروز

چون شاه قباد در طیسفون بر تخت نشست کار ممالک تمام به دست سوفرا بود و او مرد نیکو نهاد بود. و سوفرا به فارس آمد و مال ولایت عجم پیش سوفرا آوردندی، و شاه قباد را در پادشاهی غیر از نامی نبود. چون مدتی بر این بگذشت [شاه] قباد به تنگ آمد. بفرستاد و سوفرا را بگرفت و به طیسفون آورد و در زندان کرد و او را به قتل آورد. چون امرا و لشکر خبر قتل او معلوم کردند بر شاه قباد خروج کردند و او را بگرفتند و در بند کردند و به دست پسر سوفرا، زرمهر نام، دادند که بعوض پدر او را به قتل آورد. زرمهر شاه قباد را نکشت و محافظت نمود و بر آن بود که او را بند بردارد، اما از بیم امرا نمی یارست. و امرا هرگز شاه را بر تخت نشانند و کمر متابعت در بستند. چون پنج ماه بر این برآمد شاه قباد دانست که زرمهر با او دل یکی دارد. باهمدیگر هم سوگند شدند و زرمهر بند از قباد برداشت | و در شب با پنج تن دیگر از طیسفون بگریختند و رو [۴۲]

به ولایت هیتال نهادند. و شاه قباد نذر کرد که اگر پادشاهی بدو رسد آتش خانه^۱ معتبر بسازد. و چون [پادشاه] هیتال، فرغانه نام، خبر آمدن قباد بشنود او را گرامی داشتند و باهمدیگر عهد کردند و لشکری گران به قباد داد و او را روانه گردانید.

چون قباد بالشکر به نزدیک طیسفون رسید در آن سه روز برادرش شاه هرمز به طاعون در گذشته [بود]. شاه قباد بیامد و بر تخت نشست و منادی ندای امن و امان در داد و امر را نوازش کرد و از گذشته به روی ایشان نیاورد. و چون پادشاهی بر او قرار یافت مداین بساخت و دار السلطنه و پای تخت مداین شد. بعد از آن خواست که بر نذر خود وفا کند و آتشخانه بسازد. از مداین به فارس آمد و از فارس به اصفهان رفت و از اصفهان به یزد متوجه شد و گفت همان بهتر که آن آتشخانه در اینجا بسازم. بفرمود تا بنایان را بیاوردند و در ولایت میبد قصبه ای کرد و آتشخانه^۲ معتبر ساخت و از هفت آتشخانه^۳ بزرگ بفرمود آتش بیاوردند. اول از آتشخانه^۴ فارس، دوم از آتشخانه^۵ بلخ، سیم از آتشخانه^۶ آذربایجان، چهارم از آتشخانه^۷ نسا، پنجم از آتشخانه^۸ اصفهان، ششم از آتشخانه^۹ غزنین، هفتم از آتشخانه^{۱۰} طیسفون. این هفت آتش از هفت آتشخانه^{۱۱} مملکت بیاوردند و در آتشخانه^{۱۲} این قصبه بر افروختند. و این قصبه را «هفت آذر» نام کردند و مجوس این قصبه را بمثابه^{۱۳} محل بزرگ داشتند.

ذکر تحقیق بنای مدینه^{۱۴} میبد و قلاع آن

صانها الله عن الآفات

جمعی از مورخان بر آنند که مدینه^{۱۵} میبد [را] میبدار سر هنگ یزد گرد اصغر ساخت، چنانکه ذکر آن رفت. اما اکثر بر آنند که در زمان شاه قباد ساخته شده. و این چنان بوده که شاه قباد رادوپسر بود: یکی نام نوشیروان و دیگری شاه مؤبد. و شاه مؤبد پسر کوچک بود و قباد او را بغایت دوست میداشت. ناگاه شاه مؤبد را مرضی واقع شد و هر چند اطباء به معالجت

مشغول شدند شافی نبود. شاه قباد پیش ملک هند فرستاد و از او حکیمی حاذق طلب کرد.

رای هند حکیمی جهت معالجه^۴ شاه مؤبد بفرستاد و چون حکیم به مداین پیش شاه قباد آمد و شاه مؤبد را بدید و به تشخیص مرض او مداومت نمود و شربت نافع نبود حکیم با قباد گفت که این هوای مداین نسبت با مرض شاهزاده مخالف است. او را از این ولایت بیرون می باید برد، و در هر زمینی تحقیق هوای او کردن تا به هوایی رسند که در عین اعتدال باشد | معالجت شاه مؤبد نافع گردد. شاه قباد شاه مؤبد را در [۴۴] محفه همراه حکیم کرد و بعضی از اکابر و اطبا را مصحوب او گردانید و از مداین بیرون فرستاد.

این حکیم مرزوق نام داشت. منزل به منزل می آمد و در هر ولایت و شهر تحقیق هوای می نمود. هیچ جا قابل ندید. حکیم ماول شد. خبر به شاه قباد فرستادند که هیچ هوای قابل این مرض نیست. شاه قباد نومید و متألم شد. امرا گفتند از حکیم چه آید؟ کار از حضرت ایزد گشاید. همان بهتر که شاهزاده را به آتشخانه برند و به صدقه و به دعا مشغول گردند، باشد که ایزد تعالی شفا بخشد. شاه قباد فرمود که او را به آتشخانه^۵ نو برند یعنی «هفتاذر». و صدقه دهند. شاه مؤبد را با حکیم و امرا روانه^۶ یزد کردند و از یزد به «هفت آذر» روانه گشتند. چون بدین مقام رسیدند که اکنون مدینه^۷ میبد است مرزوق حکیم آن هوا که میجست بیافت. بغایت خرم شد و نامه به شاه قباد فرستاد که چون توجه به حضرت ایزد تعالی کرده شد آنچه مقصود است حاصل آمد و آن هوا را که میجستم یافتم و به معالجه^۸ شاه مؤبد مشغول گشت و شاه مؤبد روز به روز بحال صحت باز می آمد تا کلی مرض از او زایل شد.

شاه مؤبد بفرمود که بنایان اطراف بیاوردند و مدینه^۹ میبد [۴۵]

بساخت. بیوتات و بساتین و اشجار و انهار روانه کردند و بر بالای پشته که مثل کوهی است از گل و بمثابه سنگست قلعه بساخت در میان مدینه میبد و دروازه عالی مفتوح کرد. و بعضی مورخان آورده اند که مدینه میبد [را] شاه مؤبد بساخت.

اما قلعه در زمان سلیمان پیغمبر علیه السلام ساختند و آن چنان بود که در زمان سلیمان علیه السلام فارس تختگاه سلیمان بود و دیو و پری و وحوش و طیور و انس و جن او را در فرمان بود. چنانکه مشهور و مذکور است سلیمان بفرمود که دیوان [در] کوهی که قابل قلاع باشد بجهت حفظ خزینه قلعه بسازند و عمارت سلیمان ع در عالم بسیار است. غرض که دیوان در هر طرف میگشتند و کوهها و پشته های قابل پیدا میکردند و قلعه میساختند. دال دیو بدین کوه گل رسید. بغایت قابل قلعه دید. جهت سلیمان ع خواست که قلعه بسازد. خبر به سلیمان رسید. سلیمان فرمود که برین پشته از گل [و] سنگ قلعه حصین، دال دیو بسازد. دال دیو به فرمان سلیمان ع قلعه میبد بساخت و بعضی از خزاین سلیمان بدان قلعه نقل کردند.

و چون سلیمان ع وفات کرد بوم لرزی پیدا شد چنانکه کوهها از همدیگر میشکافت. [۴۹] خزینه ای که در این قلعه بود در شکاف زمین محجوب شد و بعضی را دیوار عمارت بر سر آمد و زیر خاک بماند و بعد از سلیمان ع بسیار خزاین و دفاین در این قلعه در زیر خاک مانده و هیچ پادشاه این قلعه را به جنگ و لشکر و نقب نگرفته، الا آنکه رعیت بسپردند. و اکنون که حصار او کنده اند همچنان سخت ترین قلاع است و او را «قلعه دالان» خوانند و به نام دال دیو باز گویند.

مقصود آنکه بنای مدینه میبد بواسطه شاه مؤبد شد و چون شاه مؤبد مدینه میبد تمام کرد او را «مؤبد گرد» نام کرد و به مرور ایام «گرد» را محذوف کردند و مؤبد را میبد گفتند، و عهده بر او ایست.

اما خاکی است که اکثر اهالی او سعادت‌مند می‌باشند و مستعد و اهل قلم و اهل تمول و سرافراز و دولتیار. و بیست و چهار ولایت تابع اوست. بعد از آن شاه قباد بفرمود که چند ولایت در نواحی یزد بساختند. مثل فهرج و خویدک و فرافتر.

و در زمان اشکانیان اشک بن^۱ زال که از ملوک طوایف بود اشکذر [را] او ساخت. چون چهل سال از پادشاهی قباد بگذشت انوشیروان را ولی عهد کرد و زمانش سپری شد. او را در دخمه^۲ مداین دفن کردند.

ذکر پادشاهی انوشیروان بن قباد

چون شاه قباد در گذشت و انوشیروان به پادشاهی نشست صیت عدل و [۴۷] داد او در اقصای عالم منتشر شد و بنیاد ظلم و تعدی بر انداخت و عرصه زمین رشک فردوس برین شد. چنانچه تادامن آخر الزمان کار نامه^۳ عدل او منشور دیوان پادشاهان روزگار باشد و پادشاهان سعادت‌مند را بدو مثل زنند.

او را از دختر خاقان ترک دو فرزند آمد: یکی پسر و یکی دختر. پسر را هرمز شاه نام نهاد و دختر را مهرنگار. و چون فرزندان او بزرگ شدند انوشیروان یزد را به مهرنگار بخشید. و مهرنگار از مداین مثنیان را به یزد فرستاد و عاملان نصب کرد و در یزد بسیار عمارت بساخت و در یسار شهر به هشت فرسنگی دهی معتبر بساخت و آن را «مهرگرد» نام کرد و اکنون آن قریه را مهریجرده می‌خوانند. دینی وسیع معصور است و انواع فواکه و اعناب الوان در غایت بی نظیری می‌باشد و دوشاب او از غایت حلاوت و طعم و رنگ با انگبین برابری میکند و سیب^۴ و شفتالوهای او سرخ و سفید او ابغایت شیرین است، چنانکه هر بیماری که از سیب به بوئی قانع باشد چون آن شفتالو بخورد به گردد. و بقاع خیر درگشاده و اهالی او

۱ - م : اشکین زال ۲ - مل : شد ۳ - مل : ندارد

[۴۸] اکثر اهل تمیز باشند و بیشتر سادات صحیح النسب باشند .
 همچنین مهر نگار در کنار میبدهی دیگر بساخت و آنرا «مهر جرد» نام
 نهاد یعنی مهر گرد. و برادر او شاه هرمز در جنب مهری جرد دهی بساخت و
 آنرا «هرمیز» نام کرد و اکنون آنرا «خورمیز» می خوانند. و هرمز در خورمیز
 قلعه بساخت و قناتی جاری کرد.

و چون پادشاهی انوشیروان به آخر رسید شاه هرمز را ولی عهد کرد.
 و چون کسری وفات یافت شاه هرمز به پادشاهی نشست و امرا و وزرا
 پدر را تعذیب کرده بیشتر [را] به قتل آورد، و او مرد عادل و تندخوی بود
 و کسی را یار نبود که سرموئی از سخن او تجاوز کند.

و او را پسری بود که او را خسرو پرویز خواندندی. از او بی ادبی
 صادر گشت. شاه^۲ هرمز خواست که او را بگیرد و در بند کند. خسرو متوهم شد.
 به عزم شکار بیرون رفت و متوجه دیار ارمن و آذربایجان شد. و او را دو
 خالو بود: یکی را نام گستهم و دیگری را بندوی. هرمز از غضب خسرو
 خالان او را بگرفت و در زندان کرد. و او را سپهداری بود نام او بهرام
 چوبینه، با هرمز مخالفت ورزید و لشکر^۳ با بهرام یار شدند و گستهم و بندوی
 را از بند بیرون آوردند و بر دربارگاه هرمز شاه آمدند و در شب او را
 بگرفتند و هم در شب میل کشیدند و قاصد از پی خسرو به ارمن فرستادند. [۴۹]

خسرو دو اسبه از ارمن به مداین آمد. بهرام چوبینه طمع در
 پادشاهی کرده بود. لشکر به مداین آورد و با خسرو محاربه کرد. خسرو
 منهزم شد و مداین بگذاشت و به ارمن بازگشت که خسرو عشق شیرین در سر
 داشت و شش ماه با شیرین در ارمن بیود و از ارمن به روم رفت و دختر
 قیصر روم مریم نام را زن کرد و لشکر از روم بیاورد و با بهرام جنگ کرد
 ملک از بهرام بازگرفت و به پادشاهی نشست.

۱- مل : تغربت ، ف : تغذیت (۲) ۲- مل : شاهزاده

۳- مل : ندارد

ذکر پادشاهی خسرو پرویز

چون خسرو به پادشاهی نشست از مشرق تا مغرب در تصرف او در آمد و شیرین را زن کرد و او را چهارده پسر آمد و دو دختر، و از مریم دختر قیصر یک پسر داشت شیرویه، و دختران را یکی نام ایران دخت بود و دیگری توران دخت. و خسرو به آوازه شکر از مداین به اصفهان آمد و شکر را زن کرد و دو سال در عراق بنشست و مال یزد را به دختران بخشید و باز به مداین آمد.

در زمان ظهور دولت حضرت رسالت پناه مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم و خواجه کاینات به خسرو پرویز نامه نوشت و او را به دین دعوت کرد و در نامه چنین نوشت که: «این نامه از من که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به خسرو پرویز که عظیم فرس است مسلمان شو تا از آتش مسلم گردی و [۵۰] دولت و سلطنت در خاندان تو بماند و از عذاب دوزخ برهی.» چون خسرو پرویز نامه را بر خواند آتش غضب دود از دماغ او بر آورد و نامه پیغمبر را بدرید و گفت:

شعر

کرا زهره که با این احترامم نویسد نام بر بالای نامم
درید آن نامه گردن شکن را نه نامه. بلکه نام خویشتن را

این خبر چون به حضرت رسالت رسید پیغمبر فرمود که «مزیق الله بطنه کما مزیق کتابی». دعای پیغمبر مستجاب بود. شیرویه پسرش بر بالین پدر آمد و شکم او را بدرید و استمالت نامه جهت پیغمبر ماصلی الله علیه و آله و سلم بفرستاد. اما خود مسلمان نشد. روز دیگر شیرین خود را بر سر خسرو کشت. و چون شش ماه بر آمد شیرویه را هم بکشتند و سیزده پسر خسرو را بکشتند. مگر یکی که در فارس بود و او را شهریار نام بود.

و دولت از ملوک عجم بر آمد و از نسل ساسان کسی نبود که او را به پادشاهی

۱ - مل : « و سلم » ندارد.

نشانند مگر دختران خسرو، توران دخت و ایران دخت. چون از ملوک-زادگان نرینه نمانده بود بر توران دخت بیعت کردند و او را به پادشاهی نشانند.

[۵۱] و چون یزد [را] خسرو به اقطاع دختران کرده بود معماران بفرستاد و در قهستان یزد دهی معمور ساخت و آن را بنام خود باز خواند و اکنون مشهور به «توران پشت» است، دهی خرم و معمور است و الوان نعمت از او حاصل میشود و اهالی او همه خوشوقت و اهل طاعت باشند. و چون توران دخت هشت ماه پادشاهی کرد فجأة درگذشت. لشکر بر خواهر او ایران دخت بیعت کردند و او را به پادشاهی نشانند. و ایران دخت از مداین سرهنگ خاص خود جهت ضبط اموال به یزد فرستاد ابرند نام، و او را فرمود که یزد خاص من است آنرا اعمارت کن و بر ولایت او بیفزای. چون ابرند به یزد آمد و ضبط مال و جهات یزد بداد در دو فرسنگی شهر دهی از نو احداث کرد و بیوتات و بساتین و کشخوان^۱ بساخت و قنوات جاری کرد و آنرا «ابرند آباد» نام نهاد. و بر کنار دیه دژی محکم بساخت و حفر خندق کرد و اکنون از آن دژ آثار هست، اما خراب است. و مردم در آنجا بنشانند و چون زمینی قابل بود مردم رغبت کردند و اهل صلاح در او وطن ساختند، و خدای تعالی بجهت صلاح و درستی و راستی که آن طایفه را بود برکت بر ایشان ارزانی داشت و اکنون آنرا به نام آن سرهنگ بازمی خوانند و «ایران آباد» (؟) به «ابرند آباد» مشهور گشت.

[۵۲] ایران دخت را به اندک روزگاری بکشتند که اگر به تحقیق قتل او بپردازیم از مقصود بازمی مانیم. چون ایران دخت کشته شد و از نسل ملوک هیچ کس نماند از زن و مرد که شایسته پادشاهی بود لشکر اسلام بر اطراف عجم استیلا یافتند، امراء عجم عاجز شدند، خبر شنیدند که در فارس از شهر یار بن پرویز پسر هست یزد گرد نام. قاصد روانه کردند و

۱ - مل : کشتخوان ۲ - مل : ابرن آباد ۳ - م : ده

او را از فارس به مداین آوردند و بر تخت سلطنت نشاندند و امرای عجم با او بیعت کردند.

خبر پادشاهی یزدگرد بن شهریار

چون یزدگرد بن شهریار به پادشاهی نشست استقامت ملک عجم پیدا شد و مردم را استمالت داد و امرای را ترتیب کرد و لشکری را از عجم برگزید. صد هزار سوار مکمل به رستم مجوس داد و او را به قادسیه فرستاد. و صد هزار سوار به فرخ زاد داد و به جزیره فرستاد. و صد هزار سوار به جالینوس داد و به کنار آب فرات فرستاد. و زمان خلافت مخالفان بود. چون یزدگرد سر راه بر لشکر اسلام گرفت عمر، سعد و قاص را با سی هزار مرد و مغیره بن شعبه و هلال بن علفه^۲ و ابو محجن^۳ و بعضی از صحابه را به حرب قادسیه فرستاد.

و چون لشکر سعد در رسید لشکر رستم مجوس مقابل آمدند و در مدت یک ماه پانزده حرب کردند و در آخر رستم مجوس به قتل آمد و لشکر عجم منهزم شدند و یزدگرد فرخ زاد را بفرستاد. نتوانست [۵-] سرحد را نگاه دارد. روی به هزیمت نهاد و لشکر اسلام روی به مداین نهادند. یزدگرد بر بام ایوان بود. چون دید که کار از دست رفت از بام فرود آمد و آنچه توانست از جواهر و خزاین برداشت و باقی بگذاشت و روی به هزیمت نهاد و به طرف نهاوند روان شد و لشکر اسلام مداین و خزاین اکاسره در تصرف آوردند و از عقب یزدگرد به نهاوند رفتند و حرب کردند.

و یزدگرد به جلولا رفت و از آنجا به همدان آمد و از همدان به فارس آمد و آخر از فارس به اصفهان آمد و هر جا که میرفت لشکر اسلام از عقب او می رفتند و آن ولایت مسخر می کردند. و یزدگرد از اصفهان

۱- مل: تربیت داد ۲- م، مل، ف: عقبه ۳- م، مل، ف: ف:
ابوالمحجن ۴- م، ف: حلوان

بگریخت و به یزد آمد و دو ماه در یزد بود و از لشکر اسلام خایف، و اموال و جواهر و زرینه و سیمینه که با خود داشت جمع کرد و خواست که به راه طبس به جانب خراسان روانه گردد، از کثرت مال عاجز شد.

آمدن یزدگرد به شهر یزد و گنج نهادن

و رفتن به جانب خراسان و

آمدن لشکر اسلام از عقب او

با فرخ زاد مشورت کرد، فرخ زاد گفت که زر در زمین پنهان باید کردن و براثر آن نشان باید ساختن^۱ و گنج نامه همراه خود بردن، تا وقتی که ضرورت افتد آن را به دست توان آورد. فرخ زاد چون این بگفت یزدگرد صواب دید. بفرمود که در خارج شهر در سه موضع سه چاه فرو بردند و در قعر چاه طاقهای بلند بکنند و در شب اموال بدان موضع نقل کردند و سرچاه بینباشتند و گنج نامه بنوشتند و یزدگرد با خود همراه کرد. و بر اثر موضع چاه یک تیر پر تاب کم یا بیش بفرمود تا گنبد خانه ساز دادند بجهت دلیل گنج.

و این سه موضع یکی «میان تازیان» است و «گنبد هشت در» از آن عمارت است که آثار او هنوز باقی است. و آن غنیمت در زمان اتابکان در عهد اتابک عزالدین لنگر پیدا شد و عزالدین لنگر از آن غنیمت قوی حال شد.

و دوم در «مزار سادات عظام» مشهور به «صفه قل هو الله» همچنان گنبدی هشت در بساختند و آن گنبد هنوز باقی است و گنج نامه به دست محمد ابن مظفر افتاد و در گنج نامه نوشته بود که در سایه^۲ گنبد بقدر یک سر تیر سه^۳ گنج است. بسیار بکوشیدند و از هر طرف به سایه^۴ گنبد تیر می انداختند و می کاویدند، ضایع بود. محمد مظفر از این معنی ملول شد و در واقع دید که شخصی در پای گنبد تیر بر کمان نهادی و هم آنجا بر زمین انداختی^۴. چون

۱- مل: رود ۲- م: نشانه بساز ۳- م: ندارد ۴- مل: نهاد.... انداخت

محمد مظفر بیدار شد خدا را بستود و در حال سوار شد و بدان مقام آمد و همچنان که دیده بود عمل کرد و تیر از کمان بینداخت و بفرمود تا بکنند [۵۵] چاه گنج پیدا شد و غنیمت هر چه تمامتر به دست آمد و محمد مظفر قوی شد.

و سهام به موضعی که امروز مشهور است به «گورستان سرپلوک» مثل آن گنبدی واقع بود و آنجا هم چاه گنج بود و مردمان در زمان دولت امیرزاده اسکندر عمر شیخ [که] امیر ترمش در یزد داروغه بود گنج نامه بیافتند و آن زمین بشکافتند و گنج برداشتند و از آن گنبد اکنون اثر نیست. اما این ضعیف آن مقام که گنج برداشته اند مشاهده کرد.

و دیگر امرای یزد گرد هر یک بقدر وسع آنچه داشتند پنهان کردند و بعضی تخته سنگها از طلا بریختند و در غلاف قیر کشیدند و بر سر راهها بنهادند. چنانچه از آن جمله آخری طلا بریخت^۲ و در قیر کشیدند و بر در مصنع^۳ حاجی حیدر بر سر راه «ریگ فیروزی» انداخته بودند و آنرا در گل گرفته و مسافران چون برسیدند آب از مصنع برداشتند و در آن سنگ آخر ریختند و چهار پایان را آب دادند. و مردم از این معنی خالی الذهن بودند. تا روزی کاروانی از راه خراسان به یزد آمدند^۴ و بر در مصنع فرود آمدند^۵ در زمان شاه شجاع. و یکی از فقرای یزد به نزد یک اهل کاروان آمد و سؤال کرد. سردار کاروان او را خوشنود کرد و گفت که فردا به همین موضع بیا که ترا دست مایه مدد کنیم. روز دیگر آن فقیر به وفای وعده^۶ | بدانجا رفت. از کاروان اثر ندید. چون نگاه کرد [۵۰] سنگ آخر نمانده بود و خورده ای چند ریخته بود. چون برداشت زرد صامت بود. خرم شد و تمام برچید و بگداخت و سکه کرد و بفروخت و از شدت فقر نجات یافت و از متمولان شد. پس معلوم شد که کاروان -

۱- مل: ندارد ۲- م: ندارد ۳- مل: آمد ۴- مل: به وعده وفا کرد

سالار آن گنج‌نامه یافته بود.

و این که بعضی مردم می‌گویند که در ایام ماضی سیلی عظیم بیامد و تمام بنای یزد خراب شد و گنج‌نامه را به خراسان برد و اهالی خراسان بیافتند و آن را برداشتند و بتدریج به یزد آمدند و گنج برداشتند و به خراسان بردند^۱ این معنی بغایت واهی است. بنا بر آنکه هیچ سیلی چنان نیاید که از یزد به خراسان رسد.

یزد گرد چون گنج بنهاد و امرا با او موافقت کردند همراه او به خراسان رفتند و گنج‌نامه با خود بردند. چون یزد گرد را در خراسان به قتل آوردند گنج‌نامه‌ها در خراسان باز ماند و به دست مردم می‌افتاد و می‌آمدند و برمی‌داشتند.

غرض آنکه یزد گرد در یزد گنج پنهان کرد. و قصه^۲ سیل که گفته‌اند واقع است و در محل خود گفته آید.

رفتن یزد گرد از یزد به جانب خراسان

یزد گرد از یزد کوچ کرد و به راه طبس متوجه خراسان شد و لشکر [۵۷] اسلام به یزد آمد و از عقب یزد گرد به راه طبس روان شد و در چهار دیه طبس | مالک ریب و مالک بن عمرو از لشکر اسلام وفات کردند و قبر ایشان در چهارده طبس مشهور است و لشکر اسلام باز گردیدند و راه گم کردند و بعضی در بیابان از تشنگی بمردند و از هم پراکنده شدند.

خبر واقعه^۳ شهدای فهرج

چون لشکر اسلام در بیابان طبس راه گم کردند و پراکندگی در ایشان افتاد بعضی از صحابه و تابعین سربه فهرج بر آوردند و در فهرج فرود آمدند و سه روز بودند. روز چهارم اهالی فهرج را به اسلام خواندند و

۱- مل: از «واهالی» در سه سطر قبل تا اینجا را ندارد. ۲- اصل: ذئب

ایشان دو روز مهلت طلبیدند که ما به اتفاق یکدیگر با اهل خانه و فرزندان به خدمت گزائیم و به اسلام در آئیم. و ایشان را تدارک کردند و علفه سر انجام نمودند و باز گشتند و با همدیگر مشورت کردند و بدان قرار یافت که به اسلام در آیند.

[پس] به طلب مردم فراتر فرستادند و مردم خویدک را همچنان طلب کردند و به ایشان مشورت کردند. ایشان با نمودند و گفتند 'که ما از دین قدیم بر نگریم و این لشکر اندک اند و اکثر ایشان حرامی اند. همان بهتر که بر ایشان شیخون کنیم و ایشان را به قتل آوریم. اهل فہرج چون این سخن بشنیدید از اندیشه خود پشیمان شدند و با ایشان یار گشتند و سلاح برداشتند و متر صد بودند.

چون نیمی از شب بگذشت بر سر لشکر اسلام آمدند و به محاربه مشغول شدند و بسیار از صحابه و تابعین [را] به قتل آوردند. مثل [۵۸] حویطب بن ہانی خواہر زادہ حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد اللہ الغالب علیہ السلام و عمرو بن عاصم^۲ و عبد اللہ بن عامر کرین^۳ و وحشی قاتل امیر حمزہ بن عبد المطلب و عبد اللہ تمیمی صاحب رایت حضرت امیر المؤمنین علی علیہ الصلوٰۃ والسلام و غیرہ. و جمعی کثیر با عبد اللہ بن عمر خطاب شہید گشتند. قبر حویطب بن ہانی و عبد اللہ بن عامر در اندرون مزار متبرک^۴ است. و عبد اللہ تمیمی صاحب رایت بیرون مزار مشہور است، و قبر وحشی پهلوی چاهوک است به قرب دو تیر پرتاب دور از مزار. و این چاه در آن زمان چاه آب بود و این صحرا کشخوان^۵ بود.

و چون فتنہ شیخون برخاست^۶ ضعفنا با اطفال از شیر آن ہی با کان بہر اسیدند و خود را با فرزندان بہ کنار آن چاہ انداختند. لشکر در عقب

۱ - مل : می گویند ۲ - م ، ف : خراب ۳ - م : عبد اللہ
بن عاصم ۴ - مل : درم ۵ - مل : کشخوان ۶ - اصل : خواست

ایشان برانندند که ایشان را اسیر کنند. حرم حویطب بن هانی رقیه بنت نوفل فرزند بشیر داشت برکنار گرفته در چاهخانه آمد با زنان و دختران صحابه. چون لشکر از عقب ایشان بر لب چاهخانه آمد وحشی جهت محافظت ایشان با لشکر فہرج محاربه‌ای مردانه می نمود. تا آفتاب طلوع کرد وحشی را شهید کردند بر پشت چاهخانه در آن مقام که امروز قبر اوست [۵۹] و رقیه با فرزند بشیر خود را در چاه انداخت و دختران | و زنان موافقت کردند، و به حکم باری تعالی در حالی چاه خشک شد و عمق او دوازده^۲ ارش بود پنجاه شد. و چون لشکر در اندرون چاهخانه آمدند معصومان را ندیدند. بنادر نامی که سرهنگ لشکر مجوس بود سر در چاه کرد هر دو چشمش نابینا شد. هر چند فریاد کرد سود نداشت و آن معصومان در کنف عصمت حق تعالی پنهان ماندند.

اکنون بر سر آن چاه مردم به زیارت روند و بوی خوش بر آتش نهند و حاجت طلب کنند و بیشتر حاجت روا شود، و بعضی نیت حاجت کنند و سنگریزه در چاه اندازند. اگر از چاه آواز غریدن به گوش آید حاجت روا باشد و اگر آن حاجت روا نشود هیچ آواز بیرون نیاید. اما سنگ در آن چاه انداختن بغایت ترک ادب است و نمی‌شاید. و جناب مولانای اعظم اعلم افضل قدوة العلماء والفضلا شمس الملة والدين محمد الباقی نور الله مرقدہ به کرات این معنی را در خلا و ملا منع می فرمودند. بعد از آن مردم سنگریزه به شکر کردند و همچنان از ادب دور است. و در این چاهخانه به کرات حضرت خضر علیہ السلام را دیده‌اند و میعاد گاه چهل تنان است و شب در آن نواحی کسی را زهره بودن نیست و مقامی بغایت متبرک است.

روز دیگر آن کشخوان خشک شد و صحابه و تابعین در آنجا شهید

۱ - مل : ندارد ۵ - مل : پانزده

[۶۰] افتاده | بودند و لشکر مجوس خواستند که ایشان را برهنه گردانند. باد و طوفان برخاست^۱ و آفتاب سیاه شد و باد ریگ بر چشم آن جماعت زدن گرفت. سراسیمه گشتند و آنچه نیز با خود داشتند بگذاشتند و بگریختند و دو شبانروز این باد و ریگ متصل بیامد و تمام شهیدان در زیر ریگ ناپدید شدند. چنانچه هیچ اثر ایشان در روی زمین نماند و جمعی زخم‌دار به راه یزد بیامدند و در یزد درگذشتند و هر کس به مقامی که فرود آمده بود در آن مقام وفات کرد و در آن مقام او را دفن کردند و قبر ایشان مشهور است.

از آن جمله یکی در مریاباد خلف‌خانه^۲ مولانای اعظم سعید مغفور مذکور فیه آسوده است و قبر او فاش است.

و دیگری در «مزارگورستان غازیان» کنار «گود آهنگران» و بر در مسجد نودر میدانگاه و خلف دروازه^۳ مهریجرد و آنکه او را «پیر برج» میخوانند.

و دیگری در مقابل امامزاده معصوم. و قس علی هذا.

بیت

و ه که چون بر خون^۴ این پاکان فرود آید مگس

تا قیامت زهر گردد در دهانش انگبین

و درین صحرای فهرج قطعه قطعه زمین چنان می باشد که گویا هرگز اثر باد و غبار برو نگذشته. و در دهه^۵ عاشورا چنان سرخ می شود که گویا خون جوشیده است و مردم به زیارت روند.

[۶۱] و مبارزالدین محمد مظفر مقابل مزار مدرسه^۶ عالی ساخته است و آب در او جاری است و شور با جهت آینده و رونده وقف نموده اند. و مولانای اعظم سعید شمس الدین محمد بافتی بیرون مزار عمارتی نزه^۷

۱- اصل: خواست ۲- م: جان ۳- مل: منزه

ساخته و آب در او جاری است و موالی و اهالی بدین مقام بعد از زیارت روند و طبخ کنند و گاه گاه سماع نیز می باشد.

خبر رفتن یزدگرد به خراسان و کشته شدن در آسیا

و لشکر اسلام که در فہرج آمدہ بودند آنچه از قتل بازماندہ بودند بگریختند و بہرہ کوفہ پیش سعد و قاص رفتند و خبر بازگفتند و یزدگرد بہ خراسان رفت و در مرو ماہوی سوری [کہ] کنار نگ یزدگرد بود بہ استقبال آمد و یزدگرد را تعظیم کرد و فرخزاد یزدگرد را بہ ماہوی سپرد و خود متوجہ طبرستان شد.

و پیوستہ خبر از عراقین می رسید کہ لشکر اسلام تمام ولایت افر و گرفت. ماہوی دانست کہ دولت از عجم برگشتہ است. طمع در خزینہ و تاج و نگین یزدگرد کرد و قاصدی بہ سمرقند پیش بیژن ترک فرستاد و لشکر طلب کرد. بیژن خود بہ حرب یزدگرد آمد و در روز ماہوی با یزدگرد بہ حرب رفت. ماہوی از یزدگرد برگشت و لشکر یزدگرد بہ ہزیمت رفتند و یزدگرد در آسیا گریخت. آسیابان طمع در جامہ یزدگرد کرد و کاردی بر پهلوی او زد و یزدگرد را بکشت و او را برهنہ کرد و لاشہ او را در خزینہ آب آسیا انداخت، | « فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ». پادشاهی ملوک عجم آخر شد و بہ اسلامیان رسید.

خبر واقعہ زمان خلافت مخالفان

چون عمر^۲ مرد و عثمان بجای او نشست بجهت فتح خراسان و ماوراءالنہر سعید بن عثمان و قثم بن عباس و عمرو بن مالک را با لشکر^۳

۱ - م : ندارد ۲ - یک عبارت نفرین عربی حذف شد.

۳ - مل : اسلام

بطرف خراسان روان کرد و ایشان بطرف فارس آمدند و از فارس به راه ابرقو به یزد آمدند و مردم یزد تمام به اسلام در آمدند و با لشکر معاون شدند و بطرف فهرج روان گشتند و تاراج و قتل و سبی کردند. و آنچه از ولایت یزد مجوس مانده بود جزیه قبول کردند و در یزد مسجد و محراب بجای آتشخانه بساختند و ادیب جهت تعلیم اطفال نصب کردند و یزد را به عمر بن مغیره سپردند. و دو قبیله از عرب در یزد مقیم گردانیدند: بنی تمیم و بنی تازیان.

و لشکر اسلام به خراسان رفتند و ماهوی را به قتل آوردند و مال بسیار از خراسان به جزیه ستدند و به عثمان فرستادند و از جیحون عبور کردند. و در ترمذ و بعضی گویند در بلخ عکاشه بن تغلبه شهادت یافت و او از کبار صحابه بود. و در سمرقند قثم بن عباس شهادت یافت. و لشکر اسلام از سمرقند به سغد و بیکند رفتند و مسخر کردند و بعضی را به اسلام در آوردند و دیگران جزیه قبول کردند و تاسرحد ختن برفتند و باز گردیدند و [۶۳] به خراسان آمدند.

خبر خلافت امیر المؤمنین امام المتقین اسدالله الغالب

علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام

چون بعد از عثمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرتکب خلافت شدند عاملان عثمان را عزل فرمود و سلم بن زیاد را به فارس فرستاد و عراق عجم را بدو داد و سلم بن زیاد به فارس آمد و عراق را ضبط داد و در فارس «دروازه سلم» را مفتوح گردانید و آن دروازه به اسم او مشهور است. و مال تمام عراق به شیراز پیش او بردند از اصفهان و قم و کاشان و ابرقو و یزد، و سلم به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام می فرستاد تا فتنه میان امیر المؤمنین ع و معاویه بالا گرفت و آخر امیر المؤمنین علیه السلام

در کوفه در شب بیست و یکم رمضان به دست عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه شهادت یافت و خلافت به امارت مبدل شد و بنی امیہ بر مملکت استیلا یافتند تا امارت به عبدالملک بن مروان^۱ رسید. اورا معلمی بود کہ ابوالعلا طوقی می گفتند و معتقدیہ بنی امیہ بود.

عبدالملک یزد را به ابوالعلا داد و اورا با علم یزید کہ عبیداللہ بن زیاد داشت و در واقعہ کربلا با عمر سعد همراه کردہ بود عبدالملک آن علم را بجهت یمن فتح بہ ابوالعلا داد و اورا بہ یزد فرستاد. ابوالعلا بہ یزد آمد و علم همراه بیاورد و در این مقام کہ امروز «بایله»^۲ می خوانند فرو درآمد و فرمود کہ جهت او باغی خرم بساختند و در میان قصری برافراختند. ابوالعلا در آن باغ ساکن شد و آنرا باغ و قصر ابوالعلا گفتندی و «باغ علی» را بہ لغت یزد «بایله»^۲ گفتندی. و ابوالعلا مردم را بہ بنی امیہ دعوت کرد و او در یزد بود تا زمان مروان و هیچ کس او را از یزد انتزاع نکرد و تبع او در یزد بسیار شد.

۱- اصل : عبدالملک بن هشام ۲- مل : پایله

مقالہ سہ ماہی

درذکر عمارت بنی امیہ در یزد و بنی عباس

و آمدن احمد زمجی به یزد

و کشته شدن ابوالعلا و عمارت احمد زمجی

از عمارت بنی امیہ در یزد باغ علا^۱ بود کہ ذکر رفت و چند بیوتات متفرقه کہ تابعان^۲ او ساختند. و در زمان مروان حمار در خراسان از داعیان بنی عباس ابو مسلم صاحب الدعوة مروزی^۳ خروج کرد و با نصر سیار^۴ کہ از اکابر بنی امیہ بود و حاکم خراسان بود محاربه کرد و آخر بہ قتل آمد و حمید^۵ قحطبه و حسن شیبانی^۶ و سلیمان^۷ صرد را بہ سرخس فرستاد و چون خراسان اورا صافی شد از راه استرآباد متوجه دامغان شد و لشکری با حمید قحطبه همراه کرد و بہ فارس فرستاد و اسلم پسر سلم زیاد^۸ کہ در فارس والی بود و اورا اسلم عادی گفتندی حمید قحطبه لشکر بہ فارس [۶۵] آورد و با اسلم محاربه کرد و اورا بگرفت و بہ قتل آورد و فارس او را صافی شد و ابو مسلم، احمد بن محمد زمجی را بالشکری نامزد اصفهان و یزد کرد و احمد زمجی بہ اصفهان آمد و بستد و متوجه یزد شد و چون بہ نزدیک رسید ابوالعلا بگریخت و بہ ابرند آباد رفت و در دژ ابرند آباد کہ معمور بود متحصن شد.

احمد زمجی از عقب او برفت و آن دژ را بگرفت و بفرمود تا آن دژ را ویران کردند و ابوالعلا را با علم یزید بہ شهر آورد و ہر دو

۱- م: اعلا، مل: ابوالعلا ۲- م: بانفاق ۳- م: الحروزی ۴- مل: نفر بسیار ۵- م: امیر ۶- ف: سیستانی ۷- ف: مسلم، بہ تعلیقات نگاہ کنید

را به آتش بسوخت و اتباع او را به قتل آورد و قصر او [را] ویران کرد و در جنب آن بنا^۱ خود باغی از آن خوبتر بساخت و قصری رفیع برافراخت و نهر جاری گردانید و آنرا محمدآباد نام کرد و اکنون آن باغ به محله و خانه مبدل شد و در داخل شهر [ست] و آنرا «مدآباد کوچک باغ» خوانند یعنی محمدآباد.

و آب مدوار که در طرف مهریجر داست به سعی او از کوه به کشخوان جاری گشت و اکنون داخل آب نعیم آباد دار العباده می گردد و آنرا «محمدآورد» نام نهاد و اکنون «مدوار» می خوانند و مدوار [را] او احیاء کرده.

و برابر حمام مولانا خضر علیه الرحمه قرب دروازه مهریجر مسجدی ساخته که آنرا «مسجد پتک» خوانند و آن مسجد هم از عمارت اوست. و در باغ کوشکی بغایت رفیع ساخته و آن را «کوشکنو» نام نهاد و امروز آن دروازه را بدان نام می خوانند.

[۶۶]

و ابو مسلم به حرب مروان رفت و مروان کشته گردید و ابو العباس سفاح بخلافت نشست و او اول از خلفای بنی عباس بود و اهل یزد مال به بنی عباس می دادند.

خبر یعقوب لیث

چون یعقوب لیث در سیستان خروج کرد و فرزند علی درهم که از ملکزادگان کرمان بود با رتبیل^۲ ملک هند به قتل آورد و بر آن ولایت مستولی شد و به راه بیابان ایلغار کرده به در کرمان آمد و طوق بن مغلس^۳ را بگرفت و به شیراز رفت و هفت نوبت لشکر به سر خلیفه برد و هر نوبت شکست می یافت و آخر نوبت در برف بمرد و خلیفه برادر او را عمرو بن لیث تربیت کرد و منشور سلطنت داد و خراسان و عراق و فارس به اسم او کرد و عمرو لیث به فارس آمد و مسجد عتیق بساخت و از فارس به کرمان

۱ - م : بنام ۲ - اصل : زنبیل، زینل ۳ - اصل مقلص

رفت و از کرمان به سیستان، و بر تخت سلطنت نشست، و مال یزد به عاملان او می‌رسانیدند.

و چون امیر اسمعیل سامانی به فرمان معتمد خلیفه از بخارا متوجه حرب عمرو لیث شد و او را بگرفت و پیش خلیفه فرستاد خلیفه او را در زندان کرد تا به گرسنگی بمرد و خراسان سامانیان را صافی شد و عراق [۶۷] آل بویه را مثل عضدالدوله که در راه فارس بند امیر از مستحدثات اوست و برادر [ش] فخرالدوله و فرزند او مجدالدوله عراق را داشتند و مال یزد به عاملان فخرالدوله می‌دادند، تا زمان سبکتکین درآمد دولت آل بویه به آخر آمد و فخرالدوله درگذشت و مجدالدوله کوچک بود. مادر او زن عاقله و کاردان بود. و سلطان محمود غزنین و قندهار و هندوستان و خراسان و سمرقند صافی کرده بود.

چون خبر وفات فخرالدوله بشنید عزیمت عراق کرد و ایلچی پیش مادر فخرالدوله ملکه ترکان فرستاد و خزاین فخرالدوله طلب کرد. ملکه ترکان در جواب سلطان محمود بنوشت که آن روز که فخرالدوله زنده بود مرا از سلطان بیم بود. امروز که او درگذشت مرا از سلطان هیچ دغدغه نیست! بنا بر آنکه سلطان پادشاه عادل مال اندیش است. اول آنکه خزینه فخرالدوله که مانده امروز مال یتیم است و سلطان مال یتیم تصرف نکند. دیگر آنکه عراق و فارس و اهواز ملک یتیم است و ملک و مال یتیم را به تغلب متصرف شدن شیوه شهریاران عادل نبوده و اگر متصرف شود عاقبت او وخیم باشد. دیگر آنکه فخرالدوله تنها از میان رفته. ملک و امرا و لشکر باقی است و آلات حرب مهیا. چون [۶۸] سلطان بدین طرف آید بضرورت حرب باید کرد. بعد از آن کارزار از دو بیرون نیست و نباشد: اگر سلطان غالب آید با زنی بیوه برابری کرده باشد و مال و ملک یتیمی به تغلب تصرف نموده باشد. و اگر برعکس

شکست بر لشکر سلطان آید تا دامن قیامت این ننگ از دودمان او نرود
 که چون او پادشاهی بازن بیوهای مقاومت نتوانست نمود و هزیمت یافت.
 اکنون رای رای سلطان است!
 چون سلطان محمود این مکتوب بر خواند تعجب کرد و انگشت در
 دندان گرفت.

شعر

به دل گفت کاین کار دان گر زن است
 به فرهنگ مردی دلش روشن است
 زنی کین چنین کردنیها کند
 فرشته بر او آفرینها کند

سلطان ترک عراق گرفت و عراق در تصرف سبکتکینیان در نیامد
 و در تصرف مجدالدوله بماند.
 و از مجدالدوله پسری آمد و او را علاءالدوله نام کرد. و مجدالدوله
 سی و دو سال سلطنت کرد و درگذشت. و علاءالدوله پسر او به اصفهان آمد
 و در اصفهان قرار گرفت. و او مردی نیکو محضر بود و چندان در پی
 مملکت داری نبود. و دولت سبکتکینیان به آخر آمد و رایت سلجوقیان
 بالا گرفت.

خبر آل سلجوق و آمدن سلجوقیان

به عراق و آمدن

سلطان جلال الدین ملکشاه به اصفهان

[۶۹]

چون دولت از خاندان غزنویان روی بتافت آفتاب دولت سلجوقیان
 از آسمان اقبال طلوع کرد و قزل ارسلان به سلطنت بنشست و بعد از او آل
 ارسلان و بعد از او سلطان جلال الدین ملکشاه که بهادر این خاندان بود
 و او را وزیر چون نظام الملک بود.

سلطان ملک‌شاه از خراسان به عراق آمد و تمام عراق و آذربایجان در تصرف گرفت و به اصفهان آمد. علاءالدوله کالنجار سلطان را استقبال نمود و پیشکشهای پادشاهانه بگذراند. سلطان ملک‌شاه او را تعظیم کرد که از سلاطین آل بویه او مانده بود. شرم داشت که اصفهان از او بگیرد. علاءالدوله را بگذاشت و خود به طرف بغداد روان شد و سه سال بر رفت. بعد از آن به فارس مراجعت فرمود و هوای اصفهان داشت. پیش علاءالدوله فرستاد و او را خلعت پادشاهانه داد و گفت که حرمت تو بر ما واجب است. اما بدان که مرا دوازده هزار جانور همراه است و هیچ مملکتی بغیر از اصفهان مرا جای نشست بر نمی‌تابد. اگر صلاح باشد اصفهان را به من گذارد و هر مملکت دیگر که خواهد به عوض بستاند.

و چون رسول پیش علاءالدوله آمد و مکتوب و خلعت سلطان بیاورد علاءالدوله گفت فرمان بردارم و مرا داعیه سلطنت نیست. اما از وطن [۷۰] ناگزیر است. ولایت مختصر مرا کافی است که اقطاع من باشد و من در آنجا به عبادت مشغول گردم. باقی سلطان حاکم است. و رسول را نوازش فرمود و خلعت داد و باز فرستاد.

چون رسول پیش ملک‌شاه آمد ملک‌شاه بدو آفرین کرد و او را بستود و دختر عم خود سلیمان‌شاه را سلطان خاتون را نامزد او کرد و زفاف کردند و به استصواب رای نظام‌الملک یزد را نامزد علاءالدوله کالنجار کردند و گفتند یزد عبادت‌خانه اوست و یزد را «دار العباده» نام کردند و علاءالدوله را با ارسال خاتون و تبع او روانه یزد کردند در سنه اربع و خمسمائه و اصفهان به سلطان ملک‌شاه باز ماند و سلطان به اصفهان آمد و دار السلطنه ساخت. و مدفن سلطان در اصفهان است و بعضی فرزندان مثل سلطان محمد و برکیارق و سلطان محمود. نیز گویند نظام‌الملک در اصفهان مدفون است.

۱- مل: باز بگیرد ۲- مل: گذاری و هر مملکت دیگر که خواهی به عوض بستان.

مقاله چهارم

آمدن ابو جعفر علاءالدوله بن مجدالدوله کالنجار
به یزد و ساختن مدرسه^۱ دو مناره و گنبد خانه و
غیره و ذکر فرزندان او تا زمان اتابکان

چون ابو جعفر علاءالدوله کالنجار با حرم خود ارسلان خاتون و
خدم و حشم خود به یزد آمد یزد رونقی دیگر یافت . و او مردی خدا-
[۷۱] ترس بود و با مردم مساهله می نمود و مردم در زمان او مرفه الحال بودند .
و ارسلان خاتون مردم را پیوسته لباس پوشانیدی، و هر روز دوشیلان
داشتی: یکی خاص و یکی عام. و بر سر شیلان او البته مردم حاضر
کردندی به تکلیف، به مرتبه ای که مردم را در سربازار به تکلیف به شیلان
بردندی .

ذکر مسجد قدیم جمعه در شهرستان

از احداث اوست و بر «درده» پهلوی مسجد مناری بلند یک قفصه
ساخت و القاب ارسلان خاتون به کاشی تراشیده در دور زیر قفصه^۲ منار ترکیب
کردند و مشهور بود به «مناره^۱ درده» و این منار قایم^۱ بود تا سنه^۱ اثنی وثلثین و
ثمانمائه. بعد از آن بيفتاد بطرف خانه^۱ خواجه حیدر شاه زرگر و هیچ آدمی
را گزند نرسید. و مسجد جمعه^۱ شهرستان را آثار باقی است و کس در آنجا
نماز نمی گزارد^۲.

و علاءالدوله بفرمود که مدرسه^۱ عالی بنا نهادند و دو مناره به درگاه
مدرسه بساختند و جهت مدفن خود گنبد عالی بساخت و آن مدرسه به «دو

۲ - اصل : نمی گذارد

۱ - م : قدیم

مناره» مشهور است. و علاءالدوله در آن گنبد مدفون^۱ است و اتمام آن در سنه^۲ سبع عشر و خمسمائه بود.

در نزد بسیار عمارت به جای آورد. و او را چهار سر هنگ بود: یکی را نام مسعود بهشتی گفتندی که باغ بهشتی بدو منسوب است. و دیگر را ابو یعقوب دیلمی، و دیگری ابو یوسف، و چهارم کیانرسو که «مدرسه^۳ سر ریگ» که آثار آن هنوز باقی است از استحداث اوست و «آب نرسوباد» را او جاری کرده است و «محلہ^۴ نرسوباد» بدو منسوب است. [۷۲]

و علاءالدوله این چهار سر هنگ را بفرمود که حصاری در گرد شهر بکشیدند. این چهار سر هنگ نزد راحصار کشیدند، از کنار باغ بهشتی و طرف دولتخانه. و آثار آن هنوز باقی است و برجها ثابت است و اکنون خانه های مردم بدان دیوار متصل گشته و بار و داخل شهر است.

و چهار دروازه مفتوح کردند و درهای آهنین نصب کردند. و نام این چهار سر هنگ بر چهار دروازه به خط کوفی بر آهن کنده اند و آن چهار دروازه یکی کوشکنو و دیگری قطریان و سهام مهریجرد و چهارم درب کیا.

و متعلقان علاءالدوله هر یک عمارتی بساختند. و در محلہ^۵ سر ریگ کیانرسو مدرسه ای عالی بساخت و آثار آن هنوز باقی است. پهلوی چاه خانه^۶ آب سرد و بازار خواجه^۷ سعید شمس الدین محمد^۸ طاهر است و خرابی در او راه یافته.

و ابو یعقوب محلہ^۹ یعقوبی عمارت کرد و قنات او جاری کرد و بیوتات و بساتین بساخت و او را به خود منسوب گردانید و یعقوبی نام نهاد و اکنون محلہ^{۱۰} معمور است و مردم آنجا بیشتر مردم اهل تمیزند و به قریه^{۱۱} مریاباد متصل و مردم صاحب اتفاق تعصب دار باشند و حکم دو دانگه^{۱۲} دارند و دایم الاوقات به کسب و طاعت مشغول اند و اکثر مرفه الحال باشند. [۷۳]

۱- مل : آسوده ۲- ف : «محمد» ندارد. ۳- م : بدون نقطه است

و ہم در سرریگ برادرکیانرسو، کیا شجاع، مدرسہ دیگر
بساخت در جنب مدرسہ برادر خود و از آن آثار محوگشته مگر نصفی
دیوارگنبد خانہ اش باقی مانده.

و دو خواجہ سرای ارسلان خاتون داشت، یکی رانام لالاریحان و دیگری
راخواجہ صواب. لالاریحان ہم در سرریگ قرب کناسہ حظیرہ و قبہ
عالی بساخت، و خواجہ صواب قنات آب صواب جاری کرد و اکنون
آنرا «آب سوا» می خوانند.

و ارسلان خاتون دو کنیزک خاص داشت کہ خزینہ دار او بودند:
یکی را ابر نام و دیگری را مبارکہ. ایشان نیز قناتی جاری کردند مشہور
به «ابرو مبارکہ».

و علاءالدولہ مسجد قدیم ساخت بر «درہ»، آنجا کہ ارسلان خاتون
منارہ ساختہ بود و بر سرگنبد مناری بساخت و برتحت مسجد نقبی بر سر
آب زارچ بکند و مردم شہر از آن آب پیوستہ مستفیض می گردند و آن
منارہ بر سرگنبد تا سال ہشتصد و پنجاہ ونہ ہجری بود و نشانہ گاہ مسافران
بود. بعد از آن بیفتاد. اما گنبد و مسجد و نہر آب زارچ همچنان معمور
است و با مسجد جمعہ^۱ نومتصل است. و علما و موالی در این مسجد بیشتر
اوقات معتکف باشند و در جمعہ جماعت گزارند.^۲

[۷۴]

و علاءالدولہ را از ارسلان خاتون پسری آمد اورا گرشاسب الدولہ
نام کرد و بہ امیرزادہ علی گرشاسب الدولہ مشہورگشت، و همچنین او را
دختری آمد و اورا عطاخاتون نام کرد و بہ ملکہ عطاخان مشہورگشت.
و چون بہ حد بلوغ رسیدند^۳ سلطان جلال الدین ملکشاہ امیرعلی
گرشاسب را بہ ملازمت طلبید و او ملازم سلطان شد و سلطان اورا قابل

۲ - اصل: گذارند ۳ - ف: رسید

یافت . نوازش فرمود و او را هر روز پایه می افزود تا سرآمد امرا شد . و عطاخاتون^۱ را نامزد پسر خود سلطان محمود کرد و زفاف کردند . عطاخاتون^۱ از سلطان محمود پسری آورد [او را] علاءالدوله^۲ عطاخان گفتندی و به مادر باز می خواندندی .^۳

و ارسال خاتون در یزد وفات یافت و بعد از آن چون سالی بگذشت علاءالدوله کالنجار وفات یافت و ایشان در گنبدخانه^۴ «مدرسه^۵ دو مناره» مدفون اند . و سلطان ملکشاه در بغداد وفات یافت .

ذکر آمدن علاءالدوله عطاخان

و بعد از چند سال سلطان محمود نیز وفات یافت و علاءالدوله عطاخان به یزد آمد با مادر و در یزد ساکن شد و به قرب مدرسه^۵ دو مناره مدرسه^۵ عالی بساخت و گنبدخانه را ساخت کرد و آب محمود آباد در و جاری گردانید و آن مدرسه هنوز موجود است . و بر درگاه مدرسه دو مناره ساخت و اکنون آن مدرسه زندان شریعت است و آن را «مدرسه^۵ عطاخان» گویند . [۷۵]

چون علاءالدوله و عطاخاتون که مادرش بود به نزد یک^۶ (؟) دختر ترکان خاتون هم از شاه محمود همراه بیاوردند و این ترکان خاتون نه از عطاخاتون بود . از سریه بود . به خدمت عطاخان قیام نمود و ملازم می بود . نقل است که شیخ ربانی و قطب صمدانی شیخ فخرالدین احمد الاسفنجردی در کوچه^۷ فهآدان در زاویه ای معتکف بود و به طاعت و عبادت مشغول . روزی در چله^۸ زمستان ملکه عطاخاتون با ترکان خاتون به زیارت شیخ احمد رفت . چون زمانی در حضور شیخ بنشست از آنجا که خرق عادت اولیاست سر در خرقة کشید و بعد از ساعتی سر بر آورد و یک

۱ - م : خان
 ۲ - محمود در کودکی مرده ، به تعلیمات نگاه کنند .
 ۳ - ف ، م : ایرویک ، مل : یزدیک (؟) ، اساساً عبارت مغشوش است و ظاهراً افتادگی دارد .

دسته نرگس تازه بر کف گرفته پیش ملکه عطاخاتون داشت. از آنجا که غرور سلطنت بود عطاخاتون اشارت به ترکان خاتون کرد که بستان! ترکان خاتون دست شیخ بوسه داد و بستد. شیخ احمد بر ترکان خاتون نگاه کرد و گفت برو بابا که به تو دادیم. چون شش ماه برآمد عطاخاتون وفات کرد و از کرمان نبره قاورد شاه سلجوقی ترکان خاتون را بخواست و به کرمان رفت و به زنی پسر خود سلیمان شاه داد و مرتبه ترکان بیفزود و در کرمان مدرسه‌ای بساخت و مدرسه ترکان خاتون در کرمان مشهور است. [۷۶]

ذکر امیر علی گرشاسب بن علاءالدوله کالنجار بعد از وفات سلطان ملکشاه سلجوقی

چون سلطان در بغداد وفات یافت نعش او را به اصفهان آوردند و میان پسران سلطان مخالفت و منازعت پیدا شد، و سلطان را چهار پسر بود: اول سنجر و او سلطان خراسان بود و ماوراءالنهر به سنجر داده بود، [و دوم] سلطان محمد و ترکان خاتون مادرش در اصفهان بودند، و سهام برکیارق بود و او در ری بود، و چهارم سلطان محمود. و میان ایشان به محاربه انجامید و آخر بر سلطان محمد قرار گرفت، و بعد از او برکیارق و بعد از او سلطان محمود.

و امیر علی گرشاسب چون مخالفت دید عراق بگذاشت و به خراسان پیش سلطان سنجر رفت. سلطان سنجر او را معزز گردانید و همچنان پایه‌ای که داشت بر او مسلم داشت بلکه بر او بیفزود. امیر معزی شاعر بسیار قصیده به مدح امیر علی گرشاسب گفته و باغ گرشاسبی در اهرستان از استحداث اوست و بدو منسوب است.

و امیر علی را پسری بود او را فرامرز نام کرد و کیفر امرز که به ابرندآباد متصل است او ساخت و بدو منسوب است.

وسلطان سنجر به عراق آمد و با سلطان محمود حرب کرد و او را بگرفت و
آخر او را ببخشید و دختر خود را مه‌ملک^۱ به زنی به وی دادوری و هم‌مدان
[۷۷] و قم و ساوه بدو بخشید.

و علی‌گرساسب بن علاءالدوله وفات یافت و امیر فرامرز قائم مقام پدر
شد و سلطان سنجر عمزاده^۲ خود بدو داد و فرامرز را از او دو دختر آمد
و در خدمت سلطان سنجر بودند. و علاءالدوله عطاخان که در یزد بود بر در
اصفهان بواسطه^۳ منازعه^۴ سلطان محمد و برکیارق کشته شد و نعش او را
به یزد آوردند و در مدرسه^۵ خودش دفن کردند.

خبر محاربه سنجر با خانان ختای

در زمین بی‌کند^۲ به ترکستان و کشته شدن

فرامرز بن علی‌گرساسب

و بخشیدن سلطان سنجر یزد را به دختران او

خان ختای لشکر از ختا و تتر و^۳ مغلستان و چین برداشت و عزم
ولایت ترکستان و ماوراءالنهر کرد. و چون این خبر به سلطان سنجر رسید
لشکر از مرو برداشت و از خراسان بگذشت و از جیحون عبور کرد و در
صحرای بی‌کند^۴ هر دو لشکر بهم رسیدند و لشکر ختا کافر بودند و
بی‌حد و شمار. لشکر سلطان منهزم شد و پنجاه هزار سوار در صحرا از لشکر
سلطان کشته گردیدند و حرم سلطان سنجر ترکان خاتون^۵ را بگرفتند. و
ملک سیستان ملک تاج‌الدین در قلب بود و به سلطان شبیه. وی را هم
بگرفتند و به ختا بردند و بعد از یک سال باز فرستادند با حرم سلطان. و
در آن حرب فرامرز بن علی‌گرساسب کشته شده بود. سلطان سنجر یزد را
به دختران او داد و او را پسر نبود و دو دختر داشت. [۷۸]

۲ - ف، م می‌کنید، مل :

۴ - ف و م : نه‌کنید

۱ - م، مل : مهاک، ف : ملک

چین می‌کند ۳ - ف : « و تتر » ندارد

۵ - م، مل، ف : ترکان طغماج

مقالہ پنجم

در ذکر اتابکان یزد و عمارت ایشان از

اتابک سام بن وردان زور

و برادر او عزالدین لنگر تا اتابک یوسفشاه

که آخر اتابکان یزد بود

مورخان چنین آورده اند که چون خطه یزد به دختران فرامر زبن علی
گرشاسب بن علاءالدوله کالنجار قرار گرفت سلطان سنجر یکی از امرای
فرامر زبن علی گرشاسب را فرمود که اتابک دختران باشد و ضبط مملکت
او بدهد. اهالی یزد اتفاق بر اتابک سام کردند و اتابک سام ضبط مملکت بداد.
و دختران در یزد ساکن شدند و بیع عمارت و زراعت مشغول
گشتند و بغایت خداترس و پرهیزگار بودند، بمرتبہ ای که با وجود
سلطنت سلیمان صفت از کسب دوک و سوزن طعام خوردندی و هر روز
ده گوسفند شیلان ایشان بود و یتیمان و بیوگان و اسیران را نفقه یوماً
فیوماً معین کرده بودند و کلاً بی قصور خرج الیوم به خانه ضعیفاً می -
رسانیدند.

و در جنب مسجد جمعه قدیم که آن از استحداث علاءالدوله کالنجار
بود جماعتخانه مروح بساختند جهت زمستان خانه مسجد، و در جنب
جماعتخانه گنبدی جهت مدفن خود بساختند و در آنجا مدفون اند و مردم به
زیارت روند و حاجت خواهند و به مراد رسند. و دائم الاوقات در این مسجد
به تلاوت و طاعت مشغول باشند. و این جماعتخانه از اهل الله خالی [۷۹]
نباشد و آنرا «جماعتخانه دختران» خوانند.

واتابک سام قریب دروازه مهریجرده مدرسه عالی بساخت و گنبد خانه معظم برافراخت و آثار مدرسه باقی است. و گنبد خانه قائم است^۱ و مردم در آن گنبدخانه روند مثل مؤذنان و قاریان و آوازگردانند. واتابک سام مردی حلیم بود و سالش به نود رسیده بود و مردم از او ایمن بودند و به مراد خود زندگانی می کردند. و خرابی در مملکت واقع می شد اتابک سام کار لشکر و رعیت نمیتوانست ساختن. او را برادری بود کوچک [که او را] عزالدین لنگر گفتندی و او مردی بهادر بود و بسیار خدمت آل سلجوق کرده بود و حکومت اصفهان و شیراز کرده بود و در زمان منکوبرس^۲ بسیار محاربه کرده بود و بهادری نموده. آورده اند که باروی شیراز او کشیده. و عزالدین لنگر را به اتابکی منسوب نمودند. و اتابک سام ضبط مملکت به عزالدین لنگر بگذاشت و دست باز کشید.

خبر اتابک عزالدین و فرزندان و عمارت او و فرزندان او

چون عزالدین لنگر به اتابکی بنشست ضبط مملکت بداد و اساس سلطنت راست کرد و شهر و ولایت معمور گردانید و مفسدان و بی باکان را سیاست فرمود و مردم به کسب و طاعت مشغول بودند و او را چهار پسر بود.

[۸۰] یکی وردانزور. و او جوانی شجاع بود و ملازم محمد بن ملک شاه بود و در پای قلعه الموت با ملاحده بسیار حرب کرده بود و در دار الخلافه لقب حسام امیر المؤمنین نام نهاده بودند. و در نزد مدرسه عالی بساخت و گنبد خانه جهت مدفن خود بپرداخت و دو منار بر درگاه مدرسه قائم کرد و هنوز آثار آن باقی است در میان بازار شهر نزدیک بازار دلان و

۱ - م : « و گنبد خانه قائم است » ندارد ۲ - م : منکوجانی

آن [را] «مدرسه وردانزور» خوانند مشهورست .

و پسر دیگر را نام محی الدین سام بود ، و دیگری را کیکاوس ، و یکی را نام اسفہالار ابو منصور بود و مشہور بہ سلطان قطب الدین .

و عزالدین لنگر ضبط ممالک بباد ، و در خارج شہر جہت خود باغی بساخت قرب صدقین زمین ، و کوشکی در میان باغ راست کرد و آن را باغ عز آباد نام نهاد و اکنون آن باغ را زمین برجاست بہ راہ نعیم آباد ، و در رستاق اول «دہ شور» بساخت و چون آب آن شور بود مقنیان را تأدیب کرد . و دہ عز آباد بنا کرد و آن دہی معمور است و بعضی اہالی آن دہ از اہل اصول باشند ، و قلعه و مسجد و بازار و بیوتات بساخت و مردم ولایت را بدانجا نقل فرمود ، و در حومہ یزد قناتی جاری کرد ، و جہت دختران بسیار عمارت و بیوتات بساخت ، و حمامات و خانہ ہا و کاروان سرا بنا کرد . و قریب بیست سال حکومت کرد .

و در سنہ تسعین و خمسمائہ اتابک سام وفات یافت | و بہ مدرسہ [۸۱] خودش کہ از پیش ذکر رفتہ دفن کردند .

و عزالدین لنگر در سنہ اربع و ستمائہ وفات کرد و او را در مدرسہ خودش دفن کردند .

و محی الدین سام ہم وفات یافت و در مدرسہ وردانزور پهلوی پدرش مدفون است .

و معزالدین کیکاوس در وسط شہر مدرسہ نیکو بساخت و در سنہ عشر و ستمائہ وفات کرد و در مدرسہ خودش دفن کردند ، و این مدرسہ بر در دولتخانہ است در شارع «بازار سلطان ابراہیم» ، و اکنون اندکی از آن آثار ماندہ است .

خبر سلطنت سلطان قطب الدین و عمارت او

چون عزالدین لنگر وفات کرد و در داندور که پسرش بود مدت دوازده سال حکومت کرد و باغ و در داندور در اهرستان از استحداث اوست و بدو منسوب است.

و بعد از او مملکت به ابومنصور اسفهلار رسید. مشهور به به سلطان قطب الدین. چون سلطان قطب الدین به سلطنت نشست آئین پادشاهی بداد و یوز و بازوسگ تازی [جهت شکار نگاه میداشت] و پنج نوبه یزد زد و پاره‌ای از بیرون شهر داخل حصار کرد و بر در خانه میدان وسیع راست کرد.

هر روز به میدان آمدی و گوی باختی و داد و عدل ورزیدی و نامه عدل انوشیروان منسوخ^۲ کرد و علما و صلحا را معزز داشتی و با علما مباحثه کردی و بودی که فایق آمدی. و حق تعالی در ولایت برو بگشودی و از مناهی تایب شدی و شبها به طاعت و عبادت احیاء کردی و روز به مهمات خلائق مشغول گشتی. [۸۲]

و بر در خانه مدرسه نیکو بساخت و گنبدخانه بجهت مدفن خود و پرداخت و بر در مدرسه دو منار قائم کرد و پیوسته درویشان را طعام دادی مسافران را عزیز داشتی و سگ تازی و یوز را جلای اطلس پوشانیدی و قلاده زر و نقره نهادی و سرهنگان و حجاب و بتواب معد داشتی.

و مادر او مریم ترکان مریاباد بساخت و قنات عالی جاری کرد و دروازه مفتوح کرد و این زمان آنرا دروازه مادر امیر خوانند. و مسجد جمعه مریاباد بساخت و بیرون دروازه بازاری معتبر راست کرد و دو رویه دکان بساخت و آنرا «بازار مادر امیر» خوانند.

و مریم ترکان غلامی داشت آقسنغر نام. و آقسنغر قریب دروازه حمامی و مسجدی بساخت.

۱- م، ف : ندارد ۲- : ندارد ۳- م : نواب

وسلطان قطب الدین قدمگاه امام الانس والجن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء عمارت کردو مسجدی بر سر آن متقارب «مدرسه دومناره»
بساخت، و بغایت درویش نواز بود.

نقل است که روزی درویشی از مجذوبان در شهر آمد و بغایت
گرسنه بود و کس به حال او نپرداخت. چون بطاقت رسید در بازار گردهای
از دکان خباز برداشت. خباز بازستد و او را رنجانید. و بر درد کان دیگر
رفت و همچنین کرد. همچنان کردند. | درویش آشفته بر در مسجد پتک [۸۳]
آمد و در اندرون مسجد به گوشه ای رفت و سر بر زمین نهاد و گفت سر از
زمین برندارم تا این شهر در گردد! و سلطان قطب الدین به نور ولایت دریافت.
در حال سوار شد و به مسجد پتک آمد و بنزدیک درویش رفت و او را
تدارک کرد و گفت که روا داری که بجهت گردهای که حفظ^۱ نفس باشد
مملکتی برگردد؟ درویش چون این بشنید سر از زمین برداشت و گفت در آن
مملکت که چون تو سلطانی باشد هرگز برنگردد، بلکه معمور گردد.

نقل است که روزی شیخ تقی الدین عمر استادان رحمة الله علیه را تب
بگرفت. شیخ فرمود ای تب از صحبت من چه می خواهی، پیش سلطان
قطب الدین رو که ترا عزیز دارد و شیره و شربت دهد [و] در جامه خواب
نخ و کمخا خواباند. تب از وجود مبارک شیخ زایل شد و در حال سلطان را
تب گرفت. سلطان به شیره و شربت مشغول شد و سه روز تکیه فرمود و
روز چهارم پیش شیخ فرستاد که مهمان چنین را بیش [از] سه روز پیش
مردم نفرستندی، به فاتحه مدد کن. شیخ فاتحه بر خواند و دعا کرد. تب
از سلطان زایل گشت.

نقل است که روزی کاروانی از استرآباد بطرف یزد آمدند و ابریشم
آوردند و در ریگ فیروزی فرود آمدند. در شب دزدی برفت و دو الومه^۲

۲ - مل : اولومه

۱ - م، مل : حظ

[۸۴] ابریشم ببرد. | روز دیگر هر چند جستند نیافتند. شکایت پیش سلطان قطب-الدین آوردند. سلطان گفت چرا خواب می کردی که ابریشم برند. بازرگان در جواب گفت که من پنداشتم تو بیداری! سلطان سرخ برآمد و زمانی سردر پیش انداخت. بعد از آن سر بر آورد و یکی را فرمود که برو و فلان کس را طلب کن. آن کس را حاضر کردند. گفت آن دو لومه^۱ ابریشم که امشب برداشته ای برو و به صاحب ابریشم ده که ترا بخشیدم. آن کس ابا کرد و گفت خبر ندارم. سلطان گفت بروید و در مطبخ خانه^۲ او در میان همزم بطلبید. رقتند و طلب کردند و ابریشم بیافتند و بیاوردند و به صاحب ابریشم دادند.

و در زمان او در کرمان براق حاجب سلطان غیاث الدین خوارزمشاه و مادرش را به قتل آورد و به استقلال در کرمان به سلطنت نشست. سلطان قطب الدین دختر او را بجهت پسر خود محمود شاه خواستگاری کرد. براق حاجب دختر خود را که صفوة الدین آدم یاقوت ترکان نام داشت به محمود شاه بن سلطان قطب الدین نامزد کرد و سلطان قطب الدین او را به یزد آورد و شوکت او زیاده شد و او را از دار الخلافه^۳ بغداد منشور نوشتند و براق حاجب را قتل سلطان نامزد کردند و از او دختری آمد او را کردوجین^۴ نام کردند.

[۸۵] و این کردوجین زن قآن خان شد و در شیراز مدرسه ای که مشهور است به کردوجین^۳ استحداث اوست. و سلاطین کرمان و یزد در حمایت او بودند.

و در سال ست و عشرین و ستمائه سلطان قطب الدین وفات یافت. او را در مدرسه خودش دفن کردند و آثار او و مدرسه باقی است و گنبدخانه درست است و مردم به زیارت روند و بیشتر به مراد رسند.

۱ - مل : اولومه ۲ - م، ف : کردون چین در همه موارد ۳ - م : کردوجی

خبر سلطنت محمود شاه در یزد و عمارت او

بعد از و نوبت به فرزند او محمود شاه رسید. در عدل و بذل برگشود و رعایت رعایا بنمود. و حرم او صفوة الدین آدم یاقوت ترکان خاتون عادلہ بود و بواسطه دخترش کردوجین شوکتش زیادت گشت. محمود شاه بجهت او مدرسه نیکو بنیاد کرد و بسیار مال بر آن خرج کرد. اما پیش از اتمام مدرسه محمود شاه وفات یافت و یاقوت ترکان بفرمود که او را در گنبدخانه مدرسه دفن کردند و بفرمود که بنایان مدرسه تمام کردند و آن مدرسه موجود است، اما روبه خرابی دارد. و پهلوی «مدرسه رکنیہ» است و به «مدرسه محمود شاهیہ» مشهور است. و چون حرم او صفوة الدین آدم یاقوت ترکان تمام کرده است او را «صفوتیہ» نیز خوانند.

و اگر نعوذ بالله من غضب الله شخصی را به حکم سیاست از منار انداختن فرمایند او را بر مناره این مدرسه | برند، و از قفصه او پاره ای به [۸۶] جهت این امر بریده اند و آن کس را به زیر اندازند، نعوذ بالله من سیئات اعمالنا.

و مدت سلطنت او سیزده سال بود.

خبر سلطنت سلطان سلغرشاه در یزد

بعد از محمود شاه فرزندی که مانده بود او را سلغرشاه نام بود و در مملکت به سلطنت بنشست و هدیه و رسول به حضرت قآن^۲ فرستاد. قآن او را منشور پادشاهی بنوشت و استمالت فرمود و خلعت فرستاد. و سلغرشاه بر در یزد قرب محله یعقوبی دهی بساخت و قناتی جاری گردانید و آن را به اسم خود منسوب ساخت و اکنون آن را سلغراباد می گویند و زراعت کنند و مردم آنجا فایده یابند.

۱ - ف، م : محمود ۲ - ف : قآن خان

و چون ده سال بگذشت صفوة‌الدین آدم یاقوت ترکان وفات یافت و او را در مدرسه محمود شاهیه دفن کردند. و هم در آن سال سلغر شاه نیز وفات کرد.

خبر سلطنت طغی 'شاه' در یزد

چون سلغر شاه وفات یافت پسرش طغی 'شاه' به سلطنت بنشست و مردم را استمالت داد و در اهرستان باغی خرم بساخت به بسط سی قفیز و باد گیر بر افراخت و آب تفت در و جاری گردانید و بر در باغ ساباط عالی بساخت. و در جنب باغ جماعتخانه راست کرد و آن باغ را به نام خود باز خواند و همچنان به اسم او شهرت دارد و آن را «باغ طغی 'شاهی'» خوانند و [۸۷] معمور است و میوه‌های الوان از هر نوع در آن باغ باشد. و او را پسری بود علاءالدوله نام، و پسری دیگر داشت یوسف شاه نام. و مدت بیست سال حکومت کرد و در سنهٔ سبعین و ستمائه وفات کرد.

علاءالدوله قایم مقام پدر شد و برادرش یوسف شاه به عشرت مشغول بود و چون مدت سه سال برآمد [وفات کرد].^۳

خبر آمدن سیل و خراب کردن موضع و محلات یزد

در سنهٔ ثلاث و سبعین و ستمائه

در پنجم اردی بهشت ماه سنهٔ مذکوره بنیاد بارندگی شد و مدت پنج شبانروز متصل بیارید و بسیار خرابی واقع گشت و از کوه سیل روی به شهر نهاد زاید الوصف و محلهٔ مریاباد و سرسنگ و بعضی یعقوبی و سلغرآباد [را] ویران کرد و بر خندق افتاد و بعضی از حصار ویران کرد و از طرف دیگر «دروارهٔ نو» چند تیر پرتاب از مصنعهٔ حاجی حیدر که بر

۱ - مل : تقی شاه
 ۲ - م : شاهی
 ۳ - لذا در همه نسخ ، ظاهراً
 ۴ - مل : « و از طرف » ندارد

طرف ریگک فیروزی واقع است دورتر تمام محلات و بیوتات و بساتین^۱ بود و خلق بر آن طرف بیشتر بودند، تمام ویران کرد و دوروز و یک شب این سیل بر آن طرف روان بود.

و بعضی مردم گویند که بواسطه^۲ این سیل تمام گنج نامه ها بطرف خراسان افتاد و مردم خراسان می یافتند و می آمدند و گنج برمی داشتند، و این سخن بغایت نامعقول است و قصه^۳ گنج نامه^۴ یزد گرد که اهل خراسان [۸۸] یافتند بواسطه^۵ یزد گرد شهریار بود و آن قصه در محل خود گفته شد.

اما این سیل می آمد و در ریگک فیروزی فرومی رفت و مردم آن طرف تمام از خان و مان بر افتادند و در حالت سیل خانه ها گذاشته خرد^۶ و بزرگ به یکجا جمع شدند بر سر بلندی و راه به هیچ جا نمی بردند.

بعد از آن به آهستگی در آن نواحی بیوتات ساختند و اکنون محله ای معتبر است و اول او را «سر جمع» می خواندند و اکنون به «سرچم» مشهور است. و مردمان او بیشتر از اهل صلاح باشند و باغات و بیوتات و معموری بسیار است.

و علاءالدوله از این سیل و بارندگی بهراسید و ضعف بر مزاج او مستولی شد و بعد از یک ماه درگذشت.

خبر سلطنت اتابک یوسفشاه

چون برادرش اتابک یوسفشاه به مملکت بنشست مردم را استمالت فرمود. حصار [را] که سیل انداخته بود درست کرد. اما بغایت عیاش بود و دخل یزد به خرج او وفا نمی کرد. شرف الدین مظفر پدر محمد مظفر ملازم او بود و او را نصیحت می کرد، فایده نبود.

و در دار السلطنه^۷ تبریز غازان خان پادشاه بود. اتابک یوسفشاه

۱ - مل : بساطین ۲ - مل : خورد

پیشکش و رسول بہ او بفرستاد و امرای ' اورا بہ تحفہ یاد نکرد۔ غازان خان بن ارغون خان چون تبریز و عراقین و خراسان در حوزہ تصرف آورد [۸۹] امرای غازان خان طمع بر یوسفشاہ کردند و امیر یسودر نام [را] نامزد یزد کردند کہ اتابک یوسفشاہ یامال سه سال یزد بدهد یا یزد را بہ امیر یسودر گذارد و خود متوجہ پایہ سریر اعلیٰ شود۔

امیر یسودر متوجہ یزد شد و چون بہ یزد آمد در باغ حاجبی کہ اکنون مقابر مسلمین است نزول کرد و آن باغی مشجر بود و نرہتگاہ اہل شہر و در میان باغ گوشکی معمور ساختہ بودند و آن باغ ارا حاجب عزالدین لنگر ساخت و بہ باغ حاجبی مشہور بود۔ امیر یسودر در این باغ فرود آمد و یوسفشاہ اورا علوفہ فرستاد ، اما خود نیامد ۔ امیر یسودر مطالبت مال نمود۔ یوسفشاہ بہ عذر مشغول شد و مادر خود را خرہ ترکان پیش امیر یسودر فرستاد و یسودر بہ شراب مشغول بود۔ مادر اورا حرمت نداشت و در مجلس ، شراب بر جامہ او ریخت۔ و او بغایت خاتون صالحہ بود ۔ از مجلس بازگشت و پیش پسر آمد و حال بازگفت ۔

اتابک یوسفشاہ صبر کرد تا شب در آمد۔ چون نیمشب شد مردان خود را مکمل کرد و دروازہ بگشود و بیرون آمد و بر یسودر شیبخون کرد و اورا بگرفت و بہ قتل آورد و آغرق او را تاراج کرد و زن و پسر اورا اسیر کرد۔ و یسودر پسری بغایت صاحب جمال داشت و اورا منظور خود گردانید۔

چون خبر این واقعہ بہ دار السلطنہ تبریز رسید غازان خان غضب کرد ویرلیغ سلطان صادر شد کہ از اصفہان امیر محمد ابداجی نام باسی [۹۰] ہزار سوار متوجہ یزد گردد ۔ و چون اتابک یوسفشاہ خبر آمدن لشکر

اصفهان شنیدم مجال مقاومت نداشت. کسان خود را اورخت و بنه و اسیران^۱ که از یسودر گرفته بود برداشت و با شرف الدین مظفر متوجه سیستان شد که سیستانیان^۲ باغزان خان یاغی بودند.

خبر آمدن امیر محمد ابداجی

بالشکر اصفهان به یزد

اما چون امیر محمد ابداجی بالشکر از اصفهان به نزدیک یزد رسید سادات و قضات و اهالی یزد علمها و مصحفها برداشتند و به استقبال بیرون آمدند و زنهار خواستند و گفتند ما را در این معنی گناهی نبود و باو مجال مقاومت و مخالفت مقدور نه، و ازین حرکت که اتابک یوسف شاه کرده ما عاجز و مضطر^۳ بودیم و حق تعالی می فرماید «ولاترروا زرة و زرا اخی»^۴ و عذر خواستند. امیر محمد اهالی یزد را عفو کرد و استمالت فرمود و داروغه ای بلغدر نام تعیین کرد.

و در مدح یزد و آمدن امیر محمد ابداجی^۵ و گریختن اتابک یوسف شاه افصح الشعرا مولانا سعد الدین نظری^۶ فرموده:

شعر

فتح یزد از فضل یزدان شد میسر میرا
چون کشید از فرط غیرت تیغ عالمگیر را
خسرو عادل محمد آفتاب معدلت
آنکه دارد روز و شب در کیش دولت تیر را
منت ایزد را که رای آسمان آرای او

دور کرد از خان و مان بدخواه بی تدبیر را

[۹۱]

۱ - ف : امیران ۲ - ف ، م : سیستان ۳ - چ : مضطرب
۴ - قرآن مجید ، ۱۶۴ الانعام ۵ - مل : نظیری

لشکر اقبال او خواهد گشودن بی گمان

روم و چین و روس و هند و بلخ و هم کشمیر را

ایمن است از جور تیردور گردون ز آنکه جز

نیکوئی خوش نباشد ناوک تقدیر را

بی توقف کرد خصم هیچکس را منہزم

اندرین کار از کجا مدخل دهد تأخیر را

برنگیرد کام دل از شهریاری سالها

هر که در فتح ممالک ره دهد تقصیر را

بر تو میمون باد فتح یزد و هم دایم مباد

جز کف گوهر فشانت دستگاہ اکسیر را

برخور از بخت جوان تار و زرستاخیز از آن

سعی و انصافت جوان کرد دست یزد پیر را

امیر محمد، بلغدر را به داروغگی در یزد بگذاشت و خود متوجه

اصفهان شد و سلطان غازان لشکر برداشت و متوجه شام شد و دمشق را

محاصره کرد و شب حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در

خواب دید و مسلمان شد و روز دیگر دمشق را بگرفت و امراء شام به

خدمت آمدند و نثار و پیشکش آوردند و سلطان را غنیمت بسیار حاصل

آمد و از شام بازگشت و به تبریز آمد و بسیار عمارت بساخت. مثل شنب

غازان که در دار السلطنه تبریز واقع است که در عالم خود نظیر نداشت و آن

عمارت مشهور است. و او را فرزند نبود و پادشاهی عادل بود و در سال

ثلاث و سبعمائه غازان خان وفات کرد. و چون امراء عزای او بداشتند بر برادر

او الجایتو بیعت کردند.

خبر سلطنت الجایتو سلطان در تبریز

[۹۲] چون الجایتو سلطان تاج بر سر نهاد به اطراف ولایت مردم را استمالت فرستاد و تمام ممالک منقاد او شدند و در اوجان تبریز پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم به خواب دید و مسلمان شد و نام او در خواب محمد فرمود و او را سلطان محمد خدا بنده خوانند و او علما را بطلبید و تحقیق مذاهب کرد و علمای ائمه^۱ اربعه بایکدیگر بحثها کردند و مولانا جمال الدین [ابن] مطهر^۲ از فحول علمای شیعه بود^۳ و مجتهد و سلطان محمد میل مذهب شیعه داشت.

ابن مطهر بر ائمه^۴ اربعه فایق آمد و سلطان محمد مذهب شیعه اختیار کرد و بفرمود که داغی بساختند و نام ابوبکر بر سرداغ نقش کردند و موالی سنت و جماعت^۵ را فرمود که داغ بر پیشانی نهادند و خطبه و سکه به نام دو از ده امام کرد و تمام بلاد به حکم ضرورت متابعت کردند، مگر اهل اصفهان که مولانا نظام الدین اسحق منع فرمود. این خبر به سلطان رسید. بفرمود تا مولانا مشارالیه را محبوس کردند و به تبریز بردند و او با علما بحث کرد و ایشان را ملزم گردانید. سلطان قهر کرد و بفرمود که او را بسته در شیرخانه انداختند. شیران او را مضرت نرسانیدند! سلطان دست از او بازداشت^۶.

سلطان محمد فتح شام کرد و باز گردید و سلطانیه بساخت و جهت مدفن خود در سلطانیه مدرسه و گنبدی از سنگ تراشیده بنا کرد و برگرد آن گنبد هشت منار بساخت و برگنبد به خط خواجه عبدالله مسیری سوره^۷ «فتح» بنوشت و این عمارت مشهور است.

[۹۳]

۱ - م : سدید الدین مطهر حلوی و شیخ جمال الدین حلی رحمة الله علیه .
 ۲ - مل : بودند ۳ - م : آن جماعت ۴ - مل : بداشت
 ۵ - مل : مولانا جمال

خبر عصیان شرف‌الدین مظفر به اتابک یوسف‌شاه

و رفتن او به تبریز

چون سلطنت بر سلطان محمد خدا بنده مقرر شد در سیستان شرف‌الدین مظفر دید که اتابک یوسف‌شاه فرصتی ندارد و از ولایت بری گشت. مال اندیشی کرد و ناگاه شبی بر آغرق اتابک یوسف‌شاه زد و بغارتید وزن و فرزند یسودر را بر گرفت و اسیران برداشت و متوجه اردوی اعلی شد و نزد سلطان محمد آمد. سلطان وی را بنواخت و تربیت کرد و در آن حالت خبر آوردند که اهالی گیلان عصیان ورزیدند و سلطان لشکر جهت عصیان به گیلان برد و امیر قتلغشاه امیر الامرا بود و شرف‌الدین مظفر را همراه او کرد و در آن حرب شرف‌الدین مظفر بسیار مردانگیها نمود. سلطان او را بستود و قشون و گور که داد و همراه ساخت و شرف‌الدین مظفر با سلطان به بغداد رفت و به مشهد مقدس مرتضوی علیه التحیه مشرف گشت. چون سلطان به مشهد درآمد درویشی نمود پوش را دید که پشت به قبر امام باز داشته بود. سلطان قهر کرد و گفت تو کیستی؟ آن درویش مولانا حسن کاشی بود. و چون سلطان گفت تو کیستی گفت:

شعر

منم که می‌زنم از حب آل حیدر لاف

ز جان و دل شده مولای آل عبد مناف

[۹۴]

منم که موی وجودم به گاه رزم سخن

شود به کین خوارج چور مسح نیزه شکاف

و این قصیده در بدیهه بگفت و بر سلطان خواند. سلطان محمد یک

طشت طلا بدو بخشید و سلطان از مشهد بازگردید و شرف‌الدین مظفر در

مشهد نذرهای خوب بکرد و با سلطان بازگشت و متوجه تبریز شدند و از

تبریز به سلطانیه رفتند.

مقالت ششم

در اخبار بنی مظفر از محمد مظفر تا شاه یحیی

و ذکر عمارت ایشان در یزد از بازار و مدارس و غیره

چون سلطان محمد از مشهد مرتضوی^۱ به سلطانیه آمد تمام ولایت نثار و پیشکش فرستادند و عنقریب خبر رسید که عربان فولادی که بر طرف کرمان اند سربه عصیان بر آورده اند و قطع طریق می کنند و مال مقرری نمی دهند و مردم ولایت از ایشان در زحمت اند. سلطان محمد جهت دفع ایشان شرف الدین مظفر را به فارس فرستاد و دست او را قوی کرد و حکم جهان مطاع صادر شد که از هر کجا مدد طلبند معاوئت نمایند.

شرف الدین مظفر بالشکر خود به فارس آمد و متوجه شبانکاره شد و لشکر به سرا عربان شبانکاره برد و محاربه^۲ عظیم واقع شد و عربان جنگ محکم کردند و آخر منهزم شدند و شرف الدین مظفر قریب ده هزار تن از عربان [را] به قتل آورد و بعضی را اسیر کرد و خانه های ایشان را تاراج کرد [۹۵] در شبانکاره ساکن شد.

و استادان بنارا از شبانکاره به میبد فرستاد و مدرسه^۳ عالی بنا کرد و آب در میان مدرسه جاری گردانید، و باغ در خلف مدرسه معد داشت و آن را مظفریه نام کرد، و در سر اهرستان یزد طغاری بجهت آب تفت ساخت و اکنون مشهور است به «طغار^۲ شرف الدین مظفر».

و شرف الدین مظفر در شبانکاره بیمار گردید و اطباء معالجه کردند و خوش شد و باز مکث کرد^۳ و آخر در گذشت و او را از آنجا به میبد نقل

۱ - مل : ندارد ۲ - (= تغار) ۳ - مل : بازگشت نکرد

کردند و در مدرسه خودش دفن کردند.

و خواجه رشیدالدین فضل الله طیب که وزیرالوزراء بود با او عداوتی داشت، بفرمود که املاک و جهات او را دیوانی کردند. پسر او محمد مظفر ده ساله بود. چون دید که املاک پدر او دیوانی کردند و طلب اموال دیگر می کنند در ماند.

دریزد امیر محمد جوشنی به اردوی اعلی می رفت. محمد بن مظفر استعانت به او برد و همراه او متوجه اردو شد و امیر محمد او را ملازم سلطان محمد کرد و او کمر ملازمت در بست و دو سال ملازمت نمود. بعد از آن سلطان املاک او را باز داد و او را به میبد فرستاد.

و چون سال ست عشر و سبعمائه درآمد سلطان محمد خدا بنده درگذشت و سلطان ابوسعید در خراسان بود. امیر چوپان که امیر الامر بود [۹۶] او را بطلبید و به تبریز آورد و به سلطنت بنشانند. و چون مدتی بر او شد و محمد ابن مظفر هیجده ساله بود به اردو رفت و به ملازمت قیام نمود سلطان ابوسعید را با او ارادتی تمام پیدا شد و او را بالای امرای خود نشانند.

ابومسلم خراسانی که پهلوان پای تخت بود در غضب رفت و کمان خود به محمد بن مظفر داد که آنرا چاشنی کن. محمد مظفر کمان او را با کمان خود بر هم نهاد و هر دو [را] بکشید و کمان خود را به ابومسلم داد که آنرا چاشنی کن! ابومسلم هر چند زور کرد تمام نتوانست کشید. منتعل شد. گفت فردا در میدان غراره پرگاه برداریم به سر نیزه. که این کمان کشیدن سهل است!

روز دیگر سلطان ابوسعید به عزم تفرج سوار شد و غراره پرگاه در میدان بینداخت. محمد بن مظفر چون آن بدید پیاده شد و رکاب سلطان

بوسید و همین التماس کرد که روز دیگر همین عمل بجای آورد. روز دیگر سلطان سوار شد و مردم به تفریح آمدند. محمد بن مظفر دید که غراره پرگاه در میدان افتاده. مرکب برانگیخت و نیزه بر کف گرفت و بر آن غراره زد که بردارد. سر نیزه اش بشکست. در غضب رفت و بن نیزه بر غراره زد و در ر بود و تاسر میدان ببرد و از عقب بینداخت. غریو از خلاق برخاست. [۹۷] محمد بن مظفر پیاده شد و پیش سلطان زمین بوسه داد و گفت التماس آنکه سلطان بفرماید تا غراره در میدان خالی کنند. سلطان بفرمود که غراره خالی کردند. چون بریختند سندان شصت من به وزن یزد از میان آن بیرون آمد. سلطان بر محمد مظفر آفرین کرد و خلعت بخشید و بر امرای پایه او بیفزود. و ابو مسلم منفعیل گردید

و سلطان مرسوم تعیین کرد و مدینه میدا قطع او گردانید و دو بیست مرد معین کرد که ملازم او باشند. محمد مظفر به مید آمد و در آنجا ساکن شد و بسیار عمارت ساخت.

و جماعت نکو دریان از سرحد کرمان به ولایت یزد به دزدی آمدند و در آن نزدیکی هشتاد سوار با سه امیر خود، یکی را نام امیر تمن و دیگری را نوروز و سیوم را کربه خواندندی، به ولایت یزد آمدند و ایشان سالها آمده بودند و بر ولایت مسلط گشته و مردم بغایت از ایشان در زحمت بودند. هر چه یافتندی ببردندی، حتی دیگی که در تنور داشتندی. و دفع ایشان ممکن نبود.

چون محمد مظفر خبر آمدن ایشان شنید با پنجاه سوار بر ایشان تاختن کرد و بی خبر بدیشان رسید و پنجاه مرد از ایشان به قتل آورد و هر سه امیر ایشان را محبوس کرد با سی مرد و سرهای آن پنجاه تن از گردن

۱ - اصل: برخواست

[۹۸] باقی در آویخته و به یزد آمد و امیر تمن و نوروز و کربه را در قفس کرد و ده روز در «دار الشفای صاحبی» بیاویخت تا مردم به تفرج می رفتند و برایشان استخفاف می کردند. و بعد از آن ایشان را با سرها به اردوی اعلیٰ فرستاد. سلطان ابوسعید را بغایت خوش آمد. خلعت خاص و اسب و زین زر بدو فرستاد.

خدای تعالی محمد بن مظفر را پسری داد و او را شاه مظفر نام کرد. و محمد مظفر قوی شد و هر داروغه که یزد آمدی به مشورت او کار کردی. و چون سال سبع و ثلاثین و سبعمائه در آمد سلطان ابوسعید مال و حکومت یزد در عهده مرتضیٰ اعظم سعید سید عضد کرد و به یزد فرستاد و چون سید به یک روز یزد رسید ایلچی بر سید و خبر وفات سلطان بیاورد. [چون] محمد مظفر خبر یافت هم در شب از میبید براند و دم صبح در یزد بود و ضبط دروازه ها بداد و یزد در تصرف گرفت. روز دیگر سید عضد بر سید. محمد مظفر لشکری مقابل برد. سید عضد مجال مقاومت نداشت. به راه شیراز رفت و یزد به محمد مظفر باز ماند و محمد مظفر خزینه ای که در یزد بود تصرف کرد و لشکر را مرسوم داد و قلعه دالان میبید را عمارت کرد و خندق دور کرد و پسر خود شاه مظفر بنشانند.

و چون سلطان ابوسعید وفات کرد هر کس که در هر مملکت بود دم [۹۹] استقلال زد و محمد مظفر را هزار سوار و پانصد پیاده جمع شد.

و چون سال سبع و اربعین و سبعمائه شد بعضی محلات شهر که بیرون شهر بود داخل شهر کرد. مثل کوچه سنبلان. و کوچه جلال. و کوچه صندوقیان. و باغ بهشتی. و مدرسه اتابک سام. و کوچه پس در مدرسه. و دار الشفای صاحبی. و ایلچی خانه. و مزار شرف الدین خضر. و کوچه پای بوز. و سنجدستان. و باب کیا. و از در دروازه قطریان تا در

دروازهٔ مادر امیر باروی نوکشید و هفت دروازهٔ مفتوح کرد: اول دروازهٔ مهریجرده، و دروازهٔ قطریان، و ایلچی خانه، و کوشکنو، و مادر امیر، و سعادت، و دروازهٔ نو.

و یزد دوچندان اول شد و برجهای عالی ساز کرد و قریب دروازهٔ سعادت خانقاه عالی بنا کرد و منارهٔ کاشی سبز بر افراخت و بازاری بساخت و حمامی نیکو با مسلخ وسیع و حیاض و خلوات بر سم رجال بساخت، و افصح المتکلمین مولانای سعید کمال الدین خواجو کرمانی این قصیده در وصف این حمام گفته و بر کتابهٔ مسلخ حمام ثبت کرده شد، بدین صفت:

القصیده

ای پیکر منور محرور خوی چکان

ثعبان آتشین دم روئینه استخوان

گوئی سمندری که در آتش کنی مقام

یا مرغ آبیئی که در آبت بود مکان

با آتشت مقارنه، از خاکت ارتفاع

با اخترت مقابله^۳ با رایت^۴ اقتران

[۱۰۰]

از چرخ استعانت^۵ و از بحر اجتناب

هم چرخ زیر دستت وهم بحر زیر ران

ترکیبت از طبایع و مستغنی از حواس

در موقت جهنم و در ساحت جنان

با خاک در تواضع و از بادت احتراز

در آتشت نشیمن و در آبت آشیان

۱ - مل: مار ۲ - مل: با ۳ - مل: مقارنه ۴ - مل: راست

۵ - مل: استقامت ۶ - مل: بحرت

سطح تو دلگشا و مقام تو دلپذیر
 صحن تو دلنشین و هوای تو دل نشان
 در تحت تست دوزخ و در صحن تست خلد
 در جنب تست گلخن و در جوف گلستان
 همواره در فضای تو هم دیو و هم پری
 پیوسته در هوای تو هم پیرو هم جوان
 چون کی جدانمی شوی از تخت یک نفس
 چون جم جدانمی شوی از جام یک زمان
 هر دم که از جگر نفس گرم بر کشی
 در دم ز چشمهات شود چشمه ها روان
 از باد و خاک و آتش و آبت زیان مباد
 تا آب و باد و آتش و خاک است در جهان

و همچنین در سال اربعین و سبعمائه «سرای ترکان» را عمارت کرد و
 خانه‌ای که مشهور است به «دولتخانه» عمارت نمود و بجهت پسران و
 پسرزادگان سرایهای عالی ساخت.

و چند پاره ده خود و فرزندان و تبع او بساختند. اسامی این دیها
 این است: مبارزآباد، و ترکانآباد، و شاهآباد، و بدرآباد، و مظفرآباد، و
 علیآباد، و خاتونآباد، و مظفرآباد^۲ زارچ، و دیلم آباد، و احمدآباد، و
 سلطان آباد، و محمدآباد.

و لشکر بطرف کرمان برد و کرمان بستد و لشکر به شیراز برد و امیر

[۱۰۱] شیخ بن محمود شاه از او بگریخت و شیراز نیز بستد و لرستان و اصفهان و

۱- م: ترکانآباد ۲- مل: مظفرآباد ندارد

ابرقوه و کاشان و وروجرد و خرم آباد و قم و ساوه و قزوین و سلطانیه و تبریز بستند و با اخی جغ حرب کرد. اخی جغ منہزم بہ النجق رفت و خود در تبریز بر منبر رفت و روز جمعہ خطبہ بخواند.

و از مصر خلیفہ معتضد باللہ عباسی جہت او منشور سلطنت فرستاد. و او را سلطان مبارز الدین محمد در خطبہ و سکہ القاب نهادند، و «موعود مائتہ سابعہ» او را گفتند و فسق و فجور و بدع سیئہ بر انداخت.

و چون از تبریز بازگردید بہ اصفہان آمد. در اصفہان پسرانش شاہ شجاع و شاہ محمود وی را بگرفتند و مملکت قسمت کردند. شیراز و ابرقوه و کرمان شاہ شجاع را و اصفہان و کرمان و یزد شاہ محمود را. و شاہ یحیی بن مظفر را کہ برادرزادہ ایشان بود، شاہ شجاع او را بگرفت و در قلعہ بندر او را محبوس کرد و کوتوال با او یکی شد و او را خلاص داد و شاہ یحیی در شب از قلعہ بیرون آمد و بہ یزد آمد. وی را از راه آب در شہر بردند و یزد بروی مسلم شد.

ذکر عمارت شاہ یحیی و قوم او در یزد

بریک طرف بارو ایوانی چہار طبقہ بساخت و چہار بادگیر بر چہار طرف او بنہاد.

و خانہ عالی و دوبادگیر زفیج و عمارت عالی و بادگیری موسوم بہ شیخ مبارکشاہ و گلشن بساخت.

و ایوان و سرای | ترکان را دو طبقہ کرد و طنبی عالی بردست^۲ صفہ بزرگ سازداد.

و دو مدرسہ عالی در جنب خانقاہ جدش محمد مظفر بساخت و قبہ عالی بر افراخت و «نصرتیہ» نام کرد.

۱ - م: د کر - ۲ - «بردست» کلمہ مرکب و در اصطلاح یزدی بجای پهلوی و کنار استعمال می شود.

و در میان شهر گنبدی چهارسوی باچهل دکان معتبر بساخت و آنرا « بازار گنبد » نام کرد.

و گردباروی شهر فصیلی با سنگ انداز و مقاتله بسیار ساز داد و حفر خندق کرد. و بر هر دروازه دری دیگر بساخت و در آهنین نصب کرد. و چون باروی شهر را به طرف خراسان « گاو پهلوی » نبود شش^۱ برج گسیخته بر آن طرف بنهاد به عوض گاو پهلوی.

و ده فتح آباد مشهور به « دهنو » از استحداث اوست و باغ و قصر و دریاچه نیکو در آن باغ ساز کرد.

و در تفت باغ [و] گوشک و دریاچه و بادگیری عالی بساخت.

و [در] نعیم آباد باغ لاسان^۲ و دریاچه و قصر راست کرد.

و مقابل مسجد جمعه مسجد بساخت.

و در اهرستان باغ ساباط^۳ بساخت و همچنین گوشک و ایوان و دریاچه راست کرد و آب تفت در او جاری گردانید و بی تکلف مثل آن باغ در هیچ دیار نبود و اکنون با وجود آنکه خراب است هنوز رشک گلستان ارم است.

و باغ طغی شاهی و باغ گرشاسبی معمور گردانید.

و آسیای دهنیم و حمامی در جنب آن متقارب باغ ساباط بساخت.

و برادر او شاه حسین قریب « دروازه سعادت » باغ و خانه عالی و بادگیر

رفیع و جوستقی بر بارو نهاد و باغچه عالی در خلف آن بساخت.

و والده شاه خاتون خانه و بادگیری رفیع و باغی به بسط پنجاه

قفیز در متقارب پای مامانوک ساز کرد.

و عمه او خانزاد خاتون خانه و مدرسه و قبه در جنب مزار شیخ الاسلام

۱ - م : ندارد ۲ - مل : لاسان ۳ - م : ساباط

اعظم سعید تقی الدین دادا قدس سره عمارت کرد .
و پسر عمه اش سلطان ابراهیم بازاری قریب مدرسه صاعدیّه بساخت .
و مادر شاه یحیی نیز بازاری بر در مسجد جمعه مشهور به « بازار کفش
دوزان » بساخت مشتمل بر چهل دکان ، و چهل حجره بر بالای آن بنهاد .
و وزیر اوسید رکن الدین سلام الله در میان شهر و مدرسه بازاری که
امروز به « بازار دلالان » مشهور است مربع بساخت ، و مدرسه سازداد ، و
حمامی نیکو در جنب مدرسه با حیاض و خلوات به رسم رجال مرتب
داشت و مسجد و جماعتخانه عالی سازداد و در او در دهلیز مسجد مفتوح
است ، و به غایت جماعتخانه مروج است .
و امرا هر یک در داخل و خارج شهر عمارتی بساختند و یزد [را]
معمور کردند .

مقالہ ہفتم

در ذکر عمارات زمان خاقان اعظم
امیر تیمور گورکان و فرزندان او بتخصیص
در زمان سلطان سلاطین فی عہدہ و زمانہ
معین الحق والد نیا والدین شاہرخ بہادر سلطان
اناراللہ برہانہ

[۱۰۴] بدان کہ اول عمارتی کہ در زمان امیر بزرگ در یزد کردہ اند عمارت
قلعہ مبارکہ بود و سبب این آن بود کہ چون رایت ہمایون امیر بزرگ
متوجہ دشت قبچاق شد و از راہ در بند بہ دشت رفتند و سال ثمان و تسعین و
سبعمائہ بود داروغہ یزد امیر تبوک قوچی بود۔ بہ موجب فرمودہ بہ لشکر
ہمایون پیوست و حاجی آبدار خراسانی و ہفت تن دیگر در شب خروج
کردند و ہر کہ از قبل اتراک ' بیافتند بہ قتل آوردند و امیر علی بیک از قبل
امیر تبوک در یزد داروغہ بود۔ اورا ہم بہ قتل آوردند۔ و جماعتی متمردان
با حاجی آبدار موافقت کردند و خواجہ سرائی کہ او را خواجہ فیروز می
خواندند و بہ جہت جواہر^۲ بہ یزد آمدہ بود اورا ہم بکشتند و پسر ابوسعید
طبسی ، سلطان محمد بہ سلطنت بنشانند و خزینہ را تاراج کردند و
قریب دو ہزار مرد برایشان جمع شد۔

و چون این خبر بہ اصفہان رسید لشکر اصفہان متوجہ یزد شد و چون
بہ ولایت یزد درآمدند حاجی آبدار برایشان شیخون زد و قریب سیصد

۱ - مل : امیرتبوک ۲ - م : جوہر

تن را به قتل آوردند و دوستان تن را محبوس کردند و به یزد بردند و ایشان را نیز بکشتند و منارها از سر ایشان ساختند و لشکر اردستان و نائین بیامدند و ایشان را بعضی بکشتند و بعضی بگرفتند و باقی منہزم شدند و بیشتر اهالی یزد و بزرگان را به قتل آوردند و مرتضی اعظم | امیر صدر الدین وزیر باچهل تن از اشراف [را] به قتل آوردند.

[۱۰۵]

و چون این خبر به شیراز رسید امیرزاده پیرمحمد بن عمر شیخ با لشکر متوجه یزد شد و چون به تفت رسیدند حاجی آبدار و لشکر به جهت شیخون به تفت رفتند. لشکر امیرزاده پیرمحمد در کمین بودند. بیرون آمدند و جنگ در پیوستند و حاجی آبدار برگشته با لشکر بازگردیدند و در شهر رفتند و لشکر امیرزاده به در یزد رفتند و محاصره کردند و دربندان متمادی شد و از اطراف لشکر به در یزد بردند، و امیر بزرگ پیرمحمد بن جهانگیر را بالشکر به در یزد فرستاد و از در قلعه سیرجان شاه شاهان بالشکر سیستان بیامدند و اسکندر شیخی و شاهفراه و سونجک بهادر و مکش و بکش (؟) ^۲ قریب سی هزار مرد جمع آمدند و هر روز دو نوبت محاربه می شد.

و چهار ماه دربندان متمادی شد و در اندرون شهر قحط واقع شد و یک من غله به صد و بیست دینار رسید و به حدی انجامید که خرواسب و سگ و گربه بخوردند و بعد از آن لحم آدمی به کار می داشتند و قریب سی هزار آدمی بمردند و بر سر راهها و کوچه ها افتاده بودند و همه خرابه ها از مردگان پر کردند و گند شهر به بیرون می رسید و هر هفته یک نوبت دروازه قطریان می گشودند و عورات و اطفال را بیرون می کردند و در روز میعاد شیخ الاسلام اعظم شیخ تقی الدین دادا محمد علیه الرحمة سوار باجمعی خادمان می آمد و بر سر کوچه کلارخانه ^۳ مقابل دروازه قطریان

[۱۰۶]

۱- مل: کشته گردید و
۲- ف: کمش و بکش، مل: ملش و بکش
۳- مل: کلوارخانه

می ایستاد و چون عورات و اطفال مسلمانان از دروازه بیرون کردند
 شیخ بفرمودی تا ایشان را به « خانقاه سرآب نو » بردندی و همه را
 طعام دادندی سه روز، و نگذاشتی که هیچ کس از لشکریان پیرامون ایشان
 بگردد و بعد از آن ایشان را به راه بُندرآباد روانه کردی و ایشان را راتب^۱
 تعیین کردی.

شعر

روح پاکش در جنان^۲ پر نور باد چشم زخم از خاندانش دور باد

و از بیرون منجینق بر شهر نهادند و قریب هزار نقب بر خندق شهر
 زدندی و هیچ سود نمی داد و در بندان متمادی شد. آخر چون از حدبرفت
 در شب هشتم^۳ ماه رمضان سنه^۴ سبع و تسعین و سبعمائه پسر ابوسعید از راه
 نقبی که در قدیم الایام ساخته بودند از طرف دروازه^۵ کوشکنو با نوکران
 خود بیرون رفت و لشکر بیرون را خبر شد. بعضی را بگرفتند و به
 قتل آوردند.

پسر ابوسعید با یک نوکر خود از میان بیرون رفت و دو فرسنگ
 بالای مهریجرد برفتند و لشکریان بعضی از عقب او برفتند و چون
 به نزدیک او رسیدند محمد حاجی عوض^۶ او را بکشت و سر او را نزدیک
 لشکریان بردند. او را با سر پسر ابوسعید پیش امیرزاده پیر محمد فرستادند.
 امیرزاده بفرمود تا او را نیز به قتل آوردند و هر که را از متمر دان بیافتند
 بکشتند و همچنان داروغگی یزد به تبوک قوچین^۷ دادند. و حکم جهان
 مطاع صادر شد که قلعه ای بسازند که داروغه نشین باشد.

[۱۰۷]

ذکر ساختن قلعه مبارکه در یزد

چون فرمان صادر شد بر یک طرف جنوبی شهر که خانه و ایوان و
 دیوانخانه شاه یحیی بود جدا کردند و اندرون شهر باروی مستحکم

۱- ف: رایت ۲- م، ف: جهان ۳- مل: بیستم ۴- ف: «عوش»
 ندارد ۵- عبارت مغشوش و نامرتبط است. ۶- (= قوچی)

بکشیدند و تمام آن عمارات و سرای ایشان و بادگیرها در اندرون شهر راست شد و برجهای عالی و سنگ انداز راست کردند و یک دروازه از اندرون شهر و یکی از بیرون شهر مفتوح کردند و حفر خندق کردند و تمام قلعه مبارکه در سال تسع و تسعین و سبعمائه بود و تمامی عمارت شاهی در اندرون قلعه شد با سرای ترکانی^۱.

و در سال ثمان و ثمانمائه که امیرزاده اسکندر عمر شیخ به یزد آمد پاره‌ای دیگر از شهر اضافه قلعه کرد و بارو به باروی شهر پیوست و حفر خندق کرد و دیگر پل روان پیش دروازه شهر نهاد و در اندرون قلعه قصر عالی سه طبقه بساخت باغرفه‌ها، و طنبی مزین به کاشی سازداد و طنبی عالی و حمامی با مسلخ و حیاض و خلوات به اتمام رسانید، و حفر خندق شهر دوگز دیگر کرد.

ذکر عمارت دارالفتح در داخل شهر یزد

[۱۰۸]

چون آیات همایون امیر بزرگ در سال خمس و ثمانمائه متوجه روم شد و فتح آن دیار کرد خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی جهت ضبط اموال به یزد آمده بود و چون خبر فتح روم بشنید این عمارت بساخت موسوم به دارالفتح. به قرب چهل روز در میان شهر خانه‌ای چند بخرید و فضائی بود داخل کرد و تیمچه‌ای مربع مشتمل بر سی دکان بساخت و بر بالای هر دکانی حجره‌ای بنهاد و نامش دارالفتح کرد و ازاره به کاشی و سنگ مرمر کرد تمام سطح و پیش‌دکانها، و سه حوض مرمر در میان عمارت بساخت که آب تفت در آن جاری است و سه درگاه عالی بر سه طرف راست کرد و مقابل درگاه قبلی صفت عالی و شاه‌نشینی نیکو نهاد و پنجره آهنین بر باغچه نهاد که در خلف آن ساخته بود، و در باغچه طنبی و بادگیری بساخت و حوضی وسیع راست کرد که آب تفت از آنجا به دارالفتح می‌رود و القاب

۱- مل: ترکان - ۲- مل: به نه

همایون امیربزرگ و تاریخ بنای دارالفتح بر صفتہ نقش کرد و بر بالای تیمچه شادروانی خرپشته ساخته به طریق سایبان از چوب سرو و سر درگاه نوشته:

شعر

ای سواد^۱ در گهت بر روی دولت خال دین

هذه جنات عدن فادخلوها خال دین^۲

و در مقابل درگاه جنوبی خانه ای چند بخريد از موقوفات دارالفتح و خانقاهی بساخت^۳ موسوم به بقعه دارالغربا [و] آشی هر روزه جهت درویشان ترتیب می کردند.

[۱۰۹]

ذکر عمارت صاحب اعظم سعید

خواجه شهاب الدین قاسم

خواجه شهاب الدین قاسم در محله نرسوباد خانه عالی و بادگیر و طنبی و پیشگاه و باغچه مشجر مکروم بساخت و حیاض وسیع و آب نرسوباد در آن جاری کرد. و مولانا ای [اعظم سعید مولانا شرف الدین علی این ابیات در وصف آن خانه گفته:

شعر

تبارک الله ازین روضه بهشت آئین

که هست غیرت نزهت سرای خلد برین

حسد برد ز کمالش بنای ذات عماد

خجل شود ز جمالش نگار خانه چین

در آب صافی حوضش عیان توان دیدن

جمال صورت و معنی به چشم عالم بین

عجب مدار که چون چرخ شد محل شهاب

شهاب دولت و دین آصف فلک تمکین

۱- مل هوای ۲- مأخوذ از آیات قرآنی است ۳- م: بساختند

از آن شهاب ره دیو بسته شد به فلک
 وزین شهاب سرفتنه مخوشد به زمین
 اگر ز چرخ کند ماه و آفتاب طلوع
 دو آفتاب از او طالعند زهره جبین
 کمال جاه و جلال یکی ز نقص بزی
 عماد قبه قدر یکی به سدره قرین
 حروف «چرخ» چو تاریخ او بود به حساب
 که هشتصد و سه شمارد خرد هم آن و هم این
 و در وصف باد گیر این ابیات گفته و بر کتابه آن ثبت است :

شعر |

[۱۱۰]

آب آتش رنگ جو این نکته از من یاد گیر
 گنج قارون خاک دین، ملک سلیمان باد گیر
 تا نسیمی از گلستان مرادت می وزد
 جام جانبخش از کف جان پرور استاد گیر
 سرفرازا دسترس داری ز بخت نامدار^۲
 دست مظلومان که ایزد دستگیرت باد، گیر
 و حمامی نیکو در جنب خانه ساز داده و نقبی از باغچه خانه به مسلخ
 حمام برده که از باغچه بدان نقب به حمام توان رفت.
 و هم متقارب این خانه خانه دیگر ساخته و سراستان و حیاض و طنبی،
 و آب نرسوباد در آن جاری است، و باد گیر و پیشگاه، و همچنین مولانای
 مشارالیه در وصف آن خانه فرموده است.

۱- ف: بردر، مل: دل پرور
 ۲- ف، مل: پایدار

القصیده

ای وطن خرمی و خوشدلی هست چو خورشید منور مدام
 دار فنا ناقص و بی حاصل است شمع فلک زود بمیرد کز آن
 چون دمد از که گل تو بوی گل خانه معمور ندارد صفا
 نعمت قارون به کف آرد مدام رفته ز تاریخ نبی «ط» و «ض»
 روشن و پاکیزه و آراسته و در زمانی که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ اسکندر را بگرفت و خواجه
 جلال الدین محمود دخواست از رمی طاب ثراه به یزد آمد جهت گنبد مسجد جمعه
 شهر و صفت «انافتحننا» به کاشی تراشیده و بعضی ثبت کرد و شاه نظام
 آنرا تمام کرد و اندرون گنبد تمام کاشی کرد و منقش ساخت و محرابی
 مرمر نهاد و در میان مسجد پایابی حفر کرد و به خشت پخته و کاشی مزین
 گردانید و پنجره آهنین بر سر پایاب^۲ ساز کرد.

[۱۱۱]

ذکر عمارت زمان خاقانی

معنی شاهرخی انارالله برهانه

در زمانی که رایت منصور خاقانی به جهت عصیان امیرزاده بایقرا
 متوجه فارس شد و به شیراز آمد در سال تسع عشر و ثمانمائه در زمان
 مراجعت شاه نظام کرمانی به جهت مفرده ابرقوه و یزدنصب کردند.
 و شاه نظام به ابرقوه آمد و از ابرقوه به یزد آمد و کاشی مسجد تمام کرد.
 و بر غره هاسوره «فتح» نوشت. و «انافتحننا» در ساحت میان مسجد ثبت
 کرد به کاشی تراشیده به خط مولانا بهاء الدین هزار اسپ.

۱- مل : گردان ۲- مل : پلاب

و شاه نظام کرمانی کتابه در گاه مسجد به القاب همایون معینی شاهرخی به کاشی تراشیده ثبت کرد، و پیش طاق مسجد «دوازده امام» به کاشی تراشیده بنهاد و بر بالای شرفه | طاق مسجد آیه « واذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم » بنوشت.

و بردست راست صفتہ جماعتخانه عالی بساخت و بر درگاه جماعتخانه گنبدی ساز کرد و فراشخانه بر در مسجد بساخت.

و بیرون در مسجد اصل کاروانسرائی بود که ریسمان فروشان در آنجا می بودند. بکند وساحت در مسجد کرد و ده دکان از زمین و یسار آن ساز داد.

و در میان ساحت حوضی وسیع و خلوات بساخت و آب تفت در آن جاری کرد و بر در مسجد چاه خانه [آب] سرد بکند و فراخ گردانید و منقش کرد، و مولانای اعظم شرف الدین علی به التماس شاه نظام این ابیات بگفت و بر کتابه چاه خانه ثبت کرد.

شعر

<p>یوسف ما نمود جلوه ز چاه ساغر کام پرز گوهر شد آب رفته به جوی باز آمد ملک را داد عدل شاه نظام صورت زمزم است و بیت الله کز «صفا» ی است «مروه» را ثانی سلسبیل مراد کرد سبیل ورنه عالم پر از زلال عطاست گفت این رمز نکته وافی همه عالم گرفت مالا مال</p>	<p>شکرکز دور چرخ و گردش ماه یمن اقبال شاه یاور شد گردش چرخ کار ساز آمد فسحتی یافت عرصه اسلام در چنین موضع شریف این چاه درکش از صدق صاف ریحانی ساقی بزم عیش نیست بخیل غافل ارتشنه مرد جرم اوراست عارف پاک مشرب صافی ما چنین تشنه و زلال وصال</p>
--	---

[۱۱۳]

۱- قرآن مجید ۱۲۷ البقره

سال تاریخش ای ستوده صفات «چاه خیر» است و «نوشم آب حیات»
 گرنگشتی ز سرکار آگاه در شمار آر «گنج دولت شاه»
 کین سه فال نکو ز روی حساب هشتصد و نوزده بود در یاب

ذکر عمارت امیر جلال الدین چقماق شامی در یزد

در محله دھوک سفلی مسجد جمعه و خانقاه و کاروانسرا و حمام و
 مصنعه و قنادخانه و بازار و چاه آب سرد ساز داد و آن محله را بدین سبب
 بسیار قیمت بفرود و مسجد جمعه را «مسجدنو» خواندند و صفت عالی و
 گنبد رفیع بنا گردانید و در آن مسجد صلوة خمسہ بجای آرند و حفاظ
 خوش خوان بیشتر در آن مسجد تلاوت نمایند. و سوره «سجده» به خط
 مولانای اعظم شمس الدین محمد شاه حکیم که یاقوت زمان خود بود ثبت
 کرده، و این مسجد به سعی حرم مشارالیه بی بی فاطمه خاتون غفر الله لها
 تمام شد.

و در سال احدی و اربعین و ثمانمائہ قریب مسجد خانقاهی عالی ساز
 کرد و چهار صفت روی در هم آورده. و در میان خانقاه حوضی وسیع
 ساخته که آب خیرآباد دھوک در آن جاری است و هر بامداد آش به فقرا
 دهند، و بر در خانقاه مصنعه^۱ وسیع ساخته که از آب خیرآباد مملو می شود و
 مردم مستفیض می گردند.

[۱۱۴]

ذکر کاروانسرای امیر مشارالیه

این کاروانسرا را به غایت خوبی ساخته و بیشتر تجار در آن فرود
 می آیند. و حوضی وسیع در میان آن ساخته و بر کنار سنگ مرمر انداخته و آب

۱- در هر سه نسخه م، ف، مل: بجای مصنعه «مدرسه» آمده است ولی

مناسبتی ندارد، چه در وصف آن می گوید آنجا را از آب مملو می کرده اند و
 طبعاً مصنعه مناسب مقام است.

در او جاری است و سی و نه حجره دارد و بر در کاروانسرا سبابی و ده دکان بر اطراف نهاده.

ذکر عمارتی که در قلعه مبارکه ساخته

در قلعه مبارکه دیوانخانه ساز داده و درگاه جهت بوآبان راست کرده و چهار صفت و طنبی و شاه نشین نیکو ساخته و در یچه هابرننگ (?)^۱ کرده و در جنب آن طنبی عالی منقش ساز داده و شادروان راست کرده نیکو بر درگاه، و این طنبی جهت بیکه سلطان ساخته بودند.

و امیر شمس الدین محمد میرک هم در آن قلعه عمارتی چند ساخته و طنبی عالی مدور نهاده و منقش کرده و جامهای آبگینه^۲ الوان نهاده، قبه مدور نهاده^۳ منسوب به «دارالقرآن»، و در زمان او هر روز حفاظ به تلاوت مشغول می شدند.

و بیرون دروازه برکناره^۴ «میدان سعادت» باغی مشجر ساخته و در میان باغ عمارتی نیکو بنا نهاده، و باغی خوب است.

[۱۱۵]

و در جنب آن باغ امیر الیاس همچنین باغ نیکو ساخته مشجر و چمنهای گل بسیار دارد، و از هر نوع الوان فواکه در او می بود.

ذکر [باغ] مهداعلی بیکه سلطان

بنت شاهزاده بایسنغر

در قرب آن باغ باغی ساخته و سبابی عالی بر در باغ افراخته و آن باغ مشجر و مکروم است و گل بسیار دارد.

ذکر آسیای نو

فاطمه خاتون حرم امیر مشارالیه در خارج یزد به محله سرآب نو متقارب دهاباد آسیای نیکو ساخته و گنبدخانه^۵ نیکو پرداخته و دایم الاوقات دایرست و نزدیکترین آسیاهای شهر این است.

۱- م، ف: برالنک؛ مل: پراولنگ، چ: بر آن ساز ۲- م، ف: ندارد

ذکر حمام و قنادخانه

امیرمشارالیه در خارج شهر مقابل کاروانسرا حمامی نیکو به رسم رجال ساخته بامسلخ خوب و خلوات و قلتین تمام کاشی کرده. و بر در حمام سبابطی بزرگ نهاده است و در میان کاروانسرا و خانقاه قنادخانه راست کرده و درگاه رفیع نهاده و صفتها، و کارخانه قنادی ساخته و حوضی وسیع در میان قنادخانه راست کرده که آب خیرآباد در آن جاری است، و در سال ثلثین و ثمانمائه کاروانسرا و قنادخانه و خانقاه تمام یافت. و در مقابل مسجد جمعه دوازده دکان و حجرات بر بالای او ساز کرده، و در میان بازار سقاخانه چاه آب سرد ترتیب کرده و دو در بر آن مفتوح گردانیده و گنبدخانه او منقش کرده و درگاه مقابل مسجد به کاشی تراشیده زراندود کرده، و القاب پادشاهی و ذکر بانی و تاریخ نهاده و آب آنجا به غایت سردست و گوارنده.

[۱۱۶]

ذکر حمام داخل شهر

در داخل شهر مقابل مسجد جمعه کاروانسرائی خراب بود از موقوفات رشیدی که وقتی در آنجا سمساران قماش فروختندی. امیرمشارالیه به اجاره طویل از متولیان بستد و آنرا تمام بکند و حمامی نیکو بساخت و منقش کرد و مسلخ و حوض مرمر و فرش در مسلخ گسترده و قلتین و حیاض و خلوات نیکو دارد و معمور است. و الیوم از او بهتر حمامی در یزد نیست. و درگاه عالی و کتابه کاشی به القاب پادشاهی و تاریخ از کاشی تراشیده، و دو طشت شمع از سنگ مرمر مقابل در حمام نهاده و ستونها بر آن محکم کرده.

و حمامات و آسیای امیر یوسف خلیل در اهرستان و محصول دکانین بر مسجدنو وقف کرده و در وجه عمارت و خطیب و امام و مؤذن و حفاظ

۱- مل : جایل

کرده و تولیت به نام فرزند خود امیر شمس الدین محمد میرک و فرزند زادگان او کرده.

ذکر عمارت مرتضی اعظم سعید

امیر غیاث الدین علی طاب ثراه

مرتضی اعظم سعید امیر غیاث الدین علی بن مرتضی سعید سید لطف الله الحسینی طاب الله ثراه در محله در مدرسه عبدالقادر یه به سر کوجه [۱۱۷] کامرانان 'خانه' عالی ساخته و باغچه ای در خلف آن مشجر، و بادگیر رفیع که مثل خود ندارد بر آورده، و دیوانخانه در جنب آن ساخته در غایت خوبی، و ساباطی عالی بر درگاه آن خانه ساخته و کتابه کاشی به خط مولانای سعید شمس الدین محمد شاه حکیم ثبت کرده و قصیده غرا در توحید از سخنان مولانا کمال الدین خواجو کرمانی نوشته، و در وصف آنجا مولانای اعظم شرف الدین علی یزدی فرموده:

مثنوی

خواجه وطن در حرم دادگیر	جام طلب ملکت جم بادگیر
چرخ به سرگشته ازین باده است	خفته زمین بی خبر افتاده است
جام جهان است و میش حسن دوست	باد به دستش نه که سرمست اوست
مست و نبردیم به میخانه بوی	دوست نه پیدا و بجز دوست کوی
بود (?) در خلق بکل بسته بود	هست و همان است که پیوسته بود
داشت نهان گنجی از اندازه بیش	خواست که ظاهر کند اسرار خویش
خواهش بی علتش از فیص عام	کرده بنا خانه و آن شد تمام
خانه مگو عالمی آراسته	روضه آماده و پیراسته
فرش بدیعیش به قرار استوار	سقف رفیعیش چو فلک زرنگار [۱۱۸]
ای که ز تست این همه ناز و نعیم	خالق بی چونی و رب رحیم

۱- م، مل: کامرایان

هیكل آدم كه سرشتی ز طین
 خانه دل را كه توسازی منیر
 خانه به احسان تو معمور شد
 خانه خدا را به سلامت بدار
 ما همه خواهان و توتی مستغاث
 من كه تبه كار و سیه نامه ام
 غرق عرق می شوم از انفعال
 لیکن از این پشت امیدم قوی است
 دوست کریم است و یقین بهر دوست
 ذکر خلافت شد و سلطان نشین
 ساختی از راه نفس بادگیر
 بخت درآمدز در و سور شد
 حاجت او را به کرامت بر آر
 چشم کرم دار به ما ای غیاث
 وز گنه آلوده تر از خامه ام
 نسبت خود را چه رسانم به آل
 طالح بی مایه قوی دل به کیست
 عفو کند زلت هر کس کز وست

ذکر حمام امیر غیاث الدین علی

در جنب خانه حمامی عالی و مسلخ منقش به کاشی تراشیده و جامهای
 رنگین ساخته و فرش مرمر انداخته و حوضهای مرمر و ایزاره کاشی و
 قلتین و سقاخانه و حوضی وسیع، و آب تفت در او جاری است. و بر کتابه
 درگاه القاب خاقانی معینی ثبت کرده و تاریخ آن «بالخیر» ، و بر درگاه حمام
 این سه بیت از انشاء مولانا ای اعظم سعید مولانا شرف الدین علی به آب زر
 نوشته اند. [۱۱۹]

مثنوی

از در دولتسم در آ نفسی
 در ایجاد را که صنع گشود
 چون ز بهر تو گشت این در باز
 خوش در آو به خویشتن پرداز
 و بر کتابه بالای مسلخ به کاشی تراشیده قصیده مولانا کمال الدین
 خواجو کرمانی که از برای حمام مبارز الدین محمد گفته ثبت کرده و بر
 کتابه دوم مسلخ این ابیات از اشعار مولانا ای اعظم سعید شرف الدین علی
 نور الله مرقدہ نوشته.

المثنوی

پاک خدائی که مرا آفرید
 بهر طهارت گل من شد در آب
 آنکه ز خاکم به کرم برگرفت
 تا شدم از دولت غرا به کام
 شعبه‌ای از دوحه «قل انما» است
 غوث خلاق شده ام زین سپاس (?)
 اسم همایون ز علو علا
 مایه تطهیرم از این چشمه دان
 لاجرم آن را که بود ره به ما
 صبح که سوسن شکفاند چمن
 وین حرم محترم دلنواز
 جستن مهمان همه شان بی فسوس
 عنصرئی کز همه برتر بود
 نسبت هر کس که پژوهی به راز
 غسل که از بهر عبادت بود
 کس به کسش کار نه از نیک و بد
 رسم بسی خلق چنین است و بس
 خادم آزاده پس آماده است
 جمله صفاهای کدورت زدا
 هم به خلا هم به ملا محرم اند
 بسته میان خدمت پاکان کنند
 داس ز الماس وز هر کشت تر
 هر که از ایشان بکشد مالشی

وز پی پاکان ز جهان برگزید
 پاک دلا روی ز من بر متاب
 کار من از دولت او در گرفت
 مقصد هر طایفه از خاص و عام
 تازه گلی از چمن «هل اتی» است
 عقل کند فهم سخن زین قیاس
 دم زند از حیدر خیبر گشا
 آیت تطهیر کند این بیان |
 رسم طهارت بود، آئین صفا
 روی نهد از همه سوئی به من
 رفته بود، شسته به آب نیاز
 گر به مثل سنگ بود پای بوس
 خانه او گرم و منور بود
 عزم وضو باشد و قصد نماز
 عادت ارباب سعادت بود
 هر کس و خاریدن اندام خود
 گر تو کنی یاری باری هوس
 منتظر خدمتی استاده است
 شیوه خود را ید بیضا نما
 روی به روهم بغل و همدم اند
 سروری مشکلی آسان کنند
 سنبل و ریحان دروند از هنر
 پاک شود از همه آلاشی |

[۱۲۰]

[۱۲۱]

۱- مل : پاکی ۲- مل : بگوئی

سعی کن و از پی آلودگی
 آدم از آن دانه که بی صرفه خورد
 تا نشد آلوده به چرک گناه
 نزد غنی تائب و عریان شدن
 آدمی حال پدر یاد کن
 بهر تو این گلشن کحلی نورد
 چیست جهان مسلخ حمام عشق
 شرح دهم حال به من دارگوش
 ترک علایق ز قلیل و کثیر
 عورشو از کسوت پندار خویش
 جامه هستی بکن از خود روان
 راه درون خانه عزت بجوی
 زود سوی خلوت توبت گریز
 آب ندامت چو کند جا به طاس
 دل ز جهان سرد کن از مهر گرم
 بسوکه توان کرد به حمام راز
 آب^۲ به سرپاش ز گرماب چشم
 طاس پر از نقص هراسان بود
 مجمعه سان گر همه باشی دهان
 شانه صفت گر همه دندان شوی
 پس که نگویند در آئی به سر
 کیسه چو از دست تهی پر شود
 استره کوهست به بند تراش

[۱۲۲]

پاک شو و شاد به آسودگی
 عورشو از جامه ولی صرفه کرد
 راست نشد خلعت «ثم اجتباها»
 به که دم از لحن مسیحا زدن
 نفس ز زرق^۱ گنه آزاد کن
 تافته اند از چه نشینی تو سرد
 تا توشوی پاک در ایام عشق
 اول از اخلاص به تجرید کوش
 هست در این بقعه ترا ناگزیر
 واره از این جبهه و دستار خویش
 فوطه ای از شوق بزن در میان
 گرم بر آهر چه بد از خود بشوی
 ز آخر چشم آب ندامت بریز
 لوث مفاسد ببرد از حواست
 سینه پر آتش، مژه پر آب شرم
 کسب طهارت ز برای نماز
 پاک فروشوی ز خود کین و خشم
 طاس تهی بالش جانان بود
 خون خوری از زخم پیایی^۳ روان
 دست خوش گردش دور آن شوی
 گر همه یک مو خوش از آن در گذر
 زو صدف چشم تو چون در شود
 زود بینی سر خود زیر پاش

۱- مل : چرک ۲- م : خاک ۳- مل : نیایی ۴- م : جانان

چيست همانا دلت ارسنگک نيست
تا نشوی فارغ و خلوت نشين
از پی پاکی سوی خلوت گرای
چون پدر ما همه عریان بماند
آدمی ار پاک شود چون پدر
راه نشان دامت از وضع خویش
یارب از آنجا که کریمی تست
کز همه ' آلودگی بگذریم
راست رهی کان ره اختیار تست
ختم بر این رفت و امید قوی
چرخم از آن گلبن تاریخ شد
حال چنین است که کردیم یاد

جز که بدین جانب آهنگک نيست
رفع حجاب از تو نیاید یقین
پاک شو و تازه و خیرم بر آي
نوبتش آخر به خلافت نشاند
حله برکنده بپوشد دگر
لیک به توفیق توان برد پیش
خلعت توفیق فرست از نخست
پاک به درگاه تو رو آوریم
ورنه چهره کان نه به هنجار تست
منتظر فاتحه ای از نسوی
آب رخم منبت این بیخ شد
عاقبت کار همه خیر باد

[۱۲۳]

ذکر عمارت مولانای اعظم سعید

شرف الملة والدين

حاجی یعقوب نورالله مرقدہ

سه خانه متصل یکدیگر و بادگیری رفیع و باغچه مشجر مکروم و
چاهخانه و زیرزمین که «آب وزیر» در آن جاری است و طنبی عالی منقش و
دوشاه نشین مقابل یکدیگر به کاشی تراشیده و جامهای الوان، و بر کتابه طنبی
توحید عربی از گفته مولانای مشارالیه نوشته و بر شاه نشین طنبی هم از
اشعار خاصه خود بدین گونه ثبت نموده:

شعر

جام جهان نمای دل آینه جمال اوست

بردرو بام اوبین پرتو آفتاب دوست

گرچه نه ایم در خورش، در 'خور ذره پرورش
 شاه نشین چشم و جان منظر نور روی اوست
 فیض ز نور روی او کس نبرد به جد و جهد
 جز نظری که در ازل بارخ دوست روبروست
 دل که چو سنگ از آتش صاف چو آبگینه شد
 درد چو درد او قدح. عشق چو بحر او سبواست
 جام دل از شراب او. هست لبالب از ازل
 زین دو ندید جز یکی آنکه نه مست رنگ و بوست
 شاه نشین شاه ما مملکت دلی کزوست
 شاد دلی که آگه او بر در دل به جست و جوست
 نقش جهان و نفس بین. صورت و معنی درو
 زین دوا گر به در روی خانه دوست کوبه کوست
 زو طلب ای «شرف» شرف. کز تو ز سر «من عرف»
 باغم اوت گفت و گو و زمی اوت های و هوست

[۱۲۴]

ذکر عمارت جناب اعظم سعید دستور اعلیٰ اقدم
 حمید مولیٰ اعظم الوزراء والاحکام فی عهده و
 زمانه الواصل الی رحمة الله عماد الملة
 و الدین مسعود طاب ثراه

و او خواجه صاحب دولت عادل دل کافی کف بود و نیکو معاش و
 حمیده خصال و خوش محاوره بود. و در زمان دولت او مردم یزد مرفه -
 الحال بودند و مطلقاً ستم بر رعیت روا نداشتی و مال دیوان به کفایت قایم
 کردی بی باقی، به مرتبه ای که به رسوم مقرر ری طمع نکردی. و یک نماز

۱- ف: از ۲- مل: کونکو

از او فوت نشدی، و بر معاصی اقدام جایز نداشتی. و پدران او همه وزیر و صاحب جاه بودند و از فرزندان بنی تمیم صاحب رایت اند که در مزار فهرج آسوده اند.

و خواجه^۱ مشارالیه بر در مدرسه^۲ عبدالقادریه محاذی خانه^۳ مرتضی اعظم سید غیاث الدین علی در کوچه^۴ آباء واجداد بزرگوارش خانه^۵ عالی بساخت، و سرابستان راست کرد، و خرگاه عالی منقش ترتیب کرد که نظیر خود نداشت و در جنب خانه دیوانخانه و پیشگاه وسیع و پهلوی آن مسجد مروح منقش ترتیب کرد، و امام را راتبه معین نمود، و از دیوانخانه در مسجد راه کرده بود، و به جماعت صلوة^۶ خمسه حاضر شدی، و اکنون سیل آن عمارت را منهدم گردانیده است.

و هم بر سر این کوچه قطعه^۷ زمینی بود که پدر بزرگورش و برادرو خویشان مدفون بودند، گنبد عالی منقش بساخت، چنانکه مثل آن در دیار ممکن نبوده و آن گنبد از کاشی هفت رنگ ساخته و در جنب او مدرسه^۸ عالی بنا فرموده اما اتمام نیافته، و مدفن خواجه^۹ مشارالیه در گنبدخانه است و هر روز آتش به فقرا می رسد.

و حافظ اعظم سعید اعلی اقدم حمید قدوة الحفّاط المجددین فخر الدین احمد الپناهی^{۱۰} هم در این گنبدخانه آسوده است، و اتمام آن در سنه^{۱۱} تسع و اربعین و ثمانمائه بود.

و همچنین خواجه^{۱۲} مشارالیه در سر چهارمنار به موضع سر کوچه^{۱۳} پهروک پایابی ساخته و آب کیفر امرز در او جاری است و تمام به آجر پخته کرده و خلوات ساخته و مسجد خوب راست کرده و بیرون پایاب به کاشی منقش کرده و کتابه به کاشی تراشیده ثبت کرده، و اتمام آن پایاب در سنه^{۱۴} اربع و اربعین و ثمانمائه^{۱۵} بود.

۱- مل: النابینی ۲- م، ف: سبعمائه، متن صحیح است.

و فرزند بزرگوارش عالی جناب وزارت مآب صاحب اعظم خواجه ضیاء الدین محمد اعلی الله شانه در داخل شهر^۱ به موضع «سر شهرستان» که خانه پدر بزرگوارش بود آنرا عمارت تمام کرد و چندخانه دیگر به آن متصل کرده و حفر زیر زمین فرموده مثل دیوانخانه بغایت مروح و بی تکلف، در تابستان نظیر خود ندارد و بر علوان طنبی منقش با جامهای الوان ساخته.

[۱۲۶]

و حمامی جدید جهت مخدرات پرداخته با مسلخ خوب و خلوات و حیاض آب سرد و گرم.

و همچنین بر در مدرسه. خواجه جلال الدین محمود برادر خواجه اعظم مصنعه‌ای متقارب حمام خواجه جمال الدین خواری بساخت و از آب تفت آن مصنعه وسیع مملومی شد و بواسطه سیل که ذکر او در مقاله دوازدهم خواهد آمد خراب شد و باز به سعی خواجه زاده اعظم مشار الیه عمارت پذیرفته و همچنان از آب تفت مملومی کنند و مردم چند محله از آن آب مستفید می گردند. و اتمام آن مصنعه در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه بود.

و همچنین در مقام در مدرسه بر در خانه مولانای اعظم سعید امام الدین علی قاضی ندوشنی نبیره مولانای مشار الیه امیر اختیار الدین حسن ندوشنی غفر الله له قطعه زمین خلف مدرسه امیر آخر به اجاره طویل از متولی بستاند و دیوانخانه منقش راست کرد و بادگیری خوب بر افراخت و ساباط و بالاخانه مرغوب ساز داد و جامهای الوان بنهاد و در سر شارع دار بند بیست و برکنار طنبی و بادگیر اشعار مولانای اعظم شرف الدین علی یزدی مسطور گشته و این چند بیت بر سبیل تبرک نوشته:

[۱۲۷]

مثنوی

وقت صبحم خرد نامور کرد خطابی که زهی بی خبر

۱- ف: «در داخل شهر» ندارد

چند به هر آرزوئی رو کنی روی هوس این سو و آن سو کنی
دست تصرف از جهان بازگیر کین نه خرابی است عمارت پذیر
روح «نظامی» به دعاشاد کن وین سخن از گفته او یاد کن:
«صحبت گیتی که تمنی کند با که وفا کرد که با ما کند»

واتمام این [مثنوی] بیست و هفت بیت است.

ذکر عمارت خواجه اعظم حاجی

صدرالدین احمد ابیوردی

در ظاهر شهر در محله سرریگک به مقام «باغ صوفیان» بسیار عمارت کرد و او خواجه صاحب دولت بود، و در زمان او کسی به تمول او نبود، و هر که را جمعیت حال بودی بدو مثل زدندی، و بازرگانان او به اطراف بودند، و فرزندان رشید حمیده خصال داشت: خواجه شمس الدین محمد، و زین الدین علی، و خواجه حاجی غیاث الدین، و بحق تعالی از اسباب دنیوی هیچ از او دریغ نداشته بود.

و چندخانه در آن محله عمارت کرد متصل به یکدیگر سفید و منقش، و بر در خانه سباباط رفیع بساخت و دکانچه دوروی راست کرد، و هر بامداد تجار غریب و شهری به دیدن او آمدندی و بر آن دکانچه ها نشستندی تا خواجه بیرون آمدی و به کار و انسرا رفتندی به جهت معاملات.

[۱۲۸]

و در جنب خانه مصنعه^۱ وسیع بساخت و از آب مملومی کردند و آن محلات به کار می داشتند.

و جماعتخانه نیکو بساخت و فرشهای خوب بگسترده و صبح و شام حفاظ به تلاوت مشغول می شدند و اقامت صلوة به جای می آوردند. و متقارب آن، دو حمام بساخت: یکی به رسم رجال و دیگری به رسم

۱- ف: تضرع ۲- ف: رویه

نساء، و به غایت دو حمام مضبوط [و] معمور بود، بر در حمام القاب خاقانی معینی شاهرخی نوشته بود.

و در «سرریگ» خانی که مشهورست به «خان قلندر» بخرید و عمارت کرد و بازارگانان روم و شروان بدان فرود آمدندی، و معاملات شعر بافان بیشتر در آنجا بود.

و همچنین در «بازار سرریگ» کاروانسرائی بخرید مشهور به «خان بی بی چه» و آنرا هم عمارت کرد و به غایت معمور بود. وسیل تمام آن محلات و عمارات آن به خاک یکسان کرده و این موجب عبرت عالمیان است که بر مال و جاه و عمارت و فرزند و خدم و حشم اعتماد نمایند و همگی عمر عزیز صرف این اسباب نگردانند و به زاد آخرت مشغول باشند.

شعر

چون عاقبت جهان فنا راست	ملک ازل و ابد خدا راست
حکم چو بر عاقبت اندیشی است	محتشمی بنده درویشی است
ملک سلیمان مطلب کان هب است	ملک همان است سلیمان کجاست
خاک شد آن کس که در آن خاک زیست	خاک چه داند که در این خاک چیست

[۱۲۹]

ذکر عمارت امیر شمس الدین محمد خضر شاه

و فرزند او خواجه قطب الدین

خضر شاه زاد الله دولته

در محله مصالعی عتیق متقارب «کوچه خطیر» امیر شمس الدین محمد خضر شاه خانه ای که به خانه امیر هارون مشهور است بخرید و آنرا عمارت کرد و طنبی و ایوان و حوضخانه بساخت و دو باغ مشجر مکروم در خلف آن بنهاد و بر در خانه مسجد مروح بنا فرمود و وظیفه امام و حفاظ معین کرد.

۱- ف لیست

و خلف او امیر قطب الدین خضر شاه خانہ و طبیبی عالی بساخت و باد-
گیری رفیع بر افراخت و ساباطی مسدس بر در خانہ راست کرد و سرابستان
خوب احیاء کرد و آب نرسوباد درو جاری کرد و بر کتابہ^۱ طبیبی وصف
آن خانہ بدین گونه ثبت کرد:

شعر

زہی نہادہ سپہرت سرای دولت نام
سعادت ابدی سدہ^۱ تو کردہ مقام
سراچہ ہای بہشت ارچہ دلگشا و خوشند
فضای صحن وسیع تومی برند بہوام
ز روشنی و صفا نزد عقل می زیبند
سواد قاعدہ اش^۲ را بیاض دیدہ غلام
ز بوی کہ گیل تو سال و ماہ و بیگہ و گہ
مجاوران فلک^۳ رامعطرست مشام
چو خاک تیرہ شود خوار مشک تاتاری
اگر بہ باد دہد بوی ساحت تو مقام
غلام وار زمین بوسہ می کند ہر دم
علت و سقف . تو را آسمان مینافام
بہ دانہ ہای ہوای خوش موافق تو
طیور کنگرہ^۴ عرش او فتند بہ دام
خجستہ بادی و فرخندہ برجہان کمال
ملاذ و ملجاء ایام و کامکارانام
امیرزادہ خضر شاہ قطب دولت و دین
کہ آب شد ز حیای کفش وجود غمام

[۱۳۰]

۱- ف: سدہ ۲- ف: م، مل: قاعدہ آب

به خرمی و خوشی این سرای میمون را

به سال هشتصد و عشرين و هشت کرد تمام

و همچنین خانه‌ای، پدر بزرگوارش متقارب خان در خلف باغچه دو باغ
مشجر مکروم بساخت و کاروانسرا و اصطبل نزدیک یکدیگر ساز
داد و ساباطی عالی بر در کاروانسرا و حانوت و سقایه راست کرد.

و در داخل شهر به سرکوچه حسینیان خانه عالی و بادگیری وزیر زمینی
مروح بساخت و آن خانه معروف است و اهالی دولت بیشتر در آن خانه
ساکن می‌باشند.

و امیرزاده اعظم خلف الامراء و الحکام امیر سلطان بن امیر سلطان عبدال
در محله سرپلوک متقارب مدرسه عبدالقادریه چند خانه خوب
بساخت و طنبی و بادگیر و سرابستان راست کرد.

و بر در خانه بازاری مرغوب ساز داد و بواسطه سیل اکنون بازمین
هموارست، و آن عمارت در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه ساخته بود.

و در سال ثمان عشر و ثمانمائه که پادشاه سعید معین الدین شاهرخ
انارالله برهانه امیرزاده اعظم محمد درویش [را] که خالوی پادشاه اسلام
بود نامزد محافظت یزد | فرمود و امیر مشارالیه به یزد آمد و ضبط مملکت
بداد و در خارج شهر کاروانسرائی مقابل دروازه مهریجره بساخت و
اکنون مشهور به «باغ خان» است.

[۱۳۱]

و مقابل او حمامی به رسم رجال راست کرد و مسلخ و خلوات و
حیاض بساخت.

و چون عمارات او تعلق به خالصات شریفه گرفت به بیباغخان از
شهر بدان مقام آوردند. اکنون هم بر آن ترتیب است.

۱- کذا در هر سه نسخه.

ذکر عمارت

خواجہ شمس الدین محمد طاهر

در سال ثمان و عشرين و ثمانمائه صاحب اعظم سعید حمید خواجہ شمس الدین محمد طاهر نور اللہ مرقدہ بہ یزد آمد بہ رسم وزارت، و بی تکلف خواجہ ای مبارک قدم بود. در زمان او رعایا [ی] یزد مرفہ الحال بودند و تمام خلائق دعای خیر بدو کردند و اکنون همچنان مردم بعد از چند سال او را بہ نیکی یاد کنند.

مثنوی

بعد بسی گردش چرخ آزمای	اوشده، آوازہ عدلش بہ جای
یافتہ در خطہ صاحب دلی	سکہ نامش رقم عادللی
عمر بہ خوشنودی دلہا گذار	تاز تو خشنود شود کرد گار
راحت مردم طلب، آزار چیست	جز خجائی حاصل این کار چیست
روز قیامت کہ بود داوری	شرم نگاری کہ چہ عذر آوری

مقصود کہ خواجہ اعظم سعید در بازار سرریگ در جنب مدرسہ کیا

[۱۳۲] شجاع الدین بازار نیکو ساخته و در میان بازار گنبد خانہ برافراختہ قریب پنجاہ دکان مقابل یکدیگر راست کرد تا قریب «خان امیر سام»، و کاروانسرائی ضبط دادہ و در آن بازار بعضی دلالان و بعضی پالان دوزان می باشند.

و خواجہ علاء الدین قنادی در محلہ ابرو مبارکہ دو خانہ عالی ساخته

متصل یکدیگر، و باغچہ و پیشگاہ و نہر آب در آن جاری کردہ و مہمانخانہ و بر سر کوچہ مقبرہ وسیع و باغچہ مشجر، و در جنب آن مسجدی و جماعتخانہ احداث فرمودہ و پایابی تمام از خشت پختہ بر آوردہ و حوضها و خلوتها ساز دادہ و مصنعه بزرگ ساخته کہ از آب ابرو مبارکہ مملو میشود کہ مردمان از آن فایده می یابند، و قریب خانہ حمامی نیکو ساخته با مسلخ و خلوات و حیاض.

و همچنین در محله^۱ سرریگ^۲ متقارب مزار شیخ الاسلام اعظم جمال -
الاسلام قدس الله روحه قنادخانه^۳ نیکو و بردر قنادخانه بازاری دورویه
مقابل همدیگر ساخته و حجره های نیکو بر بالای دکانها نهاده و سقایه
مقابل قنادخانه ترتیب کرده.

و برادرش خواجه برهان الدین در محله^۴ سرریگ^۵ محاذی دروازه^۶
مهریجرد بازاری مشتمل بر دوازده دکان ساخته و بازار مسقف کرده. و در
میان بازار قنادخانه^۷ عالی و خانها و گنبد های نیکو ترتیب کرده.

و در برابر قنادخانه پایابی از بالا تا^۸ بن از آجر پخته ساخته. و این بازار
در سال ثمان و اربعین و ثمانمائه اتمام یافت.

[۱۳۳]

و خواجه شهاب الدین قنادی در کوچه^۹ آهروک^{۱۰} محاذی «پیر برج»
قنادخانه^{۱۱} عالی و طنبی و کارخانه^{۱۲} قنادی ساز داده و باغچه^{۱۳} عالی در خلف خانه و
کارخانه ساخته و در «باغ کمال» مقبره^{۱۴} نیکو ساخته.

مقاله هشتم

در ذکر مساجد جمعه شهر یزد و اندرون و برون و مزارات و مدارس و بانیان و تاریخ بنای هر یک

بدان که مسجد جمعه در شهر و بیرون یازده است

مسجد جمعه قدیم و جدید

اول مسجد قدیم و جدید که متصل به یکدیگر است در داخل یزد. و بدان که مسجد قدیم را عتیق خوانند و بانی او علاء الدوله گرشاسب بن علی بن فرامرز بن علاء الدوله کالنجار بوده و سه درگاه بروی نهاده: یکی برابر صفت مقصوره، و یکی برابر «بازار کلاه دوزان» قدیم، و یکی به طرف مدرسه کمالیه.

و دختران جماعتخانه ساختند و ذکر او از پیش گفته شده. و درین مسجد غرفه‌هاست: یکی مشهور به غرفه امیر شمس الدین، و یکی به غرفه ابوالعلائی. و در آستانه که در مقابل صفت بزرگ است کتبخانه نیکو بادرهای عالی ساز کرده.

و در اربع و عشرين و سبعمائمه مرتضی اعظم سعید رکن الدین محمد بن نظام قاضی در قبلی این مسجد قطعه‌ای زمین بخرد و طرح مسجد نو بینداخت و صفت و گنبد و مقصوره‌ها و غرفه‌ها بنا کرد و اساس آن به سنگ و آجر و گچ بنهاد.

و [چون] تمام شد می خواستند که مسقف کنند امیر رکن الدین

محمدوفات کرد و مولانای اعظم سعید شرف الدین علی تعهد کرد و مولانا عقیف الدین را به سرکاری بازداشت و گنبد و صفا و غرفات ساخت و مناره بر سر گنبد مقصوره قدیم بنهاد.

و مرتضی اعظم امیر شمس الدین از تبریز زیلوهای عالی جهت گنبد مقصوره قدیم بفرستاد، و دکانی چند و حوض و میاه داخل کرد بدان موقوفات خوانیت که وقف مسجد قدیم بود، [و] در سال سبع و سبعین و سبعمائه از حال موقوفات این مسجد دهلیز و گنبد خانه بساخت و قصیده سید حسن متکلم ثبت کرد، ع:

سلام کالطاف آل الممجد تاریخ مذکور شده.

و در زمان امیرزاده پیر محمد عمر شیخ خواجه جلال الدین محمود خوارزمی صفا و گنبد به کاشی تراشیده مزین کرد و سوره «انافتحننا» به خط مولانای سعید بهاء الدین هزار اسپ به کاشی تراشیده بنهاد.

و شاه نظام جماعتخانه دیگر که ذکر آن از پیش رفت بساخت و چون پیش محراب جماعتخانه شاه نظام کسری یافته بود و منهدم خواست شدن الی جناب وزارت پناه دستور اعظم خواجه معین الدین المیبیدی زاده الله ایام دولته آن را به حال امارت باز آورد و رونق آن جماعتخانه بیفزود و هر جمعه پیش از صلوة بامتعلقان در آن جماعتخانه حاضر می گردید و فقرا را صدقات می داد و مردم بدین واسطه بیشتر در آن جماعتخانه رغبت می نمودند و به نماز جماعت حاضر می بودند.

و خاتون عظمی بی بی فاطمه خاتون حرم امیر جلال الدین چقماق طاب ثراها سطح را فرش مرمر تراشیده بگسترده و دو ستون چپ و راست گنبد به کاشی تراشیده مرتب ساخت، و منبر که از چوب بود و پوشیده گشته بود از آجر منقش بساخت.

و مسجد عتیق و جدید باهمدیگر متصل است و در دست راست مسجدی عالی است که به مسجد غیاث مشهور است و آن را خواجه غیاث الدین عقیلی ساخته.

ذکر مسجد جمعه سرریگ

این مقام که امروز مسجد است کاروانسرای خراب بود و مقبره‌های در جنب آن، مرتضی اعظم سعید امیر معین الدین اشرف که از اعظام سادات و عریضی بود بخزید و صفه و گنبد و مقصوره بر آن نهاد و جماعتخانه بساخت، و نهری از آب جدید بر آن جاری کرد، و دکانی چند متقارب آن بر آن وقف کرد، و خیرات و مبرات او بسیار است.

و دختر مرتضی اعظم سعید شمس الدین محمد بن قاضی رکن الدین در حباله او بود و سه پسر از او متولد شده: یکی امیر رکن الدین شاه حسن، و یکی شرف الدین حسین، و یکی کمال الدین شاه علی.

[۱۳۶]

و امیر رکن الدین شاه حسن وزیر با استقلال پادشاه جلال الدین شاه شجاع بود و تمام قضایای امور در کف کفایت او بود و دشمنان بروی حسد بردند و او را متهم گردانیدند و شهید کردند در سال ثلثین و سبعمائه. و در زمان پسر ابوسعید طبسی درگاه این مسجد خراب شد. خواجه توکل قزوینی آن درگاه و گنبد درگاه راست کرد.

و در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه و بعد از آن خواجه فخر الدین ابرقوهی گنبدی به پیش صفه نهاد و منبر در اندرون گنبد نهاد و جماعتخانه عمارت کرد.

و در سال اربعین و ثمانمائه حاجی خواجه جان تبریزی سه هزار دینار تبریزی وصیت کرد که به خیر جاریه کنند. یک هزار دینار به خرج پایاب

۱- چاپی اضافه دارد: «و اغلب سادات در آن اقامت میکنند»

و جماعتخانه کردند و تمام آب را در مسجد جاری کردند. و در سنهٔ ستین و ثمانمائه بواسطهٔ سیلاب گنبد خانه و بعضی از جماعتخانه منهدم شد و مدت شش ماه خراب بود و باز به حال عمارت آوردند و اقامت جمعه می کنند.

ذکر مسجد جمعهٔ سرآب نو

این مسجد هم از احداث مرتضی اعظم امیر معین الدین اشرف است. اول حال باغی بود آنرا بخرید و طرح مسجد و مقصوره بر طرفین طاق صفا نهاد و جماعتخانهٔ نیکو راست کرد. و در آستانهٔ مسجد سباباطی وسیع و دورسته دکان دور و یه بر در مسجد مرتب فرمود. مولانا جلال الدین مخلص اشکذری را | به خطابت و تولیت مقرر فرمود.

[۱۳۷]

و بعد از او بر اولاد او و بر سر محراب لوحی نهاده از کاشی تراشیده و ذکر آن مسطور کرده. و بر درگاه مزار قطب الاولیای تقی الدین دادا رحمة الله علیه حمامی نیکو ساخته با مسلخ و خلوات و حیاض. و اتمام آن مسجد در سال ثمان و تسعین و سبعمائه بود و مردم محلهٔ دهاباد و جدیده ' و سرچم اقامت نماز جمعه در این مسجد نمایند.

ذکر مسجد مصلی عتیق

بانی این مسجد امیر رکن الدین محمد قاضی بوده و مسجدی بغایت مروح است، و مناره برگوشهٔ مسجد نهاده است، طنپی فوقانی و غروفهٔ متصل آن امیر معین الدین اشرف ساخته و آب نرسوباد در آن جاری کرده

۱- ح : جدیده و برزه

وامیر شمس‌الدین محمد خضرشاه بسیار عمارت بیفزود.
و مهتر علیشاه فراش تخت مؤذنان در پیش گنبد از آجر بساخت.
و خواجه^۱ مرحوم شرف‌الدین فرشهای زیلو بیافت.
و در سنه^۲ ستین و ثمانمائه بواسطه^۳ سیل گنبد مسجد خراب شد و
جماعتخانه منهدم گردید و اکنون خراب است، و تمام بازار و محلات
مصلی بسبب سیل در عین خرابی است، و بنای این مسجد در سنه^۴ خمس
و عشرین و سبعمائه به سعی امیر رکن‌الدین محمد قاضی تمام شد.

ذکر مسجد خواجه پیر حسین دامغانی

خواجه پیر حسین دامغانی خواجه^۱ کریم نهاد صاحب همت بود
و مردم از وی^۲ منفعت یافتندی و او پیوسته به زراعت مشغول بودی و حق
تعالی در خاندان او برکت ارزانی فرموده بود و صاحب خیرات و مبرات
بود و در اهرستان متوطن بود.^۳

[۱۳۸]

و در زمان پیشوائی او مردم اهرستان مرفه الحال بودند. تناقص دیوانی
که واقع شدی از خاصه^۴ خود جواب گفتی و بر مردم قسمت روا نداشتی.
و در اول حال در سر^۵ «کوچه^۶ غازیان» جماعتخانه^۷ نیکو بساخت و
و مناره^۸ یک قفصه بر آورد و امام و مؤذن تعیین کرد و در مقابل آن به جهت
مقبره عمارتی نیکو بساخت و خانقاهی در جنب آن تمام کرد، و میاه
ابرندآباد در آن جاری کرد.

و چون رواج و رونق جماعتخانه زیادت بود در جنب حظیره و
خانقاه باغی معمور بود و در آن باغ طرح مسجد جمعه بینداخت و صفه^۹
عالی و جماعتخانه به‌یمن و یسار تمام کرد و در صفه منبری بنهاد و مسجد
سفید کرد، و بر دو طبقه مسجد فوق و تحت سوره^{۱۰} «الکھف» بنوشت، و

درب مسجد برب آب اهرستان مفتوح کرد، و در جنب آن حانوتی و سقایه‌ای بساخت.

و در سنه اثنین و عشرين و ثمانمائه مسجد تمام کرد و اکابر و اهالی را در مسجد دعوت بداد و سماع کردند.

و بعد از چند سال قطعه زمین خلف صنفه مسجد اضافه کرد و طرح گنبد بینداخت و پایه های گنبد تا به حد سقف گنبد بر آورد و عن قریب تمام ناکرده به جوار رحمت حق پیوست و روح پاکش به دارالسرور واصل گشت.

[۱۳۹]

شعر

بس نامور^۱ به زیر زمین دفن کرده اند

کز هستیش به روی زمین جز نشان نماند

و آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک

خاکش چنان بخورد کزواستخوان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند

زنده است نام فرخ^۲ نوشیروان به خیر

گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

اکنون در حظیره‌ای که جنب مسجد ساخته آسوده است.

و بر بالای حظیره پنج وقت بانگ نماز گویند و بیشتر حفاظ و اطفال

به تلاوت مشغول باشند.

و غالب ظن آن است که تا اهرستان معمور باشد و مردم باقی باشند

خرابی به حال آن مسجد راه نیابد.

۱- م، ف: ناموران ۲- م، ف: و لئیت (تصحیحات مبتنی بر نسخه

کلیات سعدی چاپ فروغی است)

شیخ سعدی فرماید که: « نیک بخت کسی است که خورد و کشت
و بد بخت آنکه مرد و هشت . »

شعر

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد

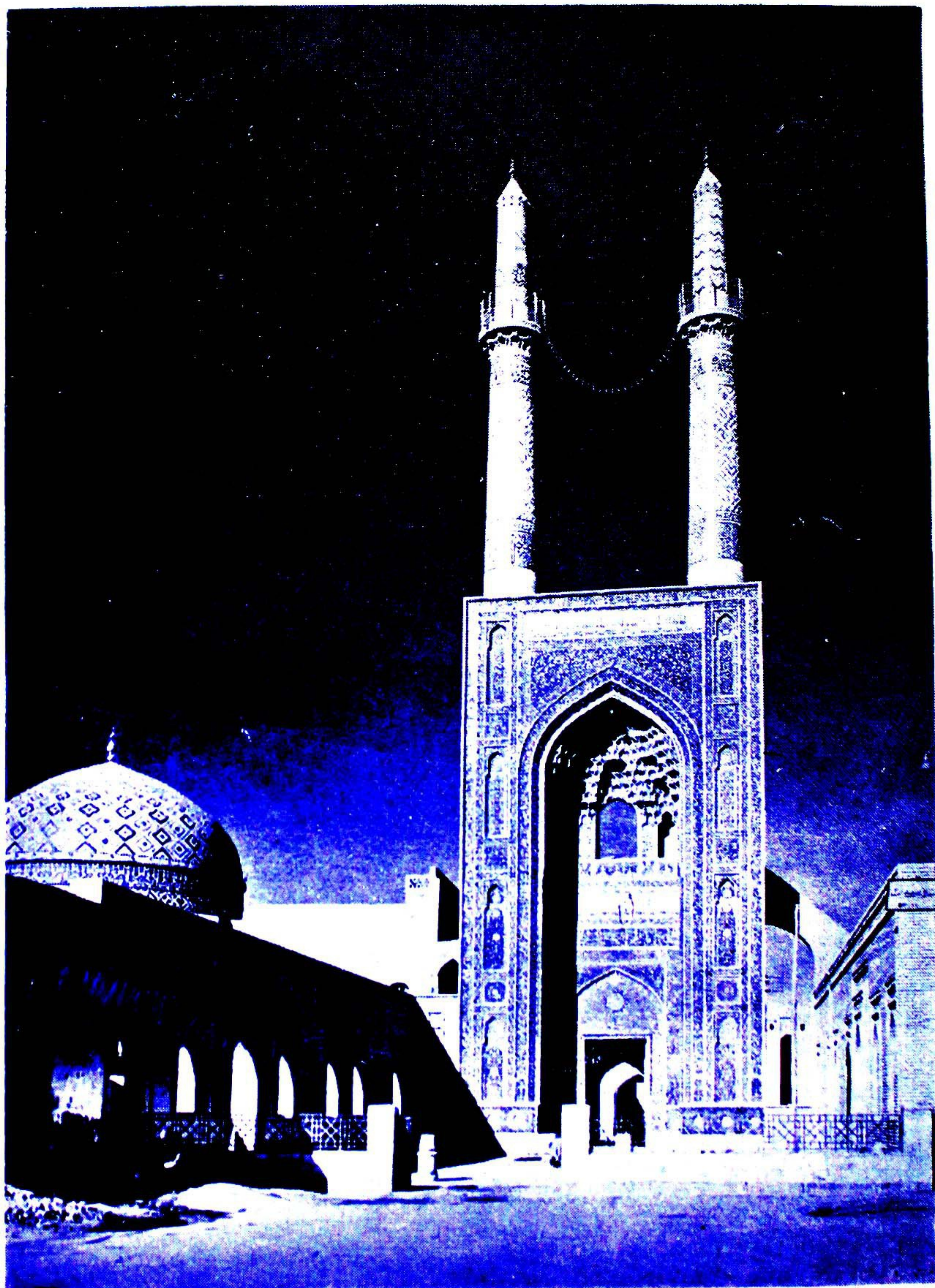
که عمر بر سر تحصیل مال کرد و نخورد

و چون خواجه پیر حسین درگذشت گنبد نا تمام بماند. از مبلغی که
به موجب وصیت خواجه حاجی جان تبریزی مانده بود که ذکر آن در مسجد
جمعه سرریگ گفته شد که مبلغ سه هزار دینار کپکی به جهت خیرات از
مال خود وصیت کرده بود و مبلغ یک هزار دینار به مسجد سرریگ صرف
شد یک هزار دینار به خرج مسجد خواجه پیر حسین کردند و گنبد تمام کردند. [۱۴۰]
خواجه زین الدین علی بن خواجه صدر الدین احمد ابیوردی از خاص
مال خود گنبد را سفید ساخت و عمارت تمام کرد و منبر از صدف به گنبد
بردند و پیش صدف بگشادند و جمعه اقامت نماز کنند و بعد از جمعه صلوة
خمس به جای آورند.

ذکر مسجد مولانا معین الدین معلم یزدی

مولانا معین الدین جمال یزدی معلم بود و مردی فاضل و کامل بود
و سلاطین بنی مظفر او را عزیز داشتندی و معلم شاه شجاع بود و سخن
او در میان بنی مظفر حجت بود و « تاریخ معینی مظفری » او نوشته و
به غایت کمال نوشته و فضل او از منشآت او معلوم می گردد.

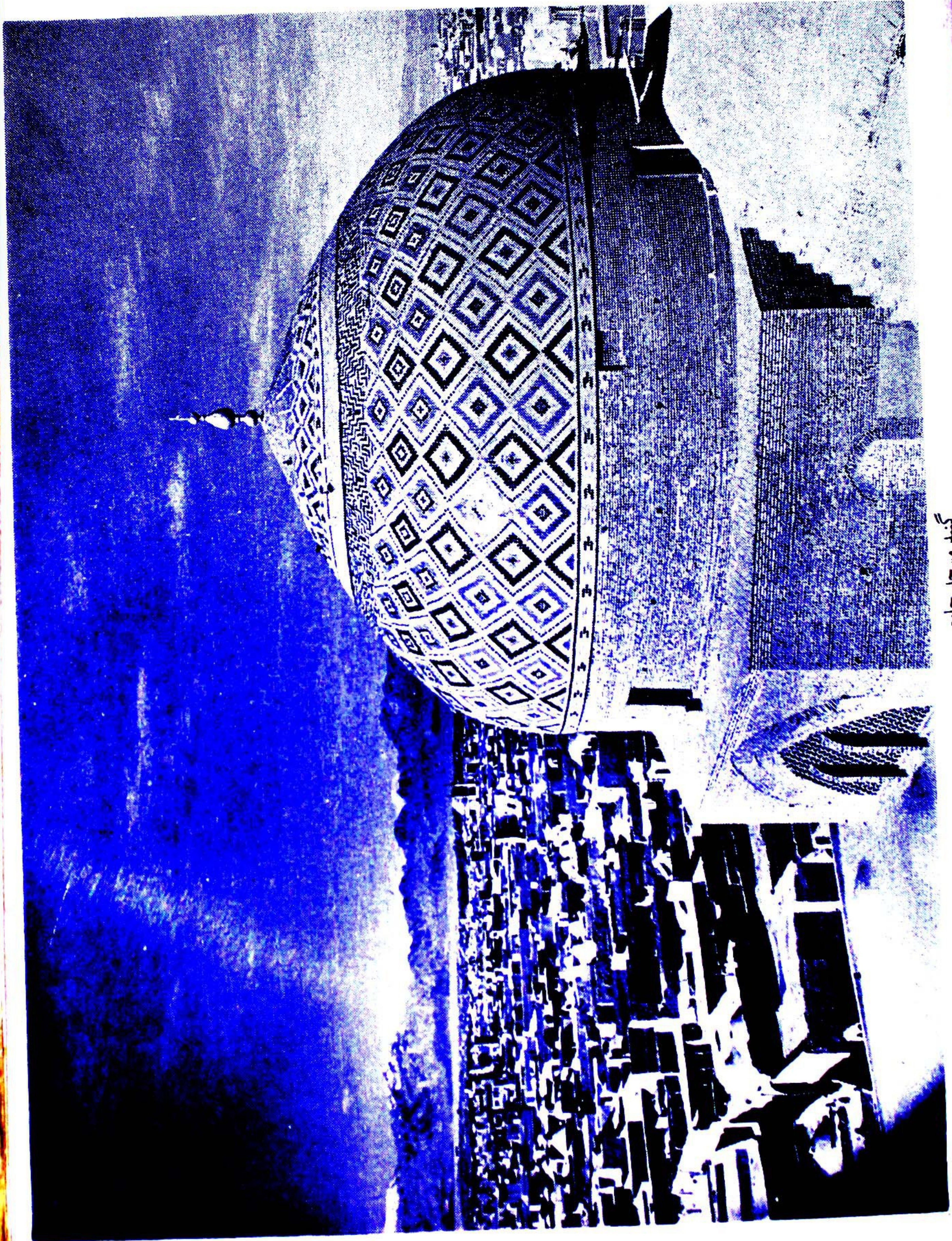
و در جنب مسجد اهرستان به موضعی که آن را « دشتوک » می خوانند
مسجدی عالی ساخته بی تکلف و گنبدی جهت مدفن خود در جنب آن پرداخته
و پنجره کاشی بر شارع نهاده و هنوز بعضی از عمارات مسجد باقی بود که
مولانای مشارالیه درگذشت و حرمش مولاة عظمی مسجد تمام کرد و



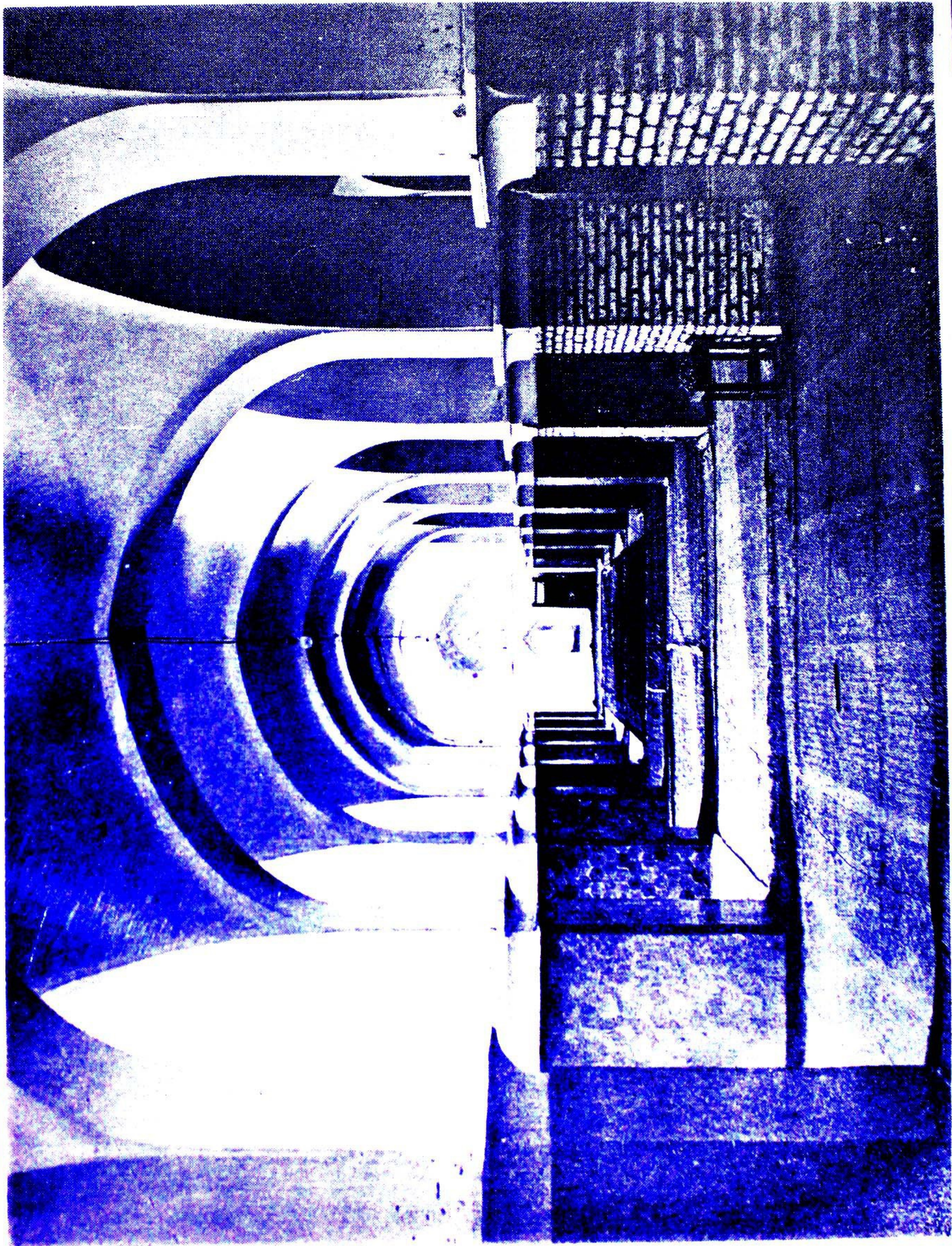
سردرومنارهای مسجد جامع



محراب مسجد جامع



گنبد مسجد جامع



مولانا را در گنبدخانه دفن کردند و حرمش نیز وفات کرد و هم آنجا مدفون است و این مسجد در سنه ۹ تسع و ثمانین و سبعمائه تمام شد.

ذکر مسجد جمعه یعقوبی

در زمان نصره الدین شاه یحیی این مسجد بساختند و مناره نیکو بر آوردند و مردم یعقوبی و مریاباد و سلغرآباد و مادر امیر در آن مسجد اقامت جمعه می کردند.

[۱۴۱]

و این مسجد به سعی شاه یحیی تمام شد و شاه یحیی عمله را نصب فرمود و وظیفه معین گردانید.

در سنه ۹ خمس و ثمانین و سبعمائه این مسجد تمام کردند.

ذکر مسجد جمعه مریاباد

مریم ترکان مادر سلطان قطب الدین بنا نهاد در سال ششصد و بیست و پنج هجری . به مرور روزگار خراب شده و بیشتر مردم در مسجد یعقوبی نماز می کردند.

جناب مولانای اعظم شمس الدین محمد بافتی نورالله مرقدہ کدخدایان موضع را ترغیب کرد و خود امداد فرمود و مسجد را به حال عمارت آورد. و اکنون در آن مسجد اقامت جمعه به جای می آورند.

ذکر مسجد جمعه جدید در چهارمنار

این مسجد جدید به موضع کوچه بهر وک ' مرتضی اعظم امیر جلال - الدین خضر شاه ادام الله سیاده ساخته و مرتضی مشارالیه مردی دولت مند صاحب خیرات است. و در هر مهم که دخل ساخته به نوازش و ترفیه درویشان و مستحقان قیام نموده. و خط و انشاء او در غایت خوبی است. و سادات و علما و صلحا را پیوسته به خلعت و سفره نوازش فرمایند و شفقت رسانند. و در مهمات خیر به اقصی الغایه کوشند و همیشه سلاطین و اکابر

۱- مل : بهرک

[۱۴۲]

او را معزز داشته‌اند و در عمارات و بقاع الخیر اهتمام تمام به جای آورد و دست ارادت به خلفای «مرشدی» داده و به کسوت شیخ مرشد درآمده. و در کوچۀ مذکور در جنب دولتخانه^۱ خود مسجد جدید بنا فرموده و در میان مسجد پایابی [به] نهر کیفرا مرز حفر کرده و جماعتخانه ساخته و بر یسار مسجد حظیره‌ای به جهت مدفن خود پرداخته و قبر حفر فرموده به جهت خاصه^۲ خود، و حفاظ بعد از اقامت در آن حظیره به تلاوت قیام نمایند.

و در جنب حظیره چمنی به غایت مروح ساخته و در پیشان چمن بقعه^۳ مروح ساخته موسوم به «مرشدیه» و علما و اهل الله و درویشان غالب اوقات در آن بقعه ساکن می‌باشند و هر کس را به مرتبه^۴ خود سفره می‌رسانند و در شب جمعه شوربای خوب جهت عوام می‌سازند و به حاضران می‌رسانند و به سماع قیام می‌نمایند، و وضع و شریف حاضر می‌شوند و در صبح و شام نقاره^۵ مرشدی می‌زنند، و در مسجد به اقامت جمعه قیام می‌نمایند و علما و عظمی می‌فرمایند.

و بنای این مسجد در سنه^۶ تسع و اربعین و ثمانمائه بوده، اما هنوز اتمام نیافته. به خیر و زودی تمام گردد، ان شاء الله.

ذکر مساجد جمعه^۷ یازده گونه تمام شد و اکنون در تحقیق بنای مدارس داخل و خارج شهر قیام نموده شود، ان شاء الله تعالی.

ذکر مدارس داخل و خارج و در صد وقت و ساعات

اول مدرسه^۸ رکنیه که ام‌البقاع است و در هیچ مملکت نظیر خود ندارد و مثل وقت و ساعات در هیچ بلاد نیست و هیچ مسافر نشان نداده.

ذکر مدرسه رکنیه

بانی مدرسه و رصد مولانای اعظم سعید رکن الحق والدین محمد بن نظام الحسینی است ، و او سلطان سادات و اهل عمایم بوده و خیرات او بیرون از حصر است.

[۱۴۳]

و این عمارت بر علو همت او دال^۱ است. درگاه رفیعش رشک معموره^۲ آفاق و جفت مناره^۳ او^۱ به اقامت در روی زمین طاق است، اندرون مدارس^۲ از عمارت گنبد و صفه‌ها و سراچه‌ها جهانی معمور. رصد وقت و ساعتش آسمانی پرنور ، تمام اوضاع و ادوار فلکی درو میبین. مصرع :
آسمانی است مشکلی شده بر روی زمین
دیده^۳ اولوالابصار در او حیران و عقل اولوالالباب در وضع بنای او سرگردان.

شعر

و هم چون طرح او بدید از دور	گفت از عجز کای اولوالابصار
این چه رسمی است بی کران و سعت	وین چه نقشی است آسمان هنجار
عقل کتل تا مهندس فلک است	بر زمین کس نزد چنین پرگار
گر کسی وصف این بنا گنتی	عقل باور نکردی این گفتار
لیک چون دیده دید و حس دریافت	عقل حس را کجا کند انکار

ذکر وقت و ساعات

در مقابل درگاه مدرسه دو منار بر دو گوشه ایوان او نهاده. و بریک منار مرغی از مس ساخته و از هر طرف که آفتاب بر می آید آن مرغ روی به آفتاب دارد و می گردد. و بر مناره^۳ دیگر علمی هنگام پنج وقت که طبل زده می شود بر می آید.

[۱۴۴]

و بر سر آن مناره در میان رصد چرخ چوبین منقش ساخته و به

۱- مل : مناره‌ها ۲- ف : مدارس

سیصد و شصت قسمت کرده و هر قسمتی درجه‌ای و هر روز که آفتاب برمی‌آید و هر درجه‌ای که نموده می‌شود به حروف ابجد.

و بر چهار گوشه^۱ چرخ، چهار دایره نهاده و بر هر دایره سی خانه و نام ماههای ترک و رومی و عربی و جلالی نوشته. هر یک روز که می‌گذرد یک خانه از آن دایره سیاه می‌شود و چون ساعتی می‌گذرد از دو دریچه^۲ بالای چرخ دو مرغ روئین سر بیرون می‌کنند و مهرهای در طاس که در زیر آن دریچه نهاده‌اند می‌اندازند^۳ و چرخ در گردش می‌آید، و از آن دوازده تخته^۴ سفید که نشان دوازده ساعت است یکی می‌افتد و تخته^۵ سیاه بر جای آن می‌آید.

و در پنج وقت چون مهره بیفتد طبلی یک زمان در اندرون رصد زده شود و علمی بر مناره برآید و دایره‌ای به آن چرخ کشیده و سی دایره^۶ سفید در روی نهاده هر روز که از ماه بگذرد یکی از آن دایره سیاه می‌شود، و در میان آن دایره نام آن ماه نوشته.

و از یک طرف^۷ دیگر مقابل ساعات دوازده تخته^۸ دیگر نهاده که در شب چون یک ساعت می‌گذرد یک چراغ از آن دوازده چراغ که نهاده شده باز نشانده می‌شود. و همچنان کمربندی بر میان آن چرخ نهاده مثل منطقه البروج و اسامی^۹ چهل و هشت منازل قمر ثبت کرده: اول شریطین و بطین و ثریا و دبران و هقعه و هنعه و ذراع و نثره و طرف و جنبه و زبره و صرفه و عوا و سماک اعزل و غفر و زبانی و اکلیل و قلب و شوله و نعایم و بلده و سعد ذابح و سعد بلع و سعد السعود و سعد الاخیبه و مقدم و مؤخر^{۱۰} و رشا و بطن الحوت.^{۱۱}

[۱۴۵]

۱ - ف: سی اندازد ۲ - ف: طرف ۳ - در التفهیم بجای مقدم و مؤخر، فرع نخستین و فرع دوم است. ۴ - رشا و بطن الحوت دو نام از منزل بیست هشتم قمرست و آوردن هر دو درست نیست (التفهیم ص ۱۱۳)، از نقل نسخه بدل اساسی منازل قمر چون خالی از فایده بود صرف نظر شد. در هر سه نسخه اساسی به اشکال مغلوط مضبوط است و از روی التفهیم تصحیح شد.

و بر بالای دایره قمر خمسه متحیره زحل و مشتری و عطارد و مریخ و زهره و منسوبات هر روز نوشته، به هر کوکب که باشد. و در اندرون رصد تنوره‌ای دو بالای آدمی از مس ساخته و هر روز پر از آب می‌کنند و لنگری مسین بر زنجیری بسته بر روی آب آن تنوره است.

و در پائین آن تنوره اسطرلاب روئین ساخته و از عضاده و مری آن آبی از ثقبه بیرون می‌آید و هر چند آب آن تنور کم می‌گردد آن لنگر فرو می‌نشیند و تمام عمل بدان است، و طاس کوچک چون جام آویخته نشان دقیقه است که هر دقیقه میلی بر آن جام خورده می‌شود و آوازی می‌کند. و در پای چرخ رصد پنجره چوبین به معقلی چوبین در هم کرده و از آن پنجره این چنین بیرون می‌آید: مستنبطه صنعة هذه الساعات العبد الفقير الى الله الخليل ابی بکر بن محمد خلیل^۳ غفر الله له بالخیر.

و اتمام این رصد در سال خمس و عشرين^۴ و سبعمائه بود.

[۱۴۶]

و در جنب مدرسه مسجد عالی به کاشی تراشیده و درگاه عالی بر آن نهاده و آن را «بیت الادویه» نام نهاده. و مقابل مسجد چاه آب سرد و درگاه به کاشی تراشیده. و بر ساحت درگاه از سه طرف موقوفات مدرسه مسطور کرده. و کتب‌خانه عالی سه هزار کتاب در هر فن پرداخته.

و راویان ثقاة گویند که چون سید رکن الدین ابن مدرسه بنا کرد و حکومت یزد اتابکان داشتند اتابک یوسف‌شاه حسد برد که در جنب «صفوتیه» که او را «مدرسه محمود شاهی» خوانند سید چنان مدرسه عالی بساخت و عمارت «صفوتیه» را هیچ رونق نماند.

اتابک گنبد مدفن صفوتیه به کاشی سبز کرده و دو مناره بساخت و

۱- سل: پائین ۲- سل: فصل ۳- ف: خلیل الله، سل: محمد الخلیل
۴- سل: خمس و عشر

عمارت صفوتیه نو کرد، و می خواست که به سید رکن الدین اذیتی رساند. در آن نزدیکی ترسائی متمول به یزد آمد و در یزد مسکن ساخت و باغ و سرا بساخت، در داخل شهر نزدیک مدرسه عطاخان، و اکنون آن باغ هست و آن را «باغ ترسا» خوانند، و در سر اهرستان آسیائی بساخت و به «آسیای ترسا» مشهور است، و مال او بی حساب بود.

جماعت عیاران شب بر بالین آن خواجه ترسا رفتند و او را به قتل

[۱۴۷]

آوردند و مال بسیار و فلوری بیشمار از وی بردند. روز دیگر معاندان تهمت به سید رکن الدین نهادند و بر کسان او گفتندی که این به انگیز او بوده است، و دیوان مظالم بنهادند و هیچ نوع آثار کشتن ترسا بر کسان او ظاهر نشد.

بعد از آن گفتند که عمارتی چنین عالی را از بسیار باید! شک نیست

که از مال ترسا این عمارت می کند! به تغلب سید را بگرفتند و تخویف بسیار بکردند. اما به جائی نرسید. آخر به شکنجه و چوب زدن درآمدند و به مدت دو روز قریب هزار چوب بروی زدن و پوست از اندام او جدا شد. چنانکه یک خلیطه از پوست اندام او جمع شد و او را تعذیب کردند و بر شتر برهنه نشانند و گردش روی را بگردانیدند و پشکل گوسفند و شتر بر سر او می ریختند. روزی تشنه بود از غلام اتابک آب طلبید. بول در کوزه کردند و به وی دادند و آخر او را به خورمیز بردند و در چاه قلعه محبوس کردند.

و در این همه واقعات فرزند او مرتضی اعظم سعید سید شمس الدین

محمد مخفی بود به کوچه نائبان^۲ در خارج شهر مشهور به «کوچه نو» در خانه حاجی علی نام استرآبادی، و اکنون آن کوچه به واسطه سیل تمام منهدم گشته، و آن محله معمور بود و بیشتر متمولان در آنجا بودند، و در آن

۱ - مل : کرد.... داد ۲ - ف ، مل : ناپیان

واقعہ ہم در آن کوچہ خواجہ ای بود نام او خواجہ علیشاہ.

این | خواجہ علیشاہ مذکور در شب جمعہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در خواب دید کہ او را فرمودی کہ بہ خانہ خواجہ استرآبادی رو کہ امیر شمس الدین پسر من در آنجا مخفی است. استر خود را و یک ہزار دینار اچہ بہوی دہ کہ بہ تبریز رود کہ کار او در آنجا بالا گیرد، و زود دہ. چند عوض آن بہ تومی رسد، و من در قیامت شفاعت خواہ تو باشم.

[۱۴۸]

خواجہ علیشاہ بہ در خانہ حاجی آمد و این بگفت. خواجہ حاجی ابا نمود و گفت هیچ کس در خانہ من نیست. خواجہ علیشاہ خواب باز گفت. خواجہ حاجی وی را بہ خانہ برد و سید شمس الدین را بدید و در پای وی افتاد و یک ہزار دینار بہوی داد و استر تنگ بستہ پیشکش او کرد. و سید شمس الدین همان شب از یزد بیرون رفت و بہ یک شب بہ نہ گنبد رفت. و در نہ گنبد گنبدی چند خراب بود و چشمہ آب شور تلخ بود. سید تشنہ بود تضرع نمود. حق سبحانہ بارانی بفرستاد کہ ہمہ صحرا از آب مملو شد. سید شمس الدین نذر کرد کہ چون خدای عز و جل وی را بنوازد عمارتی عالی بسازد و آب شیرین بدان مقام آورد و دہی و کشت و زرع بادید کند.

و از آنجا عزیمت راہ کرد و بہ مدت شش روز از یزد بہ اوجان تبریز رفت و در گوشہ ای مقام کرد | و شب حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ بہ خواب خواجہ غیاث الدین محمد رشید رفت و گفت فرزند من امیر شمس الدین بہ تبریز آمدست. قصہ او با ابوسعید بگو و او را تربیت کن. روز دیگر خواجہ غیاث الدین محمد مسکن سید شمس الدین محمد باز دید کرد و او را دریافت و نزد سلطان ابوسعید برد و نیابت عامہ

[۱۴۹]

ممالک و قضا و صدارت به وی تفویض کرد و خلعت خاص خود به وی داد و او را تربیت کرد.

وسلطان ابوسعید ایلچی و یرلیغ به جانب یزد فرستاد که سیدرکن الدین را خلاص دهند و برمسند قضا نشانند و معاندان او را تأدیب بلیغ کنند، و خلعت برای او بفرستاد.

و چون ایلچی به یزد آمد مردمان خرّمی کردند و به خور میز رفتند و سید را چون از چاه بیرون می آوردند ماری سیاه نزد سیدرکن الدین حلقه زده بود. برخاست و ناپیدا شد. سیدرکن الدین را بیرون آوردند و سواره به شهر آوردند و در مدرسه خودش برمسند قضا نشانند و ایلچی سخنان سخت به اتابک گفت .

و قاضی رکن الدین کسانی را که بروچوب زده بودند بطلبید و هریک را به عدد هرچوبی فلوری بداد و آنکه بول دوکوزه کرده بود حلوائ نبات در کمیچه زرین در دهان وی کرد، و طوخی عالی کرد | و اهالی یزد را همه جامه پوشانید و عزیمت کعبه معظمه کرد و بسیار از بزرگان ملازم او به کعبه رفتند و از کعبه متوجه روضه مقدسه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف شدند .

[۱۵۰]

و باز با یزد آمد و اهالی استقبال کردند و به سلامت به یزد آمدند و به دیدن استاد قرآن خود رفت، استاد محمد بن یعقوب، و او را دید که از پایاب زارچ بالا می آمد و نفس در او پیچیده بود. گفت ای استاد! آب تفت بیاورم و بر در خانه تو جاری گردانم.

و چون از دیدن استاد بازگشت در فراشاه قناتی جاری کرد و چند آب از سهام قنوات آنجا بخرید و به شهر آورد و از باغچه دارالشفاء

۱-م : ندارد ۱-م : محمدی

بگذرانید و بر در مدرسه^۱ وردانزور آورد و از آنجا به در مسجد جمعه آورد و بگذرانید و به مدرسه^۲ رکنیه آورد و در صحن مدرسه حوضی وسیع ساخت و آب تفت در او جاری گردانید و به صاعدیه آورد و از آنجا به در مدرسه^۳ عطاخان آورد و به کوشکنو برد و بر در خانه^۴ محمد یعقوب بگذرانید.

و چند عمارت دیگر بگرد و حمام سوجه و خانند آفان قریب مدرسه و خانقاه و مصنعه و بازار.

و در آستانه^۵ دروازه^۶ کوشکنو دو حمام ساخت: یکی به رسم رجال و یکی به رسم نساء.

و بازاری بر در حمام و خانقاهی ساخت.

و بر سر ریگ دو کاروانسرا یکی خاننو^۷ و یکی خان جهانوک^۸ راست کرد.

و قریب بازار آب جاری کرد.

و قریب مزار شیخ الاسلام سعید تقی الدین دادا محمد علیه الرحمة باغی به قرب پنجاه قفیز مشجر و مکروم ساخت.

و بر در باغ ساباطی عالی بساخت مشهور به «ساباط نقشین» و تمام کرد.

و خانقاه ابرند آباد. و خانقاه مجومرد. و خانقاه اشکدر. و خانقاه

عقدا. و خانقاه هفتادر. و چفته. و نیستانه احداث کرد.

و در سنه^۹ اثنی و ثلاثین و سبعمائه وفات یافت. و او را در قبه^{۱۰} مدرسه^{۱۱}

رکنیه نهادند. علیه الرحمة والغفران والتحیة والرضوان.

ذکر مدرسه^{۱۲} شمسیه و دارالسیاده و خانقاه

و حمام و بازار و کاروانسرا

چون امیر شمس الدین محمد در تبریز استقلال یافت طرح مدرسه

و دارالسیاده و چهار منار و خانقاه و بازار بینداخت و به یزد فرستاد و

قاضی چهار دبه که از امنای او بود [ند] تعیین فرمود و به یزد آمدند و بنیاد عمارت کردند و چهار ساباط عالی بر طرفین مدارس ساز کردند و قریب سی دکان در ضمن آن .

و نهر آب تفت را به تمام و کمال در میان بازار جاری گردانید و بر یک طرف کاروانسرای عالی و بر طرف دیگر حمامی نیکو به رسم رجال بساخت و آن حمام بواسطه سیل اکنون خراب است .

[۱۵۲] و دینار اربعه را به کاشی سبز تمام کردند و در دارالسیاده | آب نرسوباد جاری کردند، و کتابه کاشی تراشیده بر طرف بازار ساباط بنهادند و موقوفات بر آن ثبت کردند .
و از جمله عمارات آن حضرت یکی عمارت نه گنبد است .

ذکر نه گنبد

عمارتی چنان در هیچ دیار نیست . کاروانسرا و حمام و مسجد و دهی چهل خانه متصل به یکدیگر که بام هر چهل یکی بود و اساس آن از سنگ و گچ و آجر پخته و برجها و در آهنین .

و در چهار فرسنگی نه گنبد دهی بود اهر کان نام بخریدو آن ده ویران کرده آب آن ده چهار فرسنگ ناو بینداخت و آب به نه گنبد آورد و در میان کاروانسرا جاری کرد .

و بسیار قطعه های زمین احیا کرد و به کشت و زرع در آورد ، و چهل تن را معین کرد که در آنجا ساکن شدند ، و مرسوم معین کرد و آشی جهت فقرا و ابناء السبیل روانه کرد ، و بسیار از موقوفات بر آن وقف کرد از مزارع و حصص و میاه^۲ و بساتین ، و همه بر کتابه مسطور کرد .
و چند بقاع خیر از رباط و کاروانسرا و حمام و مسجد و مدرسه

۱- سل : حوض
۲- کذا در اصل ، شاید : حصص بیه

در یزد و ابرقوه و اصفهان و شیراز و کازرون و قم و کاشان و ساوه و ری و همدان و قزوین و سلطانیه و تبریز ساخته و هیچ از این عمارات خود ندیده. و رباط نه گنبد و رباط جوگند و رباط مجومرد و رباط عقدا و رباط نیستانه^۱ و دیگر رباطات ساخته.

و در تبریز وفات کرد، یک سال بعد از وفات پدر بزرگوارش. در سال ثلث و ثلثین و سبعمائه، و او را به یزد نقل کردند و در مدرسه^۲ خودش در چهار منار دفن کردند.

و حرم او دختر خواجه رشیدالدین فضل الله مرقد او را از چوب آبنوس و صندل راست کرد و بفرستاد به یزد با محرابی از مرمر که در جنوبی گنبد نهاده اند. و اوسیدی بزرگ متقی بود و ارشد اولاد نظام بود و در سنه سبع و عشرين و سبعمائه تتمه^۳ موقوفات یزد معین کرد و بر تخته ها نوشت و بر در مسجد هانصب کرد.

و هر که را حاجتی باشد روز چهارشنبه بر سر مزار او چهل بار «قل هو الله» بخواند. هر مراد که خواهد بر آورده شود. ان شاء الله.

و در سال سبع و عشرين و سبعمائه عمارات شمسیه^۴ تمام یافت. و او را فرزند یک صبیبه بود که حرم امیر معین الدین اشرف بود. و خانه کبیر و بادگیر و پیشگاه و دیوانخانه در کوچه حسینیان و خانه بزرگ و بادگیر و سراستان و ساباط و درگاه عالی در باب مدرسه رکینه از آثار اوست. رحمة الله علیه.

ذکر عمارت دارالشفاء صاحبی و خانقاه

بدان که دارالشفاء یزد از آثار خیرات خواجه و صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است. و خود این عمارت ندیده. و در تبریز وزیر ابا قانان^۵ بوده و نایب او در یزد خواجه شمس الدین محمد

۱ - م : نیستان ۲ - اصل : قانان

تازیکو بود و فرستاد که در یزد جهت من عمارتی بسازم موسوم به دار الشفاء.
 خواجه شمس الدین محمد این عمارت که در میان دو درگاه دار الشفاست
 بساخت و طرح آن نزد خواجه فرستاد .

چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدید در نظرش محقر
 آمد. به خواجه شمس الدین نوشت که در خور همت خود این عمارت
 کرده‌ای نه در خور همت ما!

خواجه شمس الدین ازین سخن به هم برآمد و ده قفیز زمین طرح
 عمارت مدرسه و مسجد و بیت الادویه و محبس مجانین و حوضخانه و
 یخدان و باغ بینداخت و بادگیر عالی و طنبی منقش راست کرد و اساس آن
 از آجر پخته و گچ و کاشی تراشیده کرد و منقش گردانید و این طرح نزد
 خواجه فرستاد .

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان فرمود که نه بدین افراط و
 نه بدان تفریط!

خواجه شمس الدین تازیکو باز فرستاد که اگر بر خواجه گران است
 کتابه از درگاه بردارند و تازیکو بنویسند که آنچه خرج رفته باشد
 به خزانه عامره فرستم .

چون دار الشفاء تمام شد خواجه شمس الدین تازیکو اجلاس کرد و
 بزرگان طلب داشت و طوی عالی کرد و افسح المتکلمین امامی هروی
 قصیده‌ای در وصف دار الشفاء گفته عرض کرد. تازیکو هزار دینار صله
 آن قصیده به وی داد و این قصیده به کاشی تراشیده بر کتابه نقش کرد.
 چند بیت از آن قصیده بر سبیل تبرک نوشته می شود.

قصیده

ای صفای صفهات ترکیب عالم را روان
 صحت عقل و صفای روحی و جان جهان
 سدره گردون مآب تست رفعت را پناه
 ساحت عزت جناب تست دولت را مکان
 شد ز رشک صحن و سقفت چرخ و جنت را مقیم
 اشک انجم در کنار و آب کوثر در دهان
 کی به گردون سرفرو و دآر دجنابت را که هست
 ز اطلس گردون زمینت وز کواکب آسمان
 سقف مرفوعت سپهر عاشرست آن بر زمین
 صحن دلخواهت بهشت تاسع است آن در جهان
 صاحب آن کس که از دست و دلش عاجز شوند
 هر نفس صد حاتم و هر لحظه صد نوشیروان
 خواجه دیوان هفت اقلیم شمس ملک و دین
 مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان
 چون دار الشفاء تمام شد بزرگان یزد از شهر و ولایت از هر مقامی
 پانصد سبواب تکلف کردند جهت خواجه صاحب دیوان. خواجه داخل
 موقوفات دار الشفاء کرد و در سال ست و ستین و سبعمائه تمام شد.
 و خواجه شمس الدین محمد تازی کو مسجد چهل محراب بساخت و
 و چهار دانگ «قریه شیر» از قهستان یزد بر آن وقف کرد.

ذکر مصلی او | عیدگاه برابر مزار جمال الاسلام
 و مصلی و عیدگاه برابر مزار شیخ الاسلام شیخ جمال الدین او
 ساخت و محراب و منبر ساز کرد و آن از آثار خیر اوست.

۱- ف: کذا در اصل، مل: ندارد ۲- ف: جمال الدین اسلام، مل: سلام

ذکر مدرسه^۱ رشیدیّه و خانقاه و بازار و کاروانسرا

[۱۵۶]

این مدرسه منسوب است به خواجه رشیدالدین فضل الله طیب که از اکابر زمان خود بود، و پسران عالی شان او وزرای^۱ سلاطین بودند و به علم و کمال آراسته بودند، و مصنّفات بسیار دارد.

و در اوّل حال طوف ممالک می کرد، و خلائق را از حکمت او منفعت می بود و مسیح زمان بود، و چون به شهر یزد رسید به حکم الجنسیّه علة الضمّ نزدیک اولاد مولانا رضی الدین طیب شد و مولانا شرف الدین علی که جالینوس زمان بود و از اکابر یزد سرآمد بود او را تفقّد کرد و گرامی داشت و هر کتاب که طلب کرد به وی داد.

و چون خواجه رشید به تبریز رفت و نزد سلطان محمد خدا بنده آن پایه و بزرگی یافت و در صدر^۲ امرا و وزرای سلطان درآمد، و می خواست که عذر خدمت ایشان بخواهد فرمان ویرلیغ^۳ صدارت و امارت جهت مولانا شرف الدین علی بفرستاد، و چون نشان بر رسید وفات کرده بود.

و پسران او صاحب اعظم سعید ضیاء الدین حسین و مولانا مجد الدین حسن در میان بودند. صدارت و امارت به مولانا مجد الدین رسید. به غایت عالیشان و رفیع مکان شد. کوچه های یزد به جهت آن جماعت که باربر [ی] می کردند ناهموار بود. بفرمود که هموار کردند و کلوخ از راه گذرها پاک کردند.

[۱۵۷]

و در قریب کوچه^۴ اسفه^۲ رباطی ساخته و «خلدظله» بر کتابه^۵ در گاه نوشته، و خواجه رشید التماس کرد که جهت او در شهر یزد عمارات بسازند و این مدرسه و خانقاه و بازار در مدرسه و خانقاه و منار مابین خانقاه و مدرسه و کاروانسرای مقابل مدرسه^۶ وردانزور طرح بینداختند و

۱- م : وزراء و سلاطین ۲- م : صد ۳- ف : اسفه ، مل : اسفه

در سال خمس و عشر و سبعمائه عمارت تمام کردند و القاب خواجه رشید بر در مدرسه «مخدوم جهانیان» نوشته‌اند.

و بسیار از مزارع و اراضی و سهام^۱ قنوات و حوانیت و بساتین بر آن وقف کردند، اولادی و خیراتی.

و بازار در مدرسه مذکور که مشهورست به «بازار کاغذیان» هم وقف در آن مدرسه کرده است.

و خواجه رشید از اکابر زمان بود و ابواب خیرات او در یزد و کرمان و اصفهان و شیراز و تبریز و سلطانیه بسیار است. و «ربع رشیدی» که در تبریز ساخته شهری دیگرست از مساجد و مدارس و بیوتات و بازار و کشتزار و بساتین. و برج و بارو گرد او کشیده. و کتاب و تصانیف دارد و همه فاضلان و به غایت کمال نوشته.

و در سال ثمان عشر و سبعمائه نزد سلطان ابوسعید او را غمز کردند که تشخیص مرض سلطان محمد غلط کرده است و به فرمان سلطان ابوسعید امیرچوپان وی را به قتل آورد. [۱۵۸]

ذکر مدرسه ضیائیه در شهرستان داخل یزد

مدرسه ضیائیه شهرستان مدرسه‌ای مروح است و درگاه رفیع دارد و مناره به تکلف ساخته که در هیچ دیار نظیر خود ندارد.

و در جنب مدرسه زاویه نیکو دارد و کتبخانه. و دو آب در پایاب مدرسه جاری است. و باغچه مشجر و مکروم در خلف مدرسه. و چند خانه‌های عالی و بادگیرهای رفیع در حوالی مدرسه ساخته.

و بانی این مدرسه مولانا و صاحب اعظم ضیاءالدین حسین رضی بوده، و چون بنای این مدرسه بنهاد و اساس آن ساز کرد به جوار رحمت حق پیوست.

۱ - م : سهام و قنوات ۲ - ف : حسن

و فرزندان بزرگوار او مولانا شرف‌الدین علی و مولانا مجدالدین حسن به اتمام آن سعی نمودند و در سال خمسین و سبعمائه تمام کردند. و این پسران از دختر مرتضی اعظم سعیدرکن‌الدین محمد نظام قاضی متولد شده بودند.

و مولانا شرف‌الدین علی در صدد وزارت بود، و مجدالدین حسن را سلطان مبارزالدین محمد مظفر قاضی گردانید و او قاضی نافذالحکم بود به شرکت مولانا و مرتضی اعظم جامع‌الکمالات سید جمال‌الدین حسن‌الحسینی البخاری.

و مدرسه ضیائیه در زمان مولانا مجدالدین حسن معدن درس و فتوی بود و تمام اکابر و علما و فضلا در درس او حاضر آمدندی و علامه زمان خود بود و قاضی عالم عادل متبحر بود که هرگز غبار رشوت گرد دامن او ننشسته و شرح کتاب «تیسیر حاوی» که نوشته است بر کمالات و فضل او دال است.

[۱۵۹]

و مقابل مدرسه حمامی مروح با مسلخی مربع و حیاض بسیار و خلوات نیکو ساز کرده. و تمام سلاطین بنی مظفر ملازمت او کردند و سخن او را انقیاد جستندی.

ذکر مدرسه کمالیه در داخل شهر یزد

مدرسه عالی نیکوست و درگاه رفیع و دو منار بر بالای درگاه نهاده که نظیر خود ندارد، و چهار صفت منقش از طرفین و قبه عالی که مدفن بانی و فرزندان و اقارب او [ست] به کاشی تراشیده و ایزاره کاشی نهاده، و در پایاب مدرسه دو نهر آب جاری کرده، وساحت درگاه و حوانیت ساخته، و خانقاه و بیت‌الادویه ترتیب کرده.

و حمامی عالی به رسم رجال با مسلخ و حیاض و خلوات قریب مدرسه ساخته .

و اکنون مدرسه و عمارت و حمام در عین خرابی است و تمام کاشی ها [را] کنده اند و در مدرسه [را] برده اند .

و بانی این عمارت صاحب اعظم خواجه کمال الدین ابوالمعالی بن برهان الدین لطف الله بود، و پدر او به استقلال وزیر سلطان محمد مظفر بود، و قنات از فراشاه بیرون آورد و آب آن در میان آب شهر مخلوط است تا در مسجد جمعه عتیق شهر آنجا | منقسم می شود و به مدرسه و حمام می رود و موقوفات او بسیار است .

و این عمارت در سال عشرين و سبعمائه بود .

[۱۶۰]

ذکر مدرسه حسینییه به کوچه حسینیان در داخل یزد

این مدرسه از استحداث مرتضی اعظم سعید شرف الدین حسین پدر امیر معین الدین اشرف است، و اگر چه مدرسه ای مختصر است ولی تمام به کاشی تراشیده و طلا و لاجورد معرق است .

و در خلف صفت بزرگ قبه رفیع و گنبد عالی بنهاد .

و امیر شرف الدین حسین و امیر معین الدین اشرف و دیگر بسیار از سادات مثل سید جلال الدین مجتبی مفتی در آن مدرسه مدفون اند .

و نهر وزیر در میان مدرسه جاری است، و مصنعه عالی بر در مدرسه نهاده که مردم شهر و محله از آن مستفیض می گردند و از آب تفت آن را مملومی کنند و با شترگلو آب به شهر می آورند .

و این مدرسه در سال ست و عشرين و سبعمائه بوده، و مدرسه ای به غایت مروح است . اما در عین خرابی است .

۱ - ف : مغرق ۲ - کذا در اصل ، شاید : « بسیار دیگر »

ذکر مدرسه^۱ صاعديه در داخل شهر

این مدرسه [را] خواجه رکن الدین صاعد وزیر که صاحب خیرات و مبرات بود ساخته و به غایت مدرسه^۲ خوبی است و درگاه رفیع و صفت‌های عالی دارد و در آستانه گنبد ساخته و آن را «بسحاقیه» نام کرده، و دونه‌آب در این مدرسه جاری است.

[۱۶۱] و برادر او خواجه مسعود شاه | عزیمت مکه^۳ معظمه کرد و در بغداد وفات یافت و در جوار سّری سقطی و جنید مدفون است. و در سال اثنی و ستین و سبعمائه این مدرسه تمام شد.

ذکر مدرسه^۴ خواجه شهاب الدین قاسم طراز^۱

این مدرسه هم در داخل شهر است و مختصر، و تمام به کاشی کرده دو طبقه، و گنبدی خوب در صّفه^۲ اصل دارد، و درگاه منیع و ساحت رفیع و دکان بر چهار طرف، و مسجدی مروح مقابل مدرسه نهاده و نهری آب در آن جاری کرده و گاه گاه آب تفت در آنجا عبور می کند، و موقوفات بسیار دارد.

و در سال سبع و ثلثین و سبعمائه این مدرسه اتمام یافت.

ذکر مدرسه^۵ خاتونیه

این مدرسه داخل شهر است، و بانای آن شاه خاتون مادر شاه یحیی بود. چون مدرسه بنا کرد و درگاه مسجد به صفا اتمام یافت واقعه^۳ بنی مظفر دست داد و مدرسه ناتمام بماند. و مادر شاه یحیی و بعضی از اولاد بنی مظفر در آنجا مدفون اند و موقوفات بسیار دارد.

و در سال سبع و ثمانین و سبعمائه عمارت این مدرسه تمام شد.^۴

۱- ف : «طراز» ندارد ۲- مل : مدرسه بود، ف : اتمام یافت

ذکر مدرسه نصریه در داخل شهر یزد

این مدرسه [را] شاه نصره الدین یحیی در جنب خانقاه جَد خود ساخت. صفه عالی و گنبدی وسیع تمام از خشت پخته و درگاه عالی، و در خلف صفه بزرگ طنبی در غایت بی نظیری ساخته و دری در خانقاه جَد خود کرده و در دیگر علی حده مفتوح کرده و پنجره های آهنی بر طریق نهاده. و چون در قمشه امیر بزرگ تیمور گورکان حکم قتل آل مظفر فرمود [و] شاه یحیی و فرزندش سلطان جهانگیر را به قتل آوردند و هر دو را به یزد نقل کردند در گنبد مدرسه دفن کردند. و این مدرسه در سال سبع و ثمانین و سبعمائه ساخته شده است.

[۱۶۲]

و چون ذکر مدارس قدیم از پیش رفته مثل مدرسه دو مناره و مدرسه عطاخان و مدرسه سلطان قطب الدین و مدرسه سلطان معز الدین کی کاوس و مدرسه اتابک سام و مدرسه وردان زور و مدرسه محمود شاهی باز به تکرار حاجت نیست.

ذکر مدارس خارج شهر

مقدم مدرسه غیاثیه سرریگ است.

ذکر مدرسه سرریگ

این مدرسه امیر غیاث الدین علی عقیلی بنا کرده و مدرسه قدیم است و سادات بزرگوار بسیار در آن قبه آسوده اند. و امیر غیاث الدین علی چون اتابک یوسف شاه با یسو در آن حکایت بکرد و آن واقعه روی نمود و چون فرمان سلطان محمد صادر شد که یزد را ویران کنند و امیر محمد ابداجی با سی هزار مرد از اصفهان متوجه یزد شد، چنانچه ذکر آن از پیش رفته، امیر غیاث الدین بار عایای یزد | به استقبال

[۱۶۳]

امیر محمد رفتند و او را به یزد آوردند و امیر محمد امیر غیاث الدین را عتاب کرد که چرا مخالفت اتابک نکردی. و او را بند کرد و نزد سلطان محمد فرستاد. سلطان بفرمود تا او را در شیرخانه محبوس کردند و شیران به امیر غیاث الدین تعرض نرسانیدند.

و چون سلطان حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله در خواب دید و ایمان آورد امیر غیاث الدین را از شیرخانه بیرون آورد و بند برداشت و خلعت داد و روانه یزد گردانید.

سید در اوجان تبریز وفات یافت و او را به مدرسه خودش دفن کردند. و این مدرسه و ده دکان در بازار سرریگ و حمامی به قرب مدرسه کیانرسو ساخته، و این زمان خراب است.

و این مدرسه در سال سبع و ستین و سبعمائه اتمام یافت، و موقوفات بسیار دارد.

ذکر مدرسه غیاثیه چهار منار

این مدرسه عالی عمارتی نیکوست و مشهور به بقاع ثلاث است، یعنی مدرسه و خانقاه و مسجد.

و این مدرسه مستدس مروح است و تمام به کاشی کرده و دو طبقه ساخته، و جفتی مناره دو قفسه به بغایت بلندی بر درگاه مدرسه نصب کرده، و کتابه درگاه به خط خواجه عبدالله صیرفی نوشته و القاب بانی و تاریخ مسطور کرده.

[۱۶۴] و گویند خواجه عبدالله ده هزار دینار اجرت این کتابت گرفته و یک [عین] مفرد در کتابت موقوف داشته که هنرمندان از تحریر آن «عین» عاجز آمده‌اند.

و بانی این مدرسه مرتضی اعظم سعید امیر علی بن امیر غیاث الدین

الحسینی بود و او وزیر امیر شیخ ابواسحق بود. و میان محمد مظفر و امیر شیخ محاربه و مجادله بود و چون امیر شیخ لشکر از شیراز به در یزد آورد و به محاربه محمد بن مظفر قیام نمود و یزد را نتوانست که بستاند بسیار خرابی در یزد واقع شد و در اندرون شهر قحط افتاد و به مرتبه ای رسید که مردم سگ و گربه شهر به کار داشتند. و امیر شیخ را چند نفر فیل همراه بود و در بیرون شهر فیلان^۱ را نهیب می دادند تا خرطوم بر درختان می پیچیدند و از بیخ می کنند و تکیه بر دیوارها و عمارتها می زدند و خراب می کردند، و به عاقبت نتوانست که بستاند. یزد را بگذاشت و به شیراز رفت و یزد به محمد بن مظفر باز ماند. امیر غیاث الدین همراه امیر شیخ بود. از دور آن مدرسه و دو مناره دیده بود. چون امیر شیخ بازگردید محمد مظفر حکم کرد تا مدرسه غیاثیه بکنند^۲. شرفه^۳ درگاه و ساباط بینداختند. اکابر و اهالی درخواست کردند که حیف باشد چنین عمارتی ویران کردن، و دیگر مدرسه را چه گناه که بانی آن خطائی کند؟ محمد بن مظفر از سر کردن آن درگذشت.

[۱۶۵]

و این مدرسه در سال اربعین و سبعمائه بود.

و امیر علی غیاث وزیر به استقلال امیر شیخ بود و حاسدان غمز کردند که مادر امیر شیخ^۴ تاشی خاتون با سید یکی است و عشق او دارد و در کمین کردند. امیر علی غیاث و تاشی خاتون در یک مجلس بنشستند. امیر شیخ را خبر کردند و امیر شیخ روی بدان خانه نهاد. ایشان خبر دار شدند. راه گریز نبود و موسم گل بود، و گل بسیار در آن خانه ریخته بود^۳. سید در میان گل پنهان شد. امیر شیخ درآمد و سید را ندید. دریافت که در زیر گُل است. امیر شیخ فرمود که جای تو در زیر گل بهتر است که در زیر گُل! و او را شمشیر آجین کرد.

۱- مل : فیلبانان ۲- ف : بکنند ۳- ف : بودند

و بعد از شهادت او را به مدرسه خودش به یزد نقل کردند و در گنبد مدفن دفن کردند، و قتل او در سال ست و اربعین و سبعمائه بود. و این مدرسه بر شفیق آب تفت نهاده، و دایمی آب در خلف آن جاری است، و با رودخانه پیوسته است.

ذکر مدرسه عبدالقادریه

به ظاهر شهر است در محله ای نیکو واقع، میان شهر و صحرا و بازار-خانه معمور، و این مدرسه صنفه های عالی دارد و دو طبقه است، و در خلف صنفه گنبدخانه رفیع دارد، و مدفن بانی و اقربای او در آن موضع است، و سوره «انافتحننا» به کاشی تراشیده بر در گاه نصب کرده اند، و القاب بانی و تاریخ ساز داده، و جفتی در عالی بر در مدرسه قایم گردانیده، و در میان مدرسه پایایی عالی و نهر آب جدید در وی جاری است.

و بانی مدرسه خواجه عبدالقادر بن خواجه کمال الدین محمد بن سدید اشکذری بوده.

و در زمان سلطان ابوسعید در علم محاسبه مثل خواجه عبدالقادر نبوده. او را به جهت حساب ممالک و مفرده خواجه علیشاه جیلانی به تبریز طلبید و حساب تمام ممالک بنوشت، و آنچه خواجه علیشاه به وی تقبل نموده بود وصول نیافت. میان ایشان نزاع واقع شد. خواجه عبدالقادر پیش سلطان زانو زد که خواجه علیشاه صد تومان از خزانه عامه تصرف نموده. سلطان فرمود که عبدالقادر حساب او بکند. و از فرزندان خواجه رشید یکی در روم بود. او نیز با خواجه علیشاه بدبود و به قصد اومی آمد. همان شب خواجه علیشاه از وهم زهر خورد و هلاک شد. و آن فرزند خواجه در او جان وفات کرد، و خواجه عبدالقادر را هم در

آن شب وقت سحر شکم بگرفت و جان بداد. روز دیگر نعش هردو را برداشتند و همراه یکدیگر دفن کردند. و این واقعه غریب و عجیب بود. خواجه علیشاه را در عمارت خود دفن کردند و خواجه عبدالقادر را به یزد آوردند و در قبّه مدرسه خودش دفن کردند.

و این | مدرسه در سال اربع و ثلثین و سبعمائه اتمام یافت. خویشان و اقارب او هستند که ضیاء ملک و ملت اند، و آفتاب دین و دولت. طالع سعدشان مسعود و عاقبت کارشان محمود باشد.

[۱۶۷]

ذکر مدرسه امیر آخوریه

این مدرسه مقابل مدرسه عبدالقادریه است، و ساحت هردو یکی است و مدرسه ای مروح، و صفتها و طنبی دارد، و بر درگاه مدرسه مسجد نیکو ساخته، و مسافر خانه و فراش خانه پرداخته، و گنبد عالی در خلف صفت جهت مدفن خود راست کرده - به غایت گنبد مروح است، و سوره «هل اتی» بر دایره گنبد نوشته، و باغچه مشجر در خلف گنبد خانه راست کرده، و میاه تفت و نصیری در و جاری است، و پایابی از میاه جدید در میان مدرسه ساخته و اکنون یک طرف مدرسه عبدالقادریه به واسطه سیل منهدم گشته.

و بانی این مدرسه امیر آخوریه محمد بن قاسم بن سعید امیر آخر بود. و القاب سلطان مبارز الدین محمد مظفر بر کتابه صفت و دهلیز نوشته و موقوفات بسیار دارد، و به غیر شرط واقف و حکم شرع صرف می شود و مدرسه خراب می گردد.

و در سال تسع و خمسين و سبعمائه این مدرسه ساخته شده.

ذکر مدرسه ضیائیه سرپلوک | مشهور به ضیائیه دادویان

[۱۶۸]

این مدرسه را خواجه ضیاء الدین محمد دادویان که وزیر عادل

۱ - م : امیر آخوریه ، ۲ - م : امیر آخور

صاحب خیر بوده ساخته و در آستانهٔ مدرسهٔ طنبی خوب ساز داده، و مدفن او آنجاست.

و بیرون مدرسه بازارچه‌ای ساخته بود، و بازار در مدرسه متصل است، و بر اطراف اوسقایه و آب روان ساخته بود، و هجده دکان بیرون مدرسه راست کرده، و سیل چهار دانگ آن مدرسه را در هم کوفته و در عین خرابی است.

و این مدرسه هنوز تمام نشده بود که بانی او وفات یافت در ثمان و ثمانین و سبعمائیه، و هنوز به سفید و نقش نرسیده بود و همچنان باز ماند، و سیل در هم کوفته است.

ذکر مدرسهٔ قطبیهٔ سر پلوک

اول صاحب اعظم سعید خواجه حاجی علی قاسمان مسجدی در سر پلوک ساخته و طنبی جهت مقبرهٔ خود در جنب آن بر آورده، و چون فرزند خلف او خواجه قطب الدین محمود به یزد آمد باغی که در خلف مسجد و مقبره بود درختان قلع کرد و مدرسهٔ عالی دو طبقهٔ مزین به کاشی و نقاشی ساخت، و چهار صنفه جهت مسکن فقرا ترتیب کرد، و آب تفت در میان مدرسه جاری ساخت و حوضهای خوب ساخت. و این مدرسه را متصل به مقبرهٔ پدر بزرگوار کرد.

و این مدرسه را «دارالصفاء» نام نهاد، و اتمام این مدرسه در سال اثنی وثلثین و ثمانمائیه بوده.

ذکر مدرسهٔ خواجه ابوالمعالی

خواجه ابوالمعالی خواجه بزرگ منش بود و فرزندان رشید داشت. قرب مدرسهٔ نظامیه این مدرسه و طنبی و مقبره جهت مدفن خود ساخت، و

الف: کرد

آب نودر اندرون جاری کرد، و جنب مدرسه خانه‌های عالی و بادگیرهای رفیع و بساتین و اشترخان راست کرد، و در جنب مدرسه حمامی معتبر به رسم رجال ساخت.

و اتمام این عمارت در سال سبع و ثمانین و سبعمائه بود، و پایابی از آجر پخته ساخت، و مصنعه نیکو جهت آب تفت ترتیب کرد.

ذکر مدرسه اصیلیه دھوک

آن مدرسه عالی بود. صفه‌های خوب و حجره‌ها و پایابی از آب جدید درو جاری بود، و گنبدخانه عالی خلف صفه ساخت بیرون مدرسه، و در طرف سباباط خانه و حانوت و حمامی خوب به رسم رجال ساخت.

و بانی این مدرسه خواجه اصیل الدین محمد بن مظفر عقیلی بود. و عقیل برادر امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوٰۃ والسلام بود، و اکنون به واسطه سیل خراب گشته و حمام و مدرسه بایر شده. و اتمام این مدرسه در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بود.

و این عقیلیان قوم نامدار و تبع بزرگوار بودند و از اشرف قبایل یزد بودند، و بر سر کوچه حسینیان کوچه ای [است] مشهور به عقیلیان، و اکنون از آن قوم اندکی مانده‌اند و به شدت روزگار گرفتارند.

[۱۷۰]

ذکر مدرسه یوسف چهره

یوسف بن حاجی حلبی مشهور به «چهره» در زمان امیر جلال الدین چقماق شامی داروغه یزد بود، و هیچ داروغه را این کامرانی میسر نشد که او را.

در محله دھوک سفلی متوطن بود و در آن محله بسیار عمارت و طرح مدرسه در جنب مدرسه اصیلیه بینداخت و مدرسه خوب ساخت و پایابی از آجر پخته در میان مدرسه تمام کرد، و آب در و جاری گردانید و خانه‌ها و طبیبی و سرابستان راست کرد، و در جنب آن اشترخانی ساخت و بردرگاه

تاریخ والقباب خاقان سعید به خط مولانای سعید محمد شاه خطاط
طاب ثراه به کاشی تراشیده ثبت گردانید .

و اکنون آن محله و مدرسه به واسطه سیل خراب گشته .
و آن مدرسه در سال اربع و ثلثین و ثمانمائه تمام شد .

ذکر مدرسه قطیبه مشهور به حاجی عماد

این مدرسه در مدرسه عبدالقادریه و بواب قطریان واقع است ، و مدرسه
مروح است .

و بانی این مدرسه مولانا [ی] اعظم سعید قطب الملة والدین محمد بن
حاجی عماد است .

و در جنب مدرسه مقبره پدر بزرگوار او است ، قدوة الحاج و
القراء المجودین حاجی عماد الدین علیه الرحمة . |

و در جنب آن مدرسه جماعتخانه نیکو ساخته و اکثر اوقات در
آن جماعتخانه تلاوت کلام الله و تعلیم اطفال به قراءت قرآن می باشد .

و حمامی نیکو در جنب آن ساخته به رسم رجال و نساء .

و بیوتات و بساتین در جنب آن راست کرده ، و در موضع خوب واقع گشته .

و اتمام این مدرسه در سال سبع و ثمانین و سبعمائه بود .

ذکر مدرسه باوردیه به قرب اسکندریه

بانی این مدرسه فرزندان خواجه اعظم سعید خواجه صدرالدین

احمد ایوردی اند : خواجه اعظم سعید شمس الدین محمد و خواجه

زین الدین علی . چون خواجه مشارالیه در گذشت حظیره قابل نداشتند . از

ترکه میراث هر یکی قسمتی جدا کردند و در جنب « اسکندریه » که نزدیک

محله ایشان بود قطعه ای زمین خریدند و مدرسه عالی بساختند و در

آستانهٔ مدرسه گنبد عالی برافراختند و پنجره آهنین بر شارع نهادند و آن گنبد را منقش کردند و بیرون گنبد که مراد سر گنبد است به کاشی سبز تمام کردند.

و مصنعهٔ وسیع در جنب مدرسه بساختند و از آب تفت مملومی کردند، و حجره‌ها و بیوتات و بساتین راست کردند، و بردرگاه کتابهٔ تاریخ به خط مولانا [ی] سعید محمد شاه خطاط به کاشی تراشیده بنهادند، و مدرسه‌ای به غایت مروح است. و خواجهٔ سعید مشارالیه و فرزندان در گنبد خانه مدفون اند.

[۱۷۲]

و اتمام این مدرسه در سال اثنی و اربعین ثمانمانه بود. و اکنون به سبب سیل بعضی منهدم گشته و نامضبوط مانده بود و به واسطهٔ انقلاب خرابی به حال وارثان راه یافته، و آن تمول بی حساب به وارث و حادث در معرض تلف آمد و منصب چاه بلا گشته.

بیت

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
 که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
 دریاب کنون که دولت هست به دست
 کین دولت و ملک می رود دست به دست
 دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب
 و زوجو در گذری « کل من علیها فان »

ذکر مدرسهٔ حافظیه در اهرستان

این مدرسه در زمان سلطنت امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ ساخته شد، و بانی این مدرسه خواجه غیاث الدین محمد حافظ رازی است که وزیر-الوزراء امیرزاده بود و از اصفهان که دارالسلطنه بود مال می فرستاد و در

یزد نایب او مولانای اعظم امامالدین علی ندوشنی که قاضی یزد بود اهتمام می نمود و در اهرستان بر شفیر نهر میضاء تفت و نصیری این مدرسه احداث نمود .

و این مدرسه ای عالی است و منقش ، و در خلف صفه گنبد عالی منقش ساخته و حجرات و بیوتات بسیار دارد . و باغی در خلف مدرسه به بسط بیست قفیز مشجر ساخته بود . و برکنار شادروان مدرسه تمام سرو | و کاج و گل نشانیده ، و اکنون از آنها آثار نمانده به غیر زمین سازج ، و در میان مدرسه حوضی وسیع ساخته و آب تفت درو جاری است . و حمامی نیکو در جنب مدرسه ساخته بامسلخ و حیاض و خلوات ، و همیشه به رونق است ، و درگاه عالی طرح انداخته اما هنوز تمام نگشته . و مولانای سعید در اتمام مدرسه سعی بسیار می نمود اما به جائی نرسید ، و موقوفات بر کتابه مدرسه نوشته است و بسیار باغ و اراضی و مزارع و خانات و میاه وقف دارد . اما تمام متولی تلف کرده . و این عمارت در سنه سبع عشر و ثمانمائه بود .

و چون خاقان اعظم سعید عراق را صافی کرد و امیرزاده اسکندر را به واسطه تمرد و عصیان به قتل آورد باجمعی امرای نامدار و شاهزادگان متوجه یزد شد .

شاهزاده سعید ابراهیم سلطان و امیرعلیکه و امیر فیروز شاه و امیر لقمان برلاس^۱ و غیره در روز جمعه از باب بیرون قلعه به قلعه فرمود و هنگام صلوة جمعه^۲ از دروازه اندرون قلعه به شهر فرود آمد و به مسجد جمعه درآمد و بعد از اقامت جمعه از مسجد بیرون فرمود و مردم را استمالت داد و منادی امن و امان برانگیخت و متوجه مدرسه رکنیه شد و

۱ - م : بلاس ۲ - م : خمسه

در اندرون رصد وقت [و] ساعات درآمد و تحقیق آن بفرمود و بر بام رصد برآمد و سواد یزد را نظاره فرمود و گنبدخانه‌ها | که به کاشی سبز بود جدا جدا استفسار فرمود که هر یک چه موضع است و بانی آن کیست. و از آنجا فرود آمد و هم از راه قلعه از شهر بیرون آمد.

[۱۴۷]

و به التماس خواجه غیاث الدین محمد حافظ به مدرسه^۱ حافظیه نزول فرمود و خواجه طوی پادشاهانه بکشید و پنج طبق فلوری و نقره به رسم ساچق بیاورد. دو طبق نقره نثار کرد و باقی به خزانه^۲ عامره سپرد. خاقان سعید فرمود که این مدرسه به ظلم اسکندر بنا کرده به عدل مآتمام خواهد شد! و از آنجا سوار شده متوجه اردوی همایون شد و عزیمت هرات فرمود.

و نذر کرد که کعبه^۳ معظمه را جامه پوشاند. و جهت جامه ایلچی به یزد آمد و نشان به جهت یافتن جامه^۴ کعبه بیاورد و استاد محترم قدوة الصنائع عماد الدین روس^۱ غفر الله له که مقتدای هنرمندان دباجی بود در دارالشفاء صاحبی به جامه^۵ کعبه بافتن مشغول شد و به اهتمام تمام بعد از مدتی تمام کرده به پایه^۶ سریر اعلی رسانید.

و فرمان جهان مطاع صادر شد که خواجه حافظ رازی آن جامه را به کعبه رساند و در بیت الله پوشاند. خواجه^۷ مشار الیه جامه برداشته متوجه جرون شد. پادشاه جرون او را منع فرمود. بازگردید و به هرات مراجعت کرد و در هرات وفات یافت و او را به یزد آوردند و در مدرسه^۸ خودش در گنبدخانه دفن کردند و مدرسه^۹ نیم کار بماند. وفات او در دو از دهم جمادی الاولی^۲ سنه^{۱۰} خمس و عشرین و ثمانمائه بود.

[۱۷۵]

ذکر مدارس داخل و خارج شهر تمام شد. اکنون در ذکر مزارات متبرک شروع کنیم.

۱ - کذا در سه نسخه
۲ - هر سه نسخه: جمادی الاول

ذکر مزار متبرک امامزاده معصوم و تحقیق

شجره اجداد بزرگوارش و بنیان عمارت

مزار شریف الی یومنا

هرچند که بزرگان دین و سالکان راه یقین درین زمین^۱ بسیارند اما به حکم «قدموالقریش» امامزاده معصوم بزرگوار بر تمام سروران دین مخدوم و مقتداست. روضه^۲ مطهرش مروح^۳ چون جنات نعیم، روح مقدسش مراددهنده فقیروغنی ویتیم، و هرکه از راه اخلاص متوجه این آستانه شد یوماً فیوماً دولت مجدد و سعادت مخلد یافته و به ذروه^۴ اعلیٰ رسیده و عروس مرادات دینی و دنیوی درکنار گرفته و چون نگیرد!

نظم

این روضه مقدس اولاد مصطفی است
یا مدفن سلاله سلطان اولیاست
این خوابگاه^۳ میوه^۲ باغ رسالت است
وین تختگاه شمع دل شاه «هل اتی» است
دانی که این مقام مبارک چه منزل است
اینجا مقام وعده^۴ زهرا و مرتضی است
اینجا قدم به شرط ادب نه که ساختش
فرش جبین روح شهیدان کربلاست
این کعبه^۵ مراد زمین است و آسمان
هرکس که کف گشاده در او حاجتش رواست |

[۱۷۶]

۱ - م: معنی ۲ - م، ف: مشروح ۳ - ف: خوابگاه ۴ - ف: عترت

ذکر نسب امام زاده معصوم علیه السلام

محمد بن علی بن عبدالله بن احمد بن علی العریضی بن جعفر صادق
علیه السلام.

ذکر سبب آمدن امام زاده بزرگوار به یزد

بدان که چون زمان دولت خلفای بنی عباس در آمد ابوالعباس
سفاح که اول خلیفه بنی عباس اوست به خلافت نشست و داعیان بنی عباس
مثل سلیمان کثیر و امیر قحطبه و حسن شیب و سلیمان صرد و ابومسلم
مروزی کمر متابعت در بستند.

و در روز بیعت آورده اند مورخان که هفتاد هزار از اولاد بنی امیه
همه را در قید اسار آورده بودند، فرزندان ماه روی و دختران صاحب
جمال و زنان پاکیزه که ماه و آفتاب بر ایشان کمتر تابیدی. ابوالعباس بفرمود
که در ساحت میدان سیاستگاه همه را به گرز و شمشیر به قتل آوردند و لاشه
نیم مرده ایشان بینداختند و فرش بر بالای آن کشتهگان بگسترده و
تختگاه خلیفه بزدند و سفره بکشیدند و امرا و اهالی بر روی فرش بر لاشه ها
نشستند و به اکل و شرب مشغول شدند و لاشه ها در زیر فرش بعضی می طپیدند
و بعضی ساکن شده بودند.

و چون ابوالعباس این سیاست به جای آورد مردم خایف شدند و به متابعت
بنی عباس در آمدند و اولاد علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة و السلام بنی عباس را
انقیاد نمی نمودند مگر از راه عجز و ضرورت و در هر ولایت که بودند
دعوت کردند و مردم منقاد نشدند و فتنه بالا گرفت و هر کس را از
بنی عباس که یافتند به قتل آوردند، و بنی عباس هم چنین هر که از آل علی
دیدند مجال ندادند و به سبب خلافت و حکومت بنیاد همه گریز بر باد

[۱۷۷]

دادندی کہ اگر بہ ذکر آن واقعات مشغول می گردیم از مقصود دور می افتیم
تازمان متوکل خلیفہ درآمد وزید بن یحیی خروج کرد در کوفہ و اہل
بصرہ با او یار شدند و بسیار محاز بہ و مقاتلہ واقع شد و آخر زید بن یحیی شہادت
یافت و متوکل خلیفہ از آن غضب لشکر بہ زمین کربلا کشید و بگفت کہ
قبر شہدا خراب کردند و مقبرہ امام معصوم حسین بن علی علیہ الصلوٰۃ و
السلام بکنند و آب فرات در کربلا انداختند تا آثار قبر شہدا محو شد .
و چون آب بہ زمین کربلا رسید بہ حکم باری تعالی گرد قبر امام حسین
علیہ السلام نمی گردید و آثار او را خراب نمی کرد . بعد از آن متوکل حکم کرد
کہ ہر کس را از اطراف از اولاد امیر المؤمنین علی علیہ السلام بیابند او را مجال
ندہند و بہ قتل آورند . سادات بزرگوار از این سیاست متوہم شدند و مویہا
از سر بر تراشیدند و شجرہ و نسب نامہ ہا پنهان کردند و بہ اطراف عالم
پراگندہ شدند، و این واقعہ در سال عشر و اربعمائہ بود .

[۱۸۷] امام زادہ معصوم مطہر محمد بن علی بن عبد اللہ مذکور از بغداد
متوجہ خراسان شد و نسب نامہ در میان چوب در مطہرہ آب پنهان کردہ با
خود بیاورد و در لباس فقرا . چون بہ یزد رسید یزد بہ تصرف آل بویہ بود
عامل یزد امیر او جش بود و او امیری عادل بود و از اقربای آل بویہ بود
در سر کوچہ فہادان کوچہ ای است کہ او را کوچہ امیر او جش گویند و
بدو منسوب است و در آن کوچہ آثار دیوانخانہ او ظاہر است و فخر الدولہ
یزد را بہ سیورغال بھوی دادہ بود .

امام زادہ چون بہ یزد آمد از قوت چارہ نبود و او را حیا از سؤال مانع می شد .
در کوچہ حسینیان بہ دکان آہنگری رفت و بہ دم دمیدن مشغول شد و اجرت
روز بہ روز می ستد و بہ معاش خود صرف می کرد .

شبلی والی شهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمود که یکی از فرزندان من بدین جانب آمده است و حواله او درین زمین است و از نسل او فرزندان آیند. او را دریاب و گرامی دار. والی چون از خواب در آمد هر چند تفحص کرد معلوم نشد. شبلی دیگر همچنین خواب دید و او را از مسکن امامزاده نشان دادند. روز دیگر والی سوار شد و بدان نشان بیامد و او را دید و استفسار حال او کرد. امامزاده از خوف بنی عباس نسب خود را مخفی داشت. والی مبالغه نمود و قصه خواب بازگفت. امامزاده چون حال معلوم کرد شرح احوال خود بگفت و از میان چوب مطهره شجره خود بیرون آورد و بدو نمود. والی او را در کنار گرفت و سر و چشم او بوسه داد و فرمود که او را به حمام بردند و خلعت خاص درو پوشانید و نعمتهای الوان بیاورد و با او بیعت کرد و امامزاده در کوچه حسینیان ساکن شد.

و در آن کوچه آثار صومعه امامزاده باقی است. و آن کوچه را به نسب اولاد امامزاده باز خوانند و گویند «کوچه حسینیان» است.

بعد از آن والی شهر صبیّه خود را در نکاح امامزاده در آورد و در این کوچه به جهت امامزاده خانه عالی بساخت و دو ده معتبر فهرج و طرزجان در وجه معاش او نهاد.

[۱۷۹]

و درین مقام که امروز مزار اوست تا برند آباد جنگل بود و درختهای جنگلی رسته بود و نیستان بود و شیری در این بیشه وطن داشت و مردم از ترس شیر درین راه تردد نمی کردند. نزد والی آمدند و گله کردند. والی سوار شد و با امامزاده و خلایق به کنار بیشه آمدند. آن شیر به صلابت تمام از بیشه بیرون آمد. امامزاده چون شیر را بلید پیش رفت. شیر چون در امامزاده دید سرفرو انداخت و پیش آمد و سر در پای امامزاده نهاد و امامزاده |

[۱۸۰]

دست بر سر او مالید و مردم را فرمود که چوب و نی از آن بیشه جدا کردند و شیر را فرمود که اذیت مرساں و به جهت قوت شیر جگری تعیین فرمود. و آن شیر چنان رام شد که پسرکان باوی بازی می کردند.

بیت

نه هر آدمی زاده از دد به است که دد ز آدمی زاده بد به است
 و امامزاده را فرزند و فرزندزادگان پدید آمدند. یک روز آن شیر نزد امامزاده آمد و سر بر پای او نهاد و جان بداد. امامزاده بفرمود تا او را بشستند و کفن کردند و روی به قبله او را به همین مقام در خاک کرد پیشان قبله، و امامزاده وصیت کرد که چون من وفات کنم مرا نزدیک شیر دفن کنید.

و در سال اربع و عشرين و اربعمائه امامزاده به جوار حق پیوست و به حکم وصیت امامزاده را در جنب شیر دفن کردند. و چون حرم بزرگوار او را وفات رسید او را پیش روی امامزاده دفن کردند، در میان شیر و امامزاده.

و از نسل امامزاده معصوم قریب یک هزار آدمی از مرد و زن و کودک سادات صحیح النسب هستند در یزد.

و آن سنگی که تاریخ بر آن نوشته بود در سال ست و سبعین و سبعمائه صاحب اعظم خواجه اسحق بن خواجه حسن ساورج خوارزمی برداشت و لوح کاشی بتراشید و تاریخ بنهاد پیش محراب | و قبر امامزاده به کاشی کرد و آیات کلام مجید بر آن ثبت گردانید: «انما یرید الله لیزه عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»^۱ و دیوار مزار بکشید.

و جناب مرتضی اعظم امیر معین الدین اشرف ساباطی مروح بر در

۱ - قرآن مجید، سورة الاحزاب/ ۳۳.

مزار بساخت و سفید کرد و درگاه مزار مفتوح کرد و واقعات امامزاده^۱ معصوم بر کتابه^۲ سابط بنوشت، و برابر در مزار سقایه^۳ خوب راست کرد. و در سال ثمان و تسعین و سبعمائه که سلطان محمد پسر ابوسعید طبری عصیان ورزید مرتضی اعظم سعید امیر صدرالدین در یزد در جنب این مزار قطعه‌ای زمین بخرید و نبش کرد اموات را و آن زمین داخل مزار کرد و چون سید صدرالدین مذکور را متمرّدان بوسعیدی^۴ به قتل آوردند در آن زمین او را دفن کردند.

و بعد از آن فرزند ارجمند او مرتضی سعید امیر قطب‌الدین علی که مقتدای اکابر زمان خود بود آن زمین را داخل مزار کرد و دیوار فخر و مدینی بساخت و پنجره^۵ آجر پخته بر دیوار راست کرد و صنفه^۶ کوچک مقابل قبله بساخت و بر طرف او طنبی راست کرد و به جانب شمال صنفه^۷ عالی بساخت به رسم مسجد و محراب ترتیب کرد و اکنون در آن صنفه اقامت صلوٰه می‌کنند.

چون صاحب اعظم سعید خواجه شهاب‌الدین قاسم^۸ مستوفی وفات کرد او را در مقارب امیر سید صدرالدین دفن کردند.

[۱۸۲]

و چون در دوم ماه ربیع الاول سنه^۹ خمس و ار بعین و ثمانمائه مرتضی اعظم سعید امیر^{۱۰} غیاث‌الدین علی را در شهر هرات شهید کردند و آن بدبخت را که قاتل مرتضی سعید بود علی نجم حمّامی بکشتند و بسوختند و بعد از چهار ماه خواجه پیر محمد شعبان قمی و متعلقان او را به یزد آوردند و درین مزار دفن کردند و مرقد او از سنگ مرمر تراشیدند. و جناب مولانای اعظم سعید شرف‌الدین علی مرثیه فرمود^{۱۱} و بر سنگ مرقد او کنده‌اند.

۱ - ف : بوسعید ۲ - « م » ندارد ۳ - ف : گفت

و خواجه پیر محمد قمی در پائین امامزاده صفهٔ مروح بساخت و منقش گردانید و محراب بنهاد و قنديل بیاویخت و سردابه بساخت. و در جنب صفهٔ شیخ الاسلام اعظم خلف الاکابر و الاولیاء المحققین برهان المله و الدین امیر شیخ دادائی اعلی الله شانہ در پائین امامزاده صومعهٔ مروح بساخت و محراب از سنگ مرمر بنهاد و بر بالای صومعه نیم صفهٔ بساخت و منقش کرد و دریچه بر جوانب بگشود.

و در سال خمس و خمسين و ثمانمائه مولانای اعظم سعید مقتدای اعلی اکرم حمید نتیجه العلماء و الفقهاء کاملین قاضی القضاة المسلمین الواصل برحمة الله مالکک یوم الدین مولانا مجد الدین فضل الله قاضی که سروستان شریعت و گلدستهٔ بستان طریقت بود و به عالم حقیقت | اصل شد به موجب وصیت اوبه مزار بزرگوار آوردند و در صفهٔ خواجه پیر محمد قمی دفن کردند.

[۱۸۳]

و در یوم الخمیس حادی عشرین صفر سنهٔ اثنی و خمسين ثمانمائه مولانای اعظم سعید مقتدای اعلی اقدم حمید سلطان العلماء و الصالحاء المتورعین وارث علوم الانبیاء والمرسلین قطب الاولیاء المحققین کھف الحجاج الحرمین مولانا حاجی نظام الدین اسحق الحموی نور الله مرقدہ در صفهٔ مقابل قبله که امیر قطب الدین علی ساخته بود دفن کردند، و ذکر مولانای مشارالیه و فرزندان سعادت مند او در مقالهٔ یازدهم خواهد آمد. و در سنهٔ اربع و خمسين و ثمانمائه خواجه احمد فرّاش که از نوکران امیرزادهٔ سعید سلطان محمد بود قطعهٔ زمین خلف ساباط خانقاه بخرید و نبش کرد و ساباط و سقایه که امیر معین الدین اشرف ساخته بود تمام منهدم کرد و طرح مدرسهٔ عالی مسدّس بینداخت و در مزار

ع - ف : القاضی

بر شاه نشین صفت نهاد و دودر مفتوح کرد یکی بر شرق و یکی بر غرب و مطبخ و حجره جهت مسکن خادم و خانه‌ها به جهت فقرا بساخت.

و عالی جناب مرتضی اعظم مقتدای اعلی اقدم مؤمل اعظم السادات و النقباء الکاملین سلاله آل طه و یس امیر جلال الملة والدين محمد ادام الله تعالی سیادته قطعه‌ای زمین از قبلی قبله بخرید و نبش کرد و صفت عالی و طنبی در جنب صفت بساخت | و طرح محراب عالی بنا کرد. و آجرکاری تمام شد در سال تسع و خمسين و ثمانمائه.

[۱۸۴]

و هم درین سال عالی جناب صاحب اعظم رشید مؤمل اعظم الصواحب والا کابروالوزراء الکاملین الموفق بتأیید الله الملك الولی خواجه معین الدین علی المیبیدی ادام الله دولته در میان مدرسه و مزار پایابی وسیع از آجر پخته بساخت و حیاض و خلوات خوب و صفت به رسم مسجد تمام شد و آب محله جدید در و جاری کرد و بوی تکلف پایابی خوب و به غایت آبی مناسب. و پنجره آهنین بر بالای پایاب نصب کرد. و بیرون مزار مقابل امامزاده طرح مدرسه‌ای به رسم حظیره بینداخت و صیبه مرحومه خود را در و دفن کرد.

و در سنه اربع و خمسين و ثمانمائه شیخ حاجی محصل مصنعه‌ای بر شرقی مزار بساخت و آن هم به غایت مصنعه خوب است و از آب تفت مملومی کنند و بسیار مردم از آن مستفیض می گردند. و چون در بیستم فروردی ماه سنه ستین و ثمانمائه ورود طوفان و سیل واقع شد به رتبه‌ای که آب به عمارت امامزاده رسید و نصفی صفت جدید و صومعه و صفت پائین امامزاده که بانی هر یک نموده شد و مدرسه و پایاب مذکور تمام بایر کرد و آب سیل گرد مرقد امامزاده معصوم و مقبره مولانای سعید حاجی

۵ - م : « امیر » ندارد ۲ - کذا درهمه نسخ

[۱۸۵] نظام‌الدین اسحق نگر دید | و این معنی موجب عبرت و مزید اعتقاد خلق شد.

و در سال احدی وستین و ثمانمائه مخادیم دین و دولت مثل سید جلال‌الدین محمد و شیخ زاده اعظم برهان‌الدین امیر شیخ دادائی و صاحب اعظم خواجه معین‌الدین علی هزیک عمارت خود را احیا کردند و باقی مکسور بماند و هر روز به سعی جناب خواجه مشارالیه آش به فقر او مساکین می‌رسد، و دایم الاوقات درین مزار مردم به تلاوت کلام‌الله مشغول می‌گردند و هر روز رونق مجدد مزید فیه می‌گردد.

ذکر مزار متبرکک سلطان المشایخ المحققین

قطب‌الاولیاء الکاملین تقی‌الملة والدین

دادا محمد علیه‌الرحمة

شرح کمالات او از حد بیرون است و اگر بدان شروع می‌کنیم از مقصود دور می‌افتیم. صیت کمالات و کرامات او از شرق تا به غرب رسیده، و خوان نعمتش برفقرا و مساکین صباح و مساکشیده، و هر که به اخلاص روی بدان آستانه آورد از محنت و شدت زمانه خلاصی یافته، و هر که از متابعت فرزندان و درویشان او سرتافته دست به دستار برده سر نیافته.

بیت

هر که خاک مرقد پاک تو تاج سرنساخت

دست بر سر برد تا دستار جوید سر نیافت!

شیخ از بزرگان دین و سالکان راه یقین بود. مولد او از اصفهان

است | و مرید شیخ اندایان بود.

[۱۸۶]

و شیخ اندایان را شیخ محمد نام بود، و این شیخ محمد شیخی کامل
موحّد مرشد بود، و صاحب کرامات و ولایات بود.

شیخ دادا محمد علیه الرحمة دست ارادت بدو داده بود. و شیخ در
بشره^۱ او نور ولایت می یافت و او را ارشاد کرد.

و شیخ تقی الدین دادا محمد در صحرا غله پاک کردی و صائم الدهر و
قائم اللیل بود [ی] و آنچه از حق السعی بدو رسیدی صرف فقر او مساکین
کردی و خود به پست^۲ جو افطار کردی.

نقل است که روزی شیخ سعید علیه الرحمة در صحرا خرمی غله
پاک کرده بود و صاحب خرمین اجرت او داده بود و باقی خرمین
به انبار نقل کرده. و شیخ سعید در آن مقام بواسطه^۳ ادای امر حق قیام نموده بود
که وقت فوت نگردد. و چون از نماز فارغ شد عزیمت راه خواست
کردن. شخصی بر سید علوی و از خرمین اثری ندید. به غایت متغیر و ملول
شد. شیخ سعید پرسید که موجب ملال خاطر چیست؟ آن مرد علوی گفت
مرا بر صاحب خرمین و وظیفه بود که در خرمین ادا کردی و اکنون خرمین
برداشته و من محروم به سر وقت عیال بازمی گردم. شیخ فرمود که ای
مخدوم زاده صاحب خرمین و وظیفه^۴ ترا به من سپرده. و من موقوف^۵ بودم به آن.
مرد علوی خرم شد و گفت ساکن باش تا من کس بیاورم که بردارد. شیخ
فرمود که مزد به من داده اند که بردارم و همراه تو بیاورم. این بگفت و
گندم برداشت و همراه آن علوی برد و به خانه^۶ او سپرد و خود بازگشت
و به صحبت شیخ محمد آمد.

[۱۸۷]

شیخ چون نظر به او انداخت. گفت امروز چه عمل کرده ای که در تو

۱ - « پست » به کسر اول بمعنی آردست ، ف : پوست جو ۲ - ف :
من موقوف تو بودم .

چیزی احساس می‌کنم؟ شیخ دادا قصهٔ علوی و گندم باز گفت. شیخ برخاست و روی او را بوسه داد و گفت ای محمد به تو دادند و ترا بعد ازین به مرشد احتیاج نیست.

اما اصح اقوال آن است که چون از خانهٔ علوی بازگشت و به قرارگاه خود آمد و ساکن شد چون شب در آمد به عبادت مشغول شد. وقت صبح خواب بر او غلبه کرد. چون در خواب شد حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم به خواب بدید که او را به خود خواندی و دست مبارک بر سر او نهادی و گفتی ای محمد چونی از رنج فرزند من! چون تو این مرحمت در حق فرزند من نمودی مانیز آنچه می‌جستی از درجهٔ ولایت به تو دادیم و ترا دادا محمد نام کردیم و همیشه اغنیا و مساکین بر سفرهٔ داد تو روزی خورند و هرگز برکت از خاندان تو کم نگردد.

شیخ چون بیدار شد صلوات بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرستاد و بعد از ادای فرض به صحبت شیخ اندلیبان رفت. شیخ چون در [۱۸۸] بصره او دید نور ولایت مشاهده کرد و گفت ای محمد حال چگونه است؟ واقعه باز گفت. شیخ اندلیبان چشم و روی او بوسه داد و بر اسم او لقب بیفزود و او را گفت تقی الدین دادا محمد دادی و دادند، مبارک باد! بستان این دستار الجبه و بر سر پیچ که این شعار تو و فرزندان تو و مریدان تو خواهد بود و او را به ولایت یزد ارشاد فرمود.

شیخ متوجه این آدیار شد و به قریهٔ اردکان که از ولایت میبداست آمد و طرح خانقاه بینداخت و بسیار زمین صحرائی احیا کرد و مزروع گردانید و در خانقاه آش به فقرا روان کرد و مردم قریه تمام او را مرید شدند و کرامات

۱ - ف : رسالت پناه ۲ - ف : مبارکت ۳ - از اینجا تا سطر اول در صفحه ۱۶۲ از نسخهٔ «م» افتاده است و با نسخهٔ «مل» مقابله شد.

از و مشاهده می کردند و مردم اطراف روی بدو نهاده و دست ارادت بدو دادند .
و حق تعالی وی را فرزندان صالح خدای شناس کرامت کرده :
محمود شاه، و علی شاه، و ابوبکر شاه، و محمد شاه .

به اتفاق فرزندان متوجه کعبه شد و به زیارت روضه مقدسه حضرت
رسالت^۱ رفتند و بازگردیدند و فرزندان او همه اهل ولایت شدند .

و چون شیخ در اردکان قرار گرفت در آن سال در یزد قاضی مولانا
شهاب الدین بن مسعود با عمران بود . و جمعی از معاندان شیخ دادا نزد او
رفتند که شیخ جاهل اصفهانی آمده است و دعوت می کند و ارشاد خلائق
می کند . نه علمی و نه دانشی دارد ! قاضی جمعی ملازمان خود را فرستاد و
شیخ را به شهر طلب کرد . چون شیخ به شهر آمد به مجلس قاضی حاضر شد و
قاضی را گفتند که شیخ آمده است . با خود گفت که شیخی عامی که راه
به طهارت خود نبرد چه ارشاد تواند کرد ؟ زمانی توقف کرد و بعد از آن
به مجلس آمد . چون در بصره شیخ نگاه کرد حال بر او بگردید . خواست
که دست شیخ بوسه دهد . شیخ تبسمی فرمود که ای قاضی . شیخی عامی که
راه به طهارت خود نبرد دست او بوسیدن از جهل بود ! مولانا شهاب الدین
در پای او افتاد و اعضای او به لرزه درآمد . شیخ او را استمالت داد و
بنشانند . قاضی از شیخ چند سؤال عامی بکرد . شیخ بر فور^۲ جواب
بفرمود . قاضی دست ارادت به شیخ داد و دستار او قبول کرد و به حالت
مربدان درآمد و ترک قضا بگفت و خادم شیخ شد و در ملازمت قیام
می نمود .

و شیخ سعید در سرآب نومقیم شد و در این مقام که امروز مزار
متبرک است باغی بود . شیخ آن را بخرید و به قاضی وصیت کرد که زمان

۱ - ف : رسالت پناه ۲ - مل : برروز

[۱۹۰] وفات من نزدیک است، مرا در این مقام دفن کن و شیخ متوجه^۱ | بندر آباد شد. و در سال سبعمائه در شهر شوال به جوار رحمت حق پیوست. فرزندان شیخ سعید [اورا] در خانقاه بندر آباد در گنبد پشت مسجد خانقاه دفن کردند. قاضی شهاب الدین بعد از سه روز با جمعی اتفاق کرده به حکم وصیت جسد مبارک او را نبش کردند و به شهر آوردند و درین مقام که مدفون است دفن کردند.

وقاضی شهاب الدین در سال عشرين و سبعمائه^۲ صفه^۳ عالی بر بالای زیارت شیخ بساخت و درگاه عالی راست کرد.

و در سال ثمان و اربعین و سبعمائه قاضی شهاب الدین وفات کرد و او را در عقب شیخ دادا دفن کردند، رحمة الله علیه.

و خاتون عظمی ملکه^۴ عاقله^۵ کبری خانزاده بنت سلطان مبارز الدین محمد در جنب مزار شیخ سعید در سال ست و ثمانین و سبعمائه مدرسه^۶ عالی مروح بساخت و خانه ها و چهار صفه^۷ و درگاه عالی مفتوح کرد و چهار صفه^۸ مقابل مزار متبرک^۹ راست کرد.

و او اول زن امیر شیخی پسر خواجه رشید الدین فضل الله بود و چون او وفات کرد زن شاه محمد شد و سلطان ابراهیم و سلطان بایزید از او متولد شدند. سلطان ابراهیم در اصفهان وفات کرد و او را بدین چهار صفه^{۱۰} مقابل مزار آوردند و دفن کردند و قبر از سنگ مرمر تراشیده و به آب زر القاب نوشته^{۱۱} نهاده اند.

[۱۹۱]

و دری در چهار صفه^{۱۲} بر مزار شیخ سعید مفتوح کرده اند و مخدرات اولاد بنی مظفر در این چهار صفه بسی آسوده اند، مثل - بانی خانزاده و سلطان پادشاه بنت شاه شجاع و غیرها.

۱- تا اینجا در نسخه « م » نیست.

۲- ف : ست و عشرين و سبعمائه

۳- ف : کرده

و در پائین مزار شیخ سعید فرزند بزرگوار او که سر و چمن شریعت و گل بوستان^۱ طریقت و حقیقت وجود شریف اوست مؤمل^۲ اعظم المشایخ و الاکابر الکاملین برهان المله و الدین امیر شیخ اعلی الله شانہ مدرسہ^۳ مروح ساخته و صفه^۴ عالی مرفوع کرده بلا تکلف، و پیشان صفه که مزار شیخ سعید است گشاده و شرفه^۵ چوبین برو نصب کرده و در میان شرفه دری به مزار مفتوح کرده و بردایره^۶ شرفه کتابه ای به خط جناب اعظم خلف الوزراء فی عهده و زمانه خواجه عماد الدین محمود ولد خواجه^۷ اعظم سعید نور الدین کمال اشعار لطیف مولانای اعظم سعید و حید العصر مولانا شرف الدین علی به آب زر نوشته و در صحن سراچه حوضی وسیع ساخته و میاه تفت درو جاری و درگاه عالی مفتوح کرده و بر ساحت درگاه همچنین حوضی وسیع ساخته و پیشان درگاه نهر میاه تفت به حوضین جاری می گردد و به باغ خلف خانقاه به زراعت صرف می شود و بر شفیر میاه مذکور دو رویه درخت سرو و کاج نشانده و تمام ثابت و بالیده شده است و به قرب صد قدم تخمیناً دیگر باره درگاهی به غایت عالی ساخته و ساباطی خوب پرداخته. اما هنوز ناتمام است.

[۱۹۲]

و بی تکلف آن مزار بزرگوار را این مدرسہ^۸ نامدار ضروری بود. و در مدرسہ بر طبقه^۹ مزار بالا خانه های مروح به تکلف ساخته و یوم آفیوما و وظیفه^{۱۰} حفاظ و موالی مقرر فرموده می رساند و حفاظ به تلاوت کلام الله صبح و شام مشغول اند و اکابرو موالی و اهالی بیشتر اوقات حاضر می گردند و مجلس و عظ و درس علم و سماع و شعر می باشد. و خادمان در خانقاه قدیم جهت فقرا و مساکین هر روزه آش راتبه می رسانند و درویشان راحت می یابند.

۱- م: کلهستان، ف: شریعت و کلهستان
 ۲- ف: مؤید

و این مدرسه سال اعمارت شده است .

ذکر فرزندان شیخ سعید

اول - سلطان حاجی محمود شاه

قطب زمان خود بوده و پرتو جلال برو زیادت بود و نقد اولیاء بود و هیچ کس در روی او نظر تمام نتوانستی کردن، از غایت هیبت. و از او یان معتبر شنیدم که در زمان سلطان مبارزالدین محمد که باروی میبید می ساخت و حفر خندق می کرد و به تعجیل مردم را در کار داشته بود سلطان حاجی محمود شاه بر سید. زمانی در آن حیران [شد] و به محمد مظفر نگاه کرد و گفت ای محمد چه کار می کنی؟ در جواب گفت که خانه خود محکم می کنم تا از دشمن ایمن باشم. شیخ چون این بشنید بخندید و نظر بر شاه شجاع انداخت و گفت چون ترا وقت برسد این ترکک ترا بگیرد، و سخن همان بود. چون وقت درآمد شاه شجاع پدر را بگرفت و میل کشید. و کرامات او بسیارست.

[۱۹۳]

ذکر حاجی علی شاه

پسر دیگر حاجی علی شاه بود، و آورده اند که در زمانی که شیخ سعید با فرزندان به کعبه می رفت یک شب در بیابان فید حاجی علی شاه از قافله دور افتاد و راه گم کرد. روز دیگر هر چند وی را طلب کردند نیافتند. چون قافله به ذات العرق رسیدند در حالت احرام بستن حاجی علی شاه را دیدند بر شیری سوار شده به قافله رسید. پیاده شد و شیر ناپدید گشت. پدر از سؤال کرد. گفت در بیابان به خضر رسیدم و ده روز مصاحب او بودم و با خضر طعام می خوردم و مرا در بیابان چشمه های آب شیرین می نمود و قولی بامن کرد که هر سال نزد من آید و باهم صحبت داریم.

۱ - در اصل نسخ جای سنه سفیدمانده است.

ذکر حاجی ابوبکر شاه

پسر سیوم حاجی ابوبکر شاه بود، و او را حالی غریب عجیب بود و از مردم اعراض کردی و کمتر اختلاط نمودی و بیشتر اوقات انزوا جستی و کس بر حال او اطلاع نداشتی و گاه گاه سه روز و چهار روز گم شدی و باز پیدا گشتی و هم صحبت رجال الله بودی و مافی الضمیر گفتی. [۱۹۴]

ذکر حاجی محمد شاه

پسر چهارم حاجی محمد شاه بود. و او خلیفه آخرین بود و صایم الدهرو قائم اللیل بود. و افطار به نان جو و ستر کردی، و تمام سلاطین بنی مظفر مرید او بودند. و در زمان او موقوفات دادائی زیاده شد و خوانق معمور شد. و در بندر آباد و اشکدر و عز آباد و بیده و عقدا و هفتادر و اردکان آتش فقرا و آینده و رونده معدت بود و هرگز نذر از کسی قبول نکردی. این پسران اصلی شیخ بودند.

ذکر مریدان شیخ دادا و حاجی محمود شاه

در این خاندان مریدان صاحب حال بسیار بوده اند و باشند. اما مثل شیخ الاسلام سعید علی بن محمود بنیمان نبوده. و او از مجذوبان راه حق بود و بیشتر اوقات چشم بر هم نهاده بودی و کمتر سخن گفتی و آنچه گفتی همان بودی و پرتو نور جلال برو اثر کرده بود و از حاجی محمود شاه نظر یافته بود.

گویند حاجی محمود شاه روزی بر در خانقاه خود نشسته بود. لولی ای می گذشت و «پهلوی» می خواند. حاجی محمود شاه را حال دست داد. گفت وی را باز خوان. علی بنیمان وی را بخواند. حاجی محمود شاه در لولی نظر کرد. علی بنیمان گفت ای لولی آنچه حاجی به تو داد به من ده

۱- ف: «وهرتو» ندارد ۲- م: خان، ف: باخوان

[۱۹۵] تا من آنچه تو | خواهی به تودهم. لولی گفت دادم. علی بنیمان گفت چه می خواهی؟ لولی حطام دنیوی طلبید. [شیخ علی] او را خشنود کرد و روانه گردانید و حال بر شیخ علی بگردید و ولایت بروگشاده شد.

کرامات شیخ علی

نقل است که روزی مولانای شیرازی به دیدن شیخ آمد. چون در وضع شیخ نظر کرد انکار او در دل آورد و بر شیخ بخندید و از نزد شیخ بیرون آمد و بر کنار آب رفت که وضو بسازد. غلامی ترک داشت و شمشیری حمایل کرده بود. برگردن مولانا زد و سراو از بدن جدا شد و بر اسپ سوار گردید و به طرف شیراز رفت. مردم از عقب او برفتند و او را بگرفتند و نزدیک شاه شجاع بردند. از وی سؤال کرد که چرا وی را کشتی؟ غلام گفت ای پادشاه ما به پیداخوید به صحبت شیخ بنیمان رفتیم. خواجه من انکار او در دل آورد و بخندید و از نزد او بیرون آمد و بر کنار آب وضومی ساخت. من شیخ را دیدم که بیامد و شمشیر بکشید و به من داد که گردن او را بزن. من بی اختیار گردن او بزدم. پادشاه فرمود که تیغ شیخ علی خورده است. جماعتی از کرمان نزد پادشاه حاضر بودند. گفتند این مولانا در کرمان زن خود کشته بود. پادشاه فرمود که به قصاص رسید. غلام را ببخشید.

[۱۹۶] وهم از کرامات اوست. جماعتی لران در راه می رفتند ناگاه به کاروانی رسیدند که خرما بار داشت. لران آن خرما بغارتیدند. چون به خانقاه شیخ آمدند فرمود که غارت و زیارت! لران چون این بشنیدند در پای او افتادند و توبه کردند.

و همچنین شاه شجاع جهت عصیان شاه یحیی از شیراز متوجه یزد

شد و مردم یزد استغاثت به شیخ علی بردند . شیخ علی دعا کرد که خدایا مگذار که او به یزد آید، و در زمان پادشاه رادر شکم بگرفت و می نالید. نزد شیخ علی آمد و تضرع نمود . شیخ علی پاره‌ای نان خشک به وی داد که این بخور که شفای تو درین است . چون پادشاه آن نان بخورد در زمان شکم او به شد. از شیخ عذر خواست و وداع کرد و هم از بیداخوید بازگردید و به راه شیراز با لشکر برفت.

و همچنین آورده اند که صاحب جمعی ایرانی در قهستان بود به غایت ظالم و دغل و دوباره آنچه از مردم گرفتگی و منکر آمدی و مردم را اذیت رسانیدی. مردم نزد شیخ رفتند و گله کردند و شیخ او را بخواند و نصیحت کرد. صاحب جمع در جواب گفت ای شیخ تو باشی خود بساز و به مال دیوان کار مدار. چون از پیش شیخ بیرون رفت درد شکمش بگرفت و جان بداد. او را بر خر بستند و به ایران آوردند . و کرامات او بسیار است.

و چون شیخ علی وفات کرد او را در قریهٔ بیداخوید درین مقام که هست دفن کردند. و شیخ ابراهیم ابرقوهی که خادم او بود سر قبر او مجاور بود و بسیار از بزرگان می خواستند که قبر او را عمارت کنند. شیخ علی به خواب خادم ابراهیم آمد و گفت حواله چنان است که ترکی از ترکستان بیاید و بر سر قبر ما عمارت کند.

در سالست و عشرین^۱ و ثمانمائه امیر ترمش که داروغهٔ یزد بود از قبل امیر زاده اسکندر بیشتر باغات و زمین بیداخوید بخرید و بر مزار شیخ وقف کرد و عمارت نیکو بر سر قبر شیخ بساخت از گنبد و طنبی و مسجد و مسکن فقرا و درهای نیکو نصب کرد. و قبر شیخ را عمارتی نیکو کرد و لوح بنهاد و به غایت عمارتی نیکو و مروح شد. و از اطراف خلایق

۱ - ف : ست و عشر

[۱۹۷]

به زیارت آن بزرگ می آیند و مراد می یابند.

و در سال تسع و اربعین و ثمانمائه امیرزاده اعظم شمس الدین محمد میرک پسر امیر جلال الدین چقماق بفرمود که محرابی از سنگ مرمر تراشیدند و گرد آن کتابه نوشته در قبله گاه نصب کردند.

و شیخ حاجی خلیفه که خادم بقعه بود چند قطعه زمین احیا کرد و مشجر و مکروم ساخت و قنات جاری کرد و مزید موقوفات خانقاه کرد و در رونق خانقاه و نشر نام نیکو جدی تمام داشت و غنی و فقیر همه از او شاکر و راضی بودند.

و در سال تسع و اربعین و ثمانمائه عمارتی عالی بر در خانقاه بساخت از آجر تراشیده و اساس آن از سنگ و گچ نهاد و درگاه عالی مفتوح کرد و فخر و مدینی نهاد و بر هر طرفی گنبد عالی راست کرد و بر بالای هر یکی غرفه های نیکو ساخته و دار افزون^۱ چوبین نهاد.

چون شیخ حاجی مشارالیه در آن ساله به جوار حق پیوست فرزند ارجمند نیکو خصال او شیخ شرف الدین علی به رسم نذر کمر خادمی بر میان جان بسته و نشر نیکو از پدر گذرانیده و غنی و فقیر از سفره انعام او بهره یافته.

زنده است کسی که از تبارش ماند خلفی به یاد گارش
تا چون به چمن رسد تدروی سروی بیند به جای سروی
گر سرو بن کهن نبیند در سایه سرو نو نشیند

ذکر مزار قطب الاولیاء جمال الاسلام ابی سعید

محمد بن احمد بن مهر یزد از اولاد

نوشیروان عادل علیه الرحمة

از کبار مشایخ بود و داخل پیران^۲ طبقات است و جد اعلی او شبی

۱ - کذا در هر سه نسخه، به تعلیقات نگاه کنید. ۲ - ف: بیرون

حضرت رسالت^۱ را صلی الله علیه و آله در خواب دید و به دست او به اسلام درآمد و ترک امارت و ایالت بداد و طریق زهد و ورع گرفت و اهل تجرید شد و ملبس به کسوت فقر شد و خدای تعالی او را | فرزندان صالح داد.

[۱۹۹]

و چون شیخ جمال الاسلام متولد شد از کوچکی باز اثر ولایت از جبین او پیدا بود و دایم به عبادت مشغول. شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که گیسوی مبارک بر دست او نهاد و آب دهن در دهن او کرد. چون بیدار شد تاره^۲ موی گیسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست او مانده بود و علوم ظاهر و باطن برو کشف شده بود. تمام قرآن وی را حفظ بود و با علما بحث کرد و بر همه فایق آمد و با امام الحرمین صحبت داشته بود و مباحثه کرده.

و از نسل او بسیار فاضلان در دین محمدی پیدا شدند مثل مولانا اعظم سعید غیاث الدین علی منشی که از فضلی عصر بود. و مولانا شهاب الدین محمد که سرآمد زمان خود بودند در انشاء^۲ و تواریخ و فقیه نیکو. و مزار مقدس جد بزرگوارش او ساخته. چهار صفت^۳ عالی و وطنی بزرگ که مدفن شیخ الاسلام است و پنجره های آهنین بر طریق گشوده. و نهر آب صواب در میان مدرسه جاری کرده. و ساباط رفیع منقش بر درگاه ساخته و قصیده سید حسن متکلم بر آن ثبت کرده که مطلع قصیده این است :

«سلام كالطاف آل الممجد»

و بر کتابه^۴ درگاه تاریخ نوشته و این عمارت در سال اربع و ثمانین و سبعمائه تمام شده.

و مولانا اعظم معین الدین جمال الاسلام محتسب از فرزندان او بود و شعری نیکو داشت و پیش سلاطین و اکابر معزز بودی و ظریف و

[۲۰۰]

۱ - ف : رسالت پناه ۲ - ف : دانشی و تواریخ

ندیم و خوش صحبت بودی و امور احتساب یزد سالها تعلق بدو داشت. و وفات شیخ الاسلام اعظم سعید در سال ثمانین و اربعمائه بود. و هنوز آثار کرامات او در میان خلاق مشهور است و هر کس که بر سر تربت او سوگند به دروغ خورد جان نبرد.

و این ضعیف آنچه معلوم دارد مطربهای بود که او را گل گندم خواندندی. بر آن سر زیارت سوگند خورد و همان روز وفات کرد. و همچنین جوانی بود شرف عتلاف نام، همچنین درین مزار سوگند خورد و بعد از دو روز بمرد.

و مناره پائین مزار مصطفی امیر معین الدین اشرف ساخته، علیهم الرحمة.

ذکر مزار صالحین مشهور به حضرت

مولانای اعظم سعید مولانا مجدالدین حسن

قرب امامزاده بزرگوار مزاری به غایت شریف است و اکابر دین و دولت در آنجا مدفون اند، و بیشتر اولاد رضی در این مقام آسوده اند، و در صفه مقابل مولانای اعظم سعید شرف الدین علی و مولانای اعظم حمید مجدالدین حسن آسوده اند.

و تاریخ وفات مولانا شرف الدین علی در سال سبع و خمسين و سبعمائه بود.

و وفات مولانا مجدالدین حسن در سال ثمانین و سبعمائه بود، و قاضی عادل فاضل است.

و بر صفه ایمن این صفه خلف صدق مولانای اعظم ضیاء الدین محمد مدفون است.

[۲۰۱]

و در صفت^۱ ایسر صفت^۲ بزرگ امیر عماد الدین بن مرتضی اعظم رکن الدین سلام الله وزیر و کسان او مدفون اند.

و هم متصل این مزار صفت^۳ است عالی موسوم به «صفت^۴ صفا» که مولانا و مرتضی اعظم سعید قاضی القضاة اقدم حمید^۵ قطب الحق و الشریعة و التقوی و الدین جمال الاسلام مسعود اعلی الله درجته فی علیین مدفون است که در زمان امیر پیر محمد بن عمر شیخ شهادت یافت و امیر اسکندر به سلطنت قایم مقام شد. از ممالک عراق و یزد جهت نواب اکابر به شیراز طلب کرد و مرتضی مشارالیه را به شیراز طلبید و به طرف شبانکاره به دارا بجرد فرستاد و در سال خمس عشر و ثمانمائه در دارا بجرد وفات یافت و او را در جوار دحیه^۶ کلبی دفن کردند.

و این «صفت^۷ صفا» سبط بزرگوارش مرتضی اعظم مجتبی اکرم المخصوص بعنایة الله جلال الدولة و الدین خضر شاه اعلی الله تعالی شأنه بنا نهاد. و در سال ست و ثلاثین و ثمانمائه فرمود که مرقد او را به یزد آورند و در «صفت^۸ صفا» دفن کردند.

و مولانا ی اعظم سعید صاحب النظم و النثر مولانا فخر الدین ابوسعید و پدر بزرگوارش در پائین «صفت^۹ صفا» مدفون اند.

و شیخ الاسلام اعظم مؤتمن الدین ابوبکر بن محمد بن یوسف علیه الرحمة^{۱۰} که از اکابر اولیاء بود در این مقام مدفون است. وفات او به تاریخ ثلاثین و اربعمائه بود.

و شیخ مرحوم محمود درود گرو مرتضی اعظم سعید سیاد شمس الدین محمد کیا و شیخ مرحوم سعید صفی الدین اردبیلی در این مقام مدفون اند. و دیگر اکابر دین و اسلام.

۱- ف : ایسر ۲- م : علیه ما علیه ۳- ف : «اعظم» ندارد

و مولاناى اعظم سعیداعلی اقدم حمید افتخار الصواب والوزراء
فی عہدہ وزمانہ مولانا رکن الدین حسن طیب اللہ ثراہ [طرف] عمارت ایسر
این مزار طرح عمارت عالی بینداخت و مقبرہ نیکو بساخت و منقش و
مطلاً گردانید و پدر سعید مولاناى اعظم حمید صفی الملة والدين محمود
مدفون^۱ گردانید.

و در سال^۲ کہ مولاناى اعظم مشارالیه در کرمان وفات یافت نعش او
را به یزد آوردند و در جنب پدر بزرگوارش دفن کردند، و او خواجه^۳
نیک اعتقاد حمیدہ خصال بود و هرگز از و اذیتی به مردم نرسیدی بلکه
مدد و معاون درویشان بودی و مردم از سفره^۴ او بسیار طعام خوردندی،
رحمہ اللہ.

ذکر مزار سادات عظام امیر علی قوام^۳ الدین

آن مزار بزرگوار است و قرب «دار السلخ» واقع است و بسیار از
سادات عظام در آنجا مدفون اند و مردم به زیارت روند و بیشتر حاجت روا
گردد.

و آن عمارت و چهار صفہ و گنبد سید نظام الدین پدر سید رکن الدین
قاضی ساخته و اول آن بقعه^۴ آل نظام بوده، و سید نظام الدین در آن قبہ
مدفون است.

و در فضای خلف گنبد سادات عظام اند، مثل سید قطب الدین کہ از
اولیای زمان خود بود، و کرامات او بسیار است.

نقل است کہ خواجه اوجی کہ مرید سید بود با کاروانی بہ جانب
تبریز می رفت. چون بہ دانک لالکان^۴ رسیدند دزد بر کاروان زد.
خواجه گفت ای سید قطب الدین ہمتی و مددی! ناگاہ از برابر کاروان

۱- ف: دفن ۲- کذا در اصل، ظ: سالی ۳- ف، م: قوم الدین
۴- ف: دامک لالکان، مل: دنک لالکان

گردی پیدا شد و از میان گرد سید قطب الدین علی ظاهر گردید، بر پشت شیری سوار شده و ماری تازیانه ساخته! عزیمت آن دزدان کرد. دزدان چون آن بدیدند منهزم شدند و بگریختند و کاروان به سلامت برفتند. آن خواجه چون به یزد آمد به دیدن سید رفت. چون به مجلس بنشست خواست که حکایت کند. زبانش بسته شد و هیچ نتوانست گفت. چون مردم از پیش سید بیرون رفتند زبان خواجه گشاده شد. سید فرمود که ای خواجه تا من زنده باشم این سخن فاش مکن.

و سید علی قوام الدین صاحب کشف و کرامات بود.
آل نظام بیشتر در این مزار مدفون اند.

ذکر مزار شیخ تقی الدین عمر استادان علیه الرحمة

شیخ تقی الدین عمر استادان از اکابر اولیا بود و قطب زمان خود و معاصر سلطان قطب الدین بود و علم و عمل با همدیگر جمع کرده بود. [۲۰۴]

بیت

هم عمل، هم علم با هم یار داشت
هم عیان، هم کشف، هم اسرار داشت
خود صلوة و صوم بی حد داشت او
هیچ سنت را فرو نگذاشت او
و وعظ به غایت خوب فرمودی.
واهل یزد سه گروه بودند: کرامیته و قدریته و علی العرشیه.
و شیخ سعید از روی بحث با این هر سه درآمد و بر اعتقاد ایشان مشغول شد به دلیل و برهان، و همه را ملزم گردانید و در جاده اهل سنت و جماعت آورد.

وفات او در سال ست و ستمائه^۱ بود در این بقعه که امروز مدفون است. و بسیار از بزرگان دین در آن زمین مدفون اند مثل قاضی جلال الدین خیارقی^۲ که از علمای عصر بود و سرآمد زمان خود، و قاضی نظام الدین ابوالخیری تبریزی، و مولانا شمس الدین محمد کرمانی، و مولانای اعظم سید کمال الدین شاه حسین مکرم ابرقوهنی، و از مشایخ قدیم شیخ احمدک و مرحوم شیخ علما.^۳

و بسیار شهداء و علماء در این مزار مدفون اند و این مزار را عمارات بسیار ساخته بود، از ساباط در مزار و سقایه و صفه، و به سبب سیل تمام منهدم گشته و از آنها اثر^۴ نمانده.

[۲۰۵]

ذکر مزار شیخ خلیل آسوده مشهور به گوردارین

این مزار هم به غایت متبرک است و بسیار از اکابر درو آسوده اند و گنبدی قدیم در آن مقام بود.

مولانا قوام الدین مشهور به شیخ ور^۵، آن گنبد را بکند و دیگری از آجر پخته بساخت و سفید کرد و کتابه^۶ گنبد بنوشت، در سبع و ثمانین و سبعمائه. و مقبره^۷ او در خلف آن گنبد است و گرد آن مزار دیوار بکشید و آن قبر که آن را «قبر دارین» می خوانند قبر شیخ خلیل آسوده است و قبر او چوبین بود و ارضه^۸ بخورد. از آجر پخته عمارت کردند.

و شیخ اعظم مشارالیه از جمله اولیاء کبار بود و صاحب کرامات. و از کرامات او یکی آن است که پسرش به کعبه رفته بود و شب عید اضحی مادر پسر حلوا می کرد و گریه می کرد جهت پسر و می گفت پسر من اینجان نیست که از این حلوا بخورد. شیخ خلیل گفت بخش او بنه. طاسی در

۱- ف : سبعمائه ۲- ف : خیارتی ۳- در «م» از «شیخ احمدک» تا اینجا نیست. ۴- ف : آثار ۵- مل : وره ۶- یعنی سوریانه

خانه داشت، جهت پسر پر حلوا کرد و بنهاد. چون پسرش از کعبه بازگردید آن طاس در میان بار همراه آورده بود. گفت در روز عید پدرم این طاس حلوا در منای کعبه به من داد.

و بسیار کس از قبر او استمداد همت کرده اند و مراد یافته.

ذکر مزار حاجی صدرالدین به موضع باغ کمال

در اول حال حاجی صدرالدین به علوم ظاهر مشغول بود و به کعبه رفت و زیارت کعبه و روضه رسول صلی الله علیه و آله دریافت و راه قدس خلیل باز گردید. و بنیاد تصوف کرد و به علم هیأت قیام نمود و او را حالی دست داد و جذبه‌ای دریافت و ترک دنیا بکرد و از مردم کناره کرد، و آمیزش با مردم نکردی و به طرف مهری مجرد رفت و در کوه خورمیز قیام کرد.

[۲۰۶]

و امیر یوسف خلیل که از قبل امیر بزرگ داروغه یزد بود به دیدن او رفت و به جهت او چهار طاقی بساخت و او کمتر در آنجا بودی و آخر روی در بیابان نهاد و در صحرا مقیم شد و کمتر طعام خوردی.

و در زمان حکومت امیر عبدالرحمن قورچی در بیابان انار در شمس کوران بر پای ایستاده وفات یافته بود. عبدالرحمن پهلوان بیژن راهدار را بفرستاد و او را بیاورد. و این مقام که مدفن اوست بخرید و او را دفن کرد و باغچه‌ای در خلف آن بساخت.

و چاهی در آستانه مزار بود که چندین سال بود که خشک شده بود. چون حاجی را در آن مقام دفن کردند آب در آن چاه ظاهر شد. چنانچه پوست انار خشک بر روی آب آمد و آن آب چاه هرگز کم نمی شود و

به غایت آب نیکوست و به جهت شفا مردم می خورند.
وفات او در سال ست و ثمانمائه بود. او را درین مزار دفن کردند.

ذکر مزار سادات مشهور به قل هو الله

[۲۰۷] در آن مزار همه سادات عریضی اند، و این مزار متقارب | باغ کمال کاشی است و مشهور است به « گنبد هشت در »، و ذکر آن گنبد کرده شد که از آثار گنج یزد گرد شهریار بوده.
و درین مزار قبلی قبله صفتی است و در او سه قبر است که هر که در آنجا هزار بار « قل هو الله احد » بخواند هر مراد که طلب دارد بر آورده گردد، و این مجرب است.^۱

ذکر مزار تازیان قدیم

و عزیزانی که درو آسوده اند

بدان که مزار قدیم یزد « تازیان » است که اولیا و صلحا و شهدا درو مدفون اند و ابتدای این مقابر از تابعین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد که چون اهل یزد در اسلام درآمدند دوحی از قبایل مکه و مدینه که همراه بودند در این جا مقیم شدند: یکی حنی بنی تازیان و دیگری حنی بنی تمیم و از آن تابعین که در یزد وفات کردند در این مقام دفن کردند و او را منسوب به تازیان کردند.

از یک طرف او امامزاده^۲ معصوم ابو جعفر محمد بن عبید است، و سادات و بزرگانی که در آن مزار آسوده اند: مولانای اعظم حاجی نظام الدین اسحق الحموی و مولانا [ی] اعظم سعید مولانا محی الدین خطیب و پسرش مولانا شمس الدین محمد و غیره.

۱ - ازینجا تا ذکر مزار خط سبز در صفحه بعد از نسخه « م » و « ف » افتاده است.

از یک طرف [مزار] شیخ تقی الدین عمر استادان ، و از یک طرف مزار عقیف الدین که استاد محمد بن یعقوب تازی^۱ در آنجا آسوده است که قرآن به روضه^۲ مطهر حضرت رسالت خواند و از روضه آواز آمد که استاد قرآن محمد یعقوب^۳ ، و حاجی محمود تجره ، و حافظ عماد الدین پسرش ، و شیخ سعید محمد بن احمد بن ابی بکر بصری که از بزرگان دین بود ، و شیخ جنید توران پستی .

و بر یک طرف مزار خط سبز [است] :

ذکر مزار خط سبز

و کیفیت این مزار خط سبز چنان است که چون مبارز الدین محمد مظفر بیرون دروازه^۴ مهریجر د نبش می کرد و خندق می کند به قبری رسیدند . شخصی در قبر یافتند اعضای او درست و دوپاره حریر سبز در دستهای او و مصحفی حمایل کرده . و بر آن دو پاره حریر خطی سبز نوشته و هیچ کس آن خط نمی توانست خواند و از دست او بیرون نمی توانست آوردن . شب محمد مظفر را در خواب نمودند که آن شخص با خط سبز پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایستاده بود و گله می کرد که می خواستند خط آزادی مرا بازستانند .

محمد مظفر از آن هیبت از خواب بیدار شد و فرمود تا او را با آن دوپاره حریر و خط سبز درین مقام دفن کنند و صومعه بر بالین او بساختند و مردم بسیار نشانه از آن قبر دیده اند .

ذکر مقابر غازیان^۲

و بر یک طرف دیگر از « تازیان » که آنرا « غازیان » می خوانند و ذکر

۱- کذا در اصل : ظاهراً « قاری » درست است .
 ۲- جمله ناقص و
 ۳- عنوان در « ف » نیست .

[۲۰۸] آن از پیش رفته بسیار از علما و فضلا و صلحا در آن مقام آسوده اند، مثل | مولانای اعظم سعید اعلی اقدم حمید شمس الدین محمد مازیار علیه الرحمة که فقیه و مفتی و واعظ و زاهد و صاحب فنون معقول و منقول و موحد بود، و در آن مقام آسوده است. و مولانای اعظم سعید نور الدین خطیب که از اولیاء الله بود. هم در این مقابرست.

و مولانای اعظم سعید شمس الدین محمد جولاه فقیه و اعظم مصنف در آنجا مدفون است.

و بسیار از تابعین که اسامی ایشان معلوم نیست.

و از آن جهت آن را «غازیان» می گویند که چون لشکر اسلام به یزد مراجعت کردند از جهت اهل فهرج که شیخون بر آن مسلمانان زده بودند و بسیار شهید شده بودند، جمعی از اهل یزد به آن مسلمانان منضم شدند و به فهرج رفتند و با مجوسیان حرب کردند و قلعه فهرج بستند و بسیاری از مجوس به قتل آوردند. بعضی زخم دار بودند از مسلمانان. چون باز گردیدند کشتگان را درین مقام دفن کردند و هر که از آن زخم داران که هم وفات کردند در آنجا دفن کردند و آن مشهور به «غازیان» شد.

ذکر مقابر باغ کمال کاشی

چنان معلوم شد از راویان کهن سال که این مزار باغی مشجرو مکروم بود و در میان باغ عمارت و چاه آب و حوضخانه بود، و سلطان مبارز الدین محمد آنرا از مالکان بیخربید و وقف اموات مؤمنین و مؤمنات کرد در سال | ستین و سبعمائه. [۲۰۹] و بیشتر غریبان و مقتولان در آنجا مدفون اند. اول قبری که در آنجا بود قبر کا کا محمد بود، و صد و چهل سال عمر او بود.

و بعد از او درویشی ابدال بود که از یک مقام شب و روز تجاوز نکردی و در برف و باران و زمستان و تابستان بر روی خاک افتاده بودی، و او را بابا ناصر گفتندی. از ابدالان بود.

و بریک طرف مقابر باغ کمال کاشی میل سر پهلوان اسد طغانشاهی^۱ [است] که در کرمان حاکم بود و با پادشاه شاه شجاع چند سال محاربه کرد و آخر وی را چون بکشتند سراو را به یزد فرستادند. پهلوان کمانکش سر او را دفن کرد و میل بساخت و تاریخ از سنگ مرمر بنهاد.

و بریک طرف عمارت مزار « اسکندریه » است که در زمان پسر ابوسعید طوسی خلقی که به واسطه^۲ قحط و در بندان در اندرون شهر مرده بودند قریب سی هزار آدمی، و ذکر آن کرده شد. چون فتح یزد شد اسکندر هندو بغا به محصلی^۲ به یزد آمد. آن مردگان که در آن خانه های شهر در هم افتاده بودند، اسکندر در این مقام باغی بود آن را بخرید و وقف اموات کرد و آن مردگان را از شهر بیرون آوردند و در قبر مدفون کردند و ساباط عالی بساخت و مسجدی و چهار دکان، و آن را « اسکندریه » نام کرد. و در آن مقام بسیار از شهدا^۱ و اهل الله مدفون اند و به سبب سیل آن ساباط و مسجد و حانوت منهدم گشته و آثار نمانده. اما قبر شهدا و اولیاء باقی است.

[۲۱۰]

و دولت مجنونه در آنجا مدفون است و این دولت از اهل الله بود و در اول دادای لولیان بود و او را حالی دست داد و جذبه ای رسید و از لولیان انفراد جست و بر روی خاک سه روز و چهار روز افتاده بودی متصل و نخوردی و نخسیدی و خبر از خود نداشتی و از کس طلب نکردی و در سر بازار افتاده بودی و گاه گاه مافی الضمیر گفتی. و یکی بود

۱ - ف : طغاشی ۲ - ف : هند و بغا بمجلسی

که او را سرخ کبوتر فروش گفتندی. او را تعهد کردی و ریگ در زیر او کردی و ریگ تر برداشتی. و دولت را سال به صد و اند رسیده بود و دندان دگر باره بر آورده بود و گاهی دعا کردی و گاهی دشنام دادی و گاه خندیدی و گاه گریستی. و چون وفات کرد اکابر شهر برو نماز کردند و صدقه دادند، و در «اسکندریه» قبر او مشهور است.

و مقبره^۱ مولانا شهاب الدین حسن^۱ قاضی هم در این مزار است و او نیز از اکابر دین بود و فقیه و صاحب شروط بود.

ذکر مقابر حمیدی [و] تیرگری^۲

و در جنب مزار حاجی صدر الدین مقابر حمیدی است. قطعه ای زمین مولانا عبداللہ بن مولانا حمید الدین که شحنه^۳ یزد بود بخريد و وقف کرد | و چون فتح یزد شد ابوبکر خازن و عمر خواجه بخشی و شمس الدین بخشی و احمد آقا^۴ وقتق^۴ فرمان اسکندر به قتل ایشان صادر شد. جسد را در این مزار دفن کردند.

[۲۱۲]

و بر یک طرف باغ کمال مقابر تیرگری است که باغ خواجه محمود تیرگری بود. وقف مقابر مسلمین کرد و بسیار از صلحا [و] مؤمنان در آنجا آسوده اند.

ذکر مقابر باغ حاجبی^۵

این باغ از آن حاجب عز الدین لنگر بن وردان زور بود، و در قدیم الایام عشرتگاه اتابکان و باغ نامدار یزد بود و گوشکی در میان باغ بود. و چون اتابک یوسف شاه یسودر را در آن باغ به قتل آورد باغ روی به خرابی نهاد و قصر ویران شد و درختان همه برکنند و ویران کردند تا زمان مظفریان درآمد و خالصات شد.

۱- م، ف : سعید ۲- عنوان در «ف» نیست ۳- کذا در هر سه نسخه،
ظ : احمد اتا ۴- ف : دقیق ۵- ف : حاجی

و برادر شاہیحیی شاہ حسین دیوار آن باغ راست کرد و عمارت قصر کرد و در تصرف گرفت.

و بعد از وفات او چون متروکات قسمت کردند این باغ حاجبی^۱ به صبیہ او مولای عظمیٰ ملکہ کبری خواند^۲ سلطان رسید. آن را وقف اموات کرد و مردم ہریک قطعہ ای زمین برداشتند و حظیرہ ساختند، مثل مہتر علی شاہ فراش و مرتضیٰ اعظم سید جلال الدین جعفر معرف^۳ و غیرہ.

و از اہل اللہ و مجذوبان در آنجا بسی آسودہ اند، مثل | بابا مجد الدین. و او مجدوب غیر سالک بود و صاحب حال بود و با کس آمیزش نکردی و بر در مسجد خواجہ پیر حسین دامغانی در اہرستان بیشتر اوقات نشستہ بود و وصلہ چوب پیش خود نہادہ بودی و دایم الاوقات صمد صمد گفتی و ہرگز از کس طلب نکردی و مردم او را تعہد کردند و زنی از متعلقان ملازم او بودی و او را محافظت نمودی. روزی متداحی صفت حرب احد و شہید کردن دندان پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ می کرد. او تمام دندانہای خود بہ موافقت بشکست. و در آخر حال او را رمدی پیدا شد و بہ انگشت دیدہ خود بر آورد و در اقامت نماز جان بداد. وی را در این باغ دفن کردند. وفات او در سال ثمان و عشرین و ثمانمائہ بود.

و در جنب او امیر جنید بر لاس مدفون است. و برادر این جنید امیر معتبر بودہ نزد امیرزادہ اسکندر و روگردان شدہ. او را بگرفتند و بیاوردند. امیرزادہ اسکندر حکم کرد کہ بہ زندگی پوست او بکنند. امیر چون آن بدید متغیر شد و ترک امارت کرد و او را جذبہ ای رسید و بیخود شد و ہفتہ ہفتہ در بیابان برہنہ و تنہا گشتی و چون بہ شہر آمدی با کسی سخن نگفتی و ہر جامہ کہ در بر او کردند همان روز پارہ کردی، و بہ

۱ - مل، ف : صاحبی ۲ - مل : خاند ۳ - : جعفری المعرف

[۲۱۳] گورستان سربردی | و در زمان وفات مردم را وداع کرد و جان بداد .
امیرزاده اعظم شمس الدین محمد میرک پسر امیر جلال الدین چقماق او
را تجهیز و تکفین کرد و به جنازه او حاضر شد و او را پهلوی بابا
مجدالدین دفن کرد و درویشان را آتش داد.

بابا ضیاء الدین ابدال هم در جنب ایشان مدفون است ، و او درویشی
بُله^۱ بود . ولیکن از او بسیار کرامت واقع می شد . گاه بودی که [وقت]
خفتن در بیرون شهر طوف کردی و در صبح چون دروازه گشادندی از شهر
بیرون آمدی .

نقل است از مرتضی اعظم امیر قطب الدین مسعود قاضی که گفت روزی
به زیارت مقابر تازیان رفتم . ضیاء الدین را دیدم که بر سر مقبره نشسته بود و
ماری بر کنار نشانده بود و بامار بازی می کرد . آن مار چون مرا پدید
برخاست و برفت .

ذکر مقابر باغ مولائی

این مزار نزدیک باب کوشکنواست بر کنار خندق ، و اول باغ معمور
بود . مولانای اعظم سعید شمس الدین ابوبکر رضی بر اموات وقف
کرد .

و بسیار اهل الله در آنجا مدفون اند ، مثل شیخ زاهد عابد صالح متقی
شیخ احمد حَق مدد کازرونی ، و شیخ احمد صایم الدهر بودی و خلیفه
قطب الدین آفاق شیخ ابواسحق کازرونی قدس الله روحه العزیز بود ، و چهل
سال در غرفه مسجد جمعه شهر مجاور بود | و معتکف . و از او بسیار
کرامات مشاهده کرده بودند . و چون وفات کرد او را بر کنار شارع این مزار
دفن کردند .

[۲۱۴]

و در یک طرف این مزار مولانای اعظم سعید قدوة العلماء والفضلاء
المتجهدين^۱ مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی که از فضیله عصر بود و
مثل او واعظ نبود و به مدت چهل سال سی جزو کلام الله تفسیر کرد و
سلاطین بنی مظفر در وعظ او حاضر شدند و قریب ششصد هزار از
ابیات عربی و فارسی در ذکر داشت و در وعظ کنایت و لطایف گفتی. و
هشتاد و چهار سال عمر او بود و در سال ثمان و تسعین و سبعمائه وفات
کرد، و قریب باغ ملائی^۲ مدفون است.

و در جنب شیخ احمد حق مدد مولانای اعظم سعید حاجی علی رویدشتی
مدفون است. و مولانای مشارالیه از جمله فضیله زمان خود بود. و وعظ
به غایت خوب گفتی و گاه مردم را بگریانیدی و گاه بخندانیدی. و مسافرت
بسیار کرده بود و صحبت اهل دین و دولت بسیار دریافته، و در اول محتسب
بود و آخر به قضای حنفی مشغول شد. و صاحب نظر بود و اکابر با او
مطایبه بسیار کردند.

و در جنب او شیخ جلال الدین زاهد که خلیفه شیخ احمد حق مدد
بود مدفون است، و او مردی زاهد صالح بود و در غرفه مسجد جمعه
قائم مقام شیخ احمد حق مدد بود | و آن هر سه قبر با یکدیگر متصل است.
و قریب باغ ملائی^۱ مقابر سرچم است و در آن مقام بسیار از صلحا و
مؤمنان آسوده اند.

[۲۱۵]

و در آنجا دو قبر بزرگ بسته اند و در این دو قبر قریب سه هزار آدمی
مدفون اند از زن و مرد که به واسطه قحط در بندان پسر ابوسعید طبسی در
اندرون شهر هلاک شده بودند و در مدرسه دو مناره ایشان را انداخته
بودند. چون دروازه بگشادند آن مردگان را بیرون آوردند و درین دو قبر

۱ - مل : المجتهدین ۲ - (= مولائی)

دفن کردند. و از آن دو قبر بسیار نشانها دیده‌اند.
 و قریب آن مزار برکنار خندق مقابل «برج اولیا» مسجدی است که
 در سال اربع و تسعین و ستمائه که خلق بعد از ورود سیل به موضع سرچم
 جمع شدند ساخته‌اند، و آن قصه در محل خود گفته شد. و درون مسجد
 اهل الله بسیار دیده‌اند و آن مسجد نشانه داراست، و مقام «چهل تنان» نیز
 گفته‌اند.

ذکر مزار سید سرچم^۱

مشهور به «سید سرچم». در جنب آن مزار آسوده است و او مرد
 تارك مجذوب بود و آنچه بگفتی اکثر همان بودی، و اکابر یزد او را
 منقاد بودند. و چون در سال ست و خمسین و ثمانمائه وفات کرد او را درین
 مقام دفن کردند، و این مزار عمارت کردند و مردم به زیارت روند و مراد
 یابند.

ذکر مقابر زنگیاف

[۲۱۶]

و هم در آن نزدیکی بر سر راه خراسان | مقابر است که آن را مقابر
 زنگیان خوانند. درویشان و ابدال در آنجا مدفون‌اند و رجال الله در آن
 مقام حاضر شوند و در شب آن موضع عظیم بد هیبت باشد.

ذکر مقابر مریاباد و یعقوبی

آن مزار نیز متبرک است و از اولیا و صلحا و شهدا خالی نیست، و
 گویند هر شب آدینه خضر علیه السلام در آن مزار گذار می‌کند،
 و از شهدای فہرج یکی در آن مزار است و ذکر او گفته شد.
 و مولانای اعظم سعید قدوة الخطباء والصلحاء المتورعین شیخ

۱ - جای عنوان در «م» سفید است و «ف» عنوان ندارد.

زین الدین علی سوخته در آنجا مدفون است که مدت چهل سال به استقلال خطیب جامع یزد بود و معلم اطفال بود و قریب هزار کس از برکت انفاس او قرآن آموخته اند^۱ و بعضی حفظ کرده اند. و صبیبه^۲ او [موسوم] به بکری بر سر سجاده وفات کرد، و او صدیقہ^۳ زمان خود بود و مردم بسیار خوابها و نشانها در قبر او دیده اند و در جنب پدرش مدفون است.

ذکر مزار شیخ الاسلام سعید فریدالدین
عبدالباقی و شیخ الاسلام اعظم سعید
شمس الدین محمد خلوتی نورالله قبرهما

شیخ فریدالدین عبدالباقی از بزرگان دین و سالکان راه یقین بود و مولد او از کازرون بود و صاحب کشف و کرامات بود و مرید شیخ محمد اسفراینی بود، و شیخ محمد خرقة از قطب الاولیاء و قدوة العلماء مظهر کلمات الله العلیا شیخ علاء الدوله^۱ سمنانی داشت. شیخ فریدالدین رابه یک واسطه خرقة به شیخ علاء الدوله می رسد و صاحب مقامات علیه بود و چندین چله داشته بود.

[۲۱۷]

و از بزرگان استماع دارم که شیخ فریدالدین را روز عرفه در کازرون دیده اند و روز عید در طواف کعبه یافته اند. و به غایت وجیه بوده و نشان ولایت در جبین او ظاهر بود و پرتو جلالی^۲ بر او غالب بود.

نقل است که سلطان ابواسحق بن خواجه شیخ محمد بن خواجه کمال-الدین ابوالمعالی جهت خارجی خورده^۳ بر او حوالت کرد. محصل پیش شیخ آمد و تشدد می نمود. شیخ نزد وی فرستاد که راجع کن. نشنود. چون به شیخ باز گفتند گرم شد و گفت این ظالم را بگیر! سلطان ابواسحق همان

۱ - سل: قرآن خوان شده اند ۲ - ف: جلالت ۳ - ف: خارجی و خرده

روز خسته شد. پیش شیخ فرستاد و عذرخواست و گفت فاتحه‌ای بخوان. شیخ فرمود، ع: «زهری که به جان رسید تریاک چه سود؟» او را می‌باید رفت. اما فاتحه بخوانم که بر ایمان برود، و فاتحه برخواند. سلطان ابواسحق همان روز وفات کرد.

و در سال اثنی عشر و ثمانمائه که ابابکر خازن عصیان ورزید و خواجه جلال‌الدین محمود خوارزمی با لشکر امیرزاده اسکندر به محاربه^۱ یزد آمد و دربندان متمادی شد اکابر و اهالی درخواست کردند و شیخ رانزد اسکندر فرستادند. شیخ متوجه اصفهان شد و چون امیرزاده اسکندر از آمدن شیخ خبردار شد او را نوازش و تعظیم نمود و به موجب درخواست شیخ احکام بنوشت و شیخ را روانه یزد گردانید. و چون شیخ به شهر آمد ابابکر خازن از صلح ابا نمود و از صوابدید شیخ تجاوز کرد. چون شیخ خبردار شد سرخ برآمد و گفت سگان را از شهر، به در کنید. روز دیگر ابابکر خازن به میهمانی رفت و معتمد او فرخشاه^۱ عصیان او ورزید و دروازه شهر که باب قلعه بود بر ابابکر بیست و دروازه بیرون قلعه بگشود، و لشکر بیرون در شهر آمدند و شهر را بگرفتند و ابابکر و امرای او که انهمزام یافته بودند بگرفتند و به قتل آوردند.

گویند که در آن روز که در اترار امیر بزرگ درگذشت شیخ فرمود که امیر بزرگ وفات یافت، و چون تاریخ وفات امیر بزرگ معلوم کردند همان روز بود که او گفته بود.

و او مریدان صاحب حال داشت و در سال ثلث عشر و ثمانمائه وفات یافت. به حکم وصیت او را در سر اهرستان قریب مزار مامانوک دفن کردند، رحمه الله.

۱ - ف: فرخشاه، مل: فرخفاه

و در سال سبع و اربعین و ثمانمائه که جناب صاحب اعظم دستور اعلیٰ اکرم افتخار العلماء و^۱ الحکام خواجه ناصر الدین محمود سمنانی خلد ظلّه^۲ به وزارت در یزد بود در سر مزار او عمارتی عالی بنیاد کرد و اول صفّه^۳ قبلی قبله که پیشان^۳ زیارت بود بساخت و باقی | طرح انداخته بماند. و چون شیخ الاسلام اعظم سعید صاحب المقامات العلیّه و ارث علوم الانبیاء المرسلین سالک مسالک دین قدوة المحققین شمس سماء العارفین شمس اللملة و الدین محمد خلوتی نور الله مرقدہ که شیخ الاسلام و مقتدای اکابر دین و دولت بود و علم و عمل باهم جمع کرده بود و چندین چله بر آورده بود و خرقة از شیخ فرید الدین عبدالباقی داشت و هر روز شصت هزار ذکر خفی ورد داشت در یوم السبت عشرين ربیع الاول سنه تسع و اربعین و ثمانمائه به جوار رحمت حق پیوست او را به موجب وصیت به مزار شیخ بزرگوار فرید الدین آوردند و در جنب شیخ دفن کردند. و مرتضیٰ اعلیٰ اعظم امیر جلال الدین خضر شاه تختگاهی مروح بساخت و قبر شیخ فرید الدین عبدالباقی و شیخ شمس الدین محمد خلوتی را در آن تختگاه عمارت کرد و فرش از آجر پخته بینداخت و میلی جهت روشنائی بساخت بر بالین قبر، جزاه الله بالخیر.

۰۰۰

[۲۱۹]

ذکر مزارات مشهور که تعلق به ظاهر شهر داشت گفته شد. اکنون در ذکر مزارات داخل شهر شروع کنیم، بتوفیق الله تعالی.

ذکر مزارات داخل شهر

اول مزار متبرک پیر برج

هر کس در باب او چیزی گفته اند. بعضی بر آن اند که این قبر امامزاده^۴

۱- م: فی ۲- مل: ظلاله ۳- مل: نشان

سعید فضل بن موسی کاظم علیه السلام است، برادر سلطان خراسان علی [بن] موسی الرضا علیهما السلام، اما به صحت | نپیوسته، ولیکن از صحابه و تابعین بیرون نیست.

[۲۲۰]

و غالب آن است که از شهدای فہرج است که بعضی در آن حربگاہ زخم خورده بیرون آمدہ اند و بدین طرف آمدہ اند و پراگندہ ہر یک بہ مقامی فرود آمدند و بہ سبب زخم بہ جوار حق پیوستند و ایشان را در همان مقام دفن کردند، و تحقیق اسامی ایشان معلوم نشد.

چنانچہ یکی برب «گور آہنگران» آسودہ است، و دیگری در مقام امامزادہ بزرگوار، و در میدان در مسجد و کاروانسرای امیر چقماق دو دیگر آسودہ اند، و دیگری در مزار^۱ مریاباد، و قس علی ہذا.

اما قبر بزرگوار او مخفی بود و کس را معلوم نبود کہ در این مقام شہیدی آسودہ است. تا زمان دولت مبارز الدین محمد مظفر در آمد و شہر را بزرگ گردانید و بسیاری از بیرون داخل شہر کرد^۲ و بار و بکشید و حفر خندق کرد و چون بدین مقام رسید حفاران کلند زدند و بشکافتند قبر پیدا شد. نگاہ کردند شخصی مہیب دیدند با جامہ ہای سبز و سفید در آن قبر آسودہ، و جامہ ہا پوشیدہ و ریزندہ نگشتہ^۳ و مصحفی بر سینہ او نہادہ و بر اندام او جراحی یافتند. چنانچہ آوردہ اند کہ حفاری پارہای پنبہ از جراحی او برداشت خون تازہ بر پنبہ یافت. آوازی بہ گوش حفار آمد کہ دست خود نگہدار و این معنی | صدق است بہ دلیل کلام اللہ مجید باری عز

[۲۲۱]

اسمہ: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتیہم اللہ من فضلہ»^۴. حفار از آن ہیبت بیفتاد و بیخود شد و

۱- مل: مقابر ۲- م- مل: گردانید ۳- م: گشتہ، مل: ریزیدہ نگشتہ

۴- قرآن مجید سورہ آل عمران/۱۶۹-۱۷۰.

مزدوران دست از کار برداشتند و خبر نزد محمد مظفر آوردند و آنروز درگذشت.

و چون شب در آمد چند علم نور معاینه دیدند که از آن قبر بر می آید. روز دیگر محمد مظفر سوار شد و بر زیارت آمد و بفرمود که قبر را بیستند و فصیل بر آن طرف قبر نهادند و در میان هر دو فصیل قبر او راست کردند و صومعه بر بالین قبر او ساختند.

شبی مردی و زنی بدکار در آن صومعه رفتند و به فساد مشغول شدند. آتشی از غیب پیدا شد و هم در آن مقام هر دو بسوختند. بامداد نگاه کردند اندرون صومعه پر خاکستر بود و کفشی و موزه‌ای بازمانده ، باقی همه سوخته بود. این موجب عبرت خلق شد.

واظهار این قبر در سال سبع و اربعین و سبعمائه بود. و مزار متبرک است و بسیار نشانها از آنجا دیده‌اند و اهل حاجت به مراد رسیده‌اند. و در سال اربع و اربعین و ثمانمائه جناب صاحب اعظم مقرب الملوک العجم امیر قطب الدین خضر شاه بن امیر اعظم سعید شمس الدین محمد خضر شاه قطعه‌ای زمین از شهر داخل کرد و صومعه نیکو ساخت و فرش بگسترده و قبر را خرقة از کاشی و آجر پوشانید و درهای خوب نصب کرد و این مزار را احیا کرد، جزاه الله بالخير.

[۲۲۲]

ذکر مزار شیخ الاسلام اعظم سعید

مولانا شرف الدین خضر علیه الرحمة

شیخ شرف الدین خضر از بزرگان دین بود و علوم ظاهر و باطن داشت و سلاطین بنی مظفر همه منقاد او بودند و اشعار موحدانه در غایت جزالت دارد.

و خانقاه وطنی که مدفن اوست از استحداث اوست و پایاب آجر

پخته در میان خانقاه ساخته و نهر سوا^۱ درو جاری است، و این خانقاه محمد بن مظفر داخل شهر گردانید و عمارت خانقاه در سال خمس و خمسين و سبعمائه بود. و در سال ستين و سبعمائه به جوار حق پیوست. و پسر ارجمند او مولاناى اعظم سعيد ظهير الملة والدين محمد از فضلاى عصر بود. وى را تصانیف بسیار است چون «اربعین» در حدیث و شرح ینابیع و تاریخ یافعی و غیره.

و در سال خمس عشر و ثمانمائه وفات کرد و در جنب پدر بزرگوارش درین خانقاه دفن کردند، و فرزندان و سبط او همه از بزرگان و عزیزان اهل یقین اند.

ذکر مزار سید تاج الدین جعفر در شهرستان

این سید تاج الدین از فرزندان محمد بن علی بن عبیدالله بود و از گوشه نشینان زمان خود بود و جمعه تاجمه از خانه بیرون آمدی و به نماز جمعه حاضر شدی، و صایم الدهر بودی و ذکر دایمی داشت * و تنها در این خانه که امروز مدفون است مسکن داشت *^۲ | و از خوردن و پوشیدن او کسی خبردار نبود که از کجاست.

[۲۲۳]

شبى ترکی از نوکران اتابک شرابخانه می جست به در خانه سید آمد. به گمان شرابخانه در بزد. سید چون در باز کرد ترک چماقی در دست داشت، بر سید حواله کرد. دست و چماقش بر بالا خشک ماند. ترک به جزع در آمد و استغاثت^۳ به سید برد. فرمود که از شراب توبه کن تا دستت به گردد. آن ترک توبه کرد. همان دم دست او درست شد و دیگر شراب نخورد و مرید سید شد.

۱ - (= نهر صواب)

۲ - میان دو ستاره در «م» نیست.

۳ - مل : استغاث

وفات سید در سال ستمائه بود. و در آن شب که وفات می کرد حفار و غسل به خانه طلب کرد تا قبر او بکنند. چون قبر تمام شد ده درم به غسل داد و ده درم به حفار که مرا شما دفن کنید. غسل دید بُرد یمنی و کفن و پنبه و گلاب نزد او بنهادند. سید بخفتید و کلمه بگفت و از دنیا سفر کرد، و هم در این خانه اش دفن کردند. روز دیگر تمام خلائق بر قبر او نماز کردند، رحمة الله علیه.

ذکر مزار مولانای اعظم سعید فخرالدین

پیرخواجه در شهرستان

مولانای مشارالیه از بزرگان دین بود و علم و عمل با هم جمع کرده بود و از اولاد بنی عباس بود و به بیست واسطه به عباس رضی الله عنه می رسید و به علوم ظاهر مشغول بود و آخر در تصوف شروع کرد و از خلق انزوا جست و بسیار بزرگان به دیدن او رفتندی و راه وصول ندادی.

[۲۲۴]

و پیشتر از آمدن امیر زاده عالمیان خاقان اعظم سعید شاهرخ بهادر سلطان طاب ثراه مردم را از مقدم شریف او خبر داده بود.

و چون وفات کرد او را در خانقاه مولانای اعظم سعید شهاب الدین محمد منشی علیه الرحمة دفن کردند.

وفات او در سال اربع و عشرين و ثمانمائه بود.

و هر که در روز جمعه بعد از نماز جمعه به زیارت او رود هر مراد که طلب دارد، ان شاء الله تعالی، برآورده می گردد.

و برادر او مولانای اعظم سعید نظام الدین پیر خواجه از افاضل عصر بود و ائمه فقه و درس و فتوی بود و مفتی زمان خود بود و به چهار

مذهب ماهر بود و در فنون علوم درس گفتی . چون وفات کرد او را در پهلوی برادرش در خانقاه شهرستان دفن کردند .

ذکر مزار شیخ الاسلام اعظم سعید شیخ احمد فهادان و شیخ محمد برادرش

شیخ احمد و شیخ محمد دو برادر بودند صالح و متقی ، و درده اسفنجرد مقیم بودند و به شود مالی قیام نمودندی و به اجرت آن روزگار می گذرانیدند ، و تمام ده معتقد صلاحیت ایشان بودند .

آورده اند که صاحب جمع اسفنجرد به غایت ظالم بود و رعایای آن ده از او در زحمت بودند . شیخ احمد او را نصیحت کرد که با بندگان خدا آسانی کن تا خدای بر تو نیز آسان کند . آن صاحب جمع از سر لجاج گفت که سخن تو نمی شنوم . با خدا بگو که جان مرا بستاند . اگر راست می گوئی ؟ | شیخ دست برداشت و گفت خدایا جانش را بستان . آن صاحب جمع در زمان بیفتاد و جان بداد . مردم بسیار مرید شدند و خلائق ولایت روی بدیشان آوردند .

[۲۲۰]

ایشان از دست مردم به شهر آمدند و در کوچۀ فهادان مقام کردند و در شهر نیز مردم بسیار مرید شدند .

آورده اند که غلامی از آن اتابک بود و یوز اتابک داشتی . آن غلام در خواب بود و یوز در چاه افتاد و سقط شد . غلام روز دیگر نزد شیخ آمد و گریه کرد و درخواست نمود که شیخ از اتابک درخواست کند تا غلام را اذیت نرساند . شیخ گفت ای غلام از شهر بیرون رو که از راه خراسان یوزی می آید . او را بگیر و به عوض آن یوز کن . غلام از شهر بیرون رفت و در «ریگ فیروزی» یوزی دید می آید . غلام آن یوز را بگرفت و به عوض آن یوز باز داشت .

شیخ احمد در سال سبع و عشرين و ستمائه وفات یافت. اورا در این مزار دفن کردند.

و شیخ محمد برادرش در سال خمس و ثلاثین و ستمائه وفات یافت. هر دو برادران در جنب یکدیگر مدفون اند.

و بسیار بزرگان در این مزار آسوده اند. مثل مولانای اعظم سعید مولانا محمود واعظ که از فضیلت عصر بود* و قدوه^۱ علماء و اولیاء وقت بود و چند نوبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [را] در خواب دیده بود. [۲۲۶]

و فرزند او مولانای اعظم سعید مولانا امام الدین واعظ، که از فضیلت عصر بود*^۱ و در منقول و معقول و در وعظ ماهر بود و اهل یزد تمام اورا معتقد بودند، چون وفات یافت اورا در جنب پدر بزرگوارش بنهادند.

وفات مولانا محمود در سال ثمان و تسعین و سبعمائه بود.

و بر در این مزار سلطان مبارز الدین محمد بن مظفر ساباطی از آجر پخته و کاشی تراشیده بساخت* و پسر او شاه شجاع آسیائی در قریه^۱ ابرند آباد بساخت*^۲ و وقف مزار کرد و بر در مزار خانقاهی بساخت و هر روز از طسق^۳ آن آسیا آش در آن خانقاه می پزند و به فقراء می دهند. و به غایت مزار متبرک مروح است.

ذکر مزار شیخ شکور

شیخ شکور از قدمای مشایخ کبار است و نسب او معلوم نیست. ولادت^۴ [او] از غزنین و ملتان بوده است و مسافرت بسیار کرده بود و به هر

۱- میان دو ستاره از چهار سطر قبل از «مل» منقط شده است. ۲- میان دو ستاره

از سطر قبل از «مل» منقط شده است. ۳- م : طق ، ف : تسق ۴- ف : والده

هر حال که بودی به ادای شکر قیام نمودی و او را بدان جهت شیخ شکور گویند، و چون به یزد آمد قریب دروازه نو معتکف شد.

آورده اند که صد سال عمر او بود و در آن روز که وفات می کرد تمام شهر بگردید و دوستان را وداع کرد. گفت که فردا عزیمت سفر دارم. روز دیگر چون تحقیق کردند در خانه وفات کرده بود، در سال سبع و عشرين و سبعمائه. روز دیگر بزرگان شهر او را تجهیز و تکفین کردند و هم در گنبد | خانه خودش دفن کردند و خرقه او را بر بالای قبر او نهادند و هنوز خرقه بر بالین قبرش نهاده است و مردم به زیارت روند و به جهت حاجات آن خرقه پوشند، و اگر آن خرقه زودتوان پوشید آن مراد به آسانی برآید و اگر به دشواری باشد مراد حاصل نشود، و باشد که چندان سنگین باشد که نتوان پوشید.

[۲۲۷]

و در جنب مقبره اش صفتی است و فرش انداخته اند و محراب است و در آنجا نماز حاجت گزارند.

و هم در این خانه چاهی است و چند عدد ابریق نهاده که آب برکشند و وضو سازند. و آتش و برگ و ساز آن نهاده است تا آتش برافروزند و بوی خوش بسوزانند. و در اصل صفت پائین قبر زوجه اوست.

ذکر مزار سید روح الله مشهور به دیگک بندان

مرتضی اعظم سعید قطب الاولیاء و قدوة العلماء المحققین سید نظام الدین حیدر الملقب به سید روح الله از اکابر سادات آل نظام و صاحب کشف و کرامات بود و وعظ فرمودی و در وعظ او مردم را حالت دست دادی و بیشتر سلاطین وقت مرید او بودند و او را با شیخ نظام الدین دهلوی قرب جانی بود و میان ایشان مکاتبات و مراسلات بودی. و شیخ نظام اولیاء قطب وقت و مقتدای مشایخ دهلوی بود و رأس

صوفیہ ہند بود و امیر خسرو دہلوی مرید اوست و در خمسہ خود | مناقب
شیخ نظام بسیار گفته.

یک روز سید روح اللہ در یزد و عظمی فرمود. ناگاہ در میان و عظمی
زمانی خاموش شد. بعد از آن گفت در سر بہ ما ندا کردند کہ بہ زیارت
کازرون رو. چون و عظمی تمام کرد از منبر فرود آمد و همان روز متوجہ
کازرون شد، مترصد کہ حوالہ سبب چیست. چون بہ کازرون رسید
بزرگان بہ دیدن او آمدند.

روز جمعہ و عظمی فرمود. تمام اکابر در و عظمی او حاضر بودند.
یکی از خطبا انکار سید در دل آورد. سید بہ نور ولایت دریافت.
گفت ای آنکہ انکار ما در دل آوردی تقدیر ازلی چنین است! در نزدیکی
تو بمیری و من زن تو را بہ نکاح آورم و ازوی فرزند متولد شود سر اللہ
نام و این زمان در پشت من ذکر می کند! چون و عظمی تمام کرد و فرود
آمد همان روز خطیب را تب گرفت و بعد از سه روز وفات کرد
و چون مدت عہدہ منقضی شد سید زن او را در حبالہ خود آورد و بعد
از نہ ماہ پسری متولد شد نام او سر اللہ کرد، و سید باز بہ یزد مراجعت نمود.
و در سال ثلاث و ثلاثین و سبعمائہ این مسجد و مقبرہ کہ [در آن]
مدفون است بساخت و صفہ وطنی نیکو راست کرد و پنجرہ آہن بر طریق
نہاد و بہ ارشاد خلایق مشغول شد.

و در آخر حال مکتوبی بہ شیخ نظام دہلوی فرستاد و او را وداع
کرد و گفت | این مکتوب آخرین است و مریدی را مکتوب بداد و بطرف
دہلی فرستاد. چون مرید مکتوب بہ دہلی آورد و شیخ نظام بر مضمون
مکتوب اطلاع یافت دانست کہ سید را ہنگام رحلت است. رقت کرد. مرید
سید بعد از دو روز پیش شیخ نظام آمد و استدعای جواب مکتوب کرد کہ

عزیمت رفتن کرده شده است.

شیخ نظام الدین آن مرید را دست بگرفت و گفت نگاه کن. مرید چون نگاه کرد مدرسه رکنیه یزد دید و جماعت خلائق با علمها و مصحفها [ی] بر سر نهاده جنازه سید روح الله همراه داشتند. مرید مضطرب حال شد. شیخ نظام الدین فرمود که این جنازه سید روح الله است. مرید به گریه افتاد و شیخ او را روانه گردانید. چون به یزد رسید آن روز که آن مرد در دهلی آن واقعه دیده بود همان روز سید در یزد وفات یافته بود، در سال سبع و ثلاثین و سبعمائه، علیه الرحمة.

ذکر مزار حاجی حسین باغ علا

حاجی حسین از جمله مجذوبان بود و صاحب حال بود و بسیار کرامات از او مشاهده کرده اند، و شاه یحیی بن مظفر مرید او بود. روز به تجرید گذرانیدی و از کس سؤال نکردی و هر چه بر زبان راندی مؤثر بودی.

۴

آورده اند که روزی بر سر بازار صحافان درد کان طوافی قدحی ماست بسته نهاده | بود و طواف می خواست که بفروشد. ناگاه حاجی حسین چرخ زنان از راه بازار در عین حالت بر سید پای بر آن قدح ماست زد و بینداخت و بریخت و ماری از تک قدح بیرون افتاد. خلائق را معلوم شد که حاجی به نور ولایت آن دریافت کرده بود.^۲

و مثل آن بسیار از او صادر گشته و کرامات او در افواه عالم بسیار است. چون وفات یافت او را در خانه خودش دفن کردند، در این مقام که امروز مدفون است. وفات او در سال سبعمائه بود.

تمام شد ذکر مزارات متبرک داخل و ظاهر شهر، بعد از این در ذکر باغستان شروع کنیم، بمنته وجوده^۳.

۱- م: اعلا ۲- مل: باشد ۳- م، ف: این عبارت عربی را ندارد.

مقاله نهم

در ذکر باغستان و محلات و بانیان باغات

اول باغستان مشهوریز داهرستان است که رشک روضه جنان است و به هر طرف نهری چون سلسبیل حیات روان است. به هر باغچه ای که برگذری چمن و گلستان است و به هر سروقدی که درنگری هزارستان است.

نظم

روضه ماء نهرها سلسال	دوچه سجع طیرها موزون
آن پر از لاله های رنگارنگ	وین پر از میوه های گوناگون
حبذا آب تفت و اهرستان	که چو خلد برین بود به جهان
هست هر باغ او چو فردوسی	هر طرف کوثری زلال روان
چون دم عیسی است روح افزا	راح و روحش که هست راحت جان
سرودر رقص از گذار صبا	بلبلان در فغان به صدستان
تا ابد باد تازه و معمور	فارغ از صدمت دبور و خزان

[۲۳۱]

هر چند که مبدأ باغات از اول طغارشرف الدین مظفر است که آن را باغ خواجه سعد خوانند و آن باغ وسیع است و نامضبوط و محقر خانه ای در او ساخته اند به جهت باز یار باغ، و نهر میاه تفت به تمام چون از طغارشرف الدین مظفر جریان می یابد و از آن باغ بیرون می آید و منتقسم می شود به محلات و باغات، و همچنین به یکدیگر متصل است تا دامن «ریگ فیروزی» که از ابتدا تا انتها یک فرسنگ و نیم تخمیناً باشد.

و در زمان خاقان اعظم سعید شاهرخ بهادر سلطان انارالله برهانه

۱- مل : گذاری

باغ برباغ و باغچه برباغچه چون نیستان در همدیگر بافته و متصل بود و همه پرسرو و گل و لاله و ریحان و میوه‌های الوان، چنانکه روضه جنان از او در رشک آمدی و ابر نیسان از غیرت آن چمن و بوستان اشک باریدی. خاک صندل بویش از سبزه رنگ مینا نمودی، و از نفحات نسیمش عبیر دیده^۴ بینا گشودی.

و از یمن معدلت آن پادشاه عالم پناه مردم مرفه الحال و آسوده خاطر روزگار می‌گذرانیدند و معموری شهر و ولایت | و جمعیت حال به مرتبه‌ای رسیده بود که مردم دهاقین عوامل را کار نفرمودندی و غله و پنبه و میوه که به شهر آوردندی همه براسب و استر بار کردند و جامه‌های زیبا از قصب و دیبا پوشیدندی * و مرغهای فربه بابرنج در میان خوردندی، و جوانان سرو قد باده^۵ گلرنگ نوشیدندی * ، و مطربان با ساز چون بلبلان خوش آواز [و] خوبان گل روی خروشیدندی و از شحنه و عسس باک^۶ نداشتندی و نپوشیدندی، مصراع:

«چنین تا چشم زخم افتاد در کار»

و پادشاه سعید در جولگه^۷ ری فجأة به عالم بقا و اصل و از دار فنا رحلت کرد و یوما فیوما خرابی و قحطی و خشکسالی و سم ستور بیگانه و قید مسافران و پریشانی مجاوران و بیماری گران و موت بزرگان و قتل اکابر و سروران واقع می‌شد، و اگر بدان شروع کنیم از مقصود باز می‌مانیم.

غرض آن که اهرستان بدان صفت که شمه‌ای از شرح اوشنیدی به خارستان بدل شد و درخت بیدمشک هیزم خشک گشت و اکثر باغات که در تشابک اشجار آفتاب بر زمین نتافتی حکم صحرای بادیه گرفت.

۱- «مل» میان دو ستاره را ندارد.

بیت

همانا که آن رستنیهای چست نه از دانه از دامن عدل رست
 فروریخت آن تازه گلها ز بار وز آن تازه نرگس بر آمد غبار
 به جز هیزم خشک و سیلاب تر نیابی به باغات چیزی دگر |
 گر آن پرورش یابد امروز باز از آن به بود آستین و طراز
 یکی گر فراغت بود شاه را ز نوزیوری بخشد آن گاه را

[۲۳۳]

هر چند اهرستان که حکم نگارستان داشت از ظلم و خشک سالی
 خارستان و از ورود سیل و طوفان غبارستان گشته اما به یمن معدلت این
 پادشاه عالم پناه، ظل ظلیل اله، سلطان تاج بخش تخت نشین، سلیمان رفعت
 جمشید آئین، سلطان معز الدوله والدین ابوالمظفر جهان شاه بهادر خان خلد الله
 تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه، در این سال اثنی و
 ستین^۱ و ثمانمائه باز بوی رأفت و مرحمت و داد گستری و رعیت پروری و
 آبادانی بلاد و ترفیه عباد می آید و امید هست که چون باری سجانہ تنگی آب از
 میان خلایق برداشت قحط نان هم بردارد و مظلومان را از شر ظالمان
 برهاند.

نظم

چون نیت نیک باشد پادشاه را گهی روید به جای گل گیا را
 فراخیها و تنگیهای اطراف ز عدل پادشاه خود ز ندلاف

درخت بد نیت خوشیده شاخ است

شه نیکو نیت روزی فراخ است

مصراع: « عنان سخن بین کجا می کشد.»

غرض آن که باغ خواجه^۲ سعد مذکور چون عمارتی مضبوط و زمینی

۱- م، ف: ثلثین ۲- - مل: خواجه

چندان معمور ندارد به غیر از نهر میاه و دو رویه درخت بید ذکر سخن در صفت اوراندن بی معنی می نماید .

[۲۳۴] و از آنجا به باغ شیخ فریدالدین عبدالباقی | آب جاری می گردد و آن نیز باغی مشجر و ساذج است و مقام اولاد شیخ سعید است و از آنجا به مزار مامانوک ' می آید .

ذکر مزار مامانوک '

هر چند ذکر او در مزارات بایستی اما چون نسب و حالات او معلوم نیست به غیر از شهرتی که در افواه است اسامی او را در سلک اولیا و علما و فضلا آوردن از ادب دوری داشت و بکلی از قلم انداختن رخصت نیافت .

فی الجملة چون سرزمینی خوش است و میاه تفت در بیرون و اندرون او جاری است و باغات متصل و اشجار و آنها بسیار دارد امیر ترمش که از جانب امیر زاده اسکندر داروغه یزد بود در آنجا صفت عالی ساخته و دو گنبد خانه در جنب آن پرداخته و جماعتخانه نیکور است کرده و در پیشان صفت آب تفت جاری است و مردم در زمان رفاهیت حال بدانجا رفتندی و «دیگ پالان» کردند و سماع زدندی .

و چون انقلاب واقع شد و یزد در تصرف حکام خاقان سعید درآمد پسر امیر ترمش مذکور، سیدی احمد میرک، از امارت توبه کرد و به کسوت درویشان و طریق ایشان درآمد و در این مزار متوطن گشت و خانه جدید جهت اولاد خود بساخت و حمام خوب بر در مزار راست کرد و نشان سیورغال حاصل کرد و کمر به خدمت مجاوران | و مسافران در بست و چند باغ مشجر و مکروم احیاء کرد و به قدر سفره می کشید

[۲۳۵]

و اکنون روزگارش روی به انحطاط آورده و جمعیت حالش نمانده، و این صورت نسبت به حال او نیست که عموم خلایق را همین حال است.

ذکر باغ لالا

گویند از آن لالا صواب اتابکی بوده. باغی به غایت وسیع است و آب تفت در او جاری، و مشجر و مکروم و داخل خالصات شریفه. و در این باغ بید و توت و انگور فراوان بودی و انارهای شاهوار لطیف. و هنوز بعضی به قدر مانده است. اما هیچ عمارتی ندارد به غیر از ساباطی که در جنب باغ در شارع ساخته اند و مشهور است به «ساباط ده نیم».

و چون خواجه اعظم سعید صاحب السیف و القلم جلال الملة و الدین محمود خوارزمی نوبت سوم به مباشری یزید آمد تمام یزید در اعمارت کرد و بازارها سفید گردانید و آن ساباط را هم سفید ساخت. در سال تسع و ثلاثین^۱ و ثمانمائه.

ذکر باغ امیر شمس الدین محمد میرک

ولد امیر جلال الدین چقماق

مقابل باغ لالا^۲ باغ میرک محمد است و امیر محمد بسیار عمارتی در آن باغ ساخته و مشجر و مکروم گردانیده و چمنهای گل و سرو و چنار و عرعر است کرده.

و زمین باغ پراز لاله و ریحان بود و نسیمش چون دم عیسوی مرده زنده کردی و باغبانش آزادان را بنده ساختی^۳.

[۲۳۶]

قصر پرنورش چون روضه^۴ فردوس معمور. و ساحت^۵ و طنبی و حوضخانه اش عشرتخانه^۶ غلمان و حور بودی. حجره های تحتانی و فوقانی

۱- ف: ثمانین ۲- مل: لالائی ۳- مل: شناختی ۴- مل: فردوس پرنور ساخته

جهت نزهت و سرور ساخته و دریاچه به جهت حرارت تموز و دبور
پرداخته، و در صفت عمارتش شعرای زمان شعر گفته‌اند^۱.

زهی به حسن و صفا ثانی بهشت برین

که رشک جنت و خلدی و جای^۲ حورالعین

فراز سقف رفیعت بود ز روی شرف

هزار سال اگر بر رود سپهر برین

اگر محیط فلک حوض تو نظاره کند

ز شرم غرق شود ز آب چشم عبرت^۳ بین

به هشصد و چهل و یک تمام کرد آنرا

خدایگان قضا قدرت قدر تمکین

امیر اعظم عدل که بر سپهر جلال

بود ز قدر و شرف شمس ملک و دولت و دین

نظام عقد سعادت «محمد» آن که کند^۴

علی ز خلق حسن در فضایلش تحسین

هزار سال جلالی بقای عمرش باد

«شهور آن همه ار دیبهشت و فروردین»

ذکر باغ کرشاسپی

بانی این باغ علاءالدوله کرشاسپ بن علی بن فرامرز کالنجار است.

باغی قدیم است مشجر و مکروم، و درختان بید و سرو و چنار بسیار دارد و
آب تفت در او جاری، و داخل خالصات شریفه است.

و نصره‌الدین شاه یحیی بر در باغ ساباطی عالی ساخته و چهار دکان

بر او راست کرده و ساباط مروّح است و مردم گاه گاه به عشرت روند^۴ و

[۲۳۷]

۱- سل : بودند ۲- سل : جان ۳- سل : غیرت ۴- سل : رفتند

سقایه‌ای مقابل ساخته‌اند.^۱

و ساباط قرب آسیای استاد است.

ذکر باغ ساباط

این باغ در زمان اتابکان بوده و خانه رفیع و بادگیر و حوضخانه داشته و آن را خانه ابوسعیدی^۲ گویند. نصره‌الدین شاه یحیی در جنب آن طنبی و حوضخانه نیکو استحداث کرد و دریاچه نیکو بساخت و شاه‌نشین و گنبد مقرنس و چهار صفه^۳ منقش راست کرد. و بر کتابه قصیده^۴ توحید شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی علیه‌الرحمة نوشت، و مطلع قصیده این است:

قصیده^۳

فضل خدای را که تواند شمار کرد

یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کائنات

چندین هزار صورت الوان نگار کرد

بر آفرید و بحر و درختان و آدمی

خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

و این باغ را مشجر و مکروم ساخت و برگرد عمارت درختهای سرو بنشانند و هنوز باقی است. و تمام میاه تفت در او جاری گردانید و درگاه عالی مفتوح کرد و گنبدی مروح بر درگاه ساخت. و در جنب عمارت^۴ درگاهی به جهت فرزند دلیند سلطان جهانگیر که در صدف سلطنت و گادسته بوستان معدلت بود عمارتی عالی و طنبی خوب منقش بر سر آب بساختند. و دریچه‌ها بر باغ مفتح^۵ کردند و جامهای آبگینه^۶ الوان بنهادند و ابیات خمسه^۷ نظامی بر کتابه اش مسطور گردانیدند.

۱- ف از « و ساباط » در سطر قبل تا اینجا ندارد. ۲- ف : ابوسعیدی

۳- ف : القصیده ۴- مل : گنبد ۵- ف : از « مروح » در همین سطر تا اینجا را ندارد.

[۲۳۸] و از فصل بهار تا خریف اولاد بنی مظفر | در آن باغ بودندی، و بیرون
ساباطی خوب رفیع گردانید و دور و یه خانه ها بساخت، و بر کتابه ساباط توحید
مولانا کمال الدین اسمعیل بن عبدالرزاق اصفهانی نوشته اند.

بیت

ای جلالت فرش عزت جاودان انداخته
گوی در میدان عزت کن فکان انداخته
در دبیرستان عقل لایزال عقل پیر
همچو طفلان از بغل لوح بیان انداخته
در ضیافت خانه فیض نوال منع نیست
در گشادست وصال در داده، خوان انداخته

و بیرون ساباط میدان وسیع ساخته و هر پسین شاه یحیی از باغ
بیرون آمدی و بر نیم صفه ساباط بر میند نشستی و در میدان گاو و شیر
به جنگ انداختی و بعد از آن کشتی گیران زور آزمودندی و هر کس لعب و
هنری که داشتی اظهار کردی. و آب تفت از میان ساباط گذشتی و به باغات و
محلات منقسم شدی.

بیت

چو وقت آمد نماند آن پادشائی
به کاری نامد آن کار و کیائی

و از در باغ ساباط تا مدرسه شمسیه چهار منار هر روز دو نوبت
به موجب حکم آب زدندی تا شاه یا سلطان جهانگیر یا حرم او سلطان
پادشاه گذشتندی غبار بردامن ایشان نشستی.
و دو رویه درخت بید بر لب جوی آب تفت بنشانندی تا در سایه بید

۱ - ف : را ۲ - ف : با

از تموز آفتاب ایمن باشند و هر چند توانستند از دولت و خرمی بهره برداشتند و به عاقبت بگذشتندی و بگذاشتند .

نظم ۱

کجا جمشید و افریدون و ضحاک
همه در خاک رفتند ای خوشا خاک
کفی گیل در همه روی زمین نیست
که در وی خون چندین آدمی نیست
هر آن خشتی که بر ایوان شاهی است
اگر دانی سر صاحب کلاهی است

چون انقلاب بنی مظفر واقع شد و امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ به یزد آمد و در باغ ساباط ساکن شد بسیار عمارت بیفزود و بادگیری عالی بساخت و روی کاشیها را مطلقاً گردانید و خرگاهی منقش بر بام بساخت و باغ معمور گردانید.

و اکنون خرابی تمام به حال او راه یافته و به واسطه لشکر امیرزاده خلیل و دیگر صادرات و واردات از این اشجار و فواکه و انگور و داربند دانگی نمانده. و تعلق به خالصات شریفه دارد.

ذکر باغ مرتضی اعظم امیر جلال الدین

خضر شاه

مقارب باغ ساباط قطعه زمین خراب بود به حال عمارت آورد و دیوار بنهاد و ساباطی بر در باغ راست کرد^۲ و بسحاقیه در او وضع کرد و باغ مشجر و مکروم ساخت و حوض خانه و طنبی راست کرد و مردم در آن باغ تردد کردند^۳ و سماع زدندی.

۱- مل : بیت ۲- ف : از «وساباطی» تا اینجا ندارد. ۳- مل : متردد گشتندی

و اکنون به واسطه^۱ لشکر آن باغ نیز خراب است و بایر^۱.

ذکر باغ مهتر علیشاه فراش

[۲۴.] در جنب باغ وردانزوز^۱ باغی محقر بر شفیر میضا بود. مهتر علیشاه بخرید و یکک در باغ دیگر داخل کرد و دو نهر آب تفت در او جاری گردانید و مشجر^۲ و مکروم ساخت و در میان باغ بر کنار آب صفت^۳ مروح بساخت و بر بالای صفت^۴ طنبی منقش و چند خانه بساخت و صورت خسرو و شیرین و دیگر صورتهای مختلف بر دیوار کشید و مقامی به غایت منزه است. و بر درگاه طنبی بالاخانه^۵ خوب راست کرد و دریچه بر شارع مفتوح گردانید و در پائین عمارت حوض گردان^۳ ساخت و عشرتگاه اکابر یزد مدتی آنجا بود.

و اکنون به واسطه^۱ صادر و وارد بسیار خراب است و تعلق به خادمان مشایخ عظام دادائی دارد.

ذکر باغ طغی شاه^۴

ذکر طغی شاه از پیش گفته^۵ شد، بلکه عمارت باغ نیز. اما اینجا نیز واجب است بعضی بر سبیل اجمال ادا کردن. از میان این باغات که ذکر کرده شد، او امروز از همه معمور ترست و عمارات خوب دارد از طنبی و بادگیر، و باغ مشجر مکروم است و میوه های الوان در این باغ می باشد. و بر درگاه باغ، شاه یحیی سابطی عالی ساخته و مسجدی در جنب باغ راست کرده و دایم آب تفت بر در این باغ در میان سابط جاری می باشد.

ذکر باغ وردانزور

ذکر بانی این باغ از پیش رفته و در این باغ عمارت نساخته است، و

۱- سل: و بایر «» ندارد. ۲- ف: از «ویک» در سطر قبیل تا اینجا ندارد.

۳- ف: گردون. ۴- سل: طغی شاه ۵- سل: گذشته

نارستان بود و انار شاهوار به غایت خوبی داشت و اشجار هم بود، به واسطه خشک سالی تمام اشجار و انار خشک شد و درختها برکنند و هیزم بفروختند.

و اکنون بیشتر ساذج است و تعلق به خالصات شریفه می دارد^۱، و آب تفت در او جاری است.

ذکر باغ خواجه سعید صدرالدین احمد ایوردی^۲

باغی خوب و جدیدست و خواجه^۳ مشارالیه این باغ از اولاد خواجه حافظ رازی بخريد و بعضی از مولانا اویس بن مولانا زین الدین اردکانی، و مشجر و مکروم ساخت و چند قطعه زمین دیگر بخريد و اضافه کرد و باغی وسیع گشت و تمام معمور شد و دری عالی مفتوح کرد و آب تفت بر یک طرف باغ جاری کرد و دیوارهای بلند بنهاد و بعد از وفات خواجه به وارثان تعلق گرفت.

و به واسطه تعدی و مطالبات نالایق^۴ نا واجب وارثان به شفاعت به عالی جناب معدلت پناهی امیر اعظم اکرم نظام الدین حاجی قنبر جهانشاهی خلد ایام دولته فروختند. و اکنون تعلق به بازاران^۵ امیر مشارالیه دارد.

ذکر باغ طغار

باغی مربع است، و پیشتر در عین خرابی بود و به سعی صاحب اعظم دستور عالی اکرم خواجه کمال الدین حسین دام دولته این باغ به حال عمارت آمد، و مشجر و مکروم ساخت.

و اکنون به قدر معمور است و از عمارت عاری. و تعلق به خالصات^۶ شریفه می دارد.

۱ - ف : دارد

۲ - ف : ایوی

۳ - مل : « نالایق » ندارد.

۴ - ف : خالصان

۵ - مل : بازارکانان

ذکر باغ فیروزی

[۲۴۲] این باغ | متقارب رودخانه است. پیشتر وزیر نشین بودی و هر وزیر که در او نشستی بعضی از عمارت بر او بیفزودی.

و اصل این باغ از استحداث مولانای اعظم سعید قاضی قضاة حمید مؤمل اعظم العلماء و الفقهاء و القضاة الکاملین و ارث علوم الانبیاء المرسلین مجد الحق و الدین حسن رضی است. عمارت و طنبی و حوضخانه نیکو ساخته. و مرتضی اعظم سعید مقتدای اعلی اقدم حمید سید عماد الدین مجتبی بن مرتضی اعظم سعید افتخار الاکابر و الصواحب^۱ عظام کھف الملوک دستور السلاطین سید رکن الدین سلام الله وزیر این^۲ عمارت را سفید و منقش ساخت و باغی مشجر و مکروم گردانید.

و در جنب باغ حمامی به رسم حرم راست کرد، و در جنب باغ بر شارع ساباطی خوب بساخت و سفید و منقش گردانید مشهور به «ساباط قاضی» و آب تفت در میان ساباط جاری است و بیشتر اوقات مردم برد کانچه^۳ این ساباط نشستند بر سبیل عیش.

و گویند در زمان مولانای اعظم سعید خانقاه و مطبخ بود و مقرر بود که هر که در روز پنجشنبه و جمعه بدین ساباط رسیدی کاسه^۴ بغرا پیش او نهادندی، و گویند هزار و یک کاسه^۴ بغرا مقرر بود.

جهان نماند و خرّم روان آدمی^۵ که بعد مرگ به نیکی کنند از وی یاد چه منصف بزرگان دین بوده اند که با زیرستان چنین بوده اند

[۲۴۳] کنون گر خون صدمسکین بریزند | ز بند یک قراضه بر نخیزند

و اکنون آن باغ نیز نامضبوط مانده است و روبه خرابی دارد.

۱ - ف : الصواب، و دنباله عبارت را تا «سید» ندارد. ۲ - ف : آن

۳ - سل : عموم ندارد

ذکر باغات نعیماباد

نعیماباد از استحداث نصره الدین شاه یحیی است. و همچنین فتح آباد مشهور به «ده نو»، و نعیماباد به آب شاهی مشهور است. باغستانی به غایت نزه دارد.

و بر طریق اهرستان بر کنار آب از دو طرف درخت^۱ بید نشانیده اند و منبع آب او از ولایت مهریجر است و بیشتر از مدوار جاری می گردد. و آبی به غایت خوب و گوارنده است.

و بسیار باغات و عمارات برین آب ساخته اند. و از آن مقام که آسیای امیر تبوک است تا باغ عز آباد عمارات و باغات است. و چون نصره الدین شاه یحیی حکم به عمارت نعیماباد کرد اول کسی که به عمارت مشغول شد خواجه نظام الدین امیر شاه بود.

ذکر باغ سلطانشاهی مشهور به باغ امیر شاه

عالی جناب صاحب اعظم سعید افتخار الوزراء فی عهده خواجه نظام الدین امیر شاه باغی وسیع بساخت و مشجر و مکروم گردانید و از همه درختها بنشانده خانه عالی بساخت و بر درگاه طنبی فوقانی و تحتانی راست کرد. چون یزد به تصرف امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ آمد این باغ به غلام خود سلطان شاه چهره داد و بفرمود که در میان باغ قصری عالی و بادگیر و شاه نشین و حوضخانه منقش بساخت. و در وصف آن عمارت چنین گفته اند:

[۲۴۴]

۱ - ف: در جنب

شعر^۱

این قصر بی نظیر که منظور عالم است
 چون چرخ بر کشیده و چون خلد^۲ خرم است
 بر خلق صد هزار در از خرمی گشاد
 گوئی در او مفرح ارواح مدغم است
 بسرباد داد آب رخ عرصه^۳ ارم
 باغش که چون حدیقه^۴ فردوس درهم است
 تا برگذشت سقف رفیعش ز آفتاب
 گردون سایه دار^۳ شب و روز درغم است
 صحن مبارکش چه عجب گرشد از صفا
 جام جهان نما که خداوند او جم است
 صد ساله ره ز خانه^۵ معمور بگذرد
 درگاه تو که منزل سلطان اعظم است
 سلطان سکندر بن عمر شیخ آن که چرخ
 از صورت ترفع درگاه او خم است
 از فیض ابر بخشش دریا نوال او
 چون چشم بحر چشمه^۴ خورشید پر نم^۴ است
 تاریخ چون به هشتصد و نه سال در رسید
 بنهاد این اساس که چون چرخ معظم است
 بادا ز یمن^۵ دولت و بخت جوان او
 چرخ کبود پوش که پیر مقدم است

۱- ف : القصیده ۲- م : صبح ۳- مل : سایه وار ۴- مل :

برهم ۵- مل : زمین

ذکر باغ امیر شمس الدین ترخان

باغی مشجر و مکروم و بعضی ساذج است و انواع فواکه الوان از و حاصل و پرفایده و گلهای بسیار از هر رنگ و درختان سرو و گل و کاج دارد.

مثنوی^۱

سرو بن چون ز مردین کاخی قمری بی بر فراز هر شاخی^۲
 آب در پای سروهای جوان سبزه بسرگرد آبهای روان
 تاک انگور کج نهاده کلاه دیده در حکم خود سفید و سیاه
 و دو بیق^۳ در اندرون عمارت جاری کرده و اصطبل جهت^۴ مساکن
 غنایم ساخته است.

[۲۴۵]

ذکر باغ امیرزاده اعظم امیر قطب الدین خضر شاه

ابن امیر اعظم سعید محمد خضر شاه

امیرزاده^۱ مشارالیه هم درین موضع باغ خرم وسیع ساخته و مشجر و مکروم گردانیده و داربندی خراطی بسته و چمن سرو و گل ساخته و عمارتی نیکو پرداخته و پیشگاه و شاه نشین راست کرده و قبّه و خرگامی منقش و بادگیر و حوضخانه. و اتمام آن در سال ست و اربعین و ثمانماه شده.

ذکر باغ لاسان

این باغ لاسان باغی وسیع است و متر لگام حکام یزد. و نصرة الدین شاه یحیی احیای آن باغ کرده و دریاچه و قصر و ساباط ساخته و گوشکی بر بالای ساباط نهاده و مشجر و مکروم بود. و برکنار دریاچه درختان سرو و گل و کاج نشانده.

۱- مل: ندارد ۲- مل: شاهرخی ۳- لذا در هر سه نسخه ۴- مل: - و

و در زمان دربندان پسر ابوسعید طبسی ویران شده و چون حکومت به جناب امیر اعظم امیر جلال الدین چقماق تعلق گرفت تابستان درین باغ نشستی، و امرا هر یک به جهت خود مقامی در اندرون باغ ساخته بودند. و اکنون از آن عمارات بعضی را آثار مانده.

ذکر باغ بیگم

[۲۴۶]

خاتون معظمه کبری فاطمه خاتون بیگم که حرم امیر جلال الدین چقماق بود قریب باغ امیرشاهی باغی خوب بساخت و چمن سرو و گل راست کرد و باغ مشجر و مکروم گردانید و بر در باغ درگاهی عالی بساخت، و باغی به غایت نزه و خرم و پرفایده بود. و اکنون هیچ کدام از آن باغات بدان رونق و معموری نمانده.

ذکر باغ یوسف چهره

در نعیما باد قریب دهوگک اعلی

آقایوسف چهره^۱ بن حاجی حلبی^۲ باغی خوب احیاء کرد و عمارات نیکو بساخت از خانه و طنبی و پیشگاه و جامهای آبگینه بنهاد و درگاه و اصطبل راست کرد و مشجر و مکروم گردانید، و اکنون بایرست.

ذکر باغستان^۳ مریاباد و یعقوبی و سلغر آباد

این سه باغستان متصل یکدیگرند و باغهای مشجر و مکروم و مزروع دارند، از دامن بلاش^۴ گرد تا دروازه^۵ مادر امیر، و هوایی در غایت اعتدال دارد، و پنبه و جو و گندم و حبوبات^۵ حاصل می گردد.

۱- مل: «چهره» ندارد ۲- م، ف: حلبی ۳- مل: باغات
 ۴- ف: بلاس ۵- ف: حلویات

ذکر باغات دهاباد و نرسوباد و کثنویه

همه معمور و مزروع بود، و هر سه باغستان به یکدیگر متصل .
 و چون کاریز دهاباد مطموس گشت باغستان دهاباد و عمارات او
 تمام بایر شد و مردم جلای وطن کردند و معموری نماند.
 و در سال ستین و ثمانمائه که سیل واقع شد و قنوات بایر کرد
 کاریز نرسوباد نیز ویران شد و باغات و بیوتات خراب گشت.
 اما کثنویه^۱ همچنان بر حال عمارت و زراعت است و بیشتر بقلیات^۱
 از آن موضع برمی آید و باغات^۲ معمور دارد .

[۲۴۷]

و رعایای آن جانب بر یکدیگر تغلب و تسلط جایز ندارند و بر موجب
 راستی^۳ شرب کنند و به خیر و طاعت کوشند و حق تعالی ایشان را برکت
 عظیم داده .

و نرسوباد نیز به سعی بسیار آب او جاری کرده اند و امید هست که
 به تدریج با حال عمارت آید و به صیقل عدل غبار ظلم از آینه^۴ چهره^۴
 مظلومان زدوده گردد .

بیت

عدل کنزان که در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

۱ - ف : بعلیات ۲ - ف : باغانی ۳ - ف : درستی

مقاله دهم

در ذکر آبها که در شهر و بیرون بر روی

زمین و کاریز جاری گشته است

بدان ای عزیز من که بهترین آبهای یزد آب تفت و نصیری است و هر چه در وصف آب گفته اند در و موجود است: از پاکی و گوارندگی و خوش طعمی، و به غایت هاضم است و سیماب اندک دارد، بلکه بعضی بر آنند که ندارد، به واسطه آن که این آب از پیشان قله می آید از دامن شیرکوه و قریب دوازده فرسخ بر سنگ می ریزد تا به قریه تفت می رسد.

ذکر قریه تفت و آب تفت و نصیری و

خانقاه و باغات و عمارات تفت

بدان که تفت قریه ای است در پنج فرسخی یزد در میان کوه واقع گشته و اصل این قریه دو محله است: یکی بر دامن کوه پیوسته، بیوتات و باغات متصل یکدیگر | طولانی به قرب یک فرسخ و آن را محله گر مسیر خوانند، و بیوتات و بساتین^۱ و مسجد جمعه و حمام و آسیا در آن محله است. و مردم بیشتر در آن محله باشند.

و بر یسار این محله محله دیگر هست که آن را سردسیر خوانند. محله معظم [و] معمور است.

و در میان این دو محله رودخانه عظیم است و هر محله بر طرفی [از] رودخانه واقع گشته.

۱ - ف : بساطین .

و هوای قریه تفت در غایت اعتدال است و صحت و سلامت، و در آن هوا بیماری و ضعف کمتر باشد، و اگر اندک عارضه‌ای روی نماید دراز نکشد، و مردم توانا و دانا باشند و رنگ رخسار ایشان به سرخی زند. و میوه‌های الوان در او بسیار باشد از انجیر و بادام و زردآلوی پهلوانی و آن خود خاصه آن بوم است و انار شاهوار و انگور الوان. و تفت فی الواقع خانه انگور است و در هیچ موضع انگور چنان خوب نباشد که در تفت، و حق تعالی برکت در انگور آن قریه چندان داده است که در وصف نیاید.

و آب تفت که اصل منبعش از دامن شیرکوه است از پنج ممر بیرون می‌آید، و فراشاه تابع این چشمه‌هاست که به همدیگر مخلوط می‌گردد و از راه سانج نهری دیگر می‌آید و بدین آب متصل می‌گردد.

و در «هدش» در ترسالی آب کوهی جمع می‌گردد و از ممر «دره گاوآن» فرو می‌آید و داخل می‌شود و در محله سردسیر جاری می‌گردد و آب آن محله را تفت خوانند و از آن محله به موضع «چم تفت» می‌آید. و از محله سردسیر از اول باغستان از موضع «پای چنار سرده» دو چشمه وسیع جاری است یکی را سعدآباد و دیگری را نصیری خوانند.

و گویند که این دو چشمه یک کس جاری گردانیده است و اسم جاری‌کننده نصیرالدین بوده است. قولی دیگر آن است که جاری‌کننده چون این دو چشمه جاری گردانید خواست که به حکم «لاتثنی الاوقد ثلاث» چشمه سوم جاری کند. چون به کار مشغول شد از غیب آوازی شنید که «نه سیری»! از این صدا و همی بر او غالب شد و دست از کار برداشت. آن چشمه را چشمه «نسیری» خوانند و در کتابت «نصیری» نوشتند.^۱

۱ - ف : نویسنده

آن دو چشمه^۱ سعدآباد و نصیری به همدیگر ممزوج^۱ می گردند و در محله^۲ سردسیر جاری است و در خانقاه مخدوم عالم و عالمیان روان می باشد.

ذکر خانقاه تفت

بانی این خانقاه مخدوم و مرتضی اعظم، مقتدای اعلی اعلم، سلطان-الاولیا العرب والعجم، مرشد طوایف الامم، سالک مسالک دین، شمس سماء العارفین. برهان الفضلاء والعلماء المجتهدین، افتخار آل طه و یس، الواصل برحمة الله آله امیر نورالدین سید^۳ نعمه الله که قطب اولیای زمان و قدوه^۴ اهل ایمان و آفتاب آسمان عرفان و مخدوم جهان و جهانیان است بوده.

[۲۵۰.]

فی الواقع خانقاه مخدومی | رشک روضه^۵ جنان و سلسبیل حیاتش در پای گل و سرو روان است. خانقاه مربع واقع گشته و در میانش گوشکی رفیع ساخته و عمارتی عالی برافراخته و بر اطراف خانقاه بیوتات جهت فقر او مساکین ساخته و مطبخی نیکو پرداخته و یوماً فیوماً آتش جهت درویشان و سفره^۶ اغنیا و توانگران معدّ داشته.

و این دو بیت از اشعار خاصه^۷ حضرت اوست:

قطعه

نعمه الله را اگر خواهی که مهمانی کنی
سفره ای گرد جهان سرتابه سر باید کشید
و ربه قدر همتش سازی سرای مختصر
چار دیواری به هفت اقلیم در باید کشید

۱ - م : بخروج ، مل : مغلوط ۲ - ف : « سید » ندارد.

[و] برتخته در گاه گنبد خانه نوشته اند.

و بر یک طرف مزار صفت عالی ساخته و بر جنب صفت از یک طرف آب سعدآباد و نصیری جاری است که در خانقاه می آید و به دو نهر منقسم می شود: نهری بر تمام صحن خانقاه و حوالی شادروان گوشک^۱ جاری می گردد و باز به هم مخلوط می شود و در اندرون حرم مخدومزادگان عظام که نور چشم عالم و عالمیان اند جریان می یابد و در باغات و بساتین روان می گردد.

و در خلف گوشک که پیشان خانقاه است مزار متبرک ساخته و قبّه عالی رفیع کرده و قبر مرمر تراشیده و سردابه حفر کرده. اما جسد مبارکش در مزار متبرک ماهان آسوده است.^۲

و برگوشه خانقاه حمّامی نیکو ساخته و وقف ابناء السبیل کرده. و بر طرف صفت عالی که مذکور گشته خلوتخانه عالی جناب مولانای اعظم مقتدای اعلیٰ اکرم حمید سلطان العلماء و الحکماء و الفضلاء و الشعراء الکاملین، وارث علوم الانبیاء المرسلین. الواصل برحمة الله الولی شرف الملة والدين علی قدس سره است.

و چون امیر زاده اسکندر بن عمر شیخ قریه تفت به سیورغال مخدومی سیادت پناهی مقرر فرمود مرتضیٰ مشار الیه در تفت متوطن گشت و این عالی بنا بنیاد فرمود، در سال احدی و عشرين و ثمانمائه. مقصود آن که آب سعدآباد و نصیری چون از عمارت سید بیرون آید به باغ گوشک می گذرد.

ذکر باغ گوشک تفت

باغی خوش و خرم است و درختان سرو و بید و چنار در هم است و

۱ - ف : مل : گوشکی ۲ - ف : کشته

عشر تگاه بنی آدم است . گوشک عالی در میان باغ ساخته و طنبی و باد گیر بر افراخته و در میان گوشک حوضهای مرمر راست کرده و شاه نشین نیکو و خانه منقش پرداخته و درها بر باغ و چمن مفتوح کرده و در پیشان باد گیر حوضی وسیع ساخته و از آب سعدآباد و نصیری مملو می گردد و بر دایره شادوران گوشک درختان سرو تنگ بر یکدیگر نشانده و در آن باغ میوه های الوان بسیار است.

و بانی این باغ نصره الدین شاه یحیی است و اکنون به خالصات شریفه تعلق دارد، و آب از آن باغ بیرون می آید و به باغات دیگر روان می گردد [۲۵۲] برین ترتیب تا نزدیک چم تفت، و در چم تفت به آب محله گرمسیر که به آب تفت مشهور است مخلوط می گردد و به شهر می آید.

ذکر چم تفت

این چم تفت به دو فرسنگی تفت و سه فرسنگی شهر واقع است، و منزلگاهی است که این هر دو آب بایکدیگر ممزوج^۱ می گردد. و شاه یحیی در آن مقام محقر عمارتی ساخته و صفه و گنبد خانه و حوضخانه پیش صفه راست کرده بود.

و امیرزاده اسکندر دیگر بار عمارت کرد و خواجه جلال الدین محمود خوارزمی سفید کرد.

مقصود آن که آب تفت و نصیری از چم به جانب شهر می آید و از طغار شرف الدین مظفر فرود می آید و به باغ خواجه سعید می گذرد و به محلات و باغستان منقسم می شود تا دامن «ریگ فیروزی».

و در ترسالی آب اهرستان به چند موضع قسمت می کنند به رسم^۲ نامزد^۳ مثل: جدید و سرچم و کثویه و نرسوباد و دهاباد و ابرندآباد و

۱- م، ف: بخروج ۲- سل: برهمه ۳- مل: نامزده

کیفر امرز و زارچ و غیره .

و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو می گردد و مردم مستفیض می گردند و چاههای آب سرد از این آب مملو می گردانند و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقع است و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان بر می خیزد و همه باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم می باشد. و این آب به شهر می رود و به «دارالشفای صاحبی» می گذرد و از آنجا به در مدرسه و در دوازده می رود و به «دارالفتح» و از در مسجد می گذرد و تمام شهر سیر می کند .

[۲۵۳]

والیوم دوازده آسیا در اهرستان بدین آب دایر است : اول آسیای عزالدین ، دوم آسیای ترسا . سوم آسیای کهنه . چهارم آسیای ضیاء دینی ، پنجم آسیای کافر . ششم آسیای خیرآباد . هفتم آسیای یوسف خلیل . هشتم آسیای حمزه . نهم آسیای استاد . دهم آسیای مرتضی . یازدهم آسیای نو . دوازدهم آسیای ده نیم .

و قرب هزار کوچه بلکه بیشتر از این آب بهره می یابند . و دو رویه درخت بید و توت و سنجد بر لب آب نشسته بود و هنوز بعضی هست . چون محله^۱ مامانوک^۲ و در^۳ آسیای کهنه و آسیای دشتوک و یخدان و نوغاباد و مسعودیه و سر دو راه و کوچه بیوک و چهار منار و در مدرسه^۴ عبدالقادریه و مصلتی عتیق و کوچه^۵ خطیر و سرچم و غیره مردم از این آب فایده می یابند .

ذکر آبشاهی مشهور به^۶ نعیماباد

[در] ذکر باغستان نعیماباد گفته شد که آب از طرف مهریجر د و مدوار می آید و در ده نو با هم مخلوط می گردد و کشخوان ده نو فایض

۱- مل : جلیلی ۲- مل : مانوک ۳- مل : «در» ندارد

۴- مل : در

می‌گردد و به تمام باغات و محلات نعیماباد می‌رسد، مثل محلهٔ مجوسیان و پشت خانهٔ عمری و کوچهٔ دولاب و دھوک.

و آن آب^۱ پادشاه سعید شاه شجاع | آورد جهت محاصرهٔ یزد. چون [۲۵۴] به صلاح انجامید باز ماند.

و بیشتر زمین نعیماباد مجوسیان احیا کرده‌اند و پالیزهای شیرین ازین آب پدید می‌آید.

و در سال ثمانین و سبعمائه این باغستان پدید آمد.

ذکر آب ابرومبارکه

آب نیکوست و در محلهٔ مجوس بر روی زمین ظاهر می‌گردد و کنیزکان ارسال خاتون آنرا جاری کرده‌اند و ذکر ایشان در محل خود گفته شد.

ذکر آب خیرآباد مشهور به آب دھوک

از طرف مدوار می‌آید و در آبشاهی خلط می‌شود، و این آب ضعیف شده بود، امیر جلال‌الدین چقماق شامی کاریز^۲ او را عمارت کرد و آن آب زیاده شد و در خانقاه و حمام و کاروانسرای امیر مشارالیه جاری است تا در قلعهٔ مبارکه، و چندین مصنعه از او مملو می‌گردد.

ذکر آب مریاباد

از طرف مهریجرده به فہرج می‌آید و در مزار شهدا جاری است و باغات و کشخوان مریاباد بر آن^۲ کشت و زرع می‌کنند و آسیای مریاباد بدین آب دایر است.

ذکر آب یعقوبی

هم از طرف مهریجرده می‌آید و برساتین و باغات و کشخوان آن محله جاری می‌گردد.

۱ - ف : «آب» ندارد ۲ - کذا در نسخ، ظاهراً : بدان

و در سال اثنین و ثلثین و اربعمائه این آب جاری گشته.

ذکر آب سلغرا آباد

اتابک سلغرشاه از اولاد سلطان قطب الدین جاری کرده و هر چند ذکر آن کرده شد درین محل از تکرار چاره نیست. چون منبع این آب از شوره زمین است قدری شور مزه است. از آن سبب آنرا «آب شور» می خوانند. و تمام محله یعقوبی و مریاباد و سرسنگ و سلغرا آباد به این آب استعمال می کنند و داد مردم می دهد. و چند بار قنات آن ویران گشته به سبب آن سیل که در او می افتد. و آنرا وقف بر اولاد خود - «ماتناسلوا و توالدوا» - کرده از اولاد سلغرشاهی.

[۲۰۰]

ذکر آبهای که در کاریزها جاری است

اول کاریز دهاباد و آن قدیم ترین آبهاست که در زمان اسکندر ذوالقرنین که «کته» ساخته این آب بیرون آورده و از راه خلف باغ عز آباد می آید و بسیار محلات و کشخوان از او مستفیض می شدند. و اصل آن قنات آب چندان نداشت. عالی جناب مرتضی اعظم زبده آل طه ویس امیر معین الدین اشرف قناتی در جنب آن حفر کرد و بیشتر آب دهاباد از آن قنات بود و دیگر هر دو قنات بایر گشت و دهاباد به واسطه بی آبی خراب شد. و الیوم دیگر باره به سعی بسیار اندکی جاری کرده اند.

ذکر آب فیروز آباد

این آب شاه فیروز پدر قباد جاری کرده است. دو شعبه بوده. و چشمه ای در اندرون شهرست و چشمه ای از بیرون.

و در وقت محاصره و دربندان همین آب در شهر می باشد، و هشتاد پایه فرو می باید رفتن تا به آب برسند.

ذکر آب نرسوآباد

[۲۰۶]

چهار صد سال است که کیانرسو جاری کرده است و بسیار محلات از آن فایده می یابند و به واسطه سیل قنات او بایرگشت و اکنون به حال عمارت آورده اند.

ذکر آب محمودآباد

امیر محمود وزیر این آب جاری کرده و بیشتر شهر به این آب عمل می کنند و چهار صد سال است که جاری است و به «آب وزیر» مشهور است.^۱

ذکر آب صواب

خواججه سرای ارسلان خاتون سلجوقی جاری کرده است. اول حال بیشتر عمارات شهر به این جاری بود و این قنات و میران شد و اکنون تا «باغ بهشتی» می آید و در میان آب محمود آباد می رود.

ذکر آب جدید مشهور به «آب نو»

بیشتر محلات از آن مستفیض می گردند و از راه در مدرسه عبدالقادریه به طرف مزار شیخ الاسلام سعید تقی الدین دادا محمد رحمه الله می رود و به کشخوان جدید و برزه^۲ به کار می رود.

و چون ذکر آبهای داخل و خارج شهر گفته شد و جاری کنندگان و مدت تاریخ آنچه به صحت پیوسته اکنون در ذکر چاههای آب سرد شروع کنیم، بتوفیق الله تعالی .

۱ - ف : بوده ۲ - ف : جدید برز

ذکر چاههای آب سرد داخل و خارج شهر

اول چاههای آب سرد که داخل شهرست شروع کنیم و بعد از آن به ظاهر شهر آئیم.

ذکر چاهخانه^۱ دارالشفای صاحبی

آورده اند که خواجه شمس الدین تازیکو در زمانی که دارالشفای بنا کرده بود این چاه حفر کرد و در چاهخانه به دارالشفای مفتوح کرد و چون شاه نظام کرمانی به مفرده^۲ یزد آمد این چاه بکند و فراخ گردانید در تسع و عشر و ثمانمائه و سفید کرد و منقش ساخت و مولانا معین الدین محتسب در وصف آن چاهخانه گفته و بر کتابه ثبت است^۱.

[۲۰۷]

القصیده

زهی مقام همایون کز اعتدال هوا
 چوروضه آمده ای دلگشا و روح فزا
 زلال خضر که محروم شد سکندر از آن
 ز قعر چاه تو شد مفتخر ز مشرب ما
 خرد چو صورت آب تو دید و رونق چاه
 روان به چرخ در آمد ز شوق و شد شیدا
 اگر چه مشتعل است آتش جگر هر دم
 ز آب سرد تو بنشانمش^۲ درین گرم ما
 خلاصه ای ز بهشتت و روشنست که هست
 ز خاک در گه تو آب روی «دارشفای»
 هوای «دارشفای» را چگونه شرح دهم
 که همچو روح در آید به قالب مرضی

۱- مل : کرده شده ۲- مل : بنشانیش

به سال هشتصد و نوزده بشد تازه
 ز فرّ بندگی آصف ملک سیما
 «نظام» عقد سعادت که دین و دولت را
 بود همیشه جناب رفیع او ملجا

و در سال تسع و اربعین و ثمانمائنه خواجه روح الله مولانا فرج
 که صاحب تحویل ابریشم دیوانی و مقتدای دبّاجان بود و در دارالشفای
 کارخانه ساخته بود در چاهخانه از اندرون دارالشفای بگردانید و بر بازار
 مفتوح کرد و درگاه منقش به کاشی و کتابه راست کرد و چاهخانه را باز
 عمارت کرد.

[۲۵۸]

اما آب | این چاهخانه در غایت برودت نیست.
 و چاه آب سرد در مسجد جامع ذکر او از پیش رفته و اگر بدان
 شروع کنیم مکرر نماید.

ذکر چاه آب سرد در مسجد بیرون

هر چند ذکر آن نیز گفته شده ، بانی او خیرالنسا فاطمه خاتون حرم
 امیر جلال الدین چقماق بوده و چاهخانه او در غایت خوبی است و آب
 او از همه چاهها سردترست و شیرین تر و به رونق .
 و اتمام این چاهخانه در سال احدی و اربعین و ثمانمائنه بوده.

ذکر چاه آب سرد سرریگ

بانی او خواجه نظام الدین احمد تبریزی بود و این چاهخانه در
 جنب مدرسه کیا شجاع الدین است. خواجه فخر الدین احمد تبریزی آنرا
 بخرید و چاهخانه نیکو منقش ساز کرد و قبّه عالی بساخت و حوض آب
 از سنگ مرمر ترتیب کرد و بر کتابه چاهخانه ایات مولانای اعظم سعید

۱ - م : است

مولانا شرف‌الدین علی یزدی علیه‌الرحمة بنوشت و آن ابیات این است.

مثنوی

خوش برآمد ز چاه یوسف ما و آب شد چشمه خضر ز حیا
 طفل دیرینه پیر نوزاده لوح هر صورتی ولی ساده
 کرده از لوح پاک پاک از بر شرح تفسیر صورت کوثر
 طالعش دلو برج او خاک کی اخترش مشتری زبس پاکی
 پاک شد هر که یافت صحبت او اصل پاکست عز و قربت او
 کام هر کام و آرزوی همه وز لطافت روان به سوی همه
 پاک و روشن ضمیر دید او را چرخ گردنده بر کشید او را
 یار پنهان خضر و یاور روح معجز احمدش فزوده فتوح
 دست فرخنده چون زکوه نهاد جوش زد آب و داد خلقی داد
 شربت‌ی آب را به چاهی ریخت لشکری را ز چاه آب انگیخت
 ذوالجلال به حق احمد و آل آب لطفی بیار از ابر نوال
 تا که فیض وجودت ای وهاب تشنگان را کند همه سیراب

[۲۵۹]

ذکر چاه آب سرد مصلی عتیق

این چاهخانه مصلی عتیق در زمانی که خواجه مسعود شاه حمام مصلی خواست که بسازد اول این چاهخانه بساخت و چون بر کعبه معظمه توجه نمود و در بغداد وفات کرد او را در جوار سید الطایفه شیخ جنید علیه‌الرحمة دفن کردند، جناب خواجه زاده اعظم خواجه کمال الدین حسین بن خواجه اعظم سعید شهاب الدین قاسم مستوفی آنرا تمام کرد و سفید ساخت و دری نیکو بر آن نصب کرد و به غایت آبی خوش طعم دارد. و بعضی گویند که هر بیمار که از آن آب بنوشد صحت یابد.

و در واقع دیده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر شارع راه

[۲۶۰]

۱- ف: ساخت ۲- ف: « شیخ » ندارد.

چهار منار مقابل چاهخانه ایستاده و پشت مبارک به دیوار گذاشته از آن چاهخانه طلب آب می فرمود، و اکنون آن دیوار همان مقدار سفید کرده اند، چون مردم بدان مقام رسند به موافقت پشت بدان دیوار باز گذارند و صلوات فرستند.

ذکر چاه آب سرد چهار منار

این چاهخانه در زمان عمارت غیاثیه^۱ چهار منار حفر کرده اند و چون بازار چهار منار مضبوط نبود و رونقی نداشت خواجه صدرالدین گیلانی آن را عمارت کرد و گنبدخانه بساخت و اسباب او راست کرد.

و در سال احدی و ثلثین و ثمانمائه که خواجه نورالدین محمد کمال مباشر اموالی یزد بود چهار منار را عمارت کرد و دورویه دکانها بساخت و مسجد سوجه را عمارت کرد و مستغلات وقف مسجد کرد^۱ و چاهخانه را از نو عمارت کرد و در او در میان بازار مفتوح کرد. چهار منار را معمور گردانید و آن هم چاهخانه نیکوست، و آب خوش طعم دارد.

ذکر چاه آب سرد مدرسه عبدالقادریه

چاهخانه خوب بود و در میان بازار واقع. اما آب او چندان سرد نبودی و نوشیدندی مگر به ضرورت.

و اکنون خراب و بایرست چاهخانه و بیشتر بازار.

ذکر چاهخانه آب سرد سرچم

[۲۶۱]

آن چاهخانه مختصرست مقابل مسجد سرچم و حاجی بایزید زوایه^۲ و نظام الدین سولان ساخته اند. زراز حاجی بایزید بود و اهتمام نظام الدین. آب سرد نیکو داشت و آن محله از وبهره می یافتند، اما اکنون چنان نمانده است.

۱ - ف : از «مستغلات» تا اینجا ندارد. ۲ - مل : زواره ، م زواریه

ذکر چاهخانه دروازه مادر امیر

آن چاهخانه در میان بازار مادر امیر ساخته‌اند و بانی او حاجی محمد فوطه‌باف بوده. با جمعی به موافقت آن چاهخانه بساختند و سفید کردند و آبی به‌غایت خوب داشت و به رونق بود و اکنون خراب گشته و ضایع مانده.

ذکر مصلی عیدگاه جدید

آن مقام را شاه مظفر پدر شاه یحیی ساخته بود و پسین گاهها بدانجا آمدی و تیر انداختی. و در زمان شاه یحیی همچنین بود. چون حادثه بنی مظفر دست داد آن گوشک خراب شده بود. چون امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ یزد را به حوزه تصرف آورد این گوشک را عمارت کرد و سفید ساخت و ابواب نصب کرد. چون سال ست و اربعین و ثمانمائه درآمد و حکومت یزد به امیر حمزه^۱ چهره تعلق گرفت امیر حمزه^۲ به اتفاق جناب صاحب اعظم خواجه ناصرالدین سمنانی، و مولانای اعظم اعلم سلطان القضاة و العلماء و الفقهاء المجتهدین و ارث علوم الانبیاء و المرسلین شرف الملة و الدین یعقوب نور الله مرقدہ، و جناب اعظم سعید خواجه عمادالدین مسعود، و مولانای اعظم رکن الدین حسن، و جناب مرتضی اعظم امیر جلال الدین خضر شاه و دیگر اهالی اتفاق نمودند و از خاصه خود هر یک چیزی بدادند و این مصلی عیدگاه بساختند و دیوار گرد آن گوشک بگردانیدند و چهار در مفتوح کردند و محراب و منبر بساختند و گوشک را عمارت کردند و محراب و منبر بساختند و بر چهار طرف گوشک شادروان راست کردند و القاب معینی شاهرخی بنوشتند و به‌غایت مصلی نیکو شد و عیدین در آنجا نماز گزارند، و صلی الله علی نبیه محمد و آله اجمعین.

[۲۶۲]

۱ - ف : حمزه ندارد ۲ - م : چهره

مقالت یازدهم

در ذکر صادرات و واردات یزد در زمان
وفات پادشاه سعید خاقان اعظم حمید شاہرخ بہادر
اناراللہ برہانہ از ہجوم امیرزادہ محمد و
مہاربات او تا زمان قتل او

چون قصہ^۱ شکستن لشکر امیر یوسف خواجہ و کشتن امیر عبدالعلی واقع شد حضرت سلطان سعید را این قصہ^۱ بر خاطر شاق^۲ بود، می خواست کہ جبران حادثہ بکند. لشکر از اطراف ممالک جمع کرد و از دارالسطنہ^۳ ہرات متوجہ روضہ^۴ رضویہ شد و چند روز توقف فرمود تا لشکر جمع شد و خواجہ ملک سمنانی را بہ جانب کیومرث بہ ایلچی گری فرستاد و مترصد جواب بود.

[۲۶۳] چون خواجہ ملک نزد قلعہ کیومرث رسید کیومرث | پسر را با جمعی^۲ بہ استقبال فرستاد و او را اعزاز کرد و خواجہ را فرود آورد و انواع مراعات بہ جای آورد و خواجہ ملک او را نصیحت کرد و گفت :

شعر

بہ صلحش عنان باید آراستن مبارک نشد^۳ کین از او خواستن
جہانش گہ صلح و جنگ آزمود ز جنگش زیان دید، و ز صلح سود
و شما را بہ غیر از انقیاد چارہ نیست . کیومرث عذر خواست و بر خطای گذشتہ تأسف خورد و گفت در زیر بار خجالت مانده ام و شرمندہ^۴ آن حضرت گشتہ ام و بدین نوع عذرخواہی می کرد و مراعات

۱ - مل : «قصہ» ندارد ۲ - ف : «با جمعی» ندارد ۳ - م : نباشد

خواجہ می فرمود. اما در باز فرستادن خواجہ تعلق می کرد .
و چون آمدن خواجہ ملک دراز کشید عسا کر منصورہ متوجہ
فیروز کوه شدند .

بیت

سپاہی کہ اندیشہ زو خوی کند چو خشم^۱ آورد کوه را پی کند
شاهزادہ علاء الدولہ و امیر فیروز شاہ با جمعی امرا بہ مقدمہ لشکر
روان گشتند و چون بہ نزدیک سمنان رسیدند کیومرث خبر دار شد و متوہم
گشتہ خواجہ معین الدین^۲ ملک را کار سازی کردہ بانثار و پیشکش بفرستاد و
عجز حال خود عرضہ داشت نمود کہ آن مخالفت بہ غیر اختیار بود و
قتل امیر عبدالعلی قضای مبرم بود. اکنون تأسف سود نمی دارد و اگر خون
ما می ریزد و اگر بہ عفو از سر آن جریمہ برمی خیزد اختیار دارد.

[۲۶۴]

شعر

جهاندار شاه است و ما بنده ایم بہ فرمان و رایش سر افگندہ ایم
سمندش اگر ترکتازی کند و گر عفو و مسکین نوازی کند
کمر انقیاد بر میان جان بسته ایم .

چون حضرت پادشاہ سعید بر مضمون عرضہ داشت واقف شد
رقم عفو بر جریدہ^۳ عصیان او کشید و جریمہ^۳ فیروز کوه موقوف داشت و
شاهزادگان و امرا [را] باز طلبید و طوی پادشاہانہ بکرد و امرا را
نوازش فرمود .

امرا گفتند چون حال بدین منوال است و یوسف خواجہ وفات
کرده و این سرحد خالی مانده و دشمن نزدیک است همان بہتر کہ
شاهزادہ^۴ دولتمند را بدان سرحد فرستند کہ با دشمن مقاتلہ و محاربه

۱- مل: چشم ۲- مل، ف: معزالدین ۳- مل: عزیمت

تواند کرد و رقم سلطنت قم و سلطانیه و همدان و قزوین و ری و مازندران به اسم همایون شاهزاده غیاث الحق و الدنیا و الدین سلطان محمد بهادر که نبیره^۱ پادشاه سعید شاهرخ بهادر سلطان بود کشیدند و عرضه داشت پایه^۲ سریر اعلیٰ کردند.

حضرت خاقانی معینی پسندیده داشت و بفرمود تا از خزانه^۳ عامره چند تومان کپکی به جهت یراق لشکر به خزانه^۴ شاهزاده و اصل گردانیدند و امرا و فرزندان خود را به رسم خدمتکاری همراه شاهزاده کردند، مثل امیر ابو سعید بن فیروز شاه و امیر سعادت خواند شاه و فرزندان امیر یوسف خواجه، و دیگر امرا هم برین^۵ قیاس.

ذکر آمدن سلطان غیاث الدین محمد بهادر

به سلطنت قم

چون عساکر منصوره^۱ شاهزاده با امیرزادگان متوجه^۲ قم شدند منزل به منزل می آمدند تا به حوالی قم نزدیک شدند^۳. سادات و قضات و مشایخ و اکابر و اهالی از قم و کاشان و ساوه و ری با نثار و پیشکش به استقبال آمدند و به نوازش مفتخر و سرافراز گشتند و شاهزادگان با امرا در قم نزول کردند.

امیر حسین طارمی با فرزندان و خویشان به درگاه آمدند، با امیر شاه قلی^۴ قاضی، و به عنایت مستظهر شدند و ملازم خدمت گشتند، و قم خراب معمور شد و رعایا مرفه الحال گشتند^۵.

بعد از نزول به سمع شاهزاده رسانیدند که مولانای اعظم سعید مقتدای اعلیٰ اقدم حمید سلطان العلماء المجتهدین و ارث علوم انبیاء المرسلین

۱- ف: گردانند ۲- مل: «ابو» ندارد ۳- مل: بدین ۴- ف: متوجه،
مل: نزول کردند ۵- مل: «قلی» ندارد ۶- ف: شدند

شرف الملة والدين على نور الله مرقدہ در یزد دست و هر چند سلاطین زمان استدعای حضور شریف اومی کنند جناب مخدومی التفات نمی فرمایند. شاهزاده را داعیه^۱ صحبت مولانای مشارالیه غالب آمد. در زمان بفرمود نشان به استدعای حضور مولانای مشارالیه موشح گردانیدند و چند معتمد خاص را با محفّه و استرو مبلغی کرامند^۱ به جهت خرجی^۱ به یزد فرستاد و مولانا را طلب داشت.

[۲۶۶]

چون جناب مخدومی مولوی واقف شدند به غیر از انقیاد چاره ندیدند. مهمّات ساخته متوجه بلاد قم شد، بادر ویش صلاح الدین صالح و شاه غیاث الدین و غیره. و چون به نزدیک قم رسیدند سادات و قضات و علما و اهالی بیرون آمدند و به اعزاز هر چه تمامتر او را به شهر بردند و به موضعی خوب فرود آوردند.

و شاهزاده با او ملاقات کرد و مرسوم معین فرمود و یوماً فیوماً به دیدن مولانای مشارالیه می آمد و استفاده می نمود. عالی جناب مخدومی او را نصیحت می فرمود و به طریق عدالت ارشاد می کرد.

ذکر توجه مهداعلی صفوة الدین پاینده سلطان بیکه

از دارالعباده یزد به شهر قم

چون دیگر باره ایالت و حکومت یزد به جناب^۲ چقماق مفتوح شد و امیر حمزه^۳ چهره معزول گشت و به طرف هرات مراجعت نمود. امیر چقماق و امیر محمود میرک^۴ به یزد آمدند و مهداعلی بیکه سلطان ارا^۱ با خود به یزد آوردند و در یزد ساکن شدند.

امیرزاده محمد را داعیه^۵ دیدار همشیره در خاطر خطور کرد.

۱- ف، م: کرامتة ۲- م، مل: جانب

جمعی از امرا و مخصوصان و محرمان^۱ به طرف یزد فرستاد و باجنیبت و قطار و مهار و اسب و استر و شتر و خیمه و خرگاه و محفّه، و فرمان فرمود که ملکه^۲ عظمی را با فاطمه خاتون کارسازی کرده امیر چقماق ایشان را به جانب قم رساند.

[۲۶۷]

امیر اعظم^۳ مشارالیه به موجب فرموده کارسازی کرده متوجه قم شد، و چون به نزدیک قم رسید اکابر و امرای قم از وضع و شریف به استقبال آمدند و مهد اعلی بیکه را به قم بردند و شهر را آئین بستند و طویهای خسروانه کشیدند.

و بعد از ماهی امیر اعظم چقماق و حرم او بی بی فاطمه خاتون را خلعت شایسته پوشانید و باز به طرف یزد روانه گردانید و پاینده سلطان بیکه را پیش خود بازداشت.

ذکر توجه امیرزاده محمد سلطان به جانب

فیروزکوه به محاربه کیومرث علی الاجمال

چون شدت سرما^۳ سرآمد و کوبه^۴ سلطان ربیع درآمد شاهزاده با عساکر منصوره عزیمت محاصره^۵ قلاع کیومرث کرد و به مقام سوق بلق^۶ نزول فرمود.

کیومرث از این معنی خبردار شد و هم برای مستولی گشت و بعد از مشورت با امرا نثار و پیشکش پادشاهانه با ایلچی روانه گردانید و عجز حال خود عرضه داشت نمود و اظهار انقیاد و متابعت کرد.

شاهزاده عنایت فرمود و جواب عرضه داشت بر طریق استمالت نبشت و ایلچی را خلعت داد و روانه گردانید و چون خبر شاهزاده به پادشاهان گیلان و مازندران رسید ایلچی روانه گردانیدند و نثار و پیشکش

۱- ف: محرومان ۲- از اینجا تا اشاره بعدی از نسخه «م» افتاده است.

۳- مل: گرما ۴- ف: «سوق و» ندارد، م: سوق و بلق

بفرستادند و از آنجا رو به حرب حاجی حسین بن بابا حاجی نهاد. و چون روز عمر او به سر آمده بود به شرف ملازمت مشرف نشد و هم در آن نزدیکی عم خود را به قتل آورده بود.

شاهزاده^۱ مشارالیه هوای دامن کوه الوند و ماما شارود کرد و امیر سعادت را پیش حاجی حسین فرستاد. آن بی دولت امیر سعادت را نیز بازداشت و به حصار گاورود مستظهر بود. پنج هزار سوار مسلح مکمل از همدان بیرون آمد و عزیمت حرب شاهزاده کرد.

چون این خبر به شاهزاده رسید متوجه همدان شد و لشکر مقابل حاجی حسین آورد. چون قراول به یکدیگر رسید محاربه واقع شد و به حمله^۲ اول قراول شکسته گردید.

چون خبر به حاجی حسین رسید متوهم شد، اما چاره نبود. لشکر دو رویه صف کشیدند.

نظم

دو لشکر چون به یکدیگر رسیدند جناح و قلب را صف برکشیدند
ترنگ تیرو تیغ^۱ و چکاچاک شمشیر (؟) دریده مغز پیل و زهره شیر
چنان می شد به زیر درعها تیر^۲ که زیر پرده گل باد شبگیر

حاجی حسین محاربه^۳ مردانه می کرد. شاهزاده چون چنان دید بر مرکب سوار شد و تیغ آبدار برکشید و نعره زد و حمله کرد و لشکر حاجی حسین منهزم گردانید و حاجی حسین روی به هزیمت نهاد و به جانب همدان رفت. چون به دروازه رسید حصار در بسته دید و خلاق برو خروج کرده بودند. جمعی که به ایلغار از عقب او رفته بودند در رسیدند و او را پیاده کردند و دست بسته^۳ پیش شاهزاده آوردند و به عم زادگان

[۲۶۷]

۱- مل: تزیک تیغ ۲- مل: تیغها تیز ۳- تا اینجا از نسخه «م» ساقط شده است.

دادند تا به قصاص خون پدر او را به قتل آوردند^۱ و اموال تصرف کردند. و چون شاهزاده را این فتح روی نمود و همدان را در حوزه^۲ تصرف آورد باز از دامن الوند کوه عزم قلاع امیر کیومرث کرد و ایلچی روانه گردانید. کیومرث قلاع خود مستحکم گردانید و خیال محال در دماغ آورد.

چون شاهزاده خبر یافت لشکر روانه^۳ دره^۴ لارجان گردانید. چون لشکر بدان سرحد رسید کیومرث با پسران از قلعه بیرون آمدند و آغاز جنگ کردند و لشکر شاهزاده منصور گشته کیومرث با معدودی چند در قلعه گریختند.

و خبر این فتح به اطراف منتشر گشت و لشکر شاهزاده به قرق سلطانیه آمدند و از آنجا مراجعت نمودند به دولت.

ذکر انگیز اکابر اصفهان با سلطان محمد

چون پادشاه اعظم سعید اکابر و امرای خواجهگان و عمال عراق به دار السلطنه^۵ هرات طلب داشته و اصحاب دیوان به مفرده^۶ و مطالبت این طایفه قیام می نمودند اکابر اصفهان در هرات مانده بودند و بسیار قرض کرده با همدگر مشورت کردند که مبلغی تقبل می باید نمود و خود را خلاص دادند^۳. به اتفاق پیش وزیر الوزراء خواجه غیاث الدین^۴ احمد خافی^۵ رفتند و چند تومان کپکی تقبل کردند که از خاصه و رعایا در وجه نشانند، و امیر محمد قوزی را^۱ همراه کرده به رسم تحصیل متوجه اصفهان شدند. چون به اصفهان آمدند رعایا از وهم مطالبت پراگنده شدند و قرض خواهان تشدد می نمودند. ایشان فروماندند. التجا به حضرت شاهزاده محمد کردند و عجز حال عرضه داشت نمودند. شاهزاده ایشان را استمالت

[۲۶۸]

۱- سل : آورند ۲- ف ، م : مفرد ۳- ف : دادند ۴- سل :

پیر احمد ۵- سل : قاضی ، ف : خانی

نمود و خلعت جهت شاه علاءالدین و قاضی امامالدین و امیر احمد چوپان و خواجه محمود حیدر و خواجه عبدالرحمن و امیر محمد قوزی را جداگانه خلعت فرستادند و فرمود که هیچ اذیت بدیشان نرسانند. چون خبر به اهل اصفهان رسید خرم شدند.

ذکر آمدن شاهزاده محمد سلطان به اصفهان

چون امیر اعظم فیروز شاه حامی اصفهانیان بود اول برادر خود امیر خواند شاه [را] به اصفهان فرستاد به حکومت و چون او وفات کرد برادر دیگر امیر محمود شاه [را] نامزد اصفهان کرد. و بعد از مدتی امیر محمود شاه رنجور شده امیر سعادت بن امیر خواند شاه که ملازم شاهزاده بود اجازت طلبید که به عیادت عم به جانب اصفهان رود و باز گردد. شاهزاده او را اجازت فرمود.

چون امیر سعادت به اصفهان آمد در آن نزدیکی امیر محمود شاه در گذشت. امیر سعادت قائم مقام عم شد و این خبر به هرات فرستادند و التماس کردند که امیر سعادت داروغه اصفهان باشد. | چون شاهزاده بشنید از امیر سعادت خاطرش ملول شد.

[۲۶۹]

چون محترم سال خمسین و ثمانمائه آخر شد شاهزاده متوجه اصفهان شد. چون این خبر به امیر سعادت رسید وهم کرد و عیال خود برگرفت و با امیر علی کلباری از اصفهان بیرون رفت.

شاهزاده روز یکشنبه پنجم صفر در اصفهان نزول کرد و جمعی را از عقب امیر سعادت بفرستاد و چون بدور رسیدند او را مقید گردانیدند و امیر علی کلباری را به قتل آوردند. سراو را با امیر سعادت به اصفهان آوردند. و شاهزاده بفرمود تا دفتر تقبل اصفهان به آب شستند و مردم را امیدوار گردانیدند و استمالت داد.

ذکر فرستادن شاهزاده محمد سلطان بهادر

امیر قطب الدین ورزنه را به جانب یزد

چون اصفهان شاهزاده را صافی شد امیر قطب الدین ورزنه را به جانب دارالعباده^۱ یزد روانه گردانید و رعایا را استمالت فرستاد. چون امیر قطب الدین به یزد آمد، امیر شمس الدین محمد بن امیر اعظم جلال الدین چقماق شامی از قبل پدر والی یزد بود و امیر چقماق در هرات بود. چون این خبر بشنید امیر قطب الدین را تعظیم کرد و به اتفاق مولانای اعظم سعید مجد الدین فضل الله که قاضی یزد بود او را در شهر آوردند^۲ و اکابر و اهالی در مسجد جمعه جمع آمدند و استمالت نامه^۳ شاهزاده را بخواندند | و رعایا امیدوار گشتند.

[۲۷۰]

و امیر شمس الدین محمد میرک^۴ با مولانا مجد الدین فضل الله و بعضی اهالی متوجه^۵ اصفهان گشتند و شاهزاده از این معنی خرم شد و ایشان را نوازش فرمود. و از طرف کاشان^۶ امیر محمد بن^۷ عز الدین سمنانی با اموال کاشان و امیر حسن نطنزی با نثار و پیشکش بیامدند.

شاهزاده، پسر امیر حسین طارمی را به جانب کرمان پیش امیر شمس الدین محمد بن غناشیرین فرستاد و استمالت نامه همراه کرد. امیر حاجی او را معزز داشت و اظهار انقیاد کرد و شاهزاده در اصفهان متمکن شد، و نمودند که امیر محمد قوزی سرفراز دارد و او را مقید گردانید.

و دو پسر شاهزاده^۸ اعظم سعید^۹ امیر اسکندر بن پادشاه اعظم سعید قرا یوسف بهادر نور الله مضجعه، امیر قاسم و امیر محمد، به درگاه آمدند و جمعی بهادران همراه بیاوردند، و شاهزاده ایشان را بسیار نوازش کرد. شاهزاده، چون اصفهان و کاشان و یزد و کرمان منقاد دید هوای

۱- مل: مولانا زاده ۲- ف، م: خراسان ۳- مل: سید ۴- مل: شهید

فارس کرد و ایلچی روانه شیراز گردانید . شاهزاده عبدالله بن ابراهیم سلطان ابا نمود و انقیاد نکرد .

و چون مدتی بود که خزانہ اصفهان به هرات نرفته بود شاه محمود یساول را جهت قدغن فرستادند .

چون شاه محمود شوکت شاهزاده را بدید به بام^۱ باز گردید و خبر به پایه سریر اعلی رسانید .

فرمان خاقان سعید | صادر شد که شاه محمود باز گردد و امیر چقماق و امیر ترخان که در هرات بودند باز گردند که به مقرر حکومت خود روند و شهر را محکم کنند .

[۲۷۱]

امیران مزبور باز گشتند و به ولایت خود آمدند و به محافظت مملکت مشغول شدند و برج و بارو و بیار استند و حرب را آماده شدند، و شاه محمود به شیراز رفت و بفرمود که ولایت فارس را محافظت کنند . و مقدمه فتنه پیدا شد و مردم سراسیمه شدند و اراجیف بسیار گشت .

ذکر توجه پادشاه سعید مذکور به طرف عراق

چون شاه محمود آن خبر به سمع علیہ رسانید مهد اعلی گوهر شاد گفت مارا به جانب عراق می باید رفت تا فتنه فرو نشیند و ولایت از دست نرود و او را گوشمال داده شود و دیگر مخالفان عبرت گیرند .

پادشاه سعید انقیاد نمود و لشکری آراسته با امرا و بعضی شاهزادگان و خزانہ و جبہ خانہ و اسباب هرچه تمامتر برداشته متوجه عراق شدند . شاهزاده علاء الدوله [را] جهت محافظت ارگ و خزانہ و محافظت هرات بگذاشتند و به طرف پل سالار^۲ نزول کردند .

و حضرت خاقان سعید را اندک عارضه دریافته بود به صحت روی

۱- مل : پیام باز گردانید ۲- ف: بیل سالار ، م : پل بینالا

نهاد. امیرزاده ابوالفضل و امیرسلطان شاه را با سی هزار سوار از پیش روانه کردند.

ذکر رفتن شاهزاده سعید محمد بهادر

[۲۷۲]

به محاصره شیراز |

شاهزاده چون مملکت منقاد خود دید به غیر از فارس متوجه شیراز شد با لشکر اصفهان، و از این جانب امیر چقماق بازگردیده بود و محافظت شهر یزد می کرد و پسرش ملازم شاهزاده بود. بفرستاد و او را اغوا کردند و از شهر بیرون آوردند. در راه که می آمدند جماعتی برات داران به تحصیل رفته بودند و در راه بدیشان رسیدند. و امیر ابوسعید [را] که از امرای امیر چقماق بود به قتل آوردند و امیرزاده محمد میرک را پیش شاهزاده بردند. شاهزاده او را عفو کرد و گفت این به اغوای پدر کرده است و او را مقید داشت و با سی هزار سوار متوجه فارس^۱ شد. چون به یزد خواست رسید داروغه نثار و پیشکش بیاورد و تغار لشکر بداد. و چون خبر به شیراز رسید امیر ابوسعید محمد درویش و خداقلی و ابوسعید کوکلتاش و کلویان و سرداران جمع شدند و مشورت کردند که ما را بیرون رفتن و حرب کردن مصلحت نیست. برج و بارو بیاراستند و مخالفت ورزیدند.

شاهزاده سلطان محمد بفرمود که مائین^۲ را تاراج کردند و از آنجا متوجه کرک و رباط شکرالله شدند و عزیمت حصار کردند.

چون لشکر متوجه حصار شد امیر ابوسعید کوکلتاش با سی هزار سوار کمین انداخته به رسم قراولی بیرون آمد و به قراول لشکر شاهزاده رسید | و محاربه واقع شد بر کنار آب رکناباد و امیر حسین طارمی ایشان

[۲۷۳]

۱- سل : شیراز ۲- ف : پائین، سل : نائین

را تا دروازه^۱ شهر براند و شاهزاده محمد به طرف دروازه^۲ سلم روان شد و خرابی عظیم واقع گشت و نزدیک بود که شهر را مسخر گردانند. شاهزاده گفت امیرزاده عبدالله کودک است و مبادا آسیبی به وی رسد. لشکر بر در شیراز فرود آمدند و دربندان متمادی شد.

رسیدن حضرت خاقان سعید به جانب عراق

چون لشکر از جام^۱ متوجه شدند و از طرف سمنان روی به قم نهادند داروغه^۲ شاهزاده که در قم بود مجال مقاومت نداشت، متوجه اصفهان شد و حال بازگفت. داروغه^۳ اصفهان نیز اصفهان بگذاشت و متوجه شیراز شد و خبر آمدن خاقان سعید با شاهزاده بگفتند. چون خبر به صحت پیوست و قرب بیست و یک روز بود که بر ظاهر شیراز بودند با امر مشورت کرده گفتند:

بیت

سیل اگر سنگ را بغلطاند چون به دریا رسد فروماند

هر چند ماه عالمتاب است اما پرتو او از نور آفتاب است، و تا حضرت خاقانی معینی شاهرخی که ظل ظلیل یزدان است و خسرو خسروان ایران و توران است مجال مقاومت بادولت چنین پادشاهی چگونه صورت بندد، و عیبی تمام باشد و تا قیام قیامت رقم این بدنامی بر روی صفحه^۱ روزگار بماند و ناپسندیده^۲ باشد.

شعر

[۲۷۴]

مزن دهره ^۳ بر پهلوانی درخت	مبادا که دورافتی از تاج و تخت
همان به که با آن مدارا کنی	نه پیکار و کین آشکارا کنی
ره صلح باید بر آراستن	مبارک نشد کین از او خواستن

۱- ف، م: ارجام ۲- ف، م: بد ۳- ف: دهره

واگر به حرب قیام خواهی نمود کمر خدمت در بندیم و مردانه
بکوشیم .

شعر

یا بر مراد بر سرگردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر
شاهزاده گفت هر چند مرا بر جانب شما اعتماد هست اما عقل
رخصت نمی دهد . صلاح آن است که از ظاهر شیراز برخیزیم و به طرف
کندمان روی نهیم و بگریزیم . در این ولا امیر سعادت فرار جست و
خود را در اندرون شهر انداخت .

ذکر خبر آمدن خاقان سعید شاهرخ بهادر

به شهر اصفهان

چون رایات همایون پادشاه سعید به اصفهان رسید بفرمود که منادی
امن و امان زدند که از رعایا مطالبت ننمایند تا بهزراعت و عمارت مشغول
گردند . و از اصفهان خبرگیران از پی شاهزاده بفرستاد . خبر آوردند که
از ظاهر شیراز برخاسته و متوجه کندمان گشته . فرمان جهان مطاع صادر
شد که لشکر به ایلغار متوجه کندمان شدند و پادشاه سعید به نفس خود
متوجه شد .

چون لشکر شاهزاده^۱ مشاور الیه به کندمان رسیدند خبر رسیدن لشکر
به ایلغار در کندمان بشنید . میان هر دو لشکر ده فرسنگ مانده بود . شاهزاده
امرای خود را بطلبید و گفت ای نامداران اجازت است هر یک سر خود
گیرید و فرمان بپذیرید ، و اگر نه فردا که لشکر بر سده همه کشته و اسیرید !
پسران شاهزاده اسکندر بهادر بن پادشاه سعید اعظم قرا یوسف خان و
اکابر اصفهان و امیر حاجی بیک پرا گنده شدند و شاهزاده با حرم و بعضی

۱ - مل : در دادند

مخصوصان و یک پسر شاهزاده اسکندر مشارالیه بیرون رفتند. و چون لشکر به کندهمان رسید حاجی بیگ و امیر محمد چقماق را شاهزاده خلاص داده بود بگرفتند، و عالی جناب مولانا ی اعظم سعید شرف الدین علی یزدی دریافتند و بگرفتند^۱ و جمعی دیگر به شاه علاء الدین و مولانا امام الدین قاضی رسیدند و ایشان را مقید ساختند و خواجہ عبدالرحمن و امیر احمد چوپان و خواجہ افضل الدین ترکه [را] اسیر کردند و به حضرت خاقان بردند. پادشاه اسلام پناه را به سمع مبارک رسانیده بودند کہ مولانا شرف الدین با شاهزاده گفته کہ حضرت خاقانی با تو مقاتله و محاربه نخواهد کرد و امکان مقاتله نخواهد بود و حضرت خاقانی را این معنی در خاطر بود. چون مولانا مشارالیه را حاضر کردند پادشاه سعید فرمود تو از کجا این معنی معلوم کرده بودی کہ او را بدین سخن واهی دلیر گردانیدی؟ مولانا ی مخدوم سعید گفت کہ این ضعیف | نہ از نجوم و ہیأت و کرامات گفته ام بلکه بہ دلیل واضح عقلی! بنا بر آن کہ شاهزاده محمد^۲ شجره^۳ این دولت ابد پیوند است و ہرگز هیچ صاحب دولت تیر بر نہال خود نزند^۴.

[۲۷۶]

نظم

گر فتم این پسر درد سرتست	نہ آخر پارہ ای از گوہر تست
نشاید خصمی فرزند کردن	دل از پیوند بی پیوند کردن
کسی بر ناربن نارد لگد را	کہ تاج سر کند فرزند خود را
درخت توت از آن آمد لگد خوار	کہ دارد بچہ خود را نگو نسا ^۴

پادشاه سعید چون این بشنید متأمل شد. شاهزاده عبداللطیف زانو زد و گفت مدتهاست کہ پدرم در سمرقند طالب اوست بہ جهت اتمام رصد. اگر رأی عالی اعلی اللہ اقتضا کند و مولانا را بدین کمینہ بخشند تا او را

۱- م : بگریختند ۲- مل : شاہرخ ۳- مل : اضافہ دارد: و بیخ درخت خود نکند ۴- این بیت در «م» و «ف» نیست.

بر سبیل تحفه پیش پدر فرستد از عنایت و مرحمت دریغ نباشد .
خاقان سعید التماس شاهزاده را مبذول داشت و مولانای مشارالیه
را بدوسپرد و او را به راه هرات روانه گردانیدند که به ماوراءالنهر رود، و
بزرگان اصفهان را مقید کرده همراه کوچ کرده عزیمت ری کرد .
چون رایت نصرت شعار به ساوه رسید بر قتل اکابر اصفهان حکم
جهان مطاع صادر شد.

خبر قتل اکابر اصفهان در ظاهر ساوه

چون اردوی همایون در ظاهر ساوه نزول کرد [حکم شد] سید شاه علاءالدین
که ثمره شجره آل طه و یس بود و مولانا امام الدین قاضی و امیر احمد چوپان و
خواجه عبدالرحمن و خواجه افضل الدین ترکه را بر دروازه های ساوه
مصلوب سازند و به یاساق رسانند. در سیزدهم رمضان سنه^۱ خمسن^۱ و
ثمانمائه ایشان را آوردند و بر دروازه های ساوه بیاویختند و مثل این قتل
از آن شاه سعید عجب نمود و مبارک نیامد .

بیت

نه هر آبی که پیش آید توان خورد نه هر چ از دست بر خیزد توان کرد
نه هر دستی که تیغ تیز دارد به خون خلق دستاویز دارد
چون این واقعه دست داد عساکر منصوره به جولگه^۲ ری نزول
فرمودند و از اطراف ایلچیان به درگاه عالم پناه^۲ آمدند و نثار و پیشکش
بیاوردند و مقرر شد که امیرک احمد بن امیر فیروز شاه با امیرزاده ابوالفضل
با ده هزار سوار بهادر به ایلغار از عقب شاهزاده روان گشتند تا او را
به حضرت علیار رسانند و به دستور سابق ترتیب و نوازش یابند و از اطراف
عمال و امرا و اکابر متوجه پایه^۳ سریر اعلی شدند.

۱ - ف : خمس ۲ - مل : « پناه » ندارد

از یزد امیر جلال الدین چقماق و خواجه اعظم سعید خواجه
عمادالدین مسعود و خواجه زاده اعظم سعید خواجه جلال الدین مرشد، و
مهرنگار از شیراز با بزرگان شیراز به درگاه عالم پناه آمدند و خزانه و جبّه
خانه در ورامین ضبط دادند و ارزانی در اردوی همایون دست داده بود.

[۲۷۸]

ذکر خبر وفات پادشاه اعظم سعید معین الحق والدینا والدین

شاهرخ بهادر سلطان انارالله برهانه

چون اول فروردین ماه جلالی روز یکشنبه در آمد پادشاه سعید فرمود
که به دستور تحویل سال^۱ امرا و اکابر را طوی دادند و گیاهی که آن را
مخلصه می خوانند و در این روزگار به کار می دارند که تا سال دیگر از
زهر هوام^۲ ایمن باشند بخوردند، و چون طوی آخر شد حضرت خاقانی
میل به زیارت قطب الاولیا سید^۱ عبدالعظیم سوار شد و چون پاره ای راه
برفت حال بر آن حضرت بگردید. بر تخت روان نشسته بازگردید و
متوجه اردو شد و چون به سراپرده رسیدند «ارجعی الی ربک» اصفا
نمود و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

مثنوی

عربی به طناب عرش زد دست	خاکی به کنار خاک پیوست
آسوده کسی است کودر این دیر	ناسوده بود چو ماه از سیر
در خانه غم بقا نگیرد	چون برق بر آید و بمیرد
در منزل عالم سپنجی	آسوده مباش تا نرنجی
رفتند کیان و دین پرستان	ماندند ^۲ جهان به زیر دستان
عمرست عرض به عمر در پیچ ^۲	چون عمر نماند گوممان هیچ

[۲۷۹]

ولادت آن حضرت در چهارم ربیع الاخر سنه^۱ تسع و سبعین و

۱ - میل : سیدی ۲ - میل : مانند ۳ - میل : هیچ

سبعمائه بود در بلده^۱ سمرقند، و سلطنت او بعد از پدر در هفدهم شعبان سنه^۲ سبع و ثمانمائه بود، و [در] تاریخ وفات او گفته [اند]:

شعر

خاقان زمان که بود شهرخ سلطان

در جلگه^۳ ری به حکم حی^۴ سبحان

یکشنبه کرد روز نوروز وفات

تاریخ وفات اوست «خاقان زمان»

در اول فروردین ماه سنه^۱ خمسین^۲ و ثمانمائه وفات کرد. روز وفاتش پوشیده داشتند. اما چون شب درآمد بیشتر مردم معلوم کردند. بامداد شاهزادگان هریک با قشون خود سوار شدند و هریک هرچه توانستند از جبه^۳ خانه و خزینه و غیره تاراج کردند و متوجه ولایتی گشتند.

امیرزاده خلیل به راه استرآباد روان شد، و شاهزاده عبداللطیف با تابوت حضرت خاقانی و مهد اعلی گوهرشاد آغا^۲ به راه دامغان برفتند و لشکرگاه به همدیگر برآمد و هرکس به حسب قدر آنچه توانست از غارت و تغلب به جای آورد و امیرچقماق و حرم او مهد اعلی بیکه سلطان را از میان بیرون بردند و متوجه قم شدند.

روز دیگر چون دروازه^۱ قم بگشودند امیرچقماق در قم رفت و مردم را طلب کرد و به نام شاهزاده محمد بهادر منادی کرد و امیرالیاس که معتمد او بود | در قلعه با مهد اعلی بیکه بنشانند و خود متوجه یزد شد و چون امیرمشارالیه به یزد آمد ضبط یزد بداد.

۱ - م : خمس ۲ - سل : گوهرشاهی

ذکر خبر شاهزاده محمد سلطان بعد از وفات

خاقان سعید و رفتن امیر ابوالفضل نزد او

چون شاهزاده با حرم و جمعی مخصوصان جانباز از کندهمان متوجه لرستان شد در آن سال سرمای عظیم و برف و بارندگی به اعلیٰ روی نموده بود و عقبه گرفته، چنانکه کمال الدین اسمعیل فرماید:

بیت

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است

اجرام کوه بودن نهان در میان برف

بعد از زحمت بسیار به طرف نهاوند عبور افتاد^۱. امیر پیرزاده^۲ چون از شاهزاده خبر یافت استقبال کرد و خیمه و خرگاه و ستان نیکو و اسبان تازی بیاوردند^۳. شاهزاده به تعجیل متوجه شبانکاره و قلعه سیاه^۴ شد. اما امیرزاده ابوالفضل با عهدنامه^۵ خاقان سعید که به ایلغار رفته بود به شاهزاده رسید و سوگند نامه بداد و تسکین خاطر شاهزاده کرد و به راه همدان روان شدند. در همدان خبر وفات خاقان سعید بر رسید. استوار نداشتند و به راه قلعه^۶ گاورود بر رفتند. از سلطانیه منهیان خبر بیاوردند.

چون این خبر محقق^۷ شد با معدودی چند به ساوه رسیدند و عزیمت قم کردند و مهد اعلیٰ بیکه سلطان به استقبال آمد و طویه ابدادند و از اطراف ایلچیان بر رسیدند و نثار و پیشکش بیاوردند، و از یزد^۸ امیرک محمد^۹ پسر امیر چقماق با سکه و خطبه بر رسید، و از کرمان حاجی محمد انقیاد نمود.

و شاهزاده از قم متوجه^{۱۰} اصفهان شد. اول حرم خود را و مخدرات

۱ - این عبارت در «سل» نیست
 ۲ - م : پیرزاد
 ۳ - م : بیاوریم
 ۴ - سل : شیکا و قلعه سرپا
 ۵ - م : مقرر
 ۶ - م : احمد

[را] به جانب اصفهان روان گردانید، و امیر حسین طارمی را اصفهان بداد، و یزد را به امیر چقماق مسلم داشت، و کاشان به شیخ بهلول، و قم به شاه قاضی، و ساوه به شیخ زاده، و نهاوند و آن دیار به امیر احمد پیرزاده.

و چون امیر ابو الفضل را اسباب و جهات در هرات بود میل رفتن کرد. شاهزاده خبر دار شد و بدان التفات فرمود و ایلغار کرد و متوجه لر کوچک شد و از نهاوند بگذشت و جمعی احشام که تمرد نمودند تاراج کرد و از جربادقان متوجه اصفهان شد و اهالی اصفهان استقبال کردند.

و شاهزاده به اصفهان آمد و در «نقش جهان» ساکن شد و امرای دیوان معین کرد و صدور را ترتیب فرمود، مثل شمس الدین محمد وزین الدین علی صدر. و امیر ترخان را از ابر قوه عزل کرد و به امیر بلال داد و از یزد امیر چقماق و جناب مولانا زاده اعظم مجدالدین فضل الله قاضی و عالی جناب سعادت پناه مخدوم زاده جهانیان امیر ظهیر الدین علی که میوه شجره طیبه قطب الاولیا امیر نورالدین نعمت الله بود متوجه اصفهان شدند و مفتخر و سرافراز گشتند و نشان سیورغال حاصل کردند.

[۲۸۲]

و در این ولا از هرات مولانای اعظم کمال الدین یعقوب و خواجه جلال الدین محمد از هرات فرار جستند و به یزد آمدند و متوجه اصفهان گشتند، و چون به اصفهان رفتند شاهزاده ایشان را نوازش فرمود و مولانا کمال الدین یعقوب را به دیوان مقرر فرمود^۲ که پهلوان امیر حسین و امیر سعادت مهر بزند^۳ و خواجه اعظم سعید محمود حیدر را به وزارت نصب کرد و مال اصفهان به رعایا سیورغال گردانید و یزد را از امیر چقماق انتزاع نمود و به احمد مغول جانباز داد و او را به یزد فرستاد.

و هم در این ولا بندگی جناب شیخ الاسلام اعظم سعید محب الدین

۱ - مل : تربیت ۲ - مل : گردانید ۳ - کذا در اصل ، ظ : بزنند

ابوالخیر به یزد آمد و متوجه اصفهان شد. اهل اصفهان بر موجب فرموده استقبال کردند و به اعزاز تمام در شهر آوردند و شاهزاده او را در دیوان نصب کرد.

بعد از آن شاهزاده طمع بر اهل عراق کرد و گفت شاید که مرا با ترا کمه مقاومت باید کرد. اصحاب یزد را طلب داشت و گفت در یزد از شهر و ولایت از هر خانه بیست دینار کپکی معاونت لشکر نمایند. جناب صاحب اعظم خواجه عمادالدین و خواجه جلال الدین مرشد که صاحب دیوان یزد بودند تکلیف فرمودند. ایشان را مجال ابا نمودن نبود.

هر چند عجز رعایا در دیوان اظهار می کردند | فایده نداشت. متوجه یزد گشتند و خواجه جلال الدین مرشد مدبر این امور گشت و بنیادخانه نوشتن کردند و آخر بر احصاء رؤوس^۱ قرار گرفت و سرشمار بر مردم انداختند و به اصل و فرع مبلغ هفتصد تومان از شهر و ولایت بستند و برات داران از اصفهان متوجه یزد گشتند.

و در اکثر بلاد عراق به غیر از کرمان این مطالبه^۲ واقع شد، و در این ولا از کرمان امیر شمس الدین حاجی محمد به یزد آمد.

ذکر آمدن امیر حاجی محمد از کرمان به یزد

و رفتن به اصفهان

امیر حاجی محمد بن امیر^۳ غنا شیرین با اسباب هر چه تمامتر و لشکر آراسته و تجمل پادشاهی از کرمان متوجه یزد شد و اهالی یزد او را استقبال کردند و او را در مقام باغ عز آباد فرود آوردند، و سه روز در یزد بود یک من گاه توقع نکرد و مردم را استمالت داد و متوجه اصفهان شد. و چون خبر او به اصفهان رسید تمام اکابر اصفهان استقبال کردند و

۱- مل: دروس ۲- مل: مطابقت ۳- م: «امیر» ندارد

به اعزاز تمام اورا پیش شاهزاده بردند . شاهزاده او را در کنار گرفت و بنشانند و تفقد فرمود و طوی پادشاهانه بکشید و اسبان با زین زر پیشکش حاجی محمد کرد .

و در این ولا از طرف سمیرم و احشام آنجا و از طرف یزدخواست داروغگان بیامدند، و از طرف ساوه خبر رسید که حسن بیگ و جمعی از ترکمانان عزیمت | محاصره ساوه کرده اند و امیر شیخزاده با ایشان محاربه کرد و فرصت شیخزاده را بود و حسن بیگ^۱ ترکمان راه فرار پیش گرفت، و شاهزاده بالشکر متوجه کندهان شد و عزیمت تسخیر شیراز کردند.

و بعد از چند روز که لشکر اطراف بدو جمع شدند متوجه قصر زرد شدند و از قصر زرد مولانا جمال الاسلام سمنانی به رسالت پیش شاهزاده عبدالله فرستاد. مولانا اورا نصیحت فرمود. امیرزاده عبدالله او را موقوف داشت و از شیراز جمعی لشکر به محافظت راه فرستاد. قراول شاهزاده محمد به ایشان رسید و محاربه واقع شد و شکست بر لشکر شیراز آمد .

ذکر خبر بیرون آمدن امیرزاده عبدالله با لشکر از شیراز

چون این خبر به شیراز رسید امیرزاده عبدالله با امرا مثل خداقلی و امیر علی فارسی و امیر بدرالدین و دیگر امرا با لشکر بیرون آمدند و به عقبه مائین آمدند و بنشستند.

چون شاهزاده خبر یافت از قصر زرد بر منزلی^۲ نزول کرد و از آنجا متوجه پروا^۳ شد . خبر رسید که امیر مراد با لشکر از حویزه و شوشتر

۱ - مل : «-بیگ» ندارد ۲ - مل : از قصر زر بدنبه ۳ - مل : بردا (؟)

به لشکر شیراز پیوست و به طرف کهره^۱ آمد. لشکر شاهزاده از پروا^۲ به صحرای خان کرکان آمد و امیر سعادت به حرب احشام بشگان^۳ فرستاد و مال و منال ایشان را تاراج کرد و به لشکرگاه آورد.

[۲۵۸]

خبرگیران خبر آوردند که لشکر شیراز قریب نیریز آمده‌اند به دامن کتل^۴ و سرچشمه گرفته، و شاهزاده لشکر براند. روز بیست و چهارم رجب قراول به همدیگر رسید و محاربه واقع شد. قراول شیراز منهزم باز گردید.

روز بیست و پنجم صف بیاراستند. شاهزاده محمد بهادر در قلب قرار گرفت و امیر حاجی محمد و امیر محمد غیاث و شیخ ابوالخیر و امیر ابوسعید^۵ و مولانا یعقوب و امیر سعادت و امیر ابوسعید کوکلتاش و امیر پیرزاده^۶ و امیر سلطان و امیر شاه حسین. و از لشکر شیراز شاهزاده عبدالله و امیر مراد و خداقلی و امیر علی فارسی و^۷ بدرالدین واد کو چهره و دیگر امرامقابل آمدند و بنیاد حرب کردند. امیر علی فارسی حمله کرد و پیادگان تادامن کتل^۴ براند و جنگ در پیوست.

شاهزاده محمد چون چنان دید در میدان راند و امیر بدرالدین به قتل آمد، واد کوچهره و خداقلی و مهرنگار محبوس شدند. و امیر مراد منهزم شد. و امیر علی فارسی با شاهزاده عبدالله به راه قلعه اصطخر^۹ روان شدند.

روز بیست و پنجم رجب^۱ سنه^۱ احدی و خمسین و ثمانمائه این فتح واقع شد. روز یکشنبه متوجه شیراز شد. احمد سلطان که داروغه شیراز

- ۱ - مل : کهر ۲ - مل : پروا ۳ - مل : بسنگان ۴ - مل : کتک
 ۵ - مل : محمد ندارد ۶ - مل : ازینجاتا کوکلتاش را ندارد
 ۷ - م : پیرزاد ۸ - مل : « امیر » ندارد ۹ - مل : اصطخر ۱۰ - مل : رجب المرجب

[۲۸۶] بود با اهالی شیراز به استقبال بیرون آمدند و شاهزاده نوازش فرمود و به شیراز در آمد و خزاین شیراز و اموال امیرزاده عبدالله متصرف شد و طوی کرد.

و در این ولا امیر مراد را گرفته بیاوردند و به موجب فرمان او را یاساق^۱ رسانیدند، و شمس الدین علی که سرفتنه^۲ عوانان آن جانب بود به همین طریق مسلوک داشتند و امیر خسرو ترخان را به محاصره^۳ قلعه^۴ اصطخر فرستادند. شاهزاده عبدالله به ناکام در صلح زد. امیر نظام الدین احمد که زبده^۵ آل طه و یس بود عهد بست^۶ که اذیت به او نرسانند. اگر خواهند ملازم باشند و اگر نه به هر جانب که خواهند روانه گردند.

و با خسرو ترخان مرتضی مشارالیه متفق گشتند و قسم یاد کردند و امیرزاده عبدالله و امیر علی فارسی را به شیراز بردند و شاهزاده ایشان را خلعت داد و رعایت کرد، و امیرزاده عبدالله مهر نگار را مخیر^۷ گردانیدند که اگر خواهند ملازم رکاب باشند و اگر نه به جانب خراسان روند. ایشان رفتن خراسان اختیار کردند و اجازت یافته. امیر پیرزاده^۸ مقرر شد که ایشان را به یزد رساند، و از یزد امیر احمد مغول ایشان را به سرحد خراسان روانه سازد و خود بر تخت شیراز نشست. و امیر حاجی محمد در دیوان بالای دست امیر حسین طارمی می نشست. و امیر حسین را آتش حسد در اندرون شعله می زد.

و چون اصفهان بدو مفوض بود بگذاشت و به راه کمره و جربادقان روانه شد و بعضی از ولایت کمره و جربادقان تاراج کرد و به طرف لشکر سلطان اعظم جهان شاه بهادر خان خلدالله ملکه^۹ و سلطانه رفت و به اغوا مشغول شد که ملک عراق به آسانی می توان به دست آوردن.

[۲۸۷]

۱- سل : به یاسا ۲- سل : عهدنامه بستاد ۳- م : سمیز ۴- م : پیرزاد

و بعضی امرا را برداشت، مثل امیر ابوسعید و امیر حسن بیک شهر یاری و امیر اعظم امیر^۱ بایزید پسر^۲ امیر بسطام بالشکر ترکمان متوجه ولایت قم شد و خرابی در قم بسیار واقع شد و از قم متوجه ساوه شدند و شیخ زاده که داروغه بود شهر بر خود حصار گرفت و لشکر به ظاهر^۳ ساوه فرود آمدند و هر چند کوشیدند فایده نداد. کوچ کرده به طرف آوه روان شدند و حسین طارمی به پایه^۴ سریر اعلی رفت و انگیز کرد و پادشاه اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه متوجه قزوین و سوق بلاق شد.

خبر توجه سلطان اعظم سلاطین ابوالمظفر جهانشاه بهادر خان با شاهزاده^۵ محمد سلطان

چون این خبر به شاهزاده رسید متوهم شد و با خود گفت:

ع، «آیا تو کجا و ما کجائیم».

هر چند که اسم من محمدی است اما دولت آن پادشاه سرمدی است! ذره با آفتاب و قطره با دریا چگونه خود را تواند نمود؟ اما چون چاره نباشد،

ع: «بارستم دستان بزند هر که در افتاد»

بفرمود تا از اطراف ممالک لشکریان بیرون آیند و از راه قصر زرد روانه شد و به مرغزار کهنیز^۵ اولنگ نزل کرد و جنگ را عازم شد و هشتاد هزار سوار مکمل عرض داد.

[۲۸۸]

۱- م: «اسیر» ندارد ۲- م: «پسر» ندارد ۳- مل: «به ظاهر»
ندارد ۴- مل: پادشاهزاده ۵- مل: کهنیز

ذکر آمدن مهداعلی گوهر شاد آغا^۱ با امرای عظام

از جانب هرات به یزد

چون تلاطف در خراسان واقع شده بود و شاهزادگان مخالفت ورزیدند. مهداعلی گوهر شاد آغا^۲ با امیرزاده خلیل و امرای ترخان^۳ مثل امیر محمد صوفی و غیاث الدین علی و محمد قاسم ترخان و الغ ترخان و احمد ترخان و رقه ترخان و ولی ترخان و حسین بن علی ترخان و میر^۴ حسین ترخان و درویش علی ترخان، و از وزراء مثل خواجه غیاث الدین پیر احمد خافی و^۵ شمس الدین علی سمنانی، و از امرای دیگر مثل امیرک احمد و قاسم پسر امیر محمود شاه و سلطان بایزید و امیر نجم الدین طغاجی و پیر لقمان طغاجی و امیر بسطام بیوک^۶ و سلطان بخشی و سیدیوسف و ترکانشاه قریب سی هزار مرد به یزد آمدند از راه بیابان طبس. اهالی یزد استقبال نمودند و مهداعلی گوهر شاد آغا را به در^۷ مدرسه^۸ عبدالقادریه به خانه^۹ مرتضی اعظم سعید غیاث الدین علی فرود آوردند و خبر به شاهزاده فرستادند. و چندان زر خزانه در یزد پیدا شد که فلوس از میان بر افتاد و مردم را تمام داد و ستد به نقره^{۱۰} سکه زده می شد، و اکثر سکه^{۱۱} امیر تیمور و محمود خان بود، و قماش قیمت گرفت^{۱۲} و انواع اجناس را بها بیفزود.

و چون این خبر به شاهزاده رسید فرمان صادر شد که امیر اعظم

[۲۸۹]

خسرو ترخان^{۱۳} و مولانا کمال الدین یعقوب به استقبال به یزد روند و نثار و پیشکش جهت مهداعلی ببرند و ایشان را با سر کرده از یزد به اصفهان

۱- مل : بیگم ۲- مل : گوهرشادی ۳- مل : ترخانیان
 ۴- مل : پیر ۵- مل : واسیر ۶- مل : کیوک ۷- مل : کرد

آورند. ایشان روانه یزد شدند و چون به یزد آمدند مهداعلی [را] با امر او وزرا برداشته متوجه اصفهان شدند و از اصفهان به مرغزار کهیز^۱ اولنگک مقیم شدند.

و شاهزاده خود به استقبال مهداعلی آمد و از مرکب پیاده گردید و در رکاب مهداعلی پیاده روان شد. مهداعلی بفرمود تا مرکب جنبیت با زین و لگام زر در کشیدند و شاهزاده سوار شد و ایشان را به اردو آورد و طوی پادشاهانه بداد و چند روز پیایی عشرت کردند. بعد از آن عرض لشکر^۲ دادند. صد هزار سوار مکمل در قلم درآمد.

در این ولا خبر رسید که حضرت پادشاه جهان مطاع ابوالمظفر سلطان جهان شاه بهادر خلدالله ملکه و سلطانه بالشکری گران در سوق بلاق است و عزم پل خروه^۳ دارد. شاهزاده با امر او مشورت کرد. بدان مقرر شد که ایلچی روانه گردانند و انقیاد نموده در صلح زنند.

ع: «تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون!»

رقم بر جناب صدارت پناه مولانای اعظم شمس الدین محمد صدر زدند و دبیر طلب داشته نامه نوشتند.

ذکر نامه شاهزاده محمد بهادر به پایه سریر اعلی

خاقانی خلدالله ملکه و سلطانه و افاض

علی العالمین عدله و احسانه

[۲۸۲]

سرنامه کرد آفرین از نخست	بر آن کس که کینه نبودش بجست
خداوند بهرام و کیوان و هور	خداوند پیل و خداوند مور
یکی را بر آرد به چرخ بلند	دگر را کند خوار و زار و نژند
نه آن کس کند گرد کورنج یافت	نه سعی نمود آن که او گنج یافت

۱- مل : کهیز ۲- مل : لشکر عرنس ۳- مل : خروه

بعدها^۱ عرضه داشت آن که پادشاه اعظم جهان مطاع معلوم دارد که مختصر ممالکی که در حوزه^۲ تصرف این ضعیف است به استحقاق است ارثی و اکتسابی است^۳ و به تغلب در مملکت دیگری طمع ننموده و میان حضرت جهانگشائی و خاقان اعظم سعید مصادقت و موافقت بوده و بر موجب وصیت و عهدنامه که در میان است ما را که فرزندان آن پادشاه سعیدیم و مملکت و جهت ما را بدو سپرده و عهد شده که در میان ما و شما مخالفت و محاربت نباشد بلکه معاونت و مظاهرت^۴ صادر گردد و به مجرد اغوای حسین طارمی که از جمله کافر نعمتان این خاندان است لشکر تبریز به صوب عراق آوردن و اظهار مخالفت کردن بعید است

مثنوی

وگر بگذرد از محابای^۴ من

بماند به من ملک آبای من

مرا هم سپاه است و هم کشورست^۵

فلک یاور و اخترم چاکر است

سوی رزم باید عنان تاز شد

نشاید زبون نا شده باز شد |

بر آنم میاور که عزم آورم .

به هم پنجگی با تورزم آورم^۵

[۲۶۸]

چون مکتوب تمام شد و مولانا شمس الدین محمد صدر متوجه پایه^۱ سریر اعلی شد چون خبر او به حضرت پادشاه عالمیان رسید بفرمود که مولانای مشارالیه را تعظیم کردند و به بارگاه عالم پناه در آوردند .

۱- مل : ها ۲- مل : هردوهست ۳- مل : نصاهرت ۴- مل : محازای
۵- این بیت در «م» نیست

مولانا شرایط خدمت به جای آورد و بر موجب فرمان بنشست. پادشاه عالم خبر شاهزاده پرسید؟ مولانا برخاست و به زانو درآمد و عرضه داشت برسانید.

چون بر مضمون عرضه داشت واقف شد التماس مبذول داشت و شاهزاده را بستود و ولایت قدیم به عمال شاهزاده مسلم داشت و جواب مکتوب بنوشت و استمالت فرمود و عهد و میثاق تازه شد و مقرر فرمود که در درج شهریاری و اختر برج سلطنت و کامکاری از سلک مخدرات عالم پناهی در فصل بهار در عقد شاهزاده سعید در آوردند. و برین قرار یافته نایره^۱ فتنه باز نشست و خلعت شایسته به جهت شاهزاده روان کرد و خود به طرف آذربایجان روان شد. شاهزاده به طرف کمره و جربادقان مراجعت فرمود و قم را به امیرک احمد بن^۱ فیروز شاه مسلم داشت و خسرو ترخان را^۲ با جمعی امرا به جانب شوشتر فرستاد و خود متوجه فارس شد و در ربیع الاول سنه^۳ ثلاث و خمسین و ثمانمائه امیرزاده بابر ایلیچی با نثار و پیشکش روانه گردانید و اظهار انقیاد کرد. و در این سال به عرض شاهزاده رسانیدند که یزد و ابرقوه از ظلم خراب شده است. بفرمود که داروغگان را تغییر کنند.

[۲۹۲]

خبر آمدن شیخ الاسلام اعظم جلال الدین محمد

به حکومت یزد

و آن چنان بود که به غیر از مال مقرری و سرشمار و چریک و قرضی که بر موجب فرموده از رعایا بیرون آمده بود^۳ چندان خارج و شناقص^۴ واقع شده بود و مردم^۵ بلاد بتخصیص یزد خراب شده بودند. امیر احمد مغول را از یزد عزل کرد و نشان صادر شد که به هیچ

۱ - مل : بن امیر فیروز ۲ - م : ترکان ۳ - مل : و ۴ - درباره این کلمه به تعلیقات مراجعه شود ۵ - م : همه

وجه^۱ فرع یک دینار نا واجب بر رعایا و مزارعان قسمت نکنند .
 و امارت یزد را به شیخ الاسلام اعظم داد. شیخ جلال^۲ الدین به
 یزد آمد و رعایا را نوازش فرمود و به نوعی بارعیت مساهله کرد که در
 وصف راست نیاید. لاجرم پیرو جوان، غریب و شهری، هنوز زبان به
 دعای دولت او گشوده اند و شب و روز از حضرت باری عزاسمه استدعای
 حضور شریف او می کنند. و از مقدم او ارزانی پیدا شد و مظلوم از دست
 ظالم برست. رسوم داروغگان سابق بر انداخت و کس را یارا نبود^۳ که
 یکی^۴ سیم سیاه بر کسی حیف روا دارد.

مثنوی^۵

بعد بسی گردش چرخ آزمای اوشده، آوازه^۶ عدلش به جای
 ز نیکان همه نیکی آید پدید خوش آن کس که نام نکو گسترید |
 چو دولت نماند به کس پایدار همان به که نیکی بود یادگار

خبر آمدن امیر^۱ علاءالدوله به یزد

چون در خراسان مخالفت میان شهزادگان پیدا شد و شاهزاده
 علاءالدوله از شاهزاده بابر منہزم گشت بالشکری از راه نای بند متوجه یزد
 شد و از رباطات خبر به شهر آوردند .

شیخ جلال الدین محمد این خبر به شاهزاده فرستاد. فرمان صادر
 شد که شاهزاده علاءالدوله همانجا ساکن گردد و شیخ جلال الدین و اکابر
 یزد اتفاق کردند و شاهزاده علاءالدوله را در «باغ ساباط» فرود آوردند و
 کمر خدمت در میان بستند.

و شاهزاده محمد سلطان^۲ با امر مشورت کرد. گفتند چون آن برادر

۱- سل : نوع : ۲- «الدین» ندارد ۳- از بیت دوم مثنوی در صفحه ۲۴۳
 تا اینجا از نسخه ف افتاده است ۴- سل : رنگی ۵- سل - : بیت
 ۶- سل : شاهزاده ۷- ف : محمد سلطان ندارد

التجابدین حضرت آورده اورا معاونت باید کرد و لشکر پراگنده جمع باید کرد و متوجه خراسان شدن. و امیر پیرزاده^۱ و امیر عبدالرحمن و امیر یار علی و یار احمد و امیر علی فارسی با لشکر به جانب یزد روند و به موافقت شیخ جلال الدین متوجه شوند.

چون عزم رفتن خراسان معین شد امیر یار احمد از کرمان لشکری آراسته برگرفت و از راه بهاباد عزیمت طبس کرد. چون به حوالی طبس رسیدند اهالی طبس معلوم کردند و با همدگر مشورت کردند و گفتند که محمودخان که از قبل شاهزاده بابر داروغه قهستان بود منہزم شد و حال معلوم نیست خطبه^۲ به نام شاهزاده محمد بخواندند^۳. و یار احمد آنچه مقدور بود از بزرگان طبس برگرفت و خود متوجه تون شد.

[۲۹۴]

و امیر پیرزاده با دیگر اکابر به یزد آمدند و کارسازی کردند و با امیر شیخ جلال الدین عازم خراسان شدند. و برادر شیخ جلال الدین شیخ مرشد الدین ابراهیم در یزد قایم مقام شد و لشکر با شاهزاده علاءالدوله عازم خراسان شدند.

خبر رفتن شاهزاده محمد بهادر به جانب خراسان

چون شاهزاده بعضی امرار را به جانب یزد فرستاد قریب صد هزار سوار و پیاده آراسته برگرفت و متوجه قم شد و از آنجا عازم ری گردید و از ری عزیمت سمنان نمود و از سمنان به دامغان رفتند و اهل دامغان نثار و پیشکش آوردند و احمد پسر هندو^۳ به لشکر پیوست و از آنجا به بسطام آمدند و زیارت شیخ العارفین ابویزید طیفور دریافتند.

و لشکر از بسطام متوجه نسا بورشد. امرای خراسان با نثار و پیشکش

۱ - مل : پیرزاد ۲ - ف : بخواند ۳ - ف : هندو له

و اسب و استرو و خیمه و خرگاه و کمرهای مرصع قریب صد تومان به نزد آن حضرت فرستاد و خطبه و سکه بفرستاد.

و اما چون عساکر منصوره به حوالی نیشابور عبور کردند و شاهزاده محمد نامه به شاهزاده بابر نوشت و او را نصیحت کرد که علاءالدوله برادر بزرگ است، چون ترا بشوکت زیاده شد و قصه به عکس انجامید و او به ملازمت تو آمد به قول دشمنان او را مفلوک داشتی و او به طرف سیستان روان شد، لشکر فرستادی و او را از آن مقام آواره کردی و او خراب حال بدین جانب آمد و ما بدین طرف آمدیم، با یکدیگر اتفاق سازیم و او را ولایتی نامزد کنیم. چون نامه به شاهزاده بابر رسید گفت:

ع، « غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی! »

خصوص که سه پادشه باشند! به حضور رفتن رخصت عقلی نیست که مفسدان بسیارند! و دیگر من ولایت را به شمشیر از یار علی باز گرفته‌ام که رستم زمان خود بود. بفرمود که جواب نامه بنوشت و عجز و فروتنی و انقیاد نمود و گفت اگر آن برادر به این جانب آید هر آینه مرا مقابله باید کردن، و تا حال چون باشد؟

چون جواب نامه برسد شاهزاده متوجه هرات شد و به همه ولایت خراسان داروغه فرستاد و به حوالی فرخ^۱ عبور کرد.

نخبر محاربه شاهزاده محمد

با شاهزاده بابر در خراسان

امیرزاده بابر چون این خبر بشنید لشکر خود را جمع کرد و جبه داده ده هزار سوار مکمل بهادر از جانب هرات روان شد و به حوالی فره گرد

۱- کذا در م. ف، مل: فرخ گرد (?)، ظاهراً: فرخ گرد یا فره گرد به سطر آخر همین صفحه رجوع شود.

قراولان باهمدگر محاربه کردند و قراول امیرزاده بابر شکسته شد. و چون شاهزاده محمد خبردار شد لشکر خود را بر جنگ تحریض کرد و از هر دو جانب سپاه صف برکشیدند و پیادگان در میدان به محاربه مشغول شدند و بازار جنگ گرم شد و شاهزاده بابر و شاهزاده محمد بهادر بهانه نمودند.

عاقبت الامر رایت امیرزاده بابر نگو سار شد و امیرزاده روی به هزیمت نهاد و شاهزاده محمد مظفر و منصور شد و روز سه شنبه سیزدهم ماه رمضان سنه ۹۰۰ ثلث و خمسین و ثمانمائه متوجه هرات شد و روز یکشنبه به هرات آمد. سادات و علما و مشایخ استقبال کردند.

و مولانای اعظم سعید وحید عصر شرف الدین علی یزدی بر سر راه آمد. امیرزاده محمد او را بسیار نوازش فرمود و مدتی مولانای مشارالیه را^۱ به دیدن آمدی و مخدوم سعید او را نصیحت فرمودی.

بعد از آن «نشان» صادر شد که جناب مولوی متوجه دارالعباده یزد شود و بعد از اسباب راه برات به مبلغ پانزده هزار دینار جهت مولانای اعظم سعید بر جهات یزد نوشت و مولانا با خدام خود در محفته به یزد آمد و در نرسوباد در خانه مرتضی ممالک اسلام امیر نورالدین نعمت الله نزول فرمود و اهالی یزد از مقدم مخدومی بهجت افزودند و بعد از یک ماه به قریه تفت نزول فرود در خانقاه مرتضی اعظم و اهالی یزد از مقدم مخدومی و مرتضی اعظم مشارالیه خرم شدند و مولانا در خلوت خانه خود معتکف شد.

و شاهزاده محمد امیرزاده علاء الدوله را تربیت کرد و به طرف قندهار و کابل فرستاد و جمعی امرا از عقب امیرزاده بابر روانه گردانید و بعضی به کنار آب مرغاب فرستاد و از طرف خراسان داروغگان

[۲۹۷]

۱ - مل : « را » ندارد.

می آمدند و خلعت و نوازش می یافتند و باز می گشتند .

و چون امیرزاده بابر بهادر از مصاف منهزم بازگشت به هر جا که رسید تاراج کرد تا به مرو و ماخان^۱ آمد و از آنجا به جانب نسا توجه نمود و لشکر جمع کرد و باز به محاربه مشغول شد و دولت یاری نکرده بود منهزم گردید و با معدودی به طرف قلعه^۲ عماد روان گردید و خزانه که در آنجا بود برداشت و لشکری دیگر به وی گرد آمدند و به طرف باورد روان شد.

[۲۸۳] چون شاهزاده خبر یافت امرا و لشکر بدان جانب روان کرد و امیر اعظم حاجی محمد را به جنگ فرستاد و امیر مشارالیه لشکر برداشته متوجه حرب شاهزاده بابر شد و هر چند که امیرزاده بابر فرار می نمود حاجی محمد از عقب امیرزاده می رفت. امیرزاده بابر فرستاد که من خراسان و عراق را بر شما مسلم می داشتم، شما دست بدارید.

امیر حاجی محمد^۲ گفت که پیش شاهزاده می باید آمدن و اگر نه ترا گرفته خواهیم برد. امیرزاده بابر عازم جنگ شد. امیر حاجی محمد خبر به شاهزاده فرستاد. شاهزاده بابعضی امرای خود متوجه حرب شد و حرم و مخدرات را در هرات بگذاشت.

و از آنجا امیر حاجی محمد شب در خواب دید که پدرش شربت دادی. ملول شد و لشکر بفرمود تا حرب نکنند و روز دیگر حرب واقع شد و نکبت عنان دولت امیر حاجی محمد گرفته بود در ماند. لشکر او شکسته گردید.

و در سوم ربیع الاخر روز جمعه در راه مشهد این محاربه واقع شده بود در سال اربع و خمسين و ثمانمائه. چاشتگاه امیر حاجی محمد

۱ - ف : برود ماخان ۲ - م ، ف : بیک

را به قتل آوردند و تاریخ وفاتش مؤلف گفته است.

القطعه

مشو مغرور این طاق زبرجد	خردمندا منه دل بر زمانه
به نوئین جهان حاجی محمد	وگر باور نمی داری نظر کن
خدیورزم و بزم و فرش و مسند	سپهدار عراق و ترک و دیلم
به روز جمعه اندر راه مشهد	که در ثلث ربیع الاخر آمد
به سال ضاد و نون و دال ابجد	شهادت یافت از زخم بد اندیش
به دارالخلد شد روحش مخلص	از این دنیای فانی رخت بر بست
نثار روح پاکش باد و مرقد	هزاران رحمت حق جاودانی

و شش تن از امرای عظام در قید اسار آوردند و پنج تن را به قتل آوردند. امیر پیرزاد مانده بود که شاهزاده محمد در رسید و بر آن لشکر زد و چون خبر او منتشر گردید به امیر پیرزاد خلاص یافت و شاه با برمنهزم به طرف استرآباد روان شد. [۲۹۹]

در این ولا خبر رسید که شاهزاده علاءالدوله به هرات آمد و در شهر به استقلال نشسته و لشکر جمع آورده. امرای ترخانی چون این بشنیدند با همدگر مشورت کردند و خواستند که شاهزاده محمد را بگیرند. امیرزاده محمد در یافت و اظهار نکرد و فرمود که امرای خراسان متوجه قلعه عماد شوند که شاهزاده متعاقب خواهد رسید. لشکر روان شدند و شاهزاده با جمعی امرای مخصوص و خواجه محمود حیدر و امیر احمد مغول و شیخ جلال الدین متوجه عراق شدند و به راه یزد روانه گردید. چون خبر به یزد آمد اکابر یزد به استقبال آمدند و نثار و پیشکش آوردند و شاهزاده به یزد آمد و مردم را استمالت داد و روز جمعه در

مسجد شهر به اقامت صلوة حاضر شد و چند جهت که تکلیف بود از مردم برداشت ، مثل سر شمار ولایت و تمغای دار الثیاب ، و چهار ماهه د کاکین و تمغای ابریشم یزدی .

و عن قریب خبر رسید که امیرزاده خلیل که شاهزاده او را نامزد حویزه و شوشتر کرده بود خروج کرده و به شیراز آمده و شیخ محب الدین ابوالخیر را شهید کرده و شیراز در تصرف گرفته .

شاهزاده از یزد لشکر برداشت و متوجه فارس شد . امیرزاده خلیل بالشکری آراسته مقابل آمد و محاربه واقع شد و امیرزاده خلیل منہزم شد و بعد از فرار اسیر شد . شاهزاده به فارس آمد و تمام عراق دیگر باره او را صافی شد ، و نعل بها و نثار و پیشکش بر عراق انداخت ، و محصلان روان گشتند و مالی بسیار از عراق بگرفتند و ایلچی پیش علاءالدوله فرستاد و طلب حرم و مخدرات کرد .

شاهزاده علاءالدوله ایشان را روانه گردانید و از خراسان به یزد آمدند و به فارس رفتند ، و از فارس امیرزاده خلیل را بند کرده به خراسان فرستادند .

و امیرزاده بابر استرآباد و مازندران را در حوزہ تصرف آورد و باز به خراسان عود کرد و امیرزاده علاءالدوله منہزم گردید و خراسان و مازندران او را صافی شد .

و شاهزاده محمد متوجه کرمان شد و اموال امیرحاجی محمد تصرف کرد و کرمان به سید شروانی داد و بازگشت .

و سال خمس و خمسین و ثمانمائہ درآمد . خبر رسید که امیرزاده بابر لشکری فراوان جمع کرده و دم استقلال می زند . شاهزاده محمد از اطراف ممالک لشکر جمع کرد و چریک و نام بردار و احشام جمع کرد و متوجه استرآباد شد .

امیرزاده بابر چون خبریافت ایلچی روانه کرد و اظهار عجز و فروتنی کرد و گفت خراسان و عراق اوراست و من به نیابت او در استرآباد می باشم و سکه و خطبه می فرستم .

شاهزاده^۱ نشنید و چون اجل موعودش رسیده بود سود نمی داد^۱ . اعتماد بر دولت بی ثبات کرده متوجه حرب شد و در روز حرب به مسکرات شروع نمود و بی خود سوار شد و به صف جنگ آمد و محاربه واقع شد .

[۳۰۱]

خبر قتل شاهزاده محمد بهادر

چون پیادگان حرب کردند مبارزان در میدان آمدند و لشکر به جنگ مشغول شد و شکست بر لشکر شاهزاده محمد آمد و امرای شاهزاده منهزم شدند و شاهزاده محمد اسیر شد و در عقب^۲ او را به قتل آوردند و آغرق او را تاراج کردند و مخدرات او را اسیر کردند .

مثنوی^۳

به بازیگری ماند این چرخ مست	که بازی بر آرد به هفتاد دست
زمانی دهد تخت و تاج ^۴ و کلاه	زمانی غم و خواری و بند و چاه
زمانی به دست یکی ناسزا	زمانی به کام و دم ^۴ ازدها
زمانی به ناوک، زمانی به تیغ	زمانی به باد و زمانی به میغ
سرانجام خاک است بالین او	دریغ آن دل و رای و آئین او

و چون قتل شاهزاده واقع شد امر اهریک^۵ متوجه ولایت خود گشتند و امیر احمد مغول جانباز آشفته به یزد آمد و اکابر و اهالی را جمع کرد و از هر گونه مشورت^۶ کرد و برج و بارو را عمارت کرد و ذخیره^۷ انبار از هر نوع بنهاد . و عن قریب خبر رسید که امیرزاده بابر متوجه عراق گشته از راه تون و طبس به جانب یزد خواهد آمد . احمد مغول هر چند خواست که عصیان

[۳۰۲]

۱- ف : سودی نداشت . ۲- مل : عقب خیمه ۳- مل : بیت
۴- ف : گنج ۵- م : دل

ورزدا کابریزدموافقت نکردند و گفتند که مملکت به موجب شرع حق اوست.
و عالی جناب مولانای اعظم شرف الدین علی یزدی از تفت به شهر
آمد بامخدومزادگان سیادت پناه مرتضی اعظم امیرنورالدین نعمت الله.
و چون شاهزاده بابر به «حوض جعفر» رسید اهالی و سادات و قضاة و
اکابر و اصاغر استقبال کردند و شاهزاده بابر بهادر مولانای اعظم
مشار الیہر امعز زومکرّم گردانید و اورا دریافت و فرمود که محفّہ^۱ اورا به
تعظیم بازگردانند و لشکر شاهزاده به یزد آمد و مولانای اعظم دردولتخانه^۲
خواجہ اعظم سعید شهاب الدین قاسم مستوفی نزول فرمود.
و شاهزاده متوجّه «باغ ساباط» شد و فرمان صادر شد که بر سر هر
محلّہ داروغه بنشینند تا خرابی نسبت با رعایا واقع نشود.
و مدت هجده روز در یزد ساکن شد و در هر روز به دیدن مولانا
شرف الدین علی آمدی و از مخدوم سعید استفاده حاصل کردی و قریه^۳ تفت
را به سیورغال مخدوم مقرر داشت.

[۳۰۳]

و متوجّه شیراز شد و اهل فارس انقیاد نمودند و طمع بر اصفهان
کرد. اکابر اصفهان از او متوهم بودند. به رغبت انقیاد نمی کردند.

خبر رفتن امیر پیرزاده^۲ و امیر عبدالرحمن

به پایه^۱ سریر اعلی خاقانی کشور ستانی

خلد الله ملکہ و سلطانه

چون از حربگاه امرای شاهزاده محمد پیرا گنده گشتند و امیر پیرزاد
و امیر عبدالرحمن^۳ که برادر او بودند متوجّه همدان گشتند و امیر
عبدالرحمن در همدان ساکن شد و امیر پیرزاده به پایه^۴ سریر اعلی رفت بسر
حامد^۵ صورت واقعه عرضه داشت پایه^۴ سریر اعلی گردانید. حضرت پادشاه

۱ - هردو ۲ - م : پیرزاد ۳ - از اینجا تا آخر سطر از نسخه سل
ساقط شده است ۴ - سل پسر حد حامد (?)

اسلام پناه ظل ظلیل اله خاقان اعظم ابوالمظفر سلطان جهانشاه از واقعه^۴ قتل شاهزاده بسیار متأسف شد و برفوت او تأسف خورد.

و عن قریب خبر استدعای اهل عراق مشتمل بر التفات خاطر مبارک^۵ به جانب رعایا بر سید. فرمان جهان مطاع صادر شد که از بغداد حضرت شاهزاده^۶ عالمیان، ظل ظلیل یزدان، باسط امن و امان، ناشر العدل و الاحسان، الواثق بتوفیق الله للملک المنان^۱، عضدالدوله والدين ابو الفتح پیر بداق خان^۲ خلد الله ملکه و سلطانه با امرای ترکمان متوجه عراق شدند.

شاهزاده^۳ عالمیان از دارالسلام^۳ بغداد با عساکر منصوره متوجه عراق شد و از راه سلطانیه و قزوین عبور کرد و متوجه دیار قم شد و محاصره فرمود. آن بخت برگشتگان به امید معاونت شاهزاده بابر روزی چند به سختی می گذرانیدند و هر چند خبر می فرستادند امرای بابر سلطان دفع می انداختند. شاهزاده بابر به قصر زرد آمد و لشکر به صوب اصفهان روان کرد که لشکر اصفهان و اکابر به اتفاق متوجه قم شوند. چون لشکر به سرحد اصفهان رسید اکابر اصفهان موافقت نمی نمودند.

[۳۰۴]

و عن قریب خبر رسید که خواجه یحیی قمی کمر متابعت شاهزاده در میان جان بسته قم را به^۴ آن حضرت سپرد و قتل و سبی واقع شد. و ساوه و آوه و جر بادقان در حوزه^۵ تصرف ترکمانان آمد.

امرای امیرزاده بابر چون این خبر معلوم کردند و از اصفهانیان معاونت ندیدند پراکنده شدند و تلاطف در عراقیان^۶ واقع و شد. و چون این خبر به شاهزاده بابر رسید رعب بردل او افتاد و از عراق خوف کرد. شیراز را نامزد امیرزاده سنجر گردانید و بدو سپرد و از راه قصر زرد متوجه ابرقوه و یزد شد. و لشکر آشفته بر در یزد ریخت و شهر به هم

۱- مل : الاخلاق ۲- مل : خان ندارد ۳- مل : دارالسلطانه

۴- مل : خدام آن ۵- ف ، م : عراق

برآمد و رعایا مضطرب شدند، و جمعی که در شهر خانه داشتند متوجه شهر شدند و ابرندآباد و کثویه غارت کردند و چند محله تاراج کردند و سه روز در یزد ساکن شدند. روز چهارم یزد را به امیرزاده خلیل نامزد کرد و بالشکر متوجه خراسان شد.

[۳۰۵] امیرزاده خلیل به یزد آمد و در قلعه^۱ مبارک نزول فرمود و منادی امن و امان برانگیخت و امیر شمس الدین محمد امیر چقماق را میدیوان گردانید و بعد از آن داعیه^۲ فارس کرد و گفت ما را اوراق سپاهی می باید کرد و بی خزانه ممکن نمی گردد.

جناب صاحب اعظم سعید خواجه عمادالدین مسعود و خواجه زاده^۳ اعظم سعید خواجه جلال الدین مرشد را غفر الله لهما گفت از اغنیای مملکت به رسم خواجه گیری تغار^۱ لشکر می باید گرفت. خواجهگان سعید گفتند که این ولایت را استحقاق این معنی نیست. این سخن مفید نبود و محصل برایشان گماشت و به ناکام هر کس را به قدر تمولی [که] بود مبلغی توجیه کردند و گرفتند و خرابی به حال ولایت روی نمود.

و امیرزاده خلیل بالشکر و اکابر یزد متوجه فارس شدند و امیرک احمد نبیره^۴ امیر اعظم میرچقماق [را] در یزد والی گردانید و امیر علیکه را مدبر امور مملکت گردانید. و چون به نزدیک فارس رسید امیرزاده سنجر فرار نمود و به راه کرمان برفت، و امیر علی فارسی باشجعان^۲ فارس به استقبال آمد و نثار و پیشکش بیاورد، و احمد مغول و شیخ جلال الدین محمد به او پیوستند، و در رمضان سنه^۳ ست و خمسین و ثمانمائه در عشر آخر در فارس آمدند و یک هفته در فارس بودند.

و عن قریب خبر آمد که موکب همایون شاهزاده^۴ عالم پناه رسید.

[۳۰۶] امیرزاده خلیل با معدودی چند هزیمت نموده متوجه کرمان شد و اکابر

۱- ف: نثار ۲- مل: شجاعان

یزد در شیراز بماندند، و چون شاهزاده به شیراز رسید اکابر شیراز استقبال کردند و نثار و پیشکش پادشاهانه بیاوردند و عجز حال و خرابی رعایا بگفتند و به نوازش پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشتند و حال اکابر یزد را به عرض رسانیدند و عجز و اضطراب خود باز نمودند.

عنایت پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و نوازش فرمود و اصحاب یزد به اتفاق مکتوبی به مبالغه به اصول یزد نوشتند که انقلاب کتلی واقع شد، زینهار که خیال فاسد به دماغ راه ندهید^۱ و علامت عصیان نکنید^۱. و اگر نه قصد خون و مال و عرض خود و مسلمانان کرده باشید و در قیامت مؤاخذ باشید و مملکت برباد داده باشید.

و برین کتابت صاحبان اعظم سعید خواجه عمادالدین مسعود و خواجه جلالالدین مرشد و مولانا مجدالدین فضل الله قاضی و خواجه زین الدین علی باوردی خط نهاده بودند. اصحاب یزد متوهم شدند و میرک احمد و امیر علیکه^۲ و اولاد و خوانین از یزد بیرون رفتند و متوجه خراسان گشتند و از اولاد چغتای^۳ مرد و زن یکی در یزد ممکن الوجود نبود.

و مدت هفده^۴ روز شهر را والی نبود و مدبر امور شهر و رعایا عالی جناب سیادت پناه مولانا مرتضی اعظم جلال الملة والدین محمد بود و رعایت مردم می فرمود و شهر را محافظت می کرد و انتظار والی می کشید.

[۳۰۷]

۱ - م : ندهند... نکنند ۲ - مل : لیه ۳ - ف : جقبای ۴ - م : هفده

مقاله دوازدهم

در ذکر صادرات و واردات زمان خاقان اعظم جهان پناهی جهان‌گشائی در یزد

چون مدت هفده روز بگذشت خبر رسید که امیرزاده^۱ اعظم امیر قندان از اردوی همایون نامزد ایالت دارالعباده^۲ یزد گشته و به نزدیک رسید. اکابر و اهالی یزد و رعایا را بهجت افزود و به استقبال بیرون رفتند و به انواع تعظیم امیر قندان را به شهر در آوردند و به صوابدید او انقیاد نمودند و منادی امن و امان در دادند و مردم مرفه الحال گشتند.

و عن قریب اکابر یزد رخصت یافته از دارالسلطه^۳ شیراز به یزد آمدند و از اردوی همایون خواجه^۴ اعظم، دستور العرب والعجم، منبع الجود و اللطف والکرم، الموفق بتأیید الملک الصمد، خواجه شمس الملة والدين محمد القباهی ابدالله دولته و عزته به جهت ضبط مال یزد آمد و او خواجه^۵ مبارک قدم صاحب همت رحیم دل بود، و مردم را از قدوم او امیدواری تمام حاصل شد.

و چون امیرزاده خلیل و امرا به کرمان رسیدند سید شروانی که والی کرمان بود شهر بر خود حصار کرد و هر چند امیرزاده خلیل کوشید مقدور نشد که تسخیر کرمان کند، و گرانی در لشکرگاه واقع شد. طمع از کرمان برداشته متوجه یزد شد.

[۳۰۸]

۱ - مل : است.

ذکر آمدن امیرزاده خلیل و شیخ جلال الدین محمد و احمد مغول به محاصره یزد و قصه دربندان

امیرزاده خلیل چون نوید از کرمان برخواست متوجه یزد شد و چون خبر جزم شد رعایا و متوطنان یزد روی به شهر آوردند و بعضی از اهل ولایت نیز به شهر آمدند. و از قریه تفت مخدومزاده جهانیان مرتضی ممالک اسلام امیر نورالدین نعمه الله و مولانای اعظم سعید شرف الدین علی به شهر فرمودند. و مردمی چند که استطاعت نداشتند به کوهها پراکنده شدند و لشکر بر خارج شهر نزول کرد و امیرزاده خلیل در «باغ ساباط» نزول فرمود و خرابی هرچه تمامتر به ظاهر شهر واقع می شد. به تخصیص در باغات و بیوتات اهرستان. و هر چند کوشیدند امکان تسخیر شهر نبود. و مدت چهل و پنج روز دربندان شهر بود، و مردم شهر معمور بودند و بازار و خانه پر از غله بود. و مردم بیرون درزحمت بودند. و شهر را نیز بعضی غله کم شده بود، و این دربندان در سال سبع و خمسين و ثمانمائه بود و در دیمه تا آخر بهمن ماه.

چون دربندان متمادی شد ناگاه رایت نصرت شعار پادشاهزاده عالمیان از صوب شیراز به ایغار در رسید. چون امیرزاده خلیل خبر بشنید چون پشه که از باد صرصر گریزد بالشکریان متوجه راه خراسان شد.

بیت

سراز پای دشمن ندانست باز بیابان گرفتند و راه دراز
هرچه داشتند بگذاشتند و راه گریز برداشتند و دروازه شهر مفتوح
کردند و مردم از حبس خلاص یافتند.

۱ - : خواست .

[۳۰۹]

شعر

خدا یا تاج جهان را آب و رنگ است فلک را دور و گیتی را درنگ است
ممتع دارش از عمر و جوانی ز هر چیزش فزون ده زندگانی
مبادا تاج را بی فرق او نور غبار چشم زخم از دولتش دور
درویشان به سر زراعت و عمارت خود رفتند و شاهزاده در قلعه
مبارکه نزول فرمود و از رنج راه برآسود. خبرگیران خبر آوردند که
امیرزاده خلیل با لشکر هنوز در سرحد است.

پادشاه ایلغار کرده متوجه سرحد شد و چون بدان جانب رسید
ایشان کاروان استرآباد را غارتیده بودند و به راه خراسان رفته. شاهزاده
منصور و مظفر بازگشت و به یزد آمد. اهالی یزد نثار و پیشکش بیاوردند
و امیر محمود گرگیراق از اردو جهت ایالت یزد برسد و امیرزاده
قنطاق را عزل کرد و به جانب اردوی همایون روان کرد، و شاهزاده
عالم پناه بعد از دو روز متوجه دارالسلطنه شیراز شد و یزد در غایت
خرابی بود و تنگی روی نمود.

و عن قریب امیر خواجکه از طرف انار و سرحد ایلغار کرده بی خبر
به یزد آمد و چون به باغستان رسید مردم خبردار شدند. بعضی در شهر
و بعضی در بیرون بماندند و دروازه شهر بسته شد و جنگ پیوسته گشت.
هر چند سعی کردند میسر نشد. متوجه اهرستان شد و در «باغ ساباط» فرود
آمد و یک هفته بیود. چون دانست که سود ندارد از لشکر شاهزاده
متوهم بود. بعضی محلات اهرستان را غارتیده لشکر برگرفت و اکابر
یزد آنچه در این واقعه بیرون مانده بودند همه را تکلیف کرده بی اسباب
و جهت و اولاق همراه ببرد، مثل مرتضی اعلی اعظم امیر سید جلال
الدین و برادر عالی جناب وزارت پناه صاحب اعظم دستور زمان خواجه

[۳۱۰]

معین الدین علی خواجہ قطب الدین و مولانا ی اعظم عمدة الفقهاء و
القضاة الکاملین مولانا قطب الدین علی حسنجه^۱ و جناب صاحب اعظم
خواجہ جلال الدین احمد دادویان^۲ و غیرہ ہمراہ بہ انار برد و آنچه یافت
غار تیدہ ببرد و برفت و باز دروازہ مفتوح کردند.

و چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه درآمد در یزد قحط واقع
شد و باران نبارید و آب چشمہ ہا خشک شد و وبا واقع گشت. اغنیا فقیر
شدند و مساکین اسیر. جوان پیر گشت و پیر درگذشت. اطفال خورد و
عورات بر سر راہها و گذر بازارها بر ہمدگر افتادند. گلستان خارستان و
مسجدہا بیمارستان شد. قرص گندمین چون قرص آفتاب در ابر دی
ماہی محجوب ماند. و ہر کہ نان نداشت جان و سر می افشاند. و ہر
روز صد و دوست می مردند و بیشتر بہ تکفین نمی رسیدند.

[۳۱۱]

و در این سال بیشتر اکابر یزد درگذشتند. مثل مولانا ی اعظم
سعید مقتدای اکرم حمید، قدوة القضاة والفضلاء و العلماء المتأخرین،
الواصل برحمة الله رب العالمین، مجد الملة والدين فضل الله عليه الرحمة و
الغفران اندک عارضہای اورا روی نمود و درگذشت.

بیت

بہار تازہ از شاخ جوانی	گلی بی آفت از باد خزانہ
خطی چون غالیہ گردش کشیدہ	رخی ^۳ چون سرخ گل برہم دمیدہ
چو ذوالقرنین ز آب زندگانی	بری ناخورده از شاخ جوانی
جہان بر وارثانش باد باقی	کہ اورا فیض رحمت گشت ساقی
مباد این نوجوانان را گزندہ	گر اورا داد خاک از تخته بندی

۱- ف : « حسنجه » ندارد
۲- ف : دادویان ۳- بل : زہی
۴- از اینجانب « ف » تازہ نویسن است، لذا فقط میان دوز «خه» و «م» و «بل» مقابلہ شد.

وفات او در آخر^۱ خردادماه سنه^۲ مذکورہ بود.

و همچنین عالی جناب صاحب اعظم، افتخار الصواب والا کابر
فی العجم، الواصل برحمة الله رب العالمین، خواجه جلال الدین مرشد بن
خواجه افتخار الدین همایون شاه نور الله مرقدہ مادر اردیبهشت سنه^۳ مذکورہ
درگذشت. اور ادر خانہ^۴ خودش پهلوی پدر نامدار دفن کردند. و او خواجه^۵
صاحب دولت بود و صاحب سفرہ، و بسیار مردم از او آسودندی، و ہر شب
جمعه حفاظ جمع آمدندی و تلاوت کلام الله کردند و ہمہ سفرہ وصلہ
یافتندی، و معاونت مردم کردی و او ہم بہ جوانی درگذشت، ع: «روح
پاکش غرقہ^۶ انوار باد.»

و همچنین در مدینہ^۷ نائین روز دوشنبہ سویم شعبان سنه^۸ مذکورہ
مخدوم الولی الاعظم، الدستور الاعلی الاکرم، مؤمل اعظم الوزراء
والحکام بین المسلمین، المستغنی هو و آباؤہ الغر المحجلین^۹ عن الالقاب و
التعریف والتعین، خواجه عمادالدولہ والدين مسعود بن المولى صاحب
الاعظم سعید ضیاء الدین محمد التیمی العلمی نور الله مرقدہ درگذشت. نعش
اورا بہ یزد آورد و مخدومزادہ^{۱۰} اعظم، افتخار الوزراء بین الامم، صاحب
الجود واللفظ والنعم، خواجه ضیاء الدولہ والدين محمد اعلى الله شأنه، و
در گنبد خانہ^{۱۱} خودش بنهاد و وظیفہ^{۱۲} حفاظ کہ بر سر قبر او بہ تلاوت
کلام الله مشغول باشند معین کرد و آس فقرا تعیین نمود.

نظم^{۱۳}

چون فلکت طالع مسعود داد	عاقبت کارتو محمود باد
ساخته و سوخته در راه تو	ساخته من، سوخته بدخواه تو

۲ - مل : « آخر » ندارد ۲ - مل : المحجلون ۳ - مل : شعر

فتح توسر چون علم افراخته خصم توسر چون قلم انداخته

وهم در این سال مولانای اعظم سعید، اعلیٰ اقدم حمید، مؤمل الاعظم العلماء والفضلاء المفسرین، وارث علوم الانبیاء والمرسلین، الواصل برحمة الله رب العالمین، شمس الملة والدين محمد الباقرى الواعظ بهر حمت حق واصل و متواصل شد. در ذی القعدة الحرام سنه ثمان و خمسين و ثمانمائه، واورا به مزار متبرکه^۱ فہرج نقل کردند و او از کبار علمای زمان بود، و فقیه و مفسر و مجتهد و پاک اعتقاد بود.

[۳۱۳]

وهم در این سنه مذکور امیر شهاب الدین احمد محتسب درگذشت.

وهم در این سال جناب فضائل مآب مخدوم و مولانای اعظم افتخار العلماء العرب والعجم، صاحب اللطف والکرم والجود والنعمة، شرف الملة والدين على یزدی نور الله مرقدہ درگذشت. واکابر واهالی دین و دولت بر موت او تأسف خوردند.

شعرا

زخاکش عنبر افشانند بر ماه به آب چشم شستندش همه راه
هم آخر باغمش ده ساز گشتند سپردندش به خاک و باز گشتند

در مزار شرفیه که بانی او پدر^۲ مخدوم سعید مولانای اعظم مرحوم شمس الدین ابوبکر^۳ یزدی علیه الرحمة بود و مخدوم آنرا مدرسه ساخت و «شرفیه» نام کرد در جنب «مسجدنو» که از استحداث حرم امیر جلال الدین چقماق است و صفت او در تاریخ مذکور گشته. و چون مخدوم سعید را

۱ - مل : بیت ۲ - م : پدرم ۳ - م : محمد.

دفن کردند عن قریب برادرزاده^۱ او عالی جناب فضائل مآب مولانای اعظم شمس الملة و الدین محمد ادام الله فضائله که وصی و مقتدای خاندان شرفی است متوجه اردوی همایون گشت و نشان | سیورغال حاصل کرد [۳۱۴] جهت محصول صادر و وارد خانقاه و آش فقرا و سفره^۲ عیدین بیاورد و خانقاه را رونق بیفزود، و کمر خدمت در میان جان بسته هرکس را به حسب مرتبه^۳ او تفقد نمود و خاطر جسته، و هر جمعه سماع در مزار متبرک^۴ می باشد و مردم صاحب حال حاضر می گردند و مقامی به غایت شریف است و خواهد بود.

و هم در این سال شاهزاده^۵ عالمیان به جهت عصیان شاهزاده سنجر متوجه کرمان شد و حربی عظیم واقع گشت و سنجر هزیمت یافت و کرمان صافی شد و از اردوی همایون مهدا علی سلطنت شعار عصمت پناه مخدومه^۶ جهانیان الشریفة العلیا خاتون جاگ بیکم خلادت^۷ سلطنتها با شاهزاده^۸ عالمیان. در صدف پادشاهی، گلدسته^۹ بوستان معدلت و جهانبانی. یوسف بهادر خان خلدالله ملکه و سلطان متوجه یزد گشتند. اکابر و اهالی استقبال کردند و به بساط بوس مشرف گشتند و موکب همایون به خانه^{۱۰} مرتضی اعظم سعید، مجتبی اعلی اکرم شهید، افتخار الوزراء و الحکام فی زمانه، [الواصل] الی رحمة الله و غفرانه امیر غیاث الدین علی که به قرب مدرسه^{۱۱} عبدالقادریه واقع است نزول فرمود و دارالعباده^{۱۲} یزد که به واسطه^{۱۳} قحطی و وبا و ظلم و تعدی چون حفره^{۱۴} نیران بود روضه^{۱۵} جنان گشت. [۳۱۵] و مخدومه^{۱۶} جهانیان رعایا و درویشان را تفقد می فرمود، و شاهزاده^{۱۷} جهان مطاع سلطان عضد الدوله پیر بداق خان را از کرمان طلب کرد و

شاهزاده جهان مطاع متوجه یزد شد و به شرف ملازمت مخدومه عظمی مشرف گشت .

و عید اضحی در یزد طوی دادند و به «میدان سعادت» با امرای عظام سوار گشته در آمدند و کدو های زر و نقره ساخته بر چوب میدان کشیدند و سواران به رسم قیاق زدن مرکبان برانگیختند و هر که را تیر بر کدوی زر و نقره آمدی زانوزده کدو را بر بودی .

و مدت ده روز شاهزاده جهانیان^۱ در یزد بود بعد از عید . و سلطنت کرمان بر شاهزاده معزالدین^۲ یوسف بهادر خان قرار گرفت و شاهزاده متوجه کرمان گشت و سلطان اعظم پیر بداق خان متوجه دارالسلطنه شیراز شد و مهد اعلی جهان پناهی متوجه اردوی همایون گشت .

و یزد به امیر اعظم نظام الدین شاه ولی بیگ باز ماند . و او حاکی عادل بود و نیم دانگ سیم سیاه بر کسی طمع نکردی و رعایت رعایا واجب شناختی . اما خرابی حال شهر و رعایا در آن مرتبه بود که به اندک تغفدی تدارک پذیر نشدی . جراحی بیش از مرهم بود .

و چون شاهزاده عالم پناه از دارالسلطنه شیراز امیر اعظم سعید جلال الدین مقصود بن سازقان^۳ [را] که امیرزاده کبار و از اچیان^۴ آن حضرت بود به رسم گرگیر اقی به یزد فرستاد و در خانه حافظ فخرالدین احمد النائنی المعلم مشهور به «خانه سلطان پادشاهی» قریب در مدرسه عبدالقادریه فرود آمد .^۵ و سال تسع و خمسين و ثمانمائه در آمد . در این سال عالی جناب وزارت پناه مولانا و صاحب اعظم افتخار الصواب و الاکابر بین الامم . منبع اللطف و الجود و الکریم . صاحب الخیرات و المبررات بعلمو الهنم . الموفق بتأیید الملک الولی ، خواجه معین الدوله و الدین علی . اعلی الله شأنه

[۳۱۶]

۱ - مل : جهان پناه ۲ - نورالدین ۳ - مل : سازقان
 ۴ - مل : اچیان ۵ - دناد راحل ، ناقص به نظر می آید .

در مزار امامزاده^۱ معصوم پایابی به غایت خوب بساخت و آب جدید در او جاری گردانید. و وصف آن در ذکر مزار گفته شده و قریب مزار بنای حظیره^۲ عالی بنهاد و در قریه^۳ بفرویه که از سیل خراب شده بود.^۱

ذکر عمارت قریه^۳ بفرویه^۲

بفروی قریه ای معتبر بود و به واسطه^۴ ورود سیل خراب شده و رعایا متفرق گشته بودند. جناب خواجه^۵ مشارالیه بدان جانب فرمود و خواست که تعمیر فرماید. بنای قدیم را قابل عمارت نیافت. بریک طرف راه زمین کشخوان بود و آب نزدیک. بنایان شهر و ولایت را طلب فرموده قریه ای از نواحدا^۶ کرد و آب از میان قریه جاری گردانید، و بر دو طرف نهر میضا^۷ بیوتات و مساجد و بساتین و حوانیت بساخت، و حمام خوب راست کرد، و رعایای متفرق را جمع کرد و بنشانند، و آنرا موسوم کرد به معین آباد.

[۳۱۷]

و در فیروز آباد میبد حمامی خوب بساخت با مسلخ و حیاض و خلوات چنانچه دستور می باشد.

و خواجه^۵ مشارالیه به شهر فرمود و به ترفیه حال رعایا مشغول شد. و سال ستین و ثمانمائه درآمد و بارندگی به اطراف روی نمود.

خبر ورود سیل و خراب کردن محلات خارج شهر یزد

چون بارندگی یوماً فیوماً می شد و هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری می شد تا چهارشنبه بیست و سوم فروردین ماه سنه^۸ مذکور درآمد، از راه کوه دولوه^۳ پسین گاهی سیل رو به شهر آمد و با وجود بند سیل که بسته بودند بر نتافت و بشکست.

مثنوی

نه سیلی که آن راتوان گفت رود محیطی که آن را کرانه نبود

۱- کذا در اصل: ناقص به نظر می رسد. ۲- مل: بفروی ۳- مل: دولوله

چو طوفان و دهره ز طوفان بتر به کشتی نشایست کردن گذر
 چو کوهه زدی کوه کندی ز جای عمارت نماندی و باغ و سرای
 ز طوفان زمین هیچ پیدا نبود همه روی کشور چو دریا نمود
 بناهای عالی که بودی به جای به یکک صدمه او فتادی ز پای

اکثر کارهای رستاق که از طرف مهریجر د جاری بود از سیل
 مملو شد | و از صحرا به محلات و باغستان ورود کرد. و محله د هوک
 اعلی و سفلی و کوچه باغ صوفیان و اسکندریه و باغ کمال و مصلتی عتیق و
 تازیان و غازیان و بعضی محلات در مدرسه عبدالقادریه و پشت باغ
 عز آباد و محله کوچه خطیر تا چهار منار [را] چنان کرد که آثار عمارت نماند.
 و از مساجد و مدارس و خوانق و حمامات و بیوتات و حوانیت و بساتین
 و همچنین محلات سرریگ و مسجد جمعه و خان قلندر و کوچه نو و کوچه
 گنج و محله سرپلوک و عمارات آن طرف تا بازار در مدرسه عبدالقادریه [را]
 در همد گر کوفت و در خندق شهر افتاد و از راه کاریز و پایاب آب در
 خانه های شهر می جوشید و عمارت ویران می گشت.

[۳۱۹]

و افغان و ناله پیرو جوان بر آسمان می رفت. روز قیامت و شب
 رستاخیز بود. و کس به کس نمی پرداخت. و هنوز سیل نارسیده عمارت
 فرو می نشست و غبار بر می خاست. و مردم خان و مان گذاشته رو به صحرا
 می آوردند و علامات قیامت تمام ظهور کرد.

و قریب هزار تومان از فرش و رخوت و اسباب خانه های مردم و
 کتب و ملبوسات و اجناس در زیر گل و آب مخفی ماند. چنانچه قابل
 بیرون آوردن نبود. غیر از قیمت املاک و باغات و اراضی و خانات و
 حوانیت و غیره.

[۳۲۰]

و از جمله غرایب این سیل آن بود که چون به مزارات متبرکه که

رسیدی عمارات ویران کردی و گرد قبر صلحا و عزیزان نگشتی. چنانچه مزار شیخ عمر استادان باوجود آن که بر بلندی بود و بسیار عمارات او را منهدم گردانید گرد قبر شیخ سعید نگردید.

و مزار متبرک امامزاده^۱ معصوم تمام بایر کرد از دیوار و صنفوف و پایاب و مدرسه و مصنعه و آب گرد قبر امامزاده^۲ معصوم و قبر مولانای اعظم سعید حاجی نظام الدین اسحق الواعظ الحموی نگردید، و این معنی برو لایت ایشان دلیلی واضح است و مزید اعتقاد اهل دین و دولت شد.

و از پسین گاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود و دلیل عقل آنکه تا به صدسال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدو رسید گفتی که شعله^۳ آتش بر او زده شده است. چنان خشک شد که اثر نم در او نماند.

بیت ۴

خدا را اگر چه عبرتهاست بسیار قیامت را پس این عبرت^۱ نمودار
و همچنین در قریه^۲ تفت ورود سیل شد و محلات و باغستان و بیوتات
خراب گردید.

سیل و طوفان مگو، بلائی بود . آب کوهی نه ، از دهائی بود |
هر کجا رو نهاد همچو هژبر صد مه^۳ او نه خشک ماند و نه تر

و عجبت آن که در چنین واقعه آدمی را از خرد و بزرگت، پیر و جوان، به نفس خود مضرت نرسید، اما به غیر از خر قهای که پوشیده بودند بر هیچ [چیز] دیگر قادر نبود، « تعز من تشاء و تذل من تشاء ».^۲

و عن قریب از اردوی همایون ایلچی به طلب اکابر یزد و مخادیم دین و دولت [رسید و ایشان را] به اردوی همایون بردند، و با وجود آن که

۱ - م : عشرتها... عشرت ۲ - از قرآن مجید

خبر خرابی سیل به سمع عالی پادشاه اسلام خلدالله ملکه و سلطانه رسیده بود و امرای عظام این معنی اصغاء فرموده بودند و بر آن متفق بودند که تخفیف مال و رعایت رعیت مسلوک دارند، در راه میان اکابر مخالفت پیدا شد و از یکدیگر فرار جستند و جداگانه به دیوان حاضر گشتند و عجز حال اظهار نکردند. بلکه بر مال مقررری تقبیل بیفزودند و این معنی از خرابی سیل بدتر بود.

و آنچه معلوم شد خان و مان خود و هم از آن رعایا برباد دادند و بسیار اذیتی بدیشان رسید و به رعایا از قبل ایشان .
و چون از اردو به یزد مراجعت کردند خرابی بر خرابی بیفزود و تشدد محصل روی بنمود.

و هم درین سال میان امیر مقصود سازغان و امیر نظام الدین شاه ولی مخالفت واقع شد.

خبر مخالفت امیر مقصود و امیر اعظم شاه ولی

[۳۲۱]

و این قضیه چنان بود که چون ورود سیل شد و طوفان به محله در مدرسه عبدالقادریه رسید خانه‌ای | که | امیر اعظم مقصود بیگ متوطن بود از ورود سیل منهدم شد و امیر مشارالیه به اهرستان آمد و در خانه خواجه اعظم سعید جلال الدین مرشد نزول فرمود . نوکران امیر مشارالیه گاه گاه بار عایا و تاجران تغلب کردند و امیر شاه ولی ایشان را منع می فرمود و تا به مرتبه‌ای رسید که به مرسوم مقررری با امیر مقصود در مقام مضایقه آمد و دفع می انگیخت و امیر مقصود ملاحظه می نمود اما عداوت می افزود که ناگاه یکی از بی باکان که او را نوعی از جنون بود و هم از امیر شاه ولی گرفته خاطر بود دیگری را با خود معاون کرد و به مجلس امیر مقصود بیگ درآمد و گفت که امیر شاه ولی باشاهزاده الوند

که ثمره شجره^۱ خاندان خلافت پناهی است و در بلاد کرمان دم از تمرّد و عصیان می زند یکی گشته است و میان ایشان مراسلات و مکاتبات است و احتمال دارد که مملکت از دست برود، و هر چند این معنی کذبی صریح و بهتانی عظیم بود امیر مقصود به جهت خاطر ماندگی که داشت این معنی در زمان کتابت کرد و شکوه نوشت و تقریر آن نابکاران را عظمی نهاد و به اردوی همایون فرستاد پیش امرا و متعلقان خود.

[۳۲۲]

چون این خبر به امرای عظام رسید در دم نشان | عزل امیر شاه ولی نوشته ایلچی روانه گردانیدند و ایلچی از راه به خانه^۱ امیر مقصود آمد و نشان بیاورد، و امیر مقصود در زمان تیر [و] ترکش بسته سوار شد و به قلعه^۱ مبارکه رفت و به تکلیف امیر شاه ولی را بیرون آورد و جمعی از علوفه خواران و چند نفر نوبتی^۱ نوکران متوجه اردوی گردانید و چون به قریه^۱ بندر آباد رسید امیر شاه ولی چون بی گناه بود با خود اندیشه کرد که آن بهتر که من از این جماعت فرایم جویم و به تنها متوجه اردوی همایون گردم و عجز حال خود عرض پایه^۱ سریر اعلی رسانم و این اندیشه صواب نبود.

چون از شب نیمه ای در گذشت و موکلان مست خواب گشتند امیر شاه ولی سوار شد و بی راه پیش گرفت و برفت و تا دم صبح مرکب براند. چون خبرچی نداشت راه گم کرد و در بیابان بماند. وقت روز چون موکلان سر بر داشتند او را ندیدند. خایف شدند و مردم بندر آباد را تمام بیرون کردند و پی برداشتند و از عقب او روانه شدند و خبر به شهر رسید.

امیر مقصود بانوکران و جمعی دیگر سوار گشته متوجه بندر آباد شد و امیر شاه ولی را در میان ریگک بیافتند. او را بند گران نهادند و متوهم روانه^۱ اردوی همایون کردند.

[۳۲۳]

چون اورا به اردو بردند و خبر این به سمع پادشاه اسلام رسید از اکابر یزد تحقیق فرمود. همه گفتند که او از این معنی مبراست و این معنی بهتان عظیم است. پادشاه عالمیان فرمود تا از ایشان بند برداشتند و تربیت فرمود. اما ایالت یزد از او باز گرفتند و گفتند در آن سرحد کسی می باید که از و کار آید و نیک و بد دریابد و از حال رعایا و مملکت خبر دار باشد و هر کس بر و تغلب و تسلط نتواند گرفت، بلکه بر اهل تغلب تسلط نماید و مملکت و رعیت نگاه دارد.

و رقم زدند بر نوین اعظم عدل، صاحب الطبل و العلم، مستخدم ارباب خدم و حشم، منبع اللطف و الجود و الکریم، قدوة الامراء العرب و العجم، افتخار الاکابر و الحکام و الحجاج الحرم، الموفق بتأیید الملک الاکبر، نظام الدوله و الدین حاجی قنبر جهانشاهی ابد الله ایام دولته که زیرک ترین امرای زمان است و در دانش سرچریده زیرکان است و امر نافذش بر وضع و شریف روان است نامزد یزد کرد و منشور ایالت روانه گردانید.

چون اهالی یزد خبر یافتند کمر مطاوعت بر میان جان بسته استقبال نمودند و به شرف ملازمت مشرف شدند. و امیر مشارالیه به شهر فرمود و ضبط شهر و ولایت بداد و نان پاره هر کس قرار داد.

و امیر مقصود دم هواخواهی می زد و پیوسته ملازمت می نمود و داعیه وصلت در خاطر آورده بود که عن قریب از شیراز نوکران امیر اعظم ظهیرالدین ابراهیم شاه از دارالسلطنه شیراز برسیدند و بر موجب فرموده شاهزاده عالمیان امیر مقصود را بند کردند و منسوبات او را دیوانی کردند و سخن وصلت موقوف ماند.

[۳۲۴]

و اکابر و اصحاب یزد مثل جناب وزارت مآب صاحب اعظم

خواجه ضیاءالدوله والدين محمد و عالی جناب جنت مآب آصفی خواجه معین الدین علی اعلی الله شأنه و دیگر اکابر نامدار عن قریب برسیدند و نشان تحصیل مال و تقبّل به اسم عالی جناب معدلت پناهی بیاوردند. و بعد از چهار ماه امیر مقصود را به شیراز بردند و شاهزاده عالمیان را خاطر از او ملول گشته بود، برقرار بند فرموده موقوف داشت و هنوز در بند است.

ذکر عمارت قلعه مبارکه

هر چند که قلعه در زمان سابق معمور بود و مأوا گه غلمان و حور [و] خانه ها و طنبیهای منقش مرفوع داشت و در زمان امارت امیر جلال الدین چقماق و مهدا علی بیکه سلطان و امیرکک محمد عمارتی بسیار کرده بودند، اما تمام روی به خرابی آورده و به واسطه تلاطف و حکام متعدد کس ضبط عمارت نکرده بود و جناب معدلت شعاری به تعمیر مشغول شد و عمارت ایوان و خزینه و باورچی خانه تمام کرد.

[۳۲۵] و دیوانخانه قابل نداشت در پای ایوان امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ که عین خرابی بود در شعبان این سال دیوانخانه جدید بنا فرمود و از پیشان دیوانخانه دری بر حرم مفتوح کرد.

و بریمین و یسار دو صفت عالی بساخت و بر هر خلف صفت باغچه مروّح ترتیب فرمود. و از صفت دری بر باغچه مفتوح کرد و مقام امرا و اکابر فرمود. و دیگر صفت خاصه علماء و موالی و اهالی.

و در جنب هر دو صفت دو نیم صفت بساخت: یکی به رسم بتکچیان و دیگری

رعایا و مباشران، و سقف صفوف به چوب سرو تخته بند فرمود و بر سر دیوانخانه دری مشبک مفتوح کرد.

وفی الواقع عمارتی ضروری بود و در رمضان احدی و ستین و ثمانمائه این عمارت تمام یافت و اکبر و امرا و اهالی را طوی داد و عشرت فرمود. و چون به واسطه خشک سالی آب به قلعه مبارکه نمی رسید بفرمود که قنات آب در او جاری کردند و مقنن ممر پاک گردانیدند و مدتی بود که آن چشمه مطموس بود جاری گردانیدند و به قلعه مبارکه آورد و از دیوانخانه آب بیرون آمد

و در دیوانخانه حوضی وسیع بساخت و آب در و جاری گردانید و در ساحت میدان حوضی دیگر ساخته از آن آب مملومی کرد و بر باغچه ها به کار می برد. و آنچه زیاده می آید در میان آب محمود آباد مخلوط می گردد و در قریه به کار می رود.

[۳۲۶]

ذکر مدرسه مخدومی معینی در تازیان

چون در سنه تسع و خمسين و ثمانمائه خواجه اعظم معین الدوله و الدین علی پایاب مزار امامزاده معصوم ساخته بود و طرح مدرسه عالی به رسم حظیره انداخته و بنا بر آورده به واسطه ورود سیل منهدم گشت و هنگام عمارت نبود که مدت دو ماه اثر سیلاب باقی بود و خواجه با اصحاب یزد متوجه اردو شد چنانچه ذکر رفت.

و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه که مراجعت نمود بفرمود که بنایان به کار مشغول گشتند و مدرسه مروح بی تکالیف بساخت و گنبدی عالی بر افراخت و مقابل مزار امامزاده^۱ در مفتوح کرد و خنجر^۲ آب در دهلیز مدرسه نصب کرد و بی تکالیف عمارتی مقبول است.

۱- بل: از اینجا تا سطر دوم صفحه ۲۸۶ افاده است. ۲- ف: خم آب

و هم درین سال در فیروزآباد میبد خانقاه مروّح بساخت و نهری
آب جاری گردانید و خادم نصب کرد و آش فقرا روانه ساخت و عظیم
رونقی دارد.

و در رمضان این سال خواجه^۱ مشارالیه به فیروزآباد فرمود و
مولانای اعظم وارث العلوم الانبیاء والمرسلین جمال الدین ابواسحق [را] که
مقتدای علمای زمان است همراه برد و در خانقاه وعظ فرمود و شب
سفره^۲ عالی بکشید مشتمل برلوت و حلوا و برنج زرد و سفید و فالوده^۳
زعفرانی^۱.

[۳۲۷]

شعر

جهان را یکی خوردن الوان نبود کزان خور د چیزی بر آن خوان نبود
بخوردند چندان که سرداشتند دگر ذکر کردند و برداشتند
و از دیوان اعلی نشان سیورغال به جهت خانقاه معینیّه^۴ فیروزآباد
صادر شد و مبلغ دو هزار دینار کپکی بود که مدد خرج سفره^۵ درویشان
خانقاه باشد.

شعر

تاجهان است عمر کامش باد بخت داعی فلک غلامش باد
فرصتش هممعنان و بخت قرین ایزدش حافظ و نصیر و معین
و هم در این سال بسیار خیرات و موقوفات بر امامزاده بیفزود و
مجاوران و مسافران و موالی و اهالی را در تنگ سالی به غله و

۱- نسخه «م» ازینجا تا انتها را ندارد، یعنی نسخه ناقص است. بدین صورت که
در دانتهای نسخه هشت صفحه (یعنی چهار ورق) بخطی دیگر که قسمتی است از تاریخ
یزد جعفری (مربوط به قسمت آبها و کاریزها و مطابق سطر ۱۸ ص ۱۸۰ تا سطر ۱۱
ص ۱۸۹ چاپ دوم) الحاق شده است. ازینجا بعد از روی نسخه «ف»
چاپ شده است.

زر و جامه معاونت نمود و هرگز سایل از او محروم نگشت.
 و در سال اثنین و ستین و ثمانمائه حضرت معدلت شعاری
 امارت پناهی بفرمود که بر درگاه مسجد جمعه^۱ شهر القاب همایون پادشاه
 عالم پناه به خط مولانای اعظم شمس الدین محمد الحافظ به کاشی تراشیده
 تمام کردند.
 و مولانای اعظم سعید غیر از این، کتابه^۲ دیگر نوشت و چون این
 تمام کرد به جوار حق پیوست^۱ در جمعه غره^۳ محرم سنه مذکور،
 غفر الله له.

و مولانای مشارالیه مقتدای هنرمندان زمان خود بود و اکثر
 بزرگان مملکت تعلیم از او گرفته اند. و در خط ثانی یاقوت بود
 بلکه فرق میان خط یاقوت و خط او نبود. و در علم اصول و مقامات و
 قراءت کلام الله ماهر بود.
 و چون مسجد جمعه^۴ نودر سرریگک امیر چقماق تمام کرد مولانا
 را به خطابه نصب کرد. و مولانا در مسجد معتکف شد و هر روز حافظان
 خوش خوان به درس حاضر شدند و مجاوران و مسافران و بزرگان
 شهر به مسجد آمدندی.

بیت

روز وصل دوستداران یاد باد یاد باد آن روزگاران یاد باد
 و الیوم بنایان و کاشی تراشان در کارند و درگاه مسجد که از تکلف
 عاری بود به کاشی الوان مزین خواهند گردانید. و امید هست که عن قریب
 اتمام یابد، به دولت حضرت نوین اعظم کشور پناهی امیر نظام الدوله و الدین
 قنبر جهانشاهی، ابد الله ایام دولته.

۱ - اصل: و در .

بیت

جهانش به کام و سعادت غلام خدا یاورش باد در صبح و شام^۱
 به هر جا که باشد به فرمان دهی فلک داعیش باد، بختش رهی
 و صلی الله علی محمد و سلم ، علیهم اجمعین^۲ .

شکر که این نامه به عنوان رسید پیشتر از عمر به پایان رسید
 هر سخنی کز ادبش دوری است دست بر او مال که دستوری است
 از نظر هر کهن و تازه ای حاصل من چیست جز آوازه ای
 گرمی هنگامه و زر هیچ نه زحمت بازار و دگر هیچ نه

امیدوار به کرم کریم و لطف عمیم زیرکان خرده بین و دولت‌مندان
 صدر نشین آن که چون این مسوده را در نظر مبارک آورند اگر سهوی و
 خطائی ببینند برین ضعیف نحیف نگیرند و به ذی‌بیل عفو و مرحمت پو شانند.

شعر

سخن بی حرف نیک و بد نباشد همه کس نیکخواه خود نباشد
 چون نهی مرهم بر خاطر ریش به سنگ طعنه ام باری مز نیش
 به آمرزش رسد آن آشنائی که چون بر خواند این گوید دعائی

۲ - بل : وآله وعترته الطیبین

۱ - نسخه «بل» تا اینجا را فاقدست

الطاهرین .

تمام شد کتاب تاریخ جدید المنسوب بتاریخ دارالعباده یزد
والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآله اجمعین
در دارالعباده مزبوره بیدالفقیر الحقیقیر المحتاج
الی رحمة الله الباری ابن محمد معز
عبدالحمی فی اربع عشر شهر رجب
المرجب سنة تسع وسبعین و
مائة بعد الالف .

پرسید خرد که چیست تاریخش گفت^۲ کاتب به جواب تاریخ کتاب
در ماه رجب تمام گردیده بود^۲

۱- این قسمت منقول از انتهای نسخه مل است. نسخه «م» چنانکه گفته شد ناقص است، اوراق اواخر نسخه «ف» جدید نویسن و مورخ ۱۲۳۸ است.
۲- این مصراع در نسخه «مل» به خط جدید ترست و «ف» ندارد و فقط مصراع «کاتب به جواب تاریخ کتاب» به خط اصلی است.

چند توضیح

تعلیقاتی که در باب ملوک محلی و حکام و علمای شهر یزد، مرتبط با متن تاریخ یزد جعفری و جامع مفیدی، از مطاوی کتب و نسخ به دست آمده در تعلیقات مربوط به آن دو کتاب طبع شده است و اکثر آن مطالب در توضیحات مربوط به این کتاب هم مفید واقع می شود و به همین ملاحظه تکرار کردن را در اینجا لازم ندید. خوانندگان و محققان خود بدان دو کتاب مراجعه خواهند کرد، و فقط بعضی مطالب که خاص کتاب حاضر است اینجا گفته می آید.

ص ۱۹ بعد - درین کتاب همانند تاریخ یزد جعفری لقب تاریخی و صحیح در سلسله سلاطین اشکانی و ساسانی نیست. لذا عین متن چنانکه بود نقل شده است.

ص ۹۰ - قضیه دربندان یزد در عهد تیمور با زمان حیات تقی الدین دادا محمد وفق نمی دهد. مؤلف در نقل اسم یا اصل مطلب اشتباه کرده است. تقی الدین دادا در سال ۷۰۰ فوت شده است (ص ۱۳۲).

ص ۱۰۶ - الیناعی ظاهراً نادرست و طبق ضبط صفحه ۳۷۵ النائینی درست است.

ص ۱۶۸ ص ۱۲ دارافزون (به زاء) در برهان قاطع ازین دارفرین و دارآفرین (به راء) و داربزین (به زاء) به هر سه شکل ضبط شده است. در سفرنامه ناصر خسرو به صورت دارافزین (به زاء) دیده می شود (حاج محمد دبیرسیاقی، ص ۱۷۱).

ص ۱۸۷ : کلمه بازار ممکن است «مازار» باشد که در یزد به معنی حناسای اطلاق می شود و این حرفه را «مازاری» می گویند.

ص ۲۴۶ - فعلاً درست نمی دانم که «نقش جهان» اصطلاح ازین شاهانده است، ولی بموجب این صفحه «نقش جهان» در سالهای نیمه اول قرن نهم محلی شاهانه در اصطلاح بوده است و استعمال این اصطلاح مربوط به عهد صفوی نیست.

ص ۲۵۵ س ۲۱ - اصطلاح «تناقض» ممکن است که «تناودن» باشد و تا آن نسخه ها غلط نوشته باشند. تناقض در صفحه ۱۱۸ استعمال شده است.

ص ۲۷۷- ظاهراً کوچه خطیر اشاره است به کوچه‌ای که طایفه « خطیران » آنجا ساکن بوده‌اند. این طایفه در عهد صفوی خبرداریم که در یزد می‌زیسته‌اند. نگاه کنید به فرمان شاه صفوی که بر سنگ حک و بردیوار مسجد جامع یزد نصب و متن آن در فرهنگ ایران زمین مندرج است (جلد ۱۱) .
عبارت منظور نظراین است:

«... و الیه جماعت مذکوره ذیل را که به تخفیف مقرر نشده باز یافت نموده با آنچه تا ورود پروانچه اشرف از جماعت کاولیان ، جماعت لولیان ، جماعت هندویان مشهور به خطیران ، جماعت حسن ابدالو و بغدادلو و توابع مذکوره باز یافت نموده باشند ...»

نظیر همین فرمان در مسجد جامع قائن هم هست و معلوم می‌شود که طائفه خطیران در قائن هم بوده‌اند (مجله یغما شماره ۴ سال ۱۳۴۵).

فہرست اسامی انسانی

- ابوسعید بن فیروزشاہ ۲۳۰
 ابوسعید کوکلتاش ۲۳۸ ، ۲۴۹
 ابوسعید محمد بن احمد بن سہریزد
 ۱۱۳ ، ۱۶۸
 ابوسعید محمد درویش ۲۳۸
 ابوالعباس سفاح ۵۶ ، ۱۵۱
 ابوالعلاء طوقی ۵۴ ، ۵۵
 ابوالفضل (امیرزادہ) ۲۳۸ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۵ ، ۲۴۶
 ابوحجن ثقفی ۴۵
 ابوسلمہ خراسانی ۸۱ ، ۸۲
 ابوسلمہ سروزی ۵۵ ، ۵۶ ، ۱۵۱
 ابونصور بن عزالدین نکر سلطان
 قطب الدین ابوالمعالی (خواجہ)
 ۱۴۴
 ابو یزید طینور ۲۵۷
 ابو یعتوب دیلمی ۶۱
 ابو یوسف ۶۱
 + اتابکان یزد ۴۶ ، ۶۶ ، ۱۲۵
 احمد (نیرۃ امیر حنماق) ۲۶۶
 احمد آقا ۱۸۰
 احمد میرزادہ ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۹
 ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲
 احمد نیرخان ۲۵۲
 احمد جوانان ۲۳۵ ، ۲۵۱ ، ۲۴۲
 احمد بن حسین بن علی نائب (مؤلف) ۴
- آ
 آبدارخراسانی (حاجی) ۸۹ ، ۹۰
 آق سنقر ۶۹
 + آل بویہ ۵۷ ، ۵۹ ، ۱۵۲
 + آل سلجوق ۵۸ ، ۶۷
 + آل نظام ۱۷۲ ، ۱۹۴
- الف
 اباخان ۱۳۱
 ابر ۶۲
 ابراہیم سلطان ۱۴۸
 ابرند ۴۴
 ابواسحق ۱۴۱
 ابواسحق کازرونی ۱۸۲
 ابواسحق بن محمد بن کمال السیدین
 ۱۸۵ ، ۱۸۶
 ابوبکر خازن ۱۸۰ ، ۱۸۶
 ابوبکر شاہ ۱۶۱ ، ۱۶۵
 ابوجعفر محمد بن عبید ۱۷۶
 ابوالخیر ۲۴۹
 ابوسعید (امیر) ۲۳۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱
 ابوسعید (سلطان) ۸۱ ، ۸۳ ، ۱۲۷
 ۱۳۵ ، ۱۴۲
 ابوسعید طبسی ۱۹ ، ۹۱ ، ۱۱۶
 ۱۵۵ (پسرش محمد نام دانندہ)
 ۱۷۹ (پسر) ۱۸۳ ، ۲۱۲
- علامت + در کنار اعلام مشخص کنندہ نام سلسلہ ہا و ملوایف و انساب است .

- احمد حق مدد کازرونی ۱۸۲ ، ۱۸۳ ،
 احمد بن محمد زسجی ۵۵
 احمد سلطان ۲۴۹
 احمد فراش ۱۵۶
 احمد فهادان ۱۹۲
 احمد بن فیروز شاه = امیرک احمد
 احمد مغول خانباز ۲۴۶ ، ۲۵۰ ،
 ۲۵۵ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۶ ،
 ۲۶۹
 احمد سیرک ۲۰۰
 احمد بن هندو ۲۵۷
 احمدک (شیخ) ۱۷۴
 اختیارالدین حسن ندوشنی ۱۰۷
 اخی جغ ۸۶
 اد کوچهره ۲۴۹
 اردشیر بابکان ۲۸
 ارسطاطالیس ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵
 اردوان ۲۸
 ارسلان خاتون ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۳ ،
 ۲۲۰ ، ۲۲۲
 اسحق بن حسن ساورج خوارزی ۱۵۴
 اسد طغانشاهی = پهلوان اسد
 اسکندر روسی فیلقوس ۱۹ تا ۲۸ ، ۲۲۱
 اسکندر شیخی ۹۰
 اسکندر بن عمر شیخ ۹۲ ، ۹۵ ، ۱۴۷ ،
 ۱۴۸ ، ۱۶۷ ، ۱۷۱ ، ۱۸۱ ،
 ۱۸۶ ، ۲۰۰ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹ ،
 ۲۱۰ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۲۷ ،
 ۲۸۲
 اسکندر بن قرا یوسف ۲۳۶ ، ۲۴۰ ،
 + اسلام ۲۸
 اسلم بن مسلم زیاد (= اسلم عادی) ۵۵
 اسمعیل سامانی ۵۷
 اشک بن زال (?) ۴۱
 + اشکانیان ۴۱
 اصیل الدین محمد بن مظفر عقیلی ۱۴۵
 + اعراب شبانکاره ۸۰
 افضل الدین ترکه ۲۴۱ ، ۲۴۲ ،
 الب ارسلان ۵۸
 الجایتو ۷۷ ، ۷۸
 الغ ترخان ۲۵۲
 الوند (شاهزاده) ۲۷۹
 الیاس (امیر) ۹۸ ، ۲۴۴
 امام الدین (قاضی) ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲
 امام الدین علی ندوشنی ۱۰۷ ، ۱۴۸
 امام الدین بن محمود واعظ ۱۹۳
 امامزاده عبدالعظیم = عبدالعظیم
 امامزاده فضل بن موسی کاظم ۱۸۸
 امامزاده محمد بن علی عریضی ۱۵۱ ، ۱۵۲
 امامزاده معصوم (?) ۵۱
 اناسی هروی ۱۳۲
 امیر اوچش = اوچش
 امیر ترشش = ترشش
 امیر تبوک = تبوک
 امیر تیمور = تیمور
 امیر چقماق شاسی = جلال الدین محمد
 چقماق
 امیر چوپان ۸۱ ، ۱۳۵
 امیر خسرو دهلوی ۱۹۵
 امیر سلطان بن امیر سلطان عبدل ۱۱۱
 امیر شیخ بن محمود شاه ۸۵
 امیر علی بیگ = علی بیگ

- اسیر علی گرشاسپ = علی گرشاسپ
 اسیر علی فارسی ۱۴
 اسیرک احمد بن فیروزشاہ ۱۴، ۲۴۲،
 ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۷
 اسیرک محمد = شمس الدین
 انوشیروان ۳۸، ۴۱، ۱۶۸
 اوجش (اسیر) ۱۵۲
 اورمزد بن شاپور ۲۸
 اویس بن زین الدین اردکسانی
 ۲۰۷
 ایراندخت بنت خسرو پرویز ۴۳، ۴۴
- ب**
- بایزید ۱۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴
 ۲۶۵
 بایزید بن اسیر بسطام ۲۵۱، ۲۵۲
 بایزید زویہ (؟) ۲۲۶
 بایقرا ۹۵
 بذاق خان ۲۶۵، ۲۷۴، نک پیر
 بوداق خان
 بدرالدین (اسیر) ۲۴۸، ۲۴۹
 براق حاجب ۷۱
 برکیارق ۵۹، ۶۴
 برهان الدین (خواجہ) ۱۱۳
 برهان الدین اسیر شیخ ۱۶۳
 برهان الدین شیخ دادانی ۱۵۶، ۱۵۸
 بسطام بیوک (اسیر) ۲۵۲
 بکری ۱۸۵
 بلاش ۳۵
 بلال (اسیر) ۲۴۶
 بلغدر ۷۷
- بلنکر ۱۹
 بندار ۵۰
 بندوی ۴۲
 + بنی اسیمہ ۵۴، ۵۵، ۱۵۱
 + بنی تازیان ۱۷۶، ۵۳
 + بنی تمیم ۱۷۶، ۵۳
 + بنی عباس ۱۵۱، ۵۵، ۱۹۱، ۱۵۳
 + بنی سظفر ۱۲۰، وبسیاری از صفحات
 مربوط به این سلسلہ
 بنہاء الدین ہزاراسپ ۹۵، ۱۱۵
 بہرام بن اورمزد ۲۸
 بہرام بہرامیان ۲۸
 بہرام چوبینہ ۴۲
 بہرام گور ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
 بہلول (شیخ) ۲۴۶
 بہمن بن اسفندیار ۲۱
 بیژن ترک ۵۲
 بیدار ۳۲
 بیدہ ۳۲
 بیکہ سلطان ۹۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۲
- پ**
- پایندہ سلطان بیکہ بیکہ سلطان
 پہلوان اسد طغانسماعی ۱۸۹
 پہلوان بیژن ۱۷۵
 پہلوان حسین ۲۴۶
 پیر بوداق خان ۱۱۲، ۱۱۵، نک بوداق خان
 پیر حسین دامغانی ۱۱۸، ۱۸۱
 پیرزادہ - احمد پیرزادہ
 پیر لقمان طغاچی ۲۵۲
 پیر محمد بن جہانگیر ۹۰، ۹۱

جلال الدین (سید) ۲۷۰	پیرمحمد شعبان قمی ۱۵۶، ۱۵۵
جلال الدین احمد داودیان ۲۷۱	پیرمحمد بن عمر شیخ ۱۱۵، ۹۵، ۹۰
جلال الدین جعفر معرف ۱۸۱	۱۷۱
جلال الدین جعفری ۳	
جلال الدین چقماق شامی ۹۷، ۱۴	ت
۱۸۲، ۱۶۸، ۱۴۵، ۱۱۵	تاج الدین (ملک) ۶۵
۲۲۴، ۲۲۰، ۲۱۲، ۲۰۱	تاج الدین جعفر ۱۹۰
۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۲، ۲۳۱	تاشی خاتون ۱۴۱
۲۷۳، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۳۸	تبوک قوچی (اسیر) ۲۰۹، ۹۱، ۸۹
۲۸۵، ۲۸۲	+ تراکمه ۲۴۷، نک ترکمان
جلال الدین خضرشاه ۱۷۱، ۱۲۱	ترخان (اسیر) ۲۴۶، ۲۳۷
۲۲۷، ۲۰۵، ۱۸۷	ترکان خاتون ۶۴، ۶۳، ۵۷
جلال الدین خیاری ۱۷۴	ترکان (زن سنجر) ۶۵
جلال الدین زاهد ۱۸۳	ترکانشاه ۲۵۲
جلال الدین سجنبی ۱۳۷	+ ترکمان ۲۶۵، ۲۵۱، ۲۴۸
جلال الدین محمد (خواجہ) ۲۴۶	نک تراکمه
جلال الدین محمد (سید) ۱۵۸، ۱۵۷	ترمش (اسیر) ۲۰۰، ۱۶۷، ۴۷
۲۶۷	تقی الدین دادا محمد ۱۱۷، ۹۰، ۸۸
جلال الدین محمد (شیخ) ۲۵۶، ۲۵۵	۱۲۹، ۱۵۸ تا ۱۶۸، ۲۲۲
۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۱، ۲۵۷	۹۰
جلال الدین محمود ۱۰۷	تقی الدین عمر استادان ۱۷۳، ۷۰
جلال الدین محمود خوارزمی ۹۵	۱۷۷، ۱۷۴
۲۱۸، ۲۰۱، ۱۸۶، ۱۱۵	تمن (اسیر) ۸۳، ۸۲
جلال الدین مخلص اشکذری ۱۱۷	توران دخت ۴۴، ۴۳
جلال الدین مرشد ۲۴۷، ۲۴۳	توکل قزوینی ۱۱۶
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۹	تیمور گورکان (اسیر) ۸۹ تا ۹۵
جلال الدین مقصود بن سازقان	۲۵۲، ۱۳۹
نک مقصود	
جلال الدین سلکشاه ۶۲، ۵۸	ج
جمال الاسلام = ابوسعید محمد	جالینوس (سردار) ۴۵
جمال الاسلام سمنانی ۲۴۸	جان بیگم ۱۴
	جانوسیاری ۲۱

- جمال الاسلام مسعود ۱۷۱
 جمال الدین (شیخ) ۱۳۳
 جمال الدین ابواسحق ۲۸۴
 جمال الدین حسن حسینی بخاری ۱۳۶
 جمال الدین بن مطهر (علامہ حلی) ۷۸
 جنید ۱۳۸ ، ۲۲۵
 جنید برلاس ۱۸۱
 جنید توران پشتی ۱۷۷
 جهانشاہ ۱۱ ، ۱۹۹ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳
 ۲۶۵
 جهانگیر ۲۰۳
 جهانگیری بن یحیی ۱۳۹
- چ
 چقماق (اسیر) = جلال الدین چقماق
 + چهل تنان ۵۰
- ح
 حاجی بیک ۲۴۱
 حاجی ترخان تبریزی ۱۲۰
 حاجی خلیفہ (شیخ) ۱۶۸
 حافظ شیرازی ۲۴
 حافظ رازی ۲۰۷
 + حبشیان ۲۰
 حسن بیک شہریاری ۲۴۸ ، ۲۵۱
 حسن شیب ۱۵۱
 حسن شیبانی ۵۵
 حسن لاشی ۷۹
 حسن متکلم (سید) ۱۱۵ ، ۱۶۹
 حسن نطنزی ۲۳۶
 حسین (شاہ) ۸۷ ، ۱۸۱
 حسین بن بابا حاجی ۲۳۳
- حسین باغ علاء ۱۹۶
 حسین ترخان (سیر) ۲۵۲
 حسین طارسی (اسیر) ۲۳۰ ، ۲۳۶
 ۲۳۸ ، ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱
 ۲۵۴
 حسین بن علی ۱۵۲
 حسین بن علی ترخان ۲۵۲
 حمزہ چہرہ (اسیر) ۲۲۷ ، ۲۳۱
 حمزہ بن عبدالمطلب ۴۹
 حمید قحطیہ ۵۵
 حویطب بن ہانی ۴۹ ، ۵۰
 حیدر (حاجی) ۴۷
 حیدرشاہ زرگر (خواجه) ۶۰
 + حیدریان ۳۵
- خ
 خاتون جان بیک ۲۷۴
 خاقان ۱۳۳ ، ۳۴
 خانزا خاتون ۸۷
 خانزادہ ۱۶۲
 خداقلی ۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۹
 خرم ترکان ۱۵
 خسرو پرویز ۴۲ ، ۴۳
 خسرو ترخان ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵
 خضر ۲۶ ، ۵۰
 خلیل ۱۴ ، ۲۰۵ ، ۲۴۴ ، ۲۵۲
 ۲۶۲ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹
 ۲۱۰
 خلیل ابی بکر بن محمد ۱۲۵
 خلیل آسودہ ۱۱۴
 خواجکہ ۲۱۰
 خواجوی لربانی ۱۸۴ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱

روشنک ۲۳	خواجہ اسیرک ۱۴
+ روسیان ۲۳	خواجہ جان تبریزی ۱۱۶
ز	خواند سلطان ۱۸۱
زرہربن سوфра ۳۷۱	خواند شاہ (اسیر) ۲۳۵
+ زنگیان ۲۰	خوشنواز ۳۶، ۳۷
زین الدین علی سوخته ۲۸۵	د
زین الدین علی بن صدرالدین احمد	دارا ۲۱ تا ۲۳، ۲۸
ابیوردی (باوردی) ۱۰۸، ۱۲۰،	دال دیو ۴
۱۴۶، ۲۴۶، ۲۶۷	دحیہ کلبی ۱۷۱
زیدبن یحییٰ ۱۵۲	درویش علی ترخان ۲۵۲
+ سادات عریضی ۱۷۶	دولت سجنونہ ۱۷۹
+ سادات قل ہواللہ ۱۷۶	ر
سام (اتابک) ۶۶، ۶۷	رتبیل ۵۶
+ سامانیان ۵۷	رستم مجوس ۴۵
سبکتکین ۵۷	رشید الدین فضل اللہ طبیب ۸۱، ۱۳۱،
سر اللہ بن روح اللہ ۱۹۵	۱۳۴، ۱۴۲
سرخ گبوتر فروش ۱۸۰	رضی الدین طبیب ۱۳۴
سری سقطی ۱۳۸	رقہ ترخان ۲۵۲
سعادت (اسیر) ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۴۹	رقیہ بنت نوفل ۵۰
سعادت بن خواندشاہ ۲۳، ۲۳۵	رکن الدین حسن ۱۷۲، ۲۲۷
سعد الدین نظری (نطنزی) ۷۶	رکن الدین سلام اللہ ۸۸، ۱۷۱، ۲۰۸
سعد وقاص ۴۵، ۵۲	رکن الدین شاہ حسن ۱۱۶
سعدی ۲۷، ۱۲۰، ۲۰۳	رکن الدین صاعد ۱۳۸
سعیدبن عثمان ۵۲	رکن الدین محمد بن نظام الحسینی
+ سلجوقیان = آل سلجوق	۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵ تا
سلطان (اسیر) ۲۴۹	۱۲۹، ۱۳۶، ۱۷۲
سلطان ابراہیم ۸۸	روح اللہ دیگ بندان (سید نظام الدین
سلطان ابراہیم بن شاہ محمد ۱۶۲	حیدر) ۱۹۴
سلطان بایزید بن شاہ محمد ۱۶۲	روح اللہ سولانا فرج اللہ ۲۲۴
سلطان بخشی ۲۵۲	

- سلطان پادشاہ ۱۶۲
 سلطان شاہ ۲۳۸
 سلطان شاہ چہرہ ۲۰۹
 سلطان محمد ۱۵۶، ۸۹
 سلطان محمد بن بایسنقر ۹
 سلغر شاہ بن محمد شاہ ۲۲۱، ۷۳، ۷۲
 سام بن زیاد ۵۳
 سلمان ساوجی ۹
 سلیمان ۴
 سلیمان سرد (?) ۱۵۱، ۵۵
 سلیمان شاہ بن قاورد سلجوقی ۶۴
 سلیمان کثیر ۱۵۱
 سنجر (اسیرزادہ) ۲۶۶
 سنجر بن ملکشاہ ۶۶، ۶۵، ۶۴
 سوفرا ۳۷
 سونجک بہادر ۹
 ش
 شاپور بن اردشیر ۲۸
 شاپور بن بہرام ۲۹
 شاہ حسین (اسیر) ۲۴۹
 شاہ خاتون ۱۳۸، ۸۷
 شاہرخ ۱۱۹۱، ۱۱۱، ۹۵، ۸۹، ۸
 ۲۲۸، ۱۹۷ تا ۲۴۳، ۲۴۰
 شاہ شاہان ۹
 شاہ شجاع ۱۶۶، ۱۲۰، ۸۶، ۴۷
 ۲۲۰، ۱۹۳، ۱۷۹
 شاہ فراہ ۹
 شاہ قاضی ۲۴۶
 شاہ قلی قاضی ۲۳۰
 شاہ محمد ۱۶۲
 شاہ سؤبد ۴۰، ۳۸
- شاہ نظام کرمانی = نظام
 شاہ ولی بیک ۲۸۰، ۲۷۹، ۱۵
 شجاع = شاہ شجاع
 شرف الدین ۱۱۸
 شرف الدین حسن ۱۱۶
 شرف الدین حسین ۱۳۷
 شرف الدین خضر ۱۸۹
 شرف الدین بن حاجی خلیفہ ۱۶۸
 شرف الدین علی رضی ۱۳۶، ۱۳۴
 ۱۷۰
 شرف الدین علی بن ضیاء الدین ۱۳۶
 شرف الدین علی یزدی ۹۴، ۹۳
 ۱۱۱۵، ۱۰۷، ۱۰۱، ۹۶
 ۲۲۵، ۲۱۷، ۱۶۳، ۱۵۵
 ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۴۱، ۲۳۱
 ۲۷۳، ۲۶۹
 شرف الدین مظفر ۸۰، ۷۶، ۷۴
 ۱۹۷
 شرف الدین یعقوب (حاجی) ۱۰۰، ۵
 ۲۲۷
 شرف غلاف ۱۸۰
 شروانی (سید) ۲۶۶، ۲۶۲
 شکر ۴۳
 شکور (سیخ) ۱۹۳
 شمس الدین (سید) ۱۱۵
 شمس الدین ابوبکر رضی ۱۶۲
 شمس الدین ابوبکر یزدی ۲۰۳
 شمس الدین علی ۲۵۰
 شمس الدین علی سمائی ۲۵۲
 شمس الدین محمد باقعی ۵۱، ۵۰
 ۲۸۳، ۱۲۱
 شمس الدین محمد بخسبی ۱۸۰

شنگل ۳۴	شمس الدین محمد تازیکو ۱۳۱ ،
شہاب الدین احمد محاسب ۲۷۳	۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۲۲۳
شہاب الدین حسن قاضی ۱۸۰	شمس الدین محمد ترخان ۲۱۱
شہاب الدین قنادی ۱۱۳	شمس الدین محمد جولاه ۱۷۸
شہاب الدین قاسم طراز ۹۳ ، ۱۳۸ ،	شمس الدین محمد حافظ ۲۸۵
۱۵۵	شمس الدین محمد خضرشاه ۱۰۹ ،
شہاب الدین قاسم مستوفی ۱۶۴	۱۱۸
شہاب الدین محمد ۱۶۹	شمس الدین محمد خلوتی ۱۸۵ ،
شہاب الدین محمد منشی ۱۹۱	۱۸۷
شہاب الدین بن سبعود با عمران ۱۶۱ ،	شمس الدین محمد بن رکن السدین
۱۶۲	۱۱۶ ، ۱۲۶ تا ۱۳۰
شہریار بن خسرو پرویز ۴۳ ، ۴۴	شمس الدین محمد شاہ حکیم ۹۷ ،
شیخ زادہ (اسیر) ۲۴۶ ، ۲۴۸	۱۰۰
شیخ مرشد ۲۲۲ (ابواسحق کازرونی)	شمس الدین محمد صدر (مولانسا)
شیخی (اسیر) ۱۶۲	۲۵۳ ، ۲۵۴
شیرویه ۴۳	شمس الدین محمد صاحب دیوان
شیرین ۴۲ ، ۴۳	۱۳۱ تا ۱۳۳
ص	شمس الدین محمد بن صدرالدین احمد
صدرالدین (اسیر) ۹۰ ، ۱۵۵	۱۰۸ ، ۱۴۶
صدرالدین (حاجی) ۱۷۵ ، ۱۸۰	شمس الدین محمد طاهر ۶۱ ، ۱۱۲
صدرالدین احمد ابیوردی ۱۰۸ ، ۱۴۶	شمس الدین محمد غناشیرینسن
۲۰۷	۱۴ ، ۲۳۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸
صدرالدین گیلانی ۲۲۶	شمس الدین محمد قباهی ۲۶۸
صقوة الدین آدم یاقوت ترکان ۷۱ ،	شمس الدین محمد کرمانی ۱۷۴
۷۲ ، ۷۳	شمس الدین محمد کیا ۱۷۱
صقوة الدین پاینده = بیکہ سلطان	شمس الدین محمد سازیار ۱۷۸
صنفی الدین اردبیلی ۱۷۱	شمس الدین محمد بن سحی الدین ۱۷۶
صفی الدین محمود ۱۷۲	شمس الدین محمد میرک ۹۸ ، ۱۰۰ ،
صلاح الدین صالح ۲۳۱	۱۶۸ ، ۱۸۲ ، ۲۰۱ ، ۲۳۶ ،
صواب (خواجہ) ۶۲	۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ،
	۲۶۶ ، ۲۷۴ ، ۲۸۲

ض

- ضیاء الدین ابدال ۱۸۲
ضیاء الدین حسین رضی ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۰
ضیاء الدین محمد (خواجہ) ۲۷۲، ۲۸۲
ضیاء الدین محمد بن شرف الدین علی
(مولانا) ۱۷۰
ضیاء الدین محمد دادویان ۱۴۳

ط - ظ

- طغی شاہ بن سلغرشاہ ۷۳، ۲۰۶
طوطیانوش ۲۰
طوق بن مغلس ۵۶
ظہیر الدین ابراہیم شاہ ۲۸۱
ظہیر الدین علی ۲۴۶
ظہیر الدین محمد بن شرف الدین
خضر ۱۹۰

ع - غ

- عبدالرحمن (امیر) ۲۵۷، ۲۶۴
عبدالرحمن (خواجہ) ۲۳۵، ۲۴۱
۲۴۲
عبدالرحمن قورچی ۱۷۵
عبدالرحمن بن سلجم ۵۴
عبدالعظیم (شاہزادہ) ۲۴۳
عبدالعلی (امیر) ۲۲۸، ۲۲۹
عبدالقادر بن کمال الدین محمد
اشکذری ۱۴۲
عبداللطیف ۲۴۱، ۲۴۴
عبداللہ (امیرزادہ) ۲۵۰
عبداللہ (شاہزادہ) ۲۴۸، ۲۴۹
عبداللہ بن ابراہیم ۲۳۷
عبداللہ تمیمی

- عبداللہ بن حمید الدین ۱۸۰
عبداللہ صیرفی ۷۸، ۱۴۰
عبداللہ بن عامر کریز ۴۹
عبداللہ بن عمر خطاب ۴۹
عبدالملک مروان ۵۴
عبید اللہ بن زیاد ۵۴
عثمان ۵۲، ۵۳
+ عرب ۲۳
+ عربان فولادی ۸۰
+ عریضی ۱۷۶
عزالدین ابراہیم فیروزانی ۱۸۳
عزالدین لنگر ۴۶، ۶۷، ۶۹، ۷۵، ۱۸۰
عزاد (سید) ۸۳
عزاد الدولہ ۵۷
عطا خاتون (دختر علاء الدولہ) ۶۲،
۶۳، ۶۴
عنیف الدین ۱۱۵، ۱۷۷
عقدار ۳۲
+ عقیدیان ۱۴۵
عکاشہ بن تغلبہ ۵۳
علاء الدولہ ۵۱
علاء الدولہ (امیر) ۲۲۹، ۲۳۷
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱
۲۶۲
علاء الدولہ سمائی ۱۸۵
علاء الدولہ بن طغی شاہ ۳۰، ۳۱
علاء الدولہ عطاخان ۳۳، ۳۵
علاء الدولہ تالنجار ۵۹، ۶۶
علاء الدولہ (برماب) ۱۱۴، ۲۰۲
علاء الدین (شاہ) ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۲
علاء الدین قنادی ۱۱۲
علماء (شیخ) ۱۷۴

عمرخواجہ بخشی ۱۸۰	علی بن ابی طالب ۴۹، ۵۳، ۱۵۱
عمر سعد ۵۴	علی استرآبادی ۱۲۶، ۱۲۷
عمر بن خطاب ۵۲	علی بیک (اسیر) ۸۹
عمر بن مغیرہ ۵۳	علی رویدشتی ۱۸۳
عمر بن مالک ۵۲	علی شاہ ۱۶۱، ۱۶۴
عمر بن عاصم ۴۹	علیشاہ جیلان ۱۴۲، ۱۴۳
عمر بن لیث ۵۶	علیشاہ (خواجہ) ۱۲۷
عیسیٰ ۲۸	علیشاہ فراش (سہتر) ۱۱۸، ۱۸۱
	۲۰۶
	+ علی العرشیہ ۱۷۳
	علی بن غیاث الدین حسینی ۱۴۰
	علی فارسی (اسیر) ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
	۲۵۷، ۲۶۴
	علی قاسمان ۱۴۴
	علی قوام الدین (سید) ۱۷۲، ۱۷۳
	علی کلباری (اسیر) ۲۳۵
	علیکہ (اسیر) ۱۴۸، ۲۶۶، ۲۶۷
	علی گرشاسپ = گرشاسب الدولہ (?)
	علی بن موسیٰ الرضا ۱۸۸
	علی بن محمود بنیمان ۱۶۵ تا ۱۶۸
	علی نجم حماسی ۱۵۵
	عماد الدین ۲۴۷
	عماد الدین (حاجی) ۱۴۶
	عماد الدین (حافظ) ۱۷۷
	عماد الدین مجتبیٰ بن رکن الدین سلام اللہ
	۲۰۸، ۱۷۱
	عماد الدین روس (?) ۱۴۹
	عماد الدین محمود بن نور الدین ۱۶۳
	عماد الدین سعود تمیمی ۱۰۵، ۲۲۷
	۲۴۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲
	عمر استادان ۲۷۸
غازان خان ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷	
غناشیرین = شمس الدین محمد غناشیرین	
غیاث الدین (شاہ) ۲۳۱	
غیاث الدین احمد خوافی ۲۳۴، ۲۵۲	
غیاث الدین خوارزمشاہ ۷۱	
غیاث الدین سالار سمنانی ۹۲	
غیاث الدین بن صدر الدین احمد ۱۰۸	
غیاث الدین علی (سید) ۱۵۵، ۲۵۲	
۲۷۴	
غیاث الدین علی ترخان ۲۵۲	
غیاث الدین علی الحسنی المہریجردی	
۲۴	
غیاث الدین علی عقیلی ۱۱۶، ۱۳۹	
۱۴۰	
غیاث الدین علی منشی ۱۶۹	
غیاث الدین علی بن لطف اللہ حسینی	
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶	
غیاث الدین محمد (شاہزادہ) ۲۳۰	
۲۳۱	
غیاث الدین محمد بن رشید الدین ۱۲۷	
غیاث الدین محمد حافظ رازی ۱۴۷	
۱۴۹	

ف

- فاطمه خاتون ۹۷، ۹۸، ۱۱۵، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۴
 فخرالدوله ۵۷، ۱۵۲
 فخرالدین ابرقوهی ۱۱۶
 فخرالدین ابوسعید ۱۷۱
 فخرالدین احمد اسفنجردی ۶۳
 فخرالدین احمد الپناهی (النائینی) ۱۰۶
 فخرالدین احمد تبریزی ۲۲۴
 فخرالدین احمد نائینی (الپناهی) ۲۷۵
 فخرالدین پیرخواجه ۱۹۱
 فراسرز بن علی گرشاسب ۶۴، ۶۵، ۶۶
 فرخ زاد ۴۵، ۴۶، ۵۲
 فرخشاہ ۱۸۶
 فرغانہ ۳۸
 فریدالدین عبدالباقی ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۰
 فورسندی ۲۵
 فیروز ۳۴، ۳۶، ۲۲۱
 فیروز (خواجه) ۸۹
 فیروزشاہ (اسیر) ۱۴۸، ۲۲۹، ۲۳۵

ق

- قآن ۷۱، ۷۲
 قاسم بن اسکندر ۲۳۶
 قاسم بن محمودشاہ ۲۵۲
 قاوردشاہ سلجوقی ۶۴
 قباد ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸
 قتلغ سلطان ۷
 قتلغ شاہ ۷۹
 قثم بن عباس ۵۲، ۵۳
 قحطبه ۱۵۱
 + قدریہ ۱۷۳

- قطب الدین (ابومنصور) ۶۸، ۶۹
 ۷۰. ببعده ۱۷۳، ۲۲۱
 قطب الدین خضر شاہ بن شمس الدین
 محمد ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۸۹، ۲۱۱
 قطب الدین علی (اسیر) ۱۵۶
 قطب الدین علی (سید) ۱۷۲
 قطب الدین علی حسنجه ۲۷۱
 قطب الدین علی بن صدرالدین ۱۵۵
 قطب الدین محمد حاجی عماد ۱۴۶
 قطب الدین محمود بن علی ۱۴۴
 قطب الدین مسعود قاضی ۱۸۲
 قطب الدین ورزنه ۲۳۶
 قنبرجھانشاهی (حاجی) ۱۰۱، ۱۵۰
 قندان (اسیر) ۲۶۸، ۲۷۰
 قنطال ۲۶
 قوام الدین شیخ ور ۱۷۴

ک

- کا نامحمد ۱۷۸
 کاوس ۲۳
 کرپه ۸۲، ۸۳
 + کرامید ۱۷۳
 کردوجین ۷۱، ۷۲
 کرمانشاہان ۲۹
 کمال الدین ابوالمعالی بن برهان
 الدین لطف الله ۱۳۷
 کمال الدین اسماعیل ۲۰۴، ۲۴۵
 کمال الدین حسین (خواجه) ۲۰۷
 کمال الدین حسین بن شهاب الدین
 قاسم ۲۲۵
 کمال الدین حسین مکره ابرقوهی ۱۷۴
 کمال الدین شاہ علی ۱۱۶

سجدالدین حسن بن ضیاءالدین ۱۳۶
 سجدالدین فضل اللہ قاضی ۱۵۶، ۲۳۶،
 ۲۴۶، ۲۶۷، ۲۷۱
 + سجوسیان ۵۳، ۲۲۰
 محب الدین ابوالخیر ۲۴۶، ۲۶۲
 محصل (حاجی) ۱۵۷
 محمد (اسیر حاجی) ۲۴۵، ۲۴۹،
 ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۶۲
 محمد بن ابوسعید ۱۵۵، ۱۷۹، بہ ابوسعید
 نگاہ کنید
 محمد (اسیرزادہ) ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۴
 محمد ابداجی ۷۵، ۷۶، ۱۳۹، ۱۴۰
 محمد بن احمد بن ابی بکر بصری ۱۷۷
 محمد اسفراینی ۱۸۵
 محمد بن اسکندر ۲۳۶
 محمد اندایان ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
 محمد بہادر ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۳
 محمد جوشنی ۸۱
 محمد حاجی عوض ۹۱
 محمد خدا بندہ ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۳۴
 محمد خضر شاہ ۲۱۱
 محمد درویش ۱۱۱
 محمد سلطان ۱۴، ۲۳۶، ۲۴۵،
 ۲۵۶
 محمد شاہ ۱۶۱، ۱۶۵
 محمد شاہ خطاط ۱۴۶، ۱۴۷
 محمد صوفی ۲۵۲
 محمد بن عزالدین سمنانی ۲۳۶
 محمد بن علی بن عبید اللہ ۱۹۰
 محمد غیاث ۲۴۹
 محمد فوطہ باف ۲۲۷
 محمد فہادان ۱۹۲

کمال الدین یعقوب ۲۴۶، ۲۵۲
 کیا شجاع ۶۲
 + کیانی (ملوک) ۲۱
 کیانرسو ۶۱
 کیکاوس بن سام = سعالالدین ۶۸
 کیوسرت ہزارگری ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۲۳۲، ۲۳۴

گ

گرشاسب ۶۲، ۶۴، ۶۵
 گستہم ۴۲
 گل گندم ۱۷۰
 گوہرشاد ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۵۲

ل

لالاریحان ۶۲
 لالاصواب ۲۰۱
 + لران ۱۶۶
 لقمان برلاس ۱۴۸

م

مالک ریب ۴۸
 مالک بن عمر ۴۸
 ماہوی سوری ۵۲، ۵۳
 ماہیار ۲۱
 مبارزالدین محمد مظفر = محمد بن مظفر
 مبارکشاه (شیخ) ۸۶
 مبارکہ ۶۲
 متوکل ۱۵۲
 مجد الدولہ ۵۷، ۵۸
 سجدالدین (بابا) ۱۸۱، ۱۸۲
 سجدالدین حسن رضی ۱۳۴، ۱۷۰،
 ۲۰۸

محمد قاسم ترخان ۲۵۲	+ مرشدیه ۱۲۲
محمد بن قاسم بن سعید امیر آخور ۱۴۳	سروان حمار ۵۶، ۵۵
محمد قوزی (سید) ۲۳۴، ۲۳۵	سریم (دختر قیصر) ۴۲
۲۳۶	سریم ترکان ۱۲۱، ۶۹
محمد بن مظفر ۴۶، ۵۱، ۸۱ تا	سزروق ۳۹
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱	سعود بهشتی ۶۱
۱۴۳، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۸	سعود شاه صاعدی ۱۳۸، ۲۲۵
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳	+ مشایخ دادائی ۲۰۶
محمد بن ملک شاه ۵۹، ۶۴، ۶۷	مظفر بن محمد ۸۳، ۳۲۷
محمد بن یعقوب قاری ۱۲۸، ۱۲۹	معاویه ۵۳
۱۷۷	المعتضد بالله ۸۶
محمد (شاه) ۲۳۵، ۲۳۷	معزالدین = کیکاوس
محمد تجره ۱۷۷	معزی ۶۴
محمد تیرگر ۱۸۰	معدشه (؟) ۱۹
محمد حیدر (خواجه) ۲۳۵، ۲۴۶	معین الدین (خواجه) ۲۲۹
۲۶۱	معین الدین اشرف عریضی ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
محمد خان ۲۵۲، ۲۵۷	۱۳۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۰
محمد دورد گری ۱۷۱	۲۲۱
محمد شاه ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۱۶۱	معین الدین جمال الاسلام ۱۶۹
۱۶۴	معین الدین علی بن قطب الدین سییدی
محمد غزنوی ۵۷	۱۱۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱، ۲۷۱
محمد گریراق ۲۷۰	۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۳
محمد بن ملک شاه ۵۹، ۶۳، ۶۴	معین الدین محاسب ۳۲۳
محمد سیرک ۲۳۱	مغیره بن شعبه ۴۵
محمد واعظ ۱۹۳	مقصود سازغان (اسیر) ۱۵، ۵۱، ۴۸، ۴۹
محمد وزیر ۲۲۲	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
محمد یساول (شاه) ۲۳۷	ملک سمنانی (خواجه) ۲۲۶، ۲۲۹
محمی الدین خطیب ۱۷۶	ملک شاه سلجوقی ۵۹
محمی الدین سام ۶۸	منکو برس ۶۷
مراد (امیر) ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰	مؤمن الدین ابوبکر بن محمد ۱۷۱
مرشد الدین ابراهیم ۲۵۷	مولانای شیرازی ۱۶۶

نورالدین نعمۃ اللہ (سید) ۲۱۶، ۲۴۶،	مہرنگار ۴۱، ۴۲
۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۹	مہرنگار (دیگری) ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰
نوروز ۸۲، ۸۳	بہ ملک ۶۵
	سیدار ۳۲، ۳۸
و	سیرک احمد = اسیرک احمد
وحشی ۴۹، ۵۰	
وردانزور ۶۷ ببعده	ن
ولی ترخان ۲۵۲	ناصرالدین محمود سمنانی ۱۸۷، ۲۲۷
	نجم الدین طغاجی ۲۵۲
ھ	نرسی بن بہرام ۲۹
ہارون (اسیر) ۱۰۹	نصرسیارہ ۵
ہرمز بن انوشیروان ۴۱، ۴۲	نصرۃ الدین یحییٰ ۱۲۱، ۲۰۲ نیز بہ
ہرمز بن فیروز ۳۶، ۳۸	یحییٰ نگاہ کنید
ہلال بن علقمہ ۴۵	نظام کرمانی (شاہ) ۹۵، ۹۶، ۱۱۵، ۲۲۳
ہندوبغا ۱۷۹	نظام الدین (سید) ۱۷۲
	نظام الدین ابوالخیر تبریزی ۱۷۴
ی	نظام الدین احمد تبریزی ۲۲۴، ۲۵۰
یار احمد ۲۵۴	نظام الدین اسحق حموی ۷۸، ۱۵۶
یار علی ۲۵۷، ۲۵۸	۱۵۸، ۱۷۶، ۲۷۸
یاقوت ۲۸۵	نظام الدین اسیرشاہ ۲۰۹
یاقوت ترکان = صفوۃ الدین	نظام الدین پیر خواجہ ۱۹۱
یحییٰ (نصرۃ الدین) ۸۶، ۸۸، ۹۱	نظام الدین حیدر = روح اللہ دیگ بندان
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۸۱	نظام الدین دہلوی ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹	نظام الدین سولان ۱۲۶
۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۷، نک نصرۃ	نظام الدین شاہ ولی بیگ ۲۷۵، ۲۷۹
الدین یحییٰ	نظام الدین قنبر جہانشاہی ۲۰۷
یحییٰ قمی ۲۶۵	۲۸۱، ۲۸۵
یزد گرد (ها) ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵	نظام الملک ۵، ۵۸، ۵۹
۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۷۴، ۱۷۶	نعمان بن سندز ۲۹، ۳۱
یسودر ۷۵، ۷۶، ۱۳۹	+ نکودریان ۸۲
یعقوب ۲۴۹	نورالدین طبیب ۱۷۸
	نورالدین محمد کحال ۲۲۶

یوسف خلیل ۱۷۵، ۹۹	یعقوب لیث ۵۶
یوسف خواجہ ۲۳۰، ۲۲۹	یوسف (اسیر) ۲۲۸
یوسف سلطان ۱۴	یوسف (سید) ۲۵۲
یوسفشاہ ۷۴ تا ۸۰، ۱۲۵، ۱۳۹	یوسف بہادرخان ۲۷۵
۱۸۰	یوسف چہرہ ۲۱۲
یوسف بن طغی شاہ ۷۳	یوسف بن حاجی حلبی (چلبی؟) ۱۴۵

فہرست جغرافیائی

آب نصیری ۲۱۷ ، نک آب تفت و

نصیری

آب نو = آب جدیدہ

آب وزیر = آب محمود آباد

آذربایجان ۲۱ ، ۳۸ ، ۵۹

آسیای استاد ۲۰۳ ، ۲۱۹

آسیای امیر تبوک ۲۰۹

آسیای امیر یوسف خلیل ۹۹ ، ۲۱۹

آسیای ترسا ۱۲۶ ، ۲۱۹

آسیای حمزہ ۲۱۹

آسیای خیرآباد ۲۱۹

آسیای دشتوک ۲۱۹

آسیای دہ نیم ۸۷ ، ۲۱۹

آسیای ضیادینی ۲۱۹

آسیای عزالدین ۲۱۹

آسیای کلفر ۲۱۹

آسیای کھنہ ۲۱۹

آسیای سرتضی ۲۱۹

آسیای سریاباد ۲۲۰

آسیای نو ۹۸ ، ۲۱۹

آسیای یوسف خلیل = آسیای امیر یوسف

آق سرا ۲۶

آسویہ ۲۶

آوہ ۲۶۵

الف

ابرقوہ ۲۴ ، ۵۳ ، ۹۵ ، ۲۴۶ ، ۲۵۵ ، ۲۶۵

الف

آب ابر و سبار کہ ۲۲۰

آب تفت ۷۳ ، ۸۰ ، ۸۷ ، ۹۲ ، ۹۶

۱۰۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۷

۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۷

۱۴۸ ، ۱۵۷ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰

۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸

۲۱۵ ، ۲۱۸

آب تفت و نصیری ۱۴۳ ، ۱۴۸ ، ۲۱۴

آب جدیدہ (آب نو) ۱۱۶ ، ۱۴۲

۱۴۵ ، ۱۶۱ ، ۱۵۷ ، ۲۲۲

۲۷۶

آب دھوک (= خیرآباد) ۲۲۰

آب زارچ ۶۲

آب سعدآباد ۲۱۷

آب سلغراآباد (آبشور) ۲۲۱

آبشاہی (= نعیمآباد) ۲۰۹ ، ۲۱۹

۲۲۰

آبشور = آب سلغراآباد

آب صواب ۶۲ ، ۱۶۹ ، ۲۲۲

آب فیروزآباد ۲۲۱

آب محمود آباد (وزیر) ۶۳ ، ۱۰۴

۲۲۲ ، ۲۸۳

آب سریاباد ۲۲۰

آب نرسوباد ۶۲ ، ۲۲۲

بدرآباد ۸۵	باغ خضرشاه ۲۰۵
برج اولیا ۱۸۴	باغ خواجه سعد ۱۹۷ ، ۱۹۹
بروجرد = وروجرد	باغ خواجه سعید ۲۱۸ (ممکن است
بسحاقیه ۱۳۸ ، ۲۰۵	همان قبلی باشد)
بسطام ۲۵۷	باغ سباط ۸۷ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۵۶
بشگان ۲۴۹	۲۶۴ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰
بغداد ۷۹ ، ۲۲۵ ، ۲۶۵	باغ سلطانشاهی = باغ امیرشاهی
بفرویه ۲۷۶	باغ صدرالدین احمد ۲۰۷
بقعه دارالغربا ۹۳	باغ صوفیان ۱۰۸
بلاشگرد ۳۵ ، ۲۱۲	باغ طغار ۲۰۷
بلخ ۳۸ ، ۵۳	باغ طغی شاهی ۷۳ ، ۸۷ ، ۲۰۶
بلغار ۲۶	باغ عزآباد ۶۸ ، ۲۰۹ ، ۲۲۱ ، ۲۴۷
بندر آباد ۹۱ ، ۱۶۲ ، ۲۸۰	۲۷۷
بن غار ۲۶	باغ علاء (بایله) ۵۴ ، ۵۵
بهاباد ۲۵۷	باغ فیروزی ۲۰۸
بیابان فید ۱۶۴	باغ قطب الدین خضر شاه ۲۰۵ ،
بیابان یزد ۲۴	۲۱۱
بیت الادویه ۱۲۵ ، ۱۳۶	باغ کمال کاشی ۱۱۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷۸
بیداخوید ۱۶۷	۱۸۰ ، ۲۷۷
بیکند ۵۳ ، ۶۵	باغ گرشاسپی ۶۴ ، ۸۷ ، ۲۰۲
پ	باغ گوشک (تفت) ۲۱۷
پای چنار سرده ۲۱۵	باغ لستان ۸۷ ، ۲۱۱
پای مامانوک ۸۷ ، نک مامانوک	باغ لالا ۲۰۱
پروا ۲۴۸ ، ۲۴۹	باغ محمود تیرگر ۱۸۰
پشت باغ عزآباد ۲۷۷	باغ مولائی ۱۸۲ ، ۱۸۳
پشت خانه عمری ۲۲۰	باغ سهرعلیشاه ۲۰۶
پل خروه ۲۵۳	باغ میرک محمد ۲۰۱
پل روان ۹۲	باغ وردان زور ۶۹ ، ۲۰۶
پل سالار ۲۳۷	باغ یوسف چهره ۲۱۲
پیر برج ۵۱ ، ۱۱۳ ، ۱۸۷	بایله = باغ علاء
	بخارا ۲۶

ح	ت
حبشه ۱۹	تازیان (مزار) ۱۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۸۳
حظیره پیرحسین داسعانی ۱۱۹	تبت ۲۵
حظیره جلال الدین خضرشاه ۱۲۲	تبریز ۷۴ ، ۷۸ ، ۸۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹
حلب ۲۳	ترکاناباد ۸۵
حمام آق سنقر ۶۹	ترکستان ۲۶ ، ۳۴ ، ۶۵
حمام ابوالمعالی ۱۴۵	ترمذ ۲۶ ، ۵۳
حمام جلال الدین چقماق ۹۷ ، ۹۹	تفت ۸۷ ، ۹۰ ، ۱۹۷ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵
حمام جمال الدین خواری ۱۰۷	۲۱۷ ، ۲۶۴ ، ۲۶۹ ، ۲۷۸
حمام جلال الدین بیخلص ۱۱۷	۲۹۵ ، نک آب تفت
حمام رکن الدین سلام الله ۸۸	تفلیس ۲۳
حمام رکن الدین محمد ۱۲۹	توران پشت ۴۴
حمام سوجه ۱۲۹	تون ۲۶۳
حمام شاه یحیی ۸۷	
حمام شمس الدین محمد ۱۳۰	ج
حمام شهاب الدین ۹۴	جربادقان ۲۴۶ ، ۲۵۰ ، ۲۶۵
حمام صدرالدین احمد ۱۰۸	جرون ۱۴۹
حمام ضیاء الدین حسین ۱۳۶	جزیره ۲۱
حمام ضیاء الدین محمد ۱۰۷	جاولا ۴۵
حمام علاء الدین فنادی ۱۱۲	جماعتخانه دختران ۶۶
حمام غیاث الدین علی ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۴۰	جیحون ۵۳ ، ۶۵
حمام غیاث الدین محمد حافظ ۱۴۸	چ
حمام قطب الدین محمد ۱۴۶	چاهوک (فهرج) ۴۹
حمام کمال الدین ۱۳۷	چشمه سبز ۲۹ ، ۳۰
حمام محمد درویش ۱۱۱	چم تفت ۲۱۵ ، ۲۱۸
حمام محمد بنظیر ۱۰۵ ، ۱۰۶	چهاردیه (طبس) ۴۸
حمام بولانا خضر ۵۶	چهارسار (غیاثیه) ۱۰۶ ، ۱۲۹ ، ۱۲۲ ، ۲۲۶
حوض جعفر ۲۶	۲۷۷
حویزه ۲۴۸ ، ۲۶۲	چهل تنان ۵۰ ، ۱۸۴
خ	چین ۲۵ ، ۶۵
خانوں آباد ۸۵	

۵۲ ، ۵۳ ، ۵۵ ، ۶۴ ، ۷۴	خان اسپرسام ۱۱۲
۲۵۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۹	خان بی بی چه ۱۰۹
خزران ۲۷	خان جهانوک ۱۲۹
خط سبز ۱۷۷	خان قلندر ۱۰۹ ، ۲۷۷
خورسبز ۴۲ ، ۱۲۸ ، ۱۷۵	خان کرکان ۲۴۹
خویدک ۴۱ ، ۴۹	خان ندافان ۱۲۹
خیرآباد دھوک ۹۷ ، ۹۹ ، ۲۲۰	خان نو ۱۲۹
و	خانقاه ابرندآباد ۱۲۹
دارابجرد ۱۷۱	خانقاه اردکان ۱۶۵
دارالساخ ۱۷۲	خانقاه اشکذر ۱۲۹ ، ۱۶۵
دارالسیاده شمس الدین ۱۲۹	خانقاه بندرآباد ۱۶۲ ، ۱۶۵
دارالشفای صاحبی ۸۳ ، ۱۲۸ ، ۱۳۱	خانقاه بیده ۱۶۵
۱۴۹ ، ۲۱۹ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴	خانقاه پیرحسین دامغانی ۱۱۸
دارالعباده ۳ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۵۹	خانقاه تفت ۲۱۴ ، ۲۱۶
دارالفتح ۹۲ ، ۲۱۹	خانقاه چفته ۱۲۹
دامغان ۵۵ ، ۲۴۴	خانقاه رشیدی ۱۳۴
دامن کتل ۲۴۹	خانقاه سر آب نو ۹۱
درب = دروازه	خانقاه شرف الدین خضر ۱۸۹
درده ۶۰ ، ۶۲	خانقاه شمس الدین محمد ۱۲۹
در مدرسه عبدالقادریه ۲۱۹	خانقاه شهرستان ۱۹۲
دروازه ایلچی خانه ۸۴	خانقاه عزآباد ۱۶۵
دروازه سعادت ۸۴ ، ۸۷	خانقاه عقدا ۱۲۹ ، ۱۶۵
دروازه سلم (شیراز) ۵۳ ، ۲۳۹	خانقاه سچوسرد ۱۲۹
دروازه قطریان ۶۱ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۹۰	خانقاه محمد مظفر ۸۴
۱۴۶	خانقاه معینیہ فیروزآباد ۲۸۴
دروازه کوشکنو ۵۶ ، ۶۱ ، ۸۴ ، ۹۱	خانقاه نیستانه ۱۲۹
۱۲۹ ، ۱۸۲	خانقاه هفتادار ۱۲۹ ، ۱۶۵
دروازه کیا ۶۱ ، ۸۳	خانہ ابوسعیدی ۲۰۳
دروازه سادراسیر ۶۹ ، ۸۴ ، ۲۱۲	ختا ۶۵
۲۲۷	ختن ۵۳
	خراسان ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۴۸

روس ۲۶	دروازه سهریجر ۵۱، ۵۶، ۶۱، ۶۷
روم ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۴۲، ۹۲	۸۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۷۷
۱۰۹	دروازه نو ۷۳، ۸۴، ۱۹۴
ری ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۶۴، ۱۹۸	دریای ساوه ۳۲
۲۵۷	دریای مغرب ۲۰
ریگ فیروزی ۳۴، ۴۷، ۷۰، ۷۴	دره گاوان ۲۱۵
۱۹۲، ۱۹۷، ۲۱۸	دژ دو برادران ۳۵
ز	دشت قیچاق ۸۹
زارچ ۱۲۸، ۲۱۹	دشتوك ۱۲۰
زندان ذوالقرنین ۲۴	دمشق ۷۷
زنگبار ۱۹، ۲۰	دهاباد ۳۲، ۹۸، ۲۱۳، ۲۱۸
زنگیان (سزار) ۱۸۴	۲۲۱
س	ده شور ۶۸
ساباط ده نیم ۲۰۱	ده شیر = قریه شیر
ساباط قاضی ۲۰۸	ده گبران = عقدا
ساباط نقشین ۱۲۹	دهلی ۱۹۴، ۱۹۶
سانیچ ۲۱۵	ده نو (فتح آباد) ۸۷، ۲۰۹، ۲۱۹
ساوه ۳۲، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹	دهوك ۲۲۰، ۲۳۰
۲۵۱، ۲۶۵	دهوك اعلى ۲۱۲
سرای ترکان ۸۵	دیلم آباد ۸۵
سرپلوك ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۷۸	ذ
سرحم ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۸، ۲۱۹	ذات العرق ۱۶۴
۲۲۶	ر
سرخس ۵۵	رباط جولند ۱۳۱
سردوراه ۲۱۹	رباط شکرالله ۲۳۸
سرریک ۶۲، ۱۰۹، ۲۲۱، ۲۲۵	رباط عقدا ۱۳۱
۳۱۱، ۳۱۵، نیز نگاه کنید به	رباط سجوورد ۱۳۱
مجله سرریک	رباط نه گنبد ۱۳۱
سرمهرستان ۱۰۷	رباط نیستانه ۱۳۱
سعدآباد (جسمه) ۲۱۵، ۲۱۶	ربع رشیدی ۱۳۵

ص	سغد ۵۳
صاعدیہ ۱۲۹	سلطان آباد ۸۵
صفہ صفا ۱۷۱	سلطانیہ ۲۶۵ ، ۷۸
صفہ قل ہواللہ ۴۶	سلغراآباد ۲۱۲ ، ۱۲۱ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۲۲۱
ط	سمرقند ۲۴۱ ، ۵۳ ، ۲۶
طبرستان ۵۲	سمنان ۲۲۹
طبس ۲۶۳ ، ۲۵۷ ، ۲۵۲ ، ۴۸ ، ۲۵	سمیرم ۲۴۸
طرزجان ۱۵۳	سنجدستان ۸۳
طغارشرف الدین مظفر ۲۱۸ ، ۱۹۷ ، ۸	سند ۲۵
طوس ۳۰ ، ۲۹	سوق بلاق ۲۵۳ ، ۲۵۱ ، ۲۳۲
طیسفون ۳۸ ، ۳۳ ، ۳۲	سیرجان ۹۰
ظ	سید سر چم ۱۸۴
ظلمات ۲۶	سیستان ۷۹ ، ۷۶ ، ۵۷ ، ۵۶ ، ۳۷ ، ۲۵۸ ، ۹۰
ع	ش
عجم ۲۳	شاہاباد ۷۵
عراق ۵۷ ، ۵۳ ، ۴۳ ، ۲۳ ، ۲۱	شاہزادہ عبدالعظیم ۲۴۳
۲۶۵ ، ۲۶۳ ، ۲۵۴ ، ۲۴۷ ، ۵۹	شبانکارہ ۲۴۵ ، ۱۷۱ ، ۸۰
عزآباد ۲۲۱ ، ۶۸	شرفیہ ۲۷۳
عقدا (دہ گبران) ۳۲	شروان ۱۰۹
علیاباد ۸۵	شمس کوران ۱۷۵
غ	شنبہ غازان ۷۷
غازیان (سزار) ۲۷۷ ، ۱۷۷	شوشتر ۲۶۲ ، ۲۵۵ ، ۲۴۸
غزنین ۳۸	شہرستان ۱۹۰ ، ۱۰۷ ، ۶۰ ، ۲۴ ، ۱۹۱
غیاثیہ (چهارسنار) ۲۲۶ ، نک چهارسنار	شیراز ۹۵ ، ۸۳ ، ۷۱ ، ۶۷ ، ۵۳ ، ۲۳۷
ف	۲۴۹ ، ۲۴۸ ، ۲۳۹ ، ۲۳۷
فارس ۴۰ ، ۳۸ ، ۳۷ ، ۲۳ ، ۲۱	۲۶۸ ، ۲۶۴ ، ۲۶۲ ، ۲۵۰
۲۶۶ ، ۸۰ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۳	۲۸۲ ، ۲۸۱ ، ۲۷۵ ، ۲۷۰
فتح آباد (دہ نو) ۲۱۹ ، ۲۰۹ ، ۸۷	شیرکوه ۲۱۴

۲۶۵، ۲۵۷، ۲۵۱

قمشه ۱۳۹

قنات ابروسبار که ۶۲

قنات دها باد ۲۵

قهستان ۲۵۷

قهستان یزد ۴۴، ۱۳۳، ۱۶۷

ک

کاروانسرای اسیر چقماق ۱۸۸

کاشان ۵۳، ۲۳۶، ۲۴۶

کشنویه ۱۳، ۲۱۸، ۲۶۶

کشه ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۲۲۱

کربلا ۱۵۲

کردمان ۲۹، ۵۶، ۶۴، ۱۷۱، ۱۸۰

۸۲، ۸۵، ۱۷۹، ۲۳۶، ۲۴۸

۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۴

۲۸۰

کوک ۲۳۸

کوش ۲۶

کعبه ۲۳، ۱۴۹

کمره ۲۵۰

کندمان ۲۴، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۸

کوچه امروک ۱۱۳

کوچه اسفند ۱۳۴

کوچه اسیر اوجش ۱۵۲

کوچه باغ صوفیان ۲۷۷

کوچه بهروک (بهروک) ۶، ۱۱، ۱۲

کوچه بیوک ۲۱۹

کوچه نای بوز ۸۳

کوچه نس در مدرسه ۸۳

کوچه جلال ۸۳

فرشاه ۱۲۸، ۱۳۸، ۲۱۵

فراقت ۴۱، ۴۹

فهرج ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۱۵۳

۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۸، ۲۲۰

۲۷۳

فیروز آباد (?) ۲۲۱

فیروز آباد سچوسرد ۳۵

فیروز آباد سبید ۳۵، ۲۷۶، ۲۸۶

فیروز کوه ۲۲۹

ق

قادیسیه ۴۵

قباچاق (دشت) ۲۶

قدسگاه علی بن موسی الرضا ۷۰

قریه شیر (ده شیر) ۱۳۳

قزوین ۲۵۱

قسطنطنیه ۲۰

قصرزر ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۵

قلعه اصطخر (اصطرخ) ۲۴۹، ۲۵۰

قلعه الموت ۶۷

قلعه بخارا ۳۷

قلعه بندر ۸۶

قلعه خورسبیز ۴۲

قلعه دالان = قلعه سبید

قلعه سیا ۲۴۵

قلعه سیرجان ۹۰

قلعه عماد ۲۶۰، ۲۶۱

قلعه فهرج ۱۷۸

قلعه مبارکه ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۱۲۲

۲۷۰، ۲۸۲

قلعه سبید (دالان) ۴۰، ۳۲، ۸۳

قم ۵۳، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶

م	کوچه حسینیان ۱۱۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۷ ،
ماچین ۲۶	۱۴۵ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳
ماخان ۲۶۰	کوچه خطیر ۱۰۹ ، ۲۱۹ ، ۲۷۷
مازندران ۲۶۲	کوچه دولاب ۲۲۰
ماماشارود ۲۳۳	کوچه سنبلان ۸۳
مابانوک ۱۸۶ ، ۲۰۰ ، به محله	کوچه صندوقیان ۸۳
مامانوک و پای مامانوک نگاه کنید	کوچه عقیلیان ۱۴۵
ماوراء النهر ۳۶ ، ۵۲ ، ۶۴ ، ۶۵	کوچه غازیان ۱۱۸
ماهان ۲۱۷	کوچه فهادان ۶۳ ، ۱۵۲ ، ۱۹۲
مائین ۲۳۸ ، ۲۴۸	کوچه کاسرانان ۱۰۰
سبارز آباد ۸۵	کوچه کلارخانه ۹۰
سجوسرد ۳۵	کوچه گنج ۲۷۷
محله ابرو مبارکه ۱۱۲	کوچه نائبان ۱۲۶ ، ۲۷۷
محله جدید ۱۱۷ ، ۱۵۷ ، ۲۱۸	کوچه نو = کوچه نائبان
محله در مدرسه عبدالقادریه ۱۰۰ ،	کوشکنو ۵۶ ، ۱۲۹
۰۲۷۹	کوفه ۵۴
محله دهباباد ۱۱۷	کوه دو دولویه (دولوه) ۳۲ ، ۲۷۶
محله دھوک ۲۷۷	کهره ۲۴۹
محله دھوک سفلی ۹۷ ، ۱۴۵	کنیز ۲۵۱ ، ۲۵۳
محله سرآب نو ۹۸	کیفراسرز ۶۴ ، ۱۰۶ ، ۱۲۲ ، ۲۱۹
محله سرپلوك ۱۱۱	
محله سر جمع (سرچم) ۷۴ ، ۱۱۷	
محله سرریگ ۶۱ ، ۱۰۸ ، ۱۱۳	
محله سرسنگ ۷۳	
محله مادر اسیر ۱۲۱	
محله مامانوک ۲۱۹ ، به مامانوک	
نگاه کنید	
محله سجوسیان ۲۲۰	
محله سریاباد ۷۳	
محله مصلی عتیق ۱۰۹	
محله نرسوباد ۶۱ ، ۹۳	
محله یعقوبی ۶۱ ، ۷۲ ، به یعقوبی نگاه کنید	
	گ
	گاورود ۲۳۳ ، ۲۴۵
	گنبد هشت در ۴۶ ، ۱۷۶
	گود آهنگران ۵۱ ، ۱۸۸ (گور؟)
	گوردارین ۱۷۴
	گورستان سرپلوك ۴۷
	گیلان ۷۹
	ل
	لارجان ۲۳۴
	لرستان ۸۵ ، ۲۴۵

محمد آباد (= مدآباد کوچہ باغ) ۵۶	۸۵
مدرسہ ضیائیہ سرپلوک (دادویان)	۲۲۲
۱۴۳	مداین ۳۸ ، ۴۵
مدرسہ عبدالقادر یہ ۱۰۰ ، ۱۰۶ ، ۱۱۱	مدرسہ ابوالمعالی ۱۴۴
۱۴۲ ، ۱۴۶ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶	مدرسہ اتابک سام ۸۳ ، ۱۳۹
۲۵۲ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷	مدرسہ اصیلیہ دھوک ۱۴۵
مدرسہ عطاخان ۶۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹	مدرسہ امیرآخوریہ ۱۰۷ ، ۱۴۳
۱۳۹	مدرسہ باوردیہ ۱۴۶
مدرسہ عمادالدین مسعود ۶	مدرسہ ترکان خاتون (کرمان) ۶۴
مدرسہ غیائیہ چہارمنار ۱۴	مدرسہ حافظیہ ۱۴۷
مدرسہ غیائیہ سرریگ ۱۳۹	مدرسہ حسینیہ ۱۳۷
مدرسہ قطب الدین ۶۹	مدرسہ خاتونیہ ۱۳۸
مدرسہ قطبیہ (حاجی عماد) ۱۴۶	مدرسہ خانزادہ (بندرآباد) ۱۶۲
مدرسہ قطبیہ سرپلوک (= دارالصفا)	مدرسہ خانزاخاتون ۸۷
۱۴۴	مدرسہ دارالصفا = قطبیہ
مدرسہ کمانیہ ۱۱۴ ، ۱۳۶	مدرسہ دومنارہ ۶۰ ، ۶۳ ، ۷۰ ، ۱۳۹
مدرسہ لیاشجاع ۲ ، ۱۱۲ ، ۲۲۴	۱۸۳
مدرسہ لیانرسو ۶۱ ، ۱۴۰	مدرسہ رشیدیہ ۱۳۴
مدرسہ محمود شامی صنفوتیہ محمود	مدرسہ رکنیہ ۷۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹
شامید ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹	۱۹۶ ، ۱۴۸
مدرسہ مظفریہ (سبید) ۸۰	مدرسہ سرریگ ۶۱
مدرسہ معزالدین ٹیکافوس ۶۸ ، ۱۳۹	مدرسہ سلطان قطب الدین ۱۳۹
مدرسہ معینی (معین الدین علی) ۶۳	مدرسہ سید رکن الدین سلام اللہ ۸۸
مدرسہ نصرتیہ ۸۶ ، ۱۳۹	۱۲۵
مدرسہ نظامیہ ۱۴۴	مدرسہ شمسہ ۱۲۹
مدرسہ وردان زور ۶۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۴	مدرسہ شمسہ چہارمنار ۲۰۴
۱۳۹ ، ۲۱۹	مدرسہ شہاب الدین قاسم ۱۳۸
مدرسہ یوسف جہرہ ۱۵۵	مدرسہ صاعدیہ ۸۸ ، ۱۳۸
مدوار ۵۶ ، ۲۰۹ ، ۲۰۹ ، ۲۰۹	مدرسہ صنفوتیہ - محمود شامید
سرخاب ۲۵۹	مدرسہ ضیائیہ ۱۳۵
سرو ۳۲ ، ۵۲ ، ۶۵ ، ۲۶۰	
سریاباد ۵۱ ، ۶۱ ، ۶۹ ، ۱۲۱ ، ۱۸۴	

مسجد مصلی عتیق ۱۱۷	۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۲۱۲ ، ۱۸۸
مسجد سعین الدین معلم یزدی ۱۲۰	مزار سادات (صفه قل هو الله) ۴۶
مسجد میرآخوریہ ۱۴۳	مزار شرف الدین خضر ۸۳
مسجد نو (مسجد جمعہ محلہ دھوک)	مزار صالحین ۱۷۰
۲۷۳ ، ۹۹ ، ۵۱	مزار غازیان ۵۱
مسجد نو رکن الدین ۱۱۴	مسجد آق سنقر ۶۹
مسعودیہ ۲۱۹	مسجد اهرستان ۱۲۰
مشہد ۲۶۰ ، ۸۰ ، ۷۹	مسجد پتک ۷۰ ، ۵۶
مصر ۱۹	مسجد پیرحسین داسغانی ۱۲۰ ، ۱۱۸
مصلی شمس الدین تازیکو ۱۳۳	۱۸۱
مصلی عتیق ۲۱۹ ، ۲۲۵ ، ۲۷۷	مسجد جامع (جمعہ) ۲۲۴ ، ۲۷۷
مصلی عید گاہ جدید ۲۲۷	۲۸۵
مصنوعہ جلال الدین محمود ۱۰۷	مسجد جمعہ جدید چہارسنار ۱۲۱
مصنوعہ حاجی حیدر ۷۳ ، ۴۷	مسجد جمعہ سرآب نو ۱۱۷
مصنوعہ حاجی محصل ۱۵۷	مسجد جمعہ سرریگ ۱۱۶ ، ۱۲۰
مصنوعہ علاء الدین قنادی ۱۱۲	مسجد جمعہ عتیق ۱۱۴ ، ۱۳۷ ، نک
مظفر آباد ۸۵	مسجد جمعہ قدیم
مظفر آباد زارچ ۸۵	مسجد جمعہ قدیم (مسجد جمعہ)
سعین آباد ۲۷۶	شہرستان) ۶۰
مغلستان ۶۵	مسجد جمعہ قدیم ۶۶
مقابر تیرگری ۱۸۰	مسجد جمعہ محلہ دھوک (مسجد نو)
مقابر حمیدی ۱۸۰	۹۷
ملک سلیمان ۲۴	مسجد جمعہ سریاباد ۶۹ ، ۱۲۱
مؤبد گرد (= سید) ۴۰	مسجد جمعہ نو ۶۲ ، ۲۸۵
موصل ۲۱	مسجد جمعہ یعقوبی ۱۲۱
موقوفات رشیدی ۹۹	مسجد رکن الدین ۱۲۵
مہرگرد (مہرگرد سید) ۴۲	مسجد سوجہ ۲۲۶
مہرگرد (مہرگرد) = مہریگرد	مسجد سیدرکن الدین سلام اللہ ۸۸
مہریگرد ۲۰۹ ، ۱۷۵ ، ۹۱ ، ۵۶	مسجد شاہ یحیی ۸۷
۲۷۷ ، ۲۲۰ ، ۲۱۹	مسجد عتیق (شیراز) ۵۶
سیان تازیان ۴۶	مسجد غیاث ۱۱۶
سیدان سعادت ۲۷۵ ، ۹۸	مسجد قطب الدین ۷۰

سپید ۳۲ ، ۳۸ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، وقت وساعت ۱۲۲ ، ۱۴۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴

ه

هرات ۲۵ ، ۱۴۹ ، ۱۵۵ ، ۲۲۸ ،
۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۲ ،
۲۴۶ ، ۲۵۲ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰

هرسيز = خورسيز

هفتادزر (= هفت آذر) ۳۸ ، ۳۹

همدان ۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۶۴

هند ۳۵ ، ۳۴ ، ۳۹

هندش ۲۱۵

هیتال ۳۸

ی

یخدان (بحله) ۱۳۲ ، ۱۹۰

یزد - غالب صنجات

یزدآباد ۳۲

یزدان لرد ۳۰

یزدخواست ۲۴۸

یعقوبی ۶۱ ، ۸۳ ، ۱۲۱ ، ۱۸۴

۲۱۲ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، نک بحله

یعقوبی

یمن ۲۹

یونان ۱۹ ، ۲۳۰

ن

نائین ۲۷۲

نای بند ۲۵۶

نخشب ۲۶

نرسوباد ۶۱ ، ۹۳ ، ۱۱۷ ، ۱۳۰ ،

۲۱۳ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲

نسا ۳۸ ، ۲۶۰

نشابور ۲۵۷

نصیری (چشمه) ۲۱۵ ، ۲۱۶

نعیم آباد (آبشاهی) ۵۶ ، ۶۸ ، ۸۷ ،

۲۰۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۹

نقش جهان (اصفهان) ۲۴۶

نوغاباد ۲۱۹

نھاوند ۴۵

نهرسوا (صواب) ۱۹۰ ، نک آبصواب

نهر وزیر ۱۳۷ ، نک آب وزیر

نه گنبد ۱۲۷ ، ۱۳۰

نیریز ۲۴۹

و

وراسین ۲۴۳

وروجرد ۸۶

فہرست لغات ، اصطلاحات ، مدنیات

بوم لرز (زلزلہ) ۴۰	آ
پ	آسانی کردن ۱۹۲
پالان دوز ۱۱۲	الف
پالیز ۲۲۰	ابریشم یزدی ۲۶۲
پایاب ۱۳۶ ، ۱۴۵	اختہ چیان ۳۰
پسین ۲۰۴	ازارہ (ایزارہ) ۹۲
پسین گاہ ۲۲۷ ، ۲۷۸	اشترخان (شترخان) ۱۴۵
پنج نوبت ۶۹	اقچہ ۱۶۷
پهلوی (فهلویات) ۱۶۵	الجه ۱۶۰
پیشان ۱۲۲ ، ۱۸۷ ، ۲۰۰ ، ۲۱۴	الومہ (?) ۷۰ ، ۷۱
۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۸۲	ایزارہ (ازارہ) ۱۳۶
پیشگاہ ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۶ ، ۲۱۱	ایلچی خانہ ۸۳
۲۱۲	ب
ت	بادگیر ۸۶ ، ۹۲ ، ۹۴
تاریخ اسکندری ۲۳	بازیار ۱۹۷ ، ۲۰۷
تحصیل ۲۳۴	بالاخانہ ۱۰۷
تختہ بند ۲۸۳	باورچی ۸۲
تقبل ۲۳۵	بتکچیان ۲۸۲
تمغا ۲۶۲	برات داران ۲۳۸ ، ۲۴۷
توبان کپکی ۲۳۰ ، ۲۳۴	برج گسیختہ ۸۷
تیر پرتاب ۴۶ ، ۴۹	برگشتن (منقلب شدن) ۷۰
تیمچہ ۹۲ ، ۹۳	برنج ۱۹۸
ج	برنج زرد ۲۸۴
جام ۲۳۹	بغرا ۲۰۸
	بندخانہ ۲۴

د کانیچه ۱۰۸ ، ۲۰۸	جانباز ۲۴۵
دوک ۶۶	جماعتخانه ۶۶ ، ۷۳ ، ۹۶ ، ۱۰۸
دولتخانه ۸۵	۱۱۴ ، ۱۱۲
دیگ پالان ۲۰۰	جہات ۲۴۶
دینار تبریزی ۱۱۶	چ
دینار کپکی ۱۲۰ ، ۲۴۷ ، ۲۸۴	چاھخانہ ۲۲۳ ، ۵۰ ، ببعده مکرر
دیوانخانہ ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۳۱	چرخ زنان ۱۹۶
ر - ز	چریک ۲۶۲ ، ۲۵۵
رستاق ۶۸	ح
ریگ بوم ۲۴	حوض گردان ۲۰۶
زیلو ۱۱۵ ، ۱۱۸	خ
س	خانہ نوشتن ۲۴۷
ساباط ۷۳ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰	خالصات ۱۸۰ ، ۱۱۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸
ساذج (زمین) ۲۰۰ ، ۲۰۷	۳۱۸
سازدادن ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، مکرر در -	خبرچی ۲۸۰
صفحات دیگر)	خبرگیر ۲۴۰ ، ۲۴۹ ، ۲۷۰
سبو ۱۳۳	خرپشته ۹۳
ستان ۲۴۵	خرگاہ ۱۰۶ ، ۲۰۵ ، ۲۱۱
سرابستان ۱۳۱	خنب ۲۸۳
سردابہ ۱۵۶	خندق ۱۸۲ ، ۱۸۸
سرشمار ۲۵۵ ، ۲۶۲	خواجہ لیری ۲۶۲
سر تازی ۱۱۵	د
سک تازی ۶۹	دارافزون ۱۶۸
سمسار ۹۹	داربند ۱۰۷ ، ۲۱۱
سمنبوی ۳۵	دباجان ۲۲۴
سنگ انداز ۸۷ ، ۹۲	در بند ۲۷
سیم سیاه ۱۹ ، ۲۵۶ ، ۲۸۵	در بندان ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶
سورغال ۱۵۲ ، ۲۰۰ ، ۲۱۷ ، ۲۴۶	۲۱۲ ، ۲۲۲ ، ۲۶۹
۲۶۴ ، ۲۷۴ ، ۲۸۴	دست مایہ ۴۷

قنادخانه ۹۷، ۹۹، ۱۱۳	ش	شادروان ۹۳، ۹۸، ۱۴۸، ۲۱۷
ک		۲۲۷، ۲۱۸
کاربندشدن ۲۰		شاه نشین ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۸
کارخانه ۲۲۴		شترخان = اشترخان
کاشی تراشیده ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۹۳		شترگلو ۱۳۷
۲۸۵		شعرباف ۱۰۹
کاشی سبز ۱۴۷، ۱۴۹		شمشیر آجین ۱۴۱
کاشی معرق ۱۳۷		شودمالی ۱۹۲
کاشی هفت رنگ ۱۰۶		شیرخانه ۷۸، ۱۴۰
کتبخانه ۱۲۵، ۱۳۵		شیلان ۲۰، ۶۰، ۶۶
کرامند ۲۳۱	ص	صفت ۱۳۹
کشتی گیر ۲۰۴		
کشخوان ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۶	ط	
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲		طرح فرستادن ۱۳۲
۲۷۶		طسق ۱۹۳
کلند ۱۸۸		طنبی ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۴
کلویان ۲۳۸		۱۱۷، ۱۳۲، ۱۵۷، ۲۰۳
کمخا ۷۰	ع	
کنارنگ ۵۲		غراه ۸۱، ۸۲
کنده (خندق) ۳۶	ف	
گ		فالوده زعفرانی ۲۸۴
گاوپهلو ۸۷		فخر و مدینه ۱۵۵، ۱۶۸
گاو و شیر (جنگ) ۲۰۴		فصیل ۱۸۹
گرگیراقتی ۲۷۵		فوطه باف ۲۲۷
گنبدخانه ۴۶، ۲۲۶	ق	
گندمین ۲۷۱		قیاق زدن ۲۷۵
گورکه ۷۹		قفیز ۸۷، ۱۲۹، ۱۴۸
ل		قماش ۲۵۲
لوت ۲۸۴		
لولی ۱۶۵، ۱۷۹		

ن

نام بردار ۲۶۲
 نعل بها ۲۶۲
 نقارهٔ مرشدی ۱۲۲
 نقب ۹۱

م

محصل ۲۶۶ ، ۲۷۹
 مفردہ ۹۵ ، ۱۴۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۴
 مقصورہ ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷
 منجنیق ۹۱
 موقوفات رشیدی ۹۹

فهرست کتب و رسائل

- | | |
|------------------|-----------------------|
| تاریخ یمنی ۱ | البلدان ۵ |
| تیسیر ۱۳۶ | تاریخ ابن جوزی ۵ |
| جوامع الحکایات ۵ | تاریخ جدید ۷ |
| جهانگشای ۵ | تاریخ جهانگیری ۶ |
| خمسہ نظامی ۲۰۳ | تاریخ سلاطین کرمان ۵ |
| سیرالملوک ۵ | تاریخ طبری ۵ |
| شاهنامه ۵ | تاریخ گزیده ۵ |
| عجائب الاقالیم ۵ | تاریخ معینی شاهرخی ۶ |
| زہتنامہ ۵ | تاریخ معینی مظفری ۱۲۰ |
| | تاریخ یافعی ۵ |

تصحیح افلاطون مهم و استدر اکت

- ص ۵۱ س ۱۱ : « گود آهنگران » در ص ۱۸۸ « گود آهنگران » است، و ترجیح یکی بردیگری مسلم نیست .
- ص ۵۳ س ۱۳ : ظاهراً ختن صحیح است بجای چین .
- ص ۵۴ س ۱۰ : « باغ علی » به « باغ علاء » تصحیح شود .
- ص ۶۲ س ۱۸ ۱۹۹ : گرشاسب [بن علاء] الدوله صحیح است .
- ص ۸۳ س ۱۶ : [را] پس از شاه مظفر الحاق شود .
- ص ۱۱۵ س ۵ : حصص درست است نه حضيض .
- ص ۱۳۱ س ۱۸ : رکینه به « رکینه » اصلاح شود .
- ص ۱۳۸ س ۷ : سرّی به سرّی اصلاح شود .
- ص ۱۴۲ س ۱۵ : جیلانی به جیلان اصلاح شود .
- ص ۱۷۱ س ۱ : عمادالدین [مجتبی] صحیح است .
- ص ۲۲۷ س ۱۳ : ناصرالدین [محمود] سمنانی درست است .
- ص ۲۴۳ س ۱۶ : از انتهای این بیت تا سطر ۷ صفحه ۲۵۶ از نسخه «ف» افتاده است . (در حاشیه توضیح داده شود)
- ص ۲۴۵ س ۹ : اسیر [احمد] پیرزاده درست است .

توضیح

ص ۱۱۸ و ۲۲۵ : در باب تناقض و شناقض در صفحه ۲۸۹ توضیحی گفته شد ولی باید افزود که اصطلاح «شنةصه» و «شناقصات» هم در مورد یوانی رایج بوده و در فراسین مالیاتی از عهد سلاجقه تا عصر صفوی مخصوصاً استعمال شده است (به «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول» تألیف پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز جلد دوم و «فراسین فارسی ساتنادارن» مراجعه شود .)

از مصحح این کتاب

متون زبان فارسی

- (۱) اسکندرنامه ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳ .
- (۲) اوراد الاحباب و فصوص الاداب ، تألیف ابوالمفاخریحی باخرزی ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵ .
- (۳) تاریخ کاشان ، تألیف عبدالرحیم ضرابی . تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۱ (چاپ دوم) .
- (۴) تاریخ جدید یزد ، تألیف احمد بن حسین کاتب تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۵ .
- (۵) تاریخ یزد ، تألیف جعفر بن محمد جعفری . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳ (چاپ دوم) .
- (۶) جامع مفیدی ، تألیف محمد مفید بافقی ، جلد های ۱ و ۳ . تهران ، اسدی ، ۱۳۴۰ - ۱۳۴۲ .
- (۷) حالات و سخنان شیخ ابوسعید ، تألیف یکی از احفاد او . تهران ، فروغی ، ۱۳۴۱ (چاپ دوم)
- (۸) ذخیره خوارزمشاهی ، تألیف اسماعیل بن حسن جرجانی (جلد اول) با همکاری محمد تقی دانش پژوه . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۴ (جلد دوم زیر چاپ است)
- (۹) سمریه ، تألیف ابوطاهر سمرقندی . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۳ (چاپ دوم)
- (۱۰) عرایس الجواهر و نفائس ، تألیف ابوالقاسم کاشانی ، تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۵ .
- (۱۱) فرخ نامه ، تألیف مطهر جمالی یزدی (زیر چاپ)
- (۱۲) فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة ، تألیف محمود بن عثمان . تهران ، طهوری ، ۱۳۴۰ .

- (۱۳) قندیه ، درمذرات سمرقند . تهران ، طهوری ، ۱۳۳۴ .
- (۱۴) مسالک و ممالک اصطخری (ترجمه فارسی) . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،

. ۱۳۴۰

رسالات

- (۱) بیان الصناعات ، تألیف حبیبش تفلیدی . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۶ .
- (۲) آغاز وانجام ، خواجه نصیر طوسی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۵ .
- (۳) پندنامه ، تألیف ابومنصور ماتریدی . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۰
- (۴) تاریخ کبیر (چند فصل آن) . تألیف جعفر بن محمد جعفری . فرهنگ ایران زمین .

. ۱۳۳۷

- (۵) تاریخ مختصر اصفهان ، تألیف ندیم الملک . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۳ .
- (۶) جامع الخیرات ، (وقف نامه رکن الدین حسینی یزدی) ، با همکاری محمد تقی دانش پژوه . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۰ .
- (۷) رساله اصول خطوط سته ، تألیف فتح الله مبرزواری . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۰ .
- (۸) رساله در عشق ، تألیف سیف الدین باخرزی . تهران ، مجله دانشکده ادبیات ، تهران . ۱۳۴۰
- (۹) رساله ریاحین ، منظومه رمزی کاشانی . تهران ، مجله وحید ، ۱۳۴۵ .
- (۱۰) سفرنامه سیستان و خراسان ، محمد ابراهیم خدا بنده لو . تهران ، فرهنگ ایران - زمین ، ۱۳۴۴ .
- (۱۱) عرض سپاه اوزن حسن ، تألیف جلال الدین دوانی . تهران ، مجله دانشکده ادبیات ، ۱۳۳۵ .
- (۱۲) کارنامه اوقاف ، منظومه تاج الدین نسائی . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۹ .
- (۱۳) کتابچه موقوفات یزد ، عبدالوهاب طراز . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۹ .
- (۱۴) سادة الحیوة ، تألیف نورالله آشپزشاه عباس . تهران ، فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۳۲ .

کتاب و کتاب شناسی

- (۱) میر کتاب در ایران ، تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۴۴ .
- (۲) فهرست کتابهای چاپی فارسی کتابخانه دانشگاه هاروارد (که توسط لیب زوبه تنظیم و تدوین شده است) . چاپ دانشگاه هاروارد ، ۱۹۶۴ (باصفحه عنوان به انگلیسی) .
- (۳) فهرست مقالات فارسی ، جلد اول . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ .
- (۴) فهرست نامه کتابشناسیهای ایران . تهران ، دانشکده ادبیات ، ۱۳۴۲ .
- (۵) کتابخانه های ایران . تهران ، اداره نگارش وزارت آموزش و پرورش ، ۱۳۴۴ .
- (۶) کتابشناسی فهرستهای نسخه های خطی فارسی در دنیا . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷ .
- (۷) کتابهای ایران (با همکاری غلامرضا فرزانه پور ، محمد ابراهیم زندی ، حسین بنی آدم ، علی اکبرجانا) ، یازده جلد . تهران ، انجمن کتاب (و) ابن سینا ، ۱۳۳۳ - ۱۳۴۳ .

آثار دیگر

- (۱) اسناد ومدارك چاپ نشده درباره سید جمال الدین ، با همکاری دکتر اصغر مهدوی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۲ .
- (۲) روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ، تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۴۵ .
- (۳) سواد و بیاض (مجموعه مقالات) ، تهران ، دهخدا ، ۱۳۴۴ .
- (۴) فهرست اعلام و لغات عالم آرای عباسی (ضمیمه چاپ دو جلدی) . تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۳۵ .

- (۵) میرزا تقی خان امیر کبیر ، تألیف عباس اقبال آشتیانی . تهران ، دانشگاه تهران ۱۳۳۹ . (هدیه ، اصغر مهدوی)
- (۶) نثر فارسی معاصر . تهران ، معرفت ، ۱۳۳۰ .
- (۷) یادداشتها - قزوینی ، تألیف محمد قزوینی ، هفت جلد . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ . (جلدهشتم زیر چاپ است) .
- (۸) یادگار زندگانی ، نوشته حسین امین الضرب . تهران ، مجله یغما ، ۱۳۴۱ .

مجلات

- (۱) فرهنگ ایران زمین ، ۱۲ جلد . از سال ۱۳۳۳ پیوسته (در جریان است) .
- (۲) راهنمای کتاب (صاحب امتیاز احسان یارشاطر) ، از سال ۱۳۳۷ (در جریان است) .
- (۳) مهر (صاحب امتیاز مجید موقر) ، سالهای ۸ و ۹ ، از سال ۱۳۳۲ .
- (۴) کتابهای ماه (نشریه انجمن ناشران) ، ۴ سال (از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ - خاتمه یافته است) .
- (۵) نشریه کتابخانه مرکزی درباره نسخه های خطی ، با همکاری محمد تقی دانش پژوه (۴ جلد) از سال ۱۳۳۹ (در جریان است) .



انتشارات فرهنگ ایران زمین

کتابها

- ۱- فرهنگ لادستانی : تألیف احمد اقتداری بامقدمه استاد ابراهیم پورداود
۱۲۰ ریال
- ۲- تاریخ کاشان : تألیف عبدالرحیم ضرابی متخلص به سهیل ، بکوشش ایرج افشار . (چاپ دوم)
۳۰۰ ریال
- ۳- فرهنگ بهدینان (زردشتیان) : گرد آوری جمشید سروش سروشیان، بامقدمه ابراهیم پورداود ، بکوشش سنجهرستوده
۱۰۰ ریال
- ۴- فرهنگ کرمانی : گرد آوری و تألیف سنجهرستوده
۱۵۰ ریال
- ۵- دور ساله در آثار علوی : ۱- الرسالة السنجرية فی الکائنات العنصرية، تألیف زین الدین عمرساوجی ؛ ۲- رساله در ساله در آثار علوی تألیف محمد بن مسعود (دوستن فارسی قرن ششم هجری) ، بکوشش محمد تقی دانش پژوه
۱۰۰ ریال
- ۶- جامع الخیرات : وقفنامه سید رکن الدین یزدی ، بتصحیح محمد دانش پژوه و ایرج افشار
۱۵۰
- ۷- فرهنگ لغات عامیانه : گرد آوری سید محمد علی جمال زاده ، بکوشش محمد جعفر محجوب
۲۵۰ ریال
- ۸- سفرنامه ایران : تألیف ابودلف مسعر بن مهلهل ، تصحیح ولادیمیر سینورسکی ، ترجمه ابوالفضل طباطبائی
۶۰ ریال
- ۹- سمیه : تاریخ و سزارات سمرقند تألیف ابوطاهر سمرقندی ، بکوشش ایرج افشار
۸۰ ریال
- ۱۰- تاریخ جدید یزد : تألیف احمد بن حسین کاتب (قرن نهم) بکوشش ایرج افشار

مرکز فروش در تهران : کتابفروشی ابن سینا

و کتابفروشی اسدی

Publications de Farhang-e Iran Zamin

Dirécteur : Iraj Afshar

10

TĀKIRKH-e JADID-e YAZD

PAR

Ahmad ibn-e Husein-e Kateb

écrit en IXe siècle de l'hégire

Edité par

Iraj AFSHAR

Tehran - 1966